

نام کتاب : علم اخلاق اسلامی - جلد 2

نام مؤلف : عالم ربانی علامه مولی مهدی نراقی

مترجم : دکتر سید جلال الدین مجتوبی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایی احتمالی، روی این کتاب انجام
نگردیده است.

مقام سوم از بخش سوم درباره ردائل و فضائل قوه شهویه و راه

علاج ردائل

شره فوائد گرسنگی شهوت جنسی خمودی شهوت عفت اعتدال در شهوت -
دوستی دنیا - مؤمن ناگزیر باید کسب و کاری داشته باشد - دنیای نکوهیده
همان هوای نفس است - نکوهش دنیا و اینکه دنیا دشمن خدا و انسان است -
پستی صفات دنیا - تشبیهات دنیا و اهل آن - سرانجام دوستی و دشمنی دنیا -
جمع میان نکوهش و ستایش مال - مالدوستی - مذمت مال - بدیها و مفسد
مال و خوبیهای و فوائد آن - راه نجات از مفسد مال - زهد - ستایش زهد -
اعتبارات و درجات زهد - زهد حقیقی - نکوهش ثروت و غنی - فقر -
اختلاف حالات فقیران - مراتب فقر و ستایش آن - موازنه فقر و غنی - آنچه
شایسته فقیر است - وظیفه فقرا - مورد قبول و ردّ عطا و بخشش - سؤال بدون
نیاز روا نیست - حرص و ذمّ آن - قناعت - علاج حرص - طمع و ذمّ آن -
بی نیازی از مردم - بخل - ذم بخل - سخاوت - شناخت آنچه باید بذل کرد -
ایثار - علاج بخل - زکات - سرّ وجوب زکات و دیگر انفاقها - تحرّیض و
تشویق بر شتاب در بخشش و عطا کردن - فضیلت آشکار کردن صدقه واجب
- مذمت منت نهادن و آزار کردن به هنگام صدقه دادن - آنچه برای بخشنده
سزاوار است - آنچه برای فقرا به هنگام گرفتن صدقه سزاوار است - زکات بدن
- خمس - انفاق بر زن و فرزند، آنچه درباره انفاق بر اهل و فرزند شایسته
است - صدقه مستحب - فضیلت پنهان داشتن صدقه مستحب - هدیه -
مهمانی - قصد و نیت شایسته در مورد مهمانی - آداب مهمانی - حق معلوم و
حق درو و برداشت و فزونی محصول - وام - مهلت دادن به بدهکار تنگدست
و حلال کردن او - بذل پوشاک و مسکن و امثال اینها - آنچه برای حفظ آبرو و

جان باید بذل کرد - آنچه در راه منافع عمومی باید انفاق کرد - فرق بین انفاق و برّ و معروف - حرام خواهی - عزّت تحصیل حلال - انواع مال - فرق بین رشوه و هدیه - ورع و پارسائی از حرام - مدح ورع - مداخل حلال - درجات ورع - زهد - انواع فجور - فرو رفتن در باطل - سخن بیهوده گفتن - حدّ و شناخت سخن گفتن بیهوده - موجبات فرو رفتن (خوض) در گفتگوی بیهوده - خاموشی.

اما دو جنس رذائل متعلّق به قوه شهوت، یکی : شره (آزمندی)

است، و آن اطاعت از شهوت شکم و دامن، و حرص شدید بر خوردن و آمیزش کردن است. و گاهی آن را به معنی مطلق پیروی از قوه شهویّه در همه خواهشهای آن گرفته اند : از شهوت شکم و شهوت جنسی و دوستی مال و دیگر تمایلات و شهوات، و بدین سان شره اعمّ از دیگر رذائل قوه شهوت است و جنس آنها به شمار می رود. بنابراین شره به معنی اول، اخصّ از بعضی از رذائل قوه شهویّه - مانند دوستی دنیا - است، و چون علمای اخلاق شره را به معنی اول در نظر گرفته اند ما نیز از روش آنان پیروی می کنیم، و به هر حال مسأله مهمّی نیست.

و بالجمله : رذیلت شره (آزمندی) در طرف افراط است و شکی نیست که این صفت از بزرگترین مُهلکات بنی آدم است، و از این رو رسول خدا ﷺ فرمود : «من وقى شرّ قببه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى» «هر که از شرّ شکم و فرج و زبان خود محفوظ باشد از همه شرور و بدیها محفوظ است». و فرمود : «ویل للنّاس من القبیین ! فقیل : و ما هما یا رسول الله ! قال : الحلق و الفرج» «وای بر مردم از دو قبب ! پرسیدند دو قبب کدامند؟ فرمود : حلقوم و فرج» و فرمود :

«اکثر ما يلج به امتی النار الاءجوفان : البطن و الفرج» «بیشتر چیزی که امت مرا به دوزخ درآورد دو میان تهی است : شکم و فرج».

و فرمود : «ثلاث آخافهنّ علی امتی من بعدی : الضّلالة بعد المعرفة، و مضلات الفتن، و شهوة البّطن و الفرج».

«بعد از خود از سه چیز بر امتم می ترسم : گمراهی پس از معرفت، و فتنه های گمراه کننده، و شهوت شکم و فرج».

و آنچه بر ذمّ شهوت شکم و حرص بر خوردن و آشامیدن دلالت می کند گفتار رسول اکرم ﷺ است که فرمود :

«ما ملاءبن آدم و عاء شرا من بطنه، حسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه، و ان کان لابدّ فاعلا فثلت لطعامه و ثلت لشرابه و ثلت لنفسه».

«آدمی ظرفی بدتر از شکم پُر نمی کند، برای آدمیزاد چند لقمه ای که بنیه او را نگه دارد کافی است، و اگر به این اکتفا نکند و بیشتر بخواد ثلث شکم را برای غذا و ثلث آن را برای آب و ثلث دیگر را برای نفس کشیدن قرار دهد».

و فرمود : «لا تمیتوا القلوب بکثرة الطّعام و الشرّاب فانّ القلب کالزرع یموت اذا کثر علیه الماء».

«دلها را به بسیار خوردن و آشامیدن نمیرانید، که دل مانند کشت است که چون بسیار آب داده شود می میرد.»

و فرمود : «افضلکم منزلة عندالله اطولکم جوعا و تفکّرا و اءبغضکم الی الله تعالی کل ذؤ و م اءکول شروب».

«بهترین شما در نزد خدا از حیث مرتبه و منزلت آن کس است که گرسنگی و تفکّرش درازتر باشد، و دشمن ترین شما در نزد خدا کسانی اند که بسیار می خوابند و بسیار می خورند و بسیار می آشامند».

و فرمود: «المؤمن ياءكل في معاء واحد، و المنافق ياكل في سبعة امعاء». «مؤمن به اندازه یک شکم می خورد و منافق به اندازه هفت شکم می خورد».

یعنی منافق هفت برابر مؤمن می خورد یا هفت برابر مؤمن شهوت خوردن دارد (معاء کنایه از شهوت خوردن است).

و فرمود: «دشمن ترین مردم در نزد خدا کسانی اند که آن قدر می خورند که تخمه می شوند و شکمهای آنها پُر می گردد. و هیچ بنده ای از خوراک که زیاد دوست دارد نمی گذرد مگر اینکه درجه ای در بهشت خواهد داشت». و فرمود: «دل ترسو و شکم پرخوار و نعوظ بسیار برای دین انسان بد یاوری است».

و فرمود: «اءطول الناس جوعا يوم القيامة اكثرهم شبعاً في الدنيا». «در روز قیامت آن کس گرسنگی اش درازتر است که در دنیا سیرتر بوده است».

و فرمود: «لا يدخل ملكوت السموات من ملا بطنه» «هر که شکم پُر کرد، به ملکوت آسمانها راه نیابد».

و در تورات آمده است که: «خدا عالم فربه را دشمن دارد»، زیرا فربهی دلالت بر غفلت و پُر خوری می کند. و لقمان به پسر خویش گفت: «ای فرزند! چون معده پر شود قوه فکر می خوابد، و حکمت و دانائی گنگ می شود، و اعضاء و جوارح از عبادت باز می ایستند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «اذا شبع البطن طغى» «هرگاه شکم سیر شد طغیان می کند». فرمود: «ما من شىء ابغض الى الله - عزوجل - من بطن مملوء» «هیچ چیز در نزد خدای عزوجل از شکم پُر مبعوض تر نیست».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ان البطن لیطغی من اءكله، و اءقرب ما یكون العبد من الله اذا خف بطنه، و اءبغض ما یكون العبد الى الله اذا امتلا بطنه».

«شکم از بسیار خوری طغیان می کند، و نزدیکترین حالات بنده به خدا وقتی است که شکم او سبک باشد و دشمن تر حالتی برای بنده در نزد خدا حالتی است که شکم او ممتلی باشد».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ⁽¹⁾ «فرزند آدم را چاره ای از خوراکی نیست که او را به پای دارد، پس وقتی یکی از شما چیزی می خورد ثلث شکم را برای غذا و ثلث آن را برای آب و ثلث دیگر را برای تنفس بگذارد، و خود را مانند خوکه‌های پرواری که [کفار] برای ذبح کردن فربه می سازند فربه مسازید». و فرمود: «هیچ چیز برای دل مؤمن زیانبارتر از بسیار خوردن نیست، و پُر خوردن باعث دو چیز می شود: سنگدلی و هیجان شهوت؛ و گرسنگی، خورش مؤمن و غذای روح و طعام دل و صحت بدن است».

اخباری که با این مضامین وارد شده بسیار است. و شکی نیست که بیشتر بیماریها و دردها از پُر خوری است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هر دردی از تخمه و پر خوری پدید می آید مگر تب که ناگهان می رسد» و فرمود: «با سیری، غذا خوردن باعث پیسی می شود» و در بدی و ذمّ شهوت شکم همین بس که بیرون کردن آدم و حوّا از سرای آرامش و آسایش به سرای خواری و نیازمندی به سبب آن شد، زیرا از درختی که نهی شده بودند به واسطه غلبه شهوت خوردند و عورتشان نمودار شد.

شکم منشاء دردها و بیماریها و آفات و سرچشمه شهوات است، زیرا به دنبال آن شهوت فرج به هیجان می آید و باعث روی آوردن به آمیزشهای بسیار می شود، و این دو شهوت، میل و رغبت به جاه طلبی و مال جوئی را افزون می کند

تا به خوراک و آمیزش بیشتر دست یابد، و به دنبال آن انواع بیماریهای روانی از حسد و هم چشمی و ریا و تفاخر و عجب و کبر پدید می آید و از اینها حقد و دشمنی پیدا می شود و این همه آدمی را بی اندیشه به دست یازیدن به گناهان و ستم و تجاوز و منکرات و فحشاء می کشاند. و تمامی اینها ثمره اهمال و رها ساختن شکم و سرکشی سیری و پُر خوری است. و اگر بنده ای نفس خود را به گرسنگی رام سازد و راه وسوسه های شیطان را ببندد به طغیان و سرکشی نمی افتد و کارش به فرو رفتن در دنیا نمی کشد و در گردابهای هلاکت گرفتار نمی شود، و از این جهت در فضیلت گرسنگی اخبار وارد شده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «برترین مردم کسی است که خوراکش کم و خنده اش اندک باشد، و از پوشش به مقدار ستر عورت قناعت کند». و فرمود: «سید اعمال گرسنگی است، و لباس پشمینه وسیله فروتنی و خضوع نفس است». و فرمود: «به اندازه نصف گنجایش معده بخورید و بیاشامید، که این صفت جزئی از پیامبری است». و فرمود: «اندک خوردن عبادت است». و فرمود: «خداوند به کسی که خوراک او در دنیا کم باشد بر ملائکه مباحات می کند و می فرماید: به بنده ام بنگرید که او را در دنیا به خوردن و آشامیدن مبتلا کردم و او آن دو را رها کرد و صبر نمود، شاهد باشید که از هیچ خوردنی و لقمه ای نمی گذرد مگر اینکه درجاتی در بهشت به او عوض می دهم». و فرمود: «نزدیکترین مردم به خدای - عزوجل - در روز قیامت کسی است که گرسنگی و تشنگی و اندوهش در دنیا طولانی باشد».

و عیسیٰ ﷺ فرمود: «جگرهای خود را گرسنگی دهید و بدنهای خود را برهنه دارید، تا شاید دلهایتان خدا را ببیند».

یکی از همسران رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: «رسول خدا هرگز غذای سیر نخورد، و بسا آن حضرت را گرسنه می دیدم دلم بر او می سوخت و گریه می کردم، دستم را بر شکم او می کشیدم و می گفتم جانم فدای تو باد! چه می شود اگر از دنیا بقدری که نیرو بگیری و گرسنه نباشی بخوری، می فرمود: برادران من از پیامبران الوالعزم بر سختتر از این صبر نمودند و بر این حال گذشتند و بر پروردگار خود وارد شدند و خداوند آنان را گرمی داشت و پاداش بزرگ داد، پس من شرم دارم که در زندگی به رفاه بگذرانم و مرتبه ام از ایشان کمتر باشد. این را که روزهایی چند صبر کنم دوستتر دارم از آنکه بهره ام در آخرت کم باشد، و هیچ چیز نزد من محبوبتر از این نیست که به برادران و دوستان خود محلق شوم.»

و روایت است که: «روزی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام با پاره ای نان به خدمت پدر آمد و آن را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقدیم کرد. حضرت فرمود: این چیست؟ عرض کرد: قرص نانی برای حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام پخته ام پاره ای از آن را برای شما آوردم، فرمود: از سه روز تاکنون این اول طعامی است که به دهان پدرت رسیده ⁽²⁾».

فوائد گرسنگی

برای گرسنگی فوائدی است: دل را نورانی و روشن می گرداند و آن را صفا و رقت می بخشد، و ذهن را تند می کند، و آدمی از مناجات و طاعت لذت می برد و از ذکر و عبادت ابتهاج و سرور می یابد، و نسبت به بینوایان و مستمندان دلسوزی و رحم می آورد، و گرسنگی روز قیامت را به یاد می آورد، و شکسته نفسی و انکسار که مانع سرکشی و غفلت است پدید می آید، و مواظبت بر طاعت و عبادت آسان می گردد، و شهوت معصیت را که به سبب سیری چیره می شود کم می کند، و خواب زیاد را که باعث تباهی عمر و کُندی و ماندگی

طبع و از دست دادنِ نماز شب و تهجد است دفع می کند، و ایثار و صدقه دادن زائد بر هزینه را میسر می سازد، و کم خرجی را که خود موجب فراغ خاطر از اهتمام به تهیه اسباب خوردن می شود ممکن می گرداند، و تندرستی و دفع بیماریها را سبب می گردد زیرا معده خانه هر بیماری و پرهیز و کم خوری سر آمد دواهاست. و در حدیث آمده است که: «به اندازه مقداری از معده غذا بخورید تا تندرست بمانید.» و اضرار این فوائد که مفاسد است بر سیری مترتب می باشد.

اما راه علاج شره و حرص بر خوردن و آشامیدن، این است که اخباری را که در ذم آن وارد شده به یاد داشته باشد، و خویشتن را بر پستی خوردنیها و مشارکت حیوانات در این امور آگاه و متنبه سازد؛ و در مفاسد حرص و ولع به آن، از ذلت و خواری و از دست دادن حشمت و مهابت و سستی و ضعف هوش و پدیدار شدن بلادت و حدوث امراض، بیندیشد. و آنگاه خویشتن را از افراط در خوردن هر چند با تکلف و زحمت باشد نگاه دارد تا اعتدال و میانه روی در او عادت شود.

شهوة جنسی

و اما دوم، یعنی پیروی از شهوت فرج و افراط در آمیزش، شکی نیست که عقل را چنان مقهور و منکسوب می کند که همت آدمی را مقصور بر تمتع و بهره گیری از زنان می سازد، و انسان را از سلوک راه آخرت محروم می گرداند، و بسا چنان چیره شود که دین و ایمان را زایل نماید و آدمی را به ارتکاب کارهای زشت بکشاند، و اگر قوه واهمه کسی بر او غالب باشد این شهوت او را به عشق بهیمی گرفتار سازد و در نتیجه نیروی وهم، عقل را در خدمت شهوت درآورد، و حال آنکه خدا عقل را آفریده تا مطاع باشد نه خدمتگزار شهوت. و

این بیماری دل‌هائی است که از محبت خدا و از همت های عالی خالی و بی نصیب است.

و باید از مبادی شهوت یعنی فکر و نظر کردن درباره آن احتراز نمود، زیرا اگر شهوت به هیجان آمد و استوار شد دفع آن دشوار است، و همچنین است دوستی جاه و مال و ملک و فرزند. و مثل کسی که آن را از همان آغاز انگیزش در هم شکند مانند کسی است که عنان مرکبی را از آغاز ورود به جائی به دست گیرد که بازداشتن آن با کشیدن عنان آسان است، و مثل کسی که بخواهد شهوت را بعد از استحکام و ریشه دار شدن معالجه کند مانند کسی است که آن چارپا را واگذارد تا داخل خانه شود و آنگاه دم او را بگیرد و بخواهد از عقب بیرون کشد، چه تفاوت بزرگی است بین این دو حال از حیث آسانی و دشواری. پس احتراز و احتیاط باید در ابتدای کار باشد که در اواخر جز با کوشش شدید که نزدیک به جان‌کندن است علاج نمی پذیرد.

و گاهی افراط این شهوت گروهی را بر آن می‌دارد که غذاهای مقوی می‌خورند تا نیروی بیشتر برای آمیزش پیدا کنند، اینان مانند کسانی هستند که به چنگ درندگان گرفتار شده‌اند و در بعضی اوقات که آن درندگان از ایشان غافل شوند حيله‌ها کنند تا آنها را به هیجان و حمله آورند، و پس از تهییج و برانگیختن آنها به علاج و اصلاح آنها پردازند.

به تجربه رسیده است که کسی که مطیع و منقاد این شهوت گردد و در افزودن وسائل تهییج آن و تزویج زنان و تجدید آنان و تخیل و نگریستن و خوردن غذاها و داروهای محرک بکوشد بدن او ضعیف و بیمار و عمرش کوتاه می‌شود، و افراط آن گاه به سقوط آن قوه و اختلال در قوای فکری و فساد عقل منجر می‌گردد - چنانکه در کتابهای طبّی اثبات شده است - و آمیزش برای

مغز از هر چیز زیانبارتر است، زیرا جلب قسمتی از مواد منوی به آنجا مربوط است. و از این رو غزالی این شهوت را به عامل و کارگزار ظالمی تشبیه کرده که پادشاه او را مطلق العنان کند و وی را از ظلم باز ندارد و او به تدریج همه اموال رعایا را بگیرد و آنها را به فقر و فاقه مبتلا سازد و آنان از گرسنگی و ناتوانی از تحصیل قوت و آذوقه خود هلاک شوند. به همین گونه اگر عقل این قوه را مقهور نکند و آن را بر راه اعتدال نگه ندارد همه مواد مناسب و شایسته ای که قوه غذاییه باید آنها را بدل ما یتحلل سازد به مصرف خود می رساند و همه را منی می سازد، و همه اعضاء بی غذا می مانند و ضعیف می گردند و بدن به سرعت رو به فنا می رود. اما اگر شهوت مطیع عقل باشد و به امر و نهی آن گردن نهد همچون عامل و کارگزاری است که از روی عدل و مروت مالیات می ستاند و آن را صرف مملکت و حفظ مرزها و اصلاح پلها و دیگر نیازهای کشور می کند و بقیه اموال رعیت برای خودشان می ماند و صرف آذوقه و سایر مایحتاج زندگیشان می شود.

و دلیل بزرگی آفت این شهوت و مقتضی هلاک دین و دنیا بودن آن، اگر از حد اعتدال بگذرد، اخباری است که در ذم آن وارد شده است. رسول خدا ﷺ در یکی از دعاهای خود چنین می گوید: «خدایا از شر گوش و چشم و دل و شر منی خود به تو پناه می برم». و روایت است که «وقتی آلت شهوت جنسی برخاست دو ثلث عقل می رود». و در تفسیر قول خدای تعالی:

«و من شرّ غاسقٍ إذا وقب» (فلق، 3).

«و از شرّ شب (با هر تاریکی) وقتی فرا گیرد».

چنین روایت شده است که: از شرّ آن آلت وقتی که برخیزد. و پیغمبر اکرم

فرمود: «زنان دامهای شیطانند». و فرمود: «خدا هیچ پیغمبری از

گذشتگان را برنمیگذاخت مگر اینکه ابلیس امید داشت که او را به مهلکه زنان بیفکند، و من از هیچ چیز چنان نمی ترسم که از این»⁽³⁾. و فرمود: «از فتنه دنیا و فتنه زنان بپرهیزید و اول فتنه بنی اسرائیل از ناحیه زنان بود». و روایت است که: «شیطان به موسی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: با زن بیگانه در خلوت منشین، که هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نکند مگر اینکه من خود - نه یارانم - سومی آنها خواهم بود تا او را به فتنه اندازم». و نیز روایت شده که: «شیطان گفت زن نصف سپاه من است، و آن تیری است برای من که به هر جا می افکنم خطا نمی شود، و زن محرم اسرار من و فرستاده من در حاجات من است». و شکی نیست که اگر این شهوت نبود زنان بر مردان تسلط نمی یافتند.

پس با دلیل عقلی و نقلی روشن و آشکار است که: افراط در این شهوت و آمیزش زیاد مذموم است. همان تا مغرور نگردی به اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنان بسیار داشت، که همه آنچه در دنیاست نمی توانست دل او را به خود مشغول دارد. او در محبت خدا چنان مستغرق بود که بیم آن می رفت که دلش از شوق الهی آتش بگیرد و از آنجا به کالبدش سرایت کند، و از این جهت زنان متعدّد خواست و جان شریف خویش را به آنان مشغول می ساخت تا اندکی التفات به دنیا پیدا کند و کثرت استغراق به مفارقت روح از بدن نینجامد، و از این رو وقتی شوق خدا در کانون سینه اش افروخته می شد و در دریای حُبّ و اُنس فرو می رفت دست بر پای عایشه می زد و می فرمود: «كَلْمِينِي وَ اشْغَلِينِي يَا حَمِيرًا» «ای عایشه! با من سخن گوی و مرا مشغول کن». و وی با سخن خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از آن حال عظیم که قالب تن تاب تحمل آن را ندارد مشغول می ساخت.

لکن از آنجا که طبیعت و جبلت او انس به خدا بود و التفات او به خلق عارضی بود و برای مدارا با بدن و حفظ حیات خود را به آن وا می داشت، هنگامی که مجالست وی با آنان به طول می انجامید دلتنگ می شد و شکیبائی در او نمی ماند و می فرمود: «**ارحنا یا بلال!**» «ای بلال! ما را آسوده کن (اذان بگوی)» تا به حالتی که دوست می داشت باز گردد. و انسان ضعیف العقل از فهم این حال معذور است، که افهام از آگاهی بر اسرار کارهای او قاصر است (4).

اما معالجه افراط این شهوت - بعد از یاد آوری مفسد مذکور آن - این است که باید قوه شهوت را با گرسنگی ضعیف ساخت و از آنچه باعث هیجان آن می شود از قبیل تخیل و تصور زنان و نگاه کردن و سخن گفتن و خلوت با آنان احتراز کرد که قویترین سبب تحریک و هیجان این شهوت نگرستن و خلوت کردن است، و از این جهت خدای تعالی فرمود:

«**قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم**» (نور، 30).

«به مؤمنان بگو که دیدگان خویش باز گیرند».

و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «**النظرة سهم مسموم من سهام ابليس فمن تركها خوفا من الله تعالى اءعطاه الله ايمانا يجد حلاوته في قلبه**».

«نظر کردن تیر زهر آلودی است از تیرهای شیطان، پس هر که خود را از بیم خدای تعالی از آن نگاه دارد خداوند ایمانی به او عطا فرماید که شیرینی آن را در دل خود بیابد».

و فرمود: «**لكل عضو من اعضاء ابن آدم حظ من الزنا، فالعينان تزنيان و زنا هما النظر**».

«برای هر عضوی از اعضاء آدمی بهره ای از زناست، چشم ها نیز زنا می کنند و زناى آنها نگرستن است». و فرمود: «به خانه زنانی که شوهرشان غایب است نروید که شیطان همچون خون در هر یک از شما جریان دارد».

عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «از نگاه کردن (به نامحرم) بپرهیزید، که شهوت را در دل شما کشت می کند و می پرورد، و نگرستن برای فتنه کافی است». از یحیی بن زکریا پرسیدند که ابتدای زنا و سرچشمه آن چیست؟ فرمود: «نگاه کردن و آرزو نمودن». و داود علیه السلام به پسر خود گفت: «فرزندم! به دنبال شیر راه برو و در عقب زن راه مرو». و ابلیس گفته است: «نگاه کردن تیر و کمان من است که هرگز در آن خطا نمی کنم».

و چون نظر کردن انگیزنده شهوت است، در شریعت نگرستن زن و مرد به یکدیگر حرام شده، و همچنین شنیدن سخنان یکدیگر، مگر به ضرورت و بقدر حاجت. و همچنین نظر کردن مردان بر پسران امرد (بی مو، که موی برزنخ نیاورده اند) اگر از روی شهوت و موجب فتنه باشد حرام شده است. و از این رو بزرگان دین و اخیار هر عصر و دیاری از نظر کردن به روی پسران احتراز می نمودند، حتی یکی از آنان گفته است: «ترس من برای جوان عابد و زاهدی که با پسر امرد می نشیند بیشتر از ترسی است که برای او از درنده ای خطرناک دارم».

اما اگر شهوت بر گرسنگی و روزه و نگاهداشت چشم ضعیف نشود سزاوار است که با ازدواج آن را مهار کند، به شرط استطاعت و ایمنی از شرور و مفسد آن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه زن روی آورد همچون شیطانی پیش آید، اگر یکی از شما از دیدار زنی به شگفت آید به کنار همسر خود رود، که با او همان است که با آن بیگانه است».

(و دوم) - یعنی دومین از دو جنس رذائل قوه شهوت :

خمود

است، و آن عبارت است از تفریط و کوتاهی کردن در به دست آوردن قوت ضروری، و سستی نمودن در شهوت نکاح، به حدی که به سقوط و نابودی آن غریزه و ضایع گذاردن عیال و قطع نسل شود. و شکی نیست که آن در شرع مذموم و ناپسند است، زیرا تحصیل معارف الهی و اکتساب فضائل اخلاقی و عبادت‌های بدنی و نیرومندی تن بستگی دارد، پس کوتاهی در رساندن غذا به بدن (که باید بدل ما یتحلل گردد) موجب حرمان از فوائد مترتب بر آن است، و این محرومیت در نهایت خسران و زیان است. و همچنین اهمال و سستی قوه شهوت نکاح آدمی را از فوائد مترتب بر آن محروم می‌سازد زیرا که این قوه بر انسان چیره گشته تا نسل باقی بماند و وجود وی دوام و استمرار یابد، و نیز برای اینکه لذت آن را ادراک کند و لذات آخرت را با آن بسنجد، زیرا لذت آمیزش نیرومندترین لذایذ جسمانی است، چنانکه درد آتش بزرگترین دردهای بدنی است، و ترغیب (راغب گردانیدن) و ترهیب (ترساندن) مردم را به سعادت‌هایشان پیش می‌راند، و این جز به ادراک لذت و الم محسوس که مشابه لذات و آلام اخروی است حاصل نمی‌شود.

و بقاء نسل را فوایدی است : 1- موافقت با اراده خداوند در کوشش برای تحصیل فرزند که بقاء نوع انسان به آن بستگی دارد. 2- طلب دوستی رسول خدا ﷺ که وسیله مباحثات و افتخار او می‌شود. 3- تبرک جستن به دعای فرزند صالح بعد از خود، و وصول به شفاعت فرزند خردسال هرگاه پیش از او بمیرد - چنانکه از اخبار بر می‌آید.

و از فوائد زناشوئی اینهاست : نگاهداشت خود از شرّ شیطان و شکستن حدّت و شدّت شهوت، و حفظ دیدگان و فرج از گناه و از میان بردن وسوسه ها و خطرهای شهوت از دل، و به این حقیقت اشاره دارد گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله «من تزوّج فقد اءحرز نصف دینه» «هر که ازدواج کرده نیمی از دین خود را مصون و محفوظ داشته».

و از فوائد نکاح نیز این است : فارغ شدن از تدبیر منزل و تنظیم خانه و کارهایی از قبیل پخت و پز و شست و شو و مانند اینها، که آسودگی خاطر از این امور بهترین کمک برای تحصیل علم و عمل است، و از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هر یک از شما باید زبانی ذکرگو و دلی شکرگزار و همسری مؤمن و شایسته فرا گیرد تا او را بر کار آخرتش کمک دهد».

و از فوائد نکاح این است که : آدمی به سبب آن در حاجات اهل و عیال (نانخور) رنج و زحمت می کشد و در بهبود و اصلاح حال و راهنمایی آنها به دینداری سعی می کند، و در تحصیل مال حلال از طریق کسبهای پاک می کوشد، و به تربیت فرزندان قیام می کند و بر اخلاق زنان و احیانا بدخوئی آنان شکیبائی می ورزد، و این همه از فضائل بزرگ است، و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «الكادّ فی نفقة عیاله کالمجاهد فی سبیل الله» «کسی که برای به دست آوردن نفقه (خرجی و هزینه زندگی) عائله خود رنج و زحمت می کشد همچون کسی است که در راه خدا جهاد می کند».

و فرمود : «هر که نماز او نیکو و عائله او بسیار و مال او کم باشد و مسلمین را غیبت نکند با من در بهشت خواهد بود». و فرمود : «بعضی از گناهان هست که هیچ چیز کفّاره آن نمی شود مگر کوشش و تلاش در طلب معیشت». و فرمود : «هر که را سه دختر باشد و هزینه آنها را بدهد و به آنها احسان کند تا

خداوند آنان را [به سبب ازدواج] از وی بی نیاز سازد خدای تعالی بهشت را بر او واجب خواهد کرد».

شکّی نیست که لازمه خمودی شهوت حرمان از فوائد مذکور و بر خلاف عقل است.

اما برای نکاح آفات و بلیّات نیز هست مانند احتیاج به مال و دشواری تحصیل حلال آن - بخصوص در امثال این زمان - و کوتاهی از اداء حقوق زنان و شکیبائی بر اخلاق آنان، و تحمّل بدخوئی و آزارشان، و پیریشانی خاطر برای تحصیل معیشت و آنچه به آن احتیاج هست؛ و اینها غالبا آدمی را به دنیا فرو می برد و از یاد خدا - سبحانه - و آنچه برای آن خلق شده غافل می کند. پس سزاوار است که هر کسی درباره خود و احوال خود بیندیشد - و بعد از ملاحظه فوائد و مفسد - بررسی کند که برای او چه چیز بهتر است، آن را بر گزیند و به آن رفتار کند.

پیوست : (عفت)

دانستی که ضدّ دو جنس شره و خمود عفت (خویشتن داری و پاکدامنی) است، و آن این است که قوه شهوت مطیع و منقاد عقل باشد در خوردن و نکاح و آمیزش از حیث کم و کیف، و از آنچه عقل نهی کند اجتناب نماید، و این حدّ اعتدال است که در عقل و شرع پسندیده و ستوده است، و دو طرف افراط و تفریط آن ناپسند و مذموم است، که در همه اخلاق و احوال حدّ وسط مطلوب است زیرا «خیر الامور اوساطها». و از اخباری که در فضیلت گرسنگی وارد شده گمان نکنی که افراط در آن ممدوح است، که چنین نیست بلکه از اسرار حکمت شریعت این است که در هر موردی که طبع آدمی طرف افراط را خواستار است شرع در منع از آن مبالغه می کند به نحوی که جاهل می پندارد

طرف تفریط مطلوب است، و لیکن عالم در می یابد که مقصود حدّ وسط است. و چون طبع آدمی غایت سیری را می طلبد شرع گرسنگی را می ستاید تا در این کشاکش که طبع انگیزنده و شرع منع کننده است اعتدال حاصل شود. مثلاً گاهی پیامبر ﷺ در ستایش شب زنده داری و نماز شب و روزه تاءکید می کرد، سپس با آگاهی به اینکه بعضی همه شب به پا می ایستند و همه روزها روزه دارند از آن نهی فرمود.

و اخبار وارده در ستایش عفت و فضیلت آن بسیار است، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «**افضل العبادۃ العفاف**» «برترین عبادتها عفاف و پاکدامنی است». و اما باقر علیه السلام فرمود: «**ما من عبادۃ افضل من عفة بطن و فرج**» «هیچ عبادتی برتر از عفت شکم و فرج نیست». و فرمود: «**اءى الاجتهاد افضل من عفة بطن و فرج**» «کدام مجاهده و کوشیدن بالاتر از عفت ورزیدن در شکم و شهوت است». و در این معنی اخبار دیگری نیز هست.

پس از آگاهی به فضیلت عفت، آدمی باید بداند که اعتدال در خوردن این است که به اندازه ای بخورد که نه ثقل و سنگینی در معده احساس کند و نه درد گرسنگی. بلکه شکم را از یاد ببرد و از آن متاثر نشود، زیرا مقصود از خوردن زنده بودن و کسب نیرو برای عبادت است. و سنگینی طعام آدمی را کسل می کند و از عبادت باز می دارد، و درد گرسنگی نیز دل را مشغول می کند و مانع از عبادت می شود. پس سزاوار است که به حدّ اعتدال بخورد به طوری که اثری از خوردن در او نباشد، تا همانند فرشتگان از سنگینی معده و درد گرسنگی آسوده و فارغ باشد، و از این جهت خدای تعالی فرمود:

«... و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا» (اعراف، 30).

«... بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید».

و این نسبت به اشخاص و حالات و غذاهای گوناگون مختلف می شود، و معیار این است که تا اشتها و رغبت کافی پیدا نکند نخورد، و هنوز اشتهای او باقی باشد که دست از طعام بردارد. و شایسته است که غرض او از غذا خوردن لذت نباشد بلکه قوّت یافتن برای کاری باشد که برای آن خلق شده است (یعنی عبادت). و از انواع طعام به نان خالی گاه از گندم و گاه از جو بسنده کند و اگر نان خورش خواهد به یک خورش اکتفا نماید، و بر خوردن گوشت مداومت نکند و آن را یکسره هم رها نکند. امیر مؤمنان فرمود: «هر که چهل روز گوشت نخورد بدخو می گردد، و هر که چهل روز پیای گوشت بخورد سنگدل می شود».

اعتدال در شهوت (خوردن و آمیزش). اعتدال در خوردن این است که شبانه روز یکدفعه هنگام سحر غذا بخورد، بعد از فراغ از نماز شب یا بعد از عشاء؛ و اگر نتواند به یکدفعه اقتصار کند، صبح و شام غذا بخورد. و اخباری از ائمه: در تشویق به خوردن شام رسیده است.

اما عرفا بر گرسنگی ترغیب بسیار کرده اند و فوائد آن را بسیار ذکر نموده اند، و گفته اند کشف اسرار الهی و رسیدن به مقامات عالی به گرسنگی بستگی دارد، و داستانهای درباره صبر بر گرسنگی حکایت کرده اند، که بعضی یک یا چند ماه چیزی نمی خوردند، و این امری است و رای آنچه در اخبار رسیده و غیر از آن است که عموم مردم به آن مکلف شده اند، و اگر خوب باشد برای عده ای مخصوص خواهد بود.

و اما اعتدال در آمیزش این است که بر آن به اندازه ای اقتصار کند که نسل منقطع نگردد و از گناه مصون بماند و خطر شهوت از دل برود، و به ضعف بدن و قوا منجر نشود.

و اما ديگر انواع رذائل و نتايج و آثار متعلق به قوه شهوت - اگر چه بعضی از آنها اعم از آن دو جنس (شهره و خمود) يا مساوی آن دو می باشد - بسيار است :

از جمله :

دنيا دوستی

بدان که دنيا در ذات خود ماهيت و حقيقتی دارد و نسبت به انسان و در حق بندگان نیز ماهيت و حقيقتی دارد. اما ماهيت و حقيقت دنيا فی نفسه عبارت است از اشياء و اعيان موجود يعنی زمين و آنچه در آن است، و مراد از زمين املاک و باغ و امثال اينهاست و آنچه در آن است معادن و نباتات و حيوانات است. و به دست آوردن معادن يا برای اين است که آلات و ابزار کار قرار گیرد مانند مس و آهن و يا به جهت زينت است مثل جواهر يا برای دادوستد است، مانند طلا و نقره. و از گياهان برای تحصيل قوت و غذا و دوا بهره برداری می شود. و حيوانات را يا برای کار و خدمت مورد استفاده قرار می دهند مانند بردگان و غلامان، يا برای تسخير دلهاي آنان و تسلط بر آنها به جهت جاه طلبی و بزرگداشت خود، يا برای لذت يافتن از آنها مانند زنان، يا برای کسب نیرو و پشتيبانی مانند فرزندان. اينها اشياء و اعيانی هستند که از آنها به دنيا تعبير می شود، و خدای سبحان آنها را در اين آيه شريفه جمعی فرموده :

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَ الْاَنْعَامِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» (آل عمران، 14).

«دوست داشتن خواهشها (و خواستنی‌ها) از زنان و فرزندان و اموالِ گرد آمده از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چارپایان و کشت، برای مردم آرایش (و جلوه) یافته، اینها کالای زندگی دنیاست...»

و محبت اینها مربوط به قوه شهوت است، مگر دوست داشتن تسخیر دلها به قصد غلبه و تسلط که از رذائل قوه غضب است - چنانکه قبلاً گفته شد - و از اینجا معلوم می‌شود که حُب دنیا که متعلق است به قوه شهوت اعم است از شره به معنای اول از دو تفسیری که اشاره کردیم.

و اما ماهیت و حقیقت دنیا در حق بندگان عبارت است از آنچه پیش از مرگ برای آدمی در آن بهره و وسیله شهوت و حظ و غرض و لذتی هست، و لذتی که در حال کنونی خود، پیش از وفات، دارد نسبت به او دنیاست. و برای او دو علاقه و بستگی در آنها هست، یکی علاقه قلبی که دوستی آن است و دیگری بستگی به بدن که اشتغال به اصلاح و پرورش آن است تا از آن بهره برداری کند. اما همه آنچه انسان به آن میل و رغبت دارد مذموم نیست، زیرا آنچه آدمی در دنیا به آن میل دارد اگر ثمره و نتیجه آن بعد از مرگ برایش بماند - یعنی علم نافع و عمل صالح - در حقیقت به آخرت متعلق است، و آن را به این اعتبار دنیا نامند که نزدیک و در دسترس است، و هر یک از عالم و عابد از علم و عبادت خود لذت می‌برد و حتی برای وی لذت بخش‌ترین چیزهاست، اگر چه حظ و بهره‌ای زودرس در دنیاست، لیکن از دنیای مذموم نیست، بلکه در حقیقت از آخرت به شمار می‌رود، هر چند از حیث اینکه محسوس و مشهود است از دنیا محسوب می‌شود. زیرا هر چه در قلمرو حس و مشاهده است از عالم شهادت (محسوس) - یعنی دنیا - است و از این رو پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز را از دنیا شمرد و فرمود:

«حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ : الطَّيِّبِ وَ النِّسَاءِ، وَ قِرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».

«سه چیز از دنیای شما نزد من محبوب است : بوی خوش، و زنان، و روشنی چشم من در نماز است»، با اینکه نماز از اعمال آخرت است.

پس دنیای مذموم عبارت است از حظّ و بهره عاجز و زودرس که نه از اعمال آخرت است و نه وسیله ای برای آن، و آن جز لذّت بردن از معاصی و تنعم به چیزهای مباحی که زائد بر مقدار ضرورت است نیست.

و اما تحصیل روزی به قدر ضرورت از کارهای شایسته و نیکوست، چنانکه در اخبار به آن تصریح شده است. رسول خدا ﷺ فرمود : «العِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا، أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ» «عبادت هفتاد جزء است که برترین آنها طلب روزی حلال است.» و فرمود : «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلِمَةً عَلَى النَّاسِ» «ملعون است کسی که کَلّ بر مردم شود.»

و حضرت سجّاد عليه السلام فرمود : «الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ : دُنْيَا بِلَاغٍ، وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ» «دنیا دو گونه است : دنیائی که رساننده است (یعنی انسان را به سبب طلب قدر کفاف و ضرورت به طاعت و قرب خدا می رساند) و دنیائی که ملعون است (یعنی آدمی را که در جستجوی بیش از مقدار ضرورت و احتیاج است از رحمت خدا و سعادت و آخرت دور می کند).»

و امام باقر عليه السلام فرمود : «هر که برای بی نیازی از مردم و وسعت و گشایش بر اهل و عیال خود و نیکی و عطوفت با همسایگان در دنیا به طلب روزی برود در قیامت خدای عزوجلّ را ملاقات خواهد کرد در حالیکه چهره اش مانند ماه شب چهاردهم می درخشد.»

و امام صادق عليه السلام فرمود : «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» «کسی که برای عائله خود رنج می برد مثل کسی است که در راه خدا جهاد کند.» و

فرمود: «ان الله تبارك و تعالی لیحبّ الاغتراب فی طلب الرزق» «خدای متعال سفر کردن و تحمل غربت را در طلب روزی دوست می دارد.» و فرمود: «لیس منا من ترک دنیا لآخرته و لا آخرته لدنیاه» «کسی که دنیا را برای آخرت یا آخرت را برای دنیا ترک نماید از ما نیست.»

و فرمود: «لا تکسلوا فی طلب معاشکم، فان آباءنا كانوا یرکضون فیها و یرکضون فیها» «بطلبونها».

«در طلب روزی تنبلی مکنید که پدران مادر این راه تلاش می کردند و به دنبال روزی می رفتند.»

شخصی به آن حضرت عرض کرد: «ما دنیا را می طلبیم و دوست داریم که به ما رو آورد، فرمود: می خواهی با آن چه کنی؟ عرض کرد: خود و عائله ام از آن منتفع شویم و به آن صله رحم و تصدق کنم، و حج و عمره به جا آورم. فرمود: این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است.»

امام موسی بن جعفر علیه السلام در زمینی کار می کرد به طوری که قدمهایش را عرق فرا گرفته بود، شخصی عرض کرد: «فدایت شوم، کارگران شما کجایند؟ فرمود: کسی که از من و پدرم بهتر است با دست در زمین خود کار می کرد، پرسید: او کدام شخص بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و همه پدرانم با دست خود کار می کردند، و این کار انبیاء و مرسلین و اوصیاء ایشان و صالحان است.» و به این مضامین اخبار بسیار هست.

دنباله: مؤمن را کسب و شغل باید

از این اخبار معلوم شد که برای هر مؤمنی نیک و پسندیده بلکه لازم است که کسب و کار پاک و حلالی داشته باشد تا آنچه را که مورد احتیاج او از روزی و وسائل زندگی است به دست آورد، و این معنی در اخبار بسیار دیگری

تصریح شده است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «خدای - عزوجل - به داود علیه السلام وحی فرستاد که تو نیکو بنده ای هستی اگر از بیت المال نمی خوردی و به دست خود کار می کردی و چیزی می ساختی. پس داود چهل روز گریست، و خداوند آهن را فرمود که برای داود نرم شود. داود هر روز یک زره می ساخت و هزار درم می فروخت، پس سیصد و شصت زره بساخت و سیصد و شصت هزار درم فروخت و از بیت المال بی نیاز شد».

امام صادق علیه السلام فرمود: «من اهل بیت فلیأخذ من الفقر جلبابا او تجفافا» «هر که ما اهل بیت را دوست دارد باید در مقابل فقر جلباب یا تجفاف بگیرد». جلباب کنایه از ستر و پوشش نسبت به فقر است، و تجفاف (به وسیله حفظ در جنگ مانند زره) کنایه از کسب پاکی است که فقر را دفع کند. به آن حضرت عرض کردند که مردی می گوید: من در خانه خود می نشینم و نماز و روزه به جا می آورم و پروردگار خود را عبادت می کنم و روزی من خواهد رسید. امام فرمود: «این یکی از سه نفری است که دعایشان مستجاب نمی شود».

و ملکه تحصیل مال حلال از راه کسبهای پاک و مصرف آن در هزینه های پسندیده یکی از دو معنی حریت و آزادگی است، زیرا آزادی دو معنی دارد: یکی همین معنی مذکور که آزادی به معنی اخص است، و دوم رهایی از اسارت هوی و هوس و بندگی قوه شهوی، و این آزادی به معنی اعم است و ضد آن رقیبت و بردگی به معنی اعم است که پیروی از قوه شهوت و متابعت هوی است. و ضد آزادی به معنی اول - یعنی رقیبت و بندگی به معنی اخص - عبارت است از نیازمندی به مردم در آنچه از رزق بدان محتاج است و نظر به دست دیگران و چشم دوختن به اموال ایشان، یا بوجه حرام، مانند غضب و عارت و

دزدی و انواع خیانتها، یا به طریق غیر حرام مثل گرفتن صدقات و مانند آن، بلکه مطلقاً گرفتن از مردم که انسان دست خویش را دست زیرین و دست دیگران را دست برین قرار دهد. و شکی نیست که رقیبت به این معنی مذموم و ناپسند است، زیرا وجه اول (گرفتن مال مردم به طریقی که حلال نیست) در شریعت حرام و موجب هلاک ابدی است، و وجه دوم (صدقه گرفتن) گرچه وقتی فقیر و مستحق است حرام شرعی نیست، لیکن موجب توقع از مردم و چشم داشتن به دست آنان است و باعث ذلت و انکسار و خضوع و بردگی نسبت به آنان خواهد بود، و این حالت، وثوق به خدا و اعتماد و توکل بر او را کم می کند و سرانجام بکلی منجر به سلب توکل می شود به طوری که مخلوق را بر خالق ترجیح می دهد، و این با مقتضای ایمان و معرفت واقعی به خدای سبحان منافات دارد.

فصل 1: دنیای مذموم همان هوی است

از آنچه گفته شد معلوم گردید که دنیای مذموم این است که به دنبال کسب لذت و بهره برداری از آنچه در امر آخرت به آن نیازی نیست باشی که از آن به هوی تعبیر می شود، و قول خدای تعالی به همین معنی اشارت دارد:

«و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماءوی» (نازعات، 40).

«... و کسی که خود را از هوی باز داشته بهشت جایگاه اوست.»

و موارد هوی در این قول خدای تعالی گرد آمده است:

«اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی

الاموال و الاءولاد» (حدید، 20).

«بدانید که زندگی این دنیا بازیچه و سرگرمی و زینت و فخر فروشی میان

خودتان و فزون جوئی اموال و فرزندان است.»

و چیزهایی که این امور بدانها حاصل می شود در این آیه ذکر شده است :
«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ
وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَ الْإِذْنِ وَ الْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ
حَسَنُ الْمَآبِ» (آل عمران، 14).

«دوستی شهوتها (خواهشها و آرزوها) از زنان و فرزندان و اموال گرد آمده
از زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشت، در نظر مردم جلوه کرده، اینها
کالای زندگی دنیاست و سرانجام نیک نزد خداست».

اینها اشیاء این دنیاست، و آدمی ممکن است به اینها دو گونه علاقه و
دلبستگی داشته باشد :

1- علاقه قلبی : و آن عبارت است از دوست داشتن آنها و لذت بردن از آنها
و به کار بردن فکر و همت خویش برای به دست آوردن آنها، به طوری که دل
گرفتار آنها گردد. و همه صفات دل که متعلق به دنیاست مانند ریا و سُمعه
(شنوایدن عمل خیر خود به مردم) و بد گمانی و چرب زبانی و حسد و کینه و
دشمنی و کدورت و کبر و حُبّ مدح و تفاخر و زیاده جوئی، در این دلبستگی
قرار دارد؛ و این دنیای باطن است و دنیای ظاهر خود این چیزهاست.

2- علاقه بدنی : و آن اشتغال به اصلاح این چیزهاست بدان سان که خود و
دیگران از آنها بهره مند شوند، و این اشتغال و گرفتاری عبارت است از صنعتها
و حرفه هایی که مردم خود را به آنها مشغول ساخته اند به نحوی که خود و
خالق خود را یکسره فراموش کرده اند و از کاری که برای آن آفریده شده اند
باز مانده اند. و اگر سبب و مقدار نیاز به آنها را می دانستند و به قدر ضرورت
خود را به آنها مشغول می کردند به دنیا چنان فرو نمی رفتند، و لیکن چون
حکمت آمدن به دنیا و اندازه بهره و نصیب خود را از آن نفهمیدند از قدر

حاجت فراتر رفتند و خود را به مشاغل دنیوی گرفتار ساختند و این شغلها و مشغله ها پی در پی می آید و به یکدیگر متصل است و حدّ و نهایت ندارد تا آنجا که آدمی از مقصود اصلی آنها غافل و در مشغله های بسیار گرفتار می شود. آری امور دنیا چنین است که چون در یک شغل گشوده شود در ده شغل دیگر از پی آن باز می شود، و باز هر یک از آن درها را درهای دیگر به دنبال می رسد تا بی نهایت، گویی دنیا چاهی است عمیق که نهایی برای عمق آن نیست، که هر کس در پرتگاهی از آن بیفتد از آنجا به پرتگاههای دیگر سقوط می کند... و همین طور پی در پی. مگر نمی بینی که آنچه انسان ذاتاً به آنها نیازمند است خوراک و پوشاک و مسکن است؟ و به همین جهت نیاز به پنج صنعت که اصول صناعات است پدید آمد: کشاورزی و دامداری و بافندگی و بنائی و اقتناص - یعنی شکار و استخراج معدن و حتی فراهم کردن هیزم - و بر هر یک از این پنج صنعت صنعتهای دیگر مترتب است، و بدین سان همه صناعاتی که اکنون در عالم می بینی پیدا شد. و هیچ کس نیست مگر اینکه به یکی یا بیشتر از این شغلها مشغول است بجز تنبلان و اهل بطالت که از آغاز کودکی به هرزگی نشو و نما یافته اند و بر این غفلت و بطالت خویش ادامه دادند تا بیکاره و بدون شغل ماندند و از این رو دست نیاز به نتیجه کار و کوشش دیگران دراز کردند، و بدین سبب دو شغل خبیث پیدا شد یکی دزدی و دیگری گدائی، و هر یک از این دو انواع بسیار دارد که بر شخص اندیشمند پوشیده نیست.

فصل 2: نکوهش دنیا و اینکه دشمن خدا و انسان است (5)

بدان که دنیا دشمن خدا و دوستان و دشمنان اوست: اَمَّا دُشْمَنِي دُنْيَا بِأَخْدَا
این است که راهزن بندگان خدا در طریق عبادت است، و به همین جهت از

روی که آن را آفرید نظر بر آن نیفکند، چنانکه در اخبار آمده است (6). و اما دشمنی دنیا با دوستان خدا به این است که با زیورها و جلوه‌ها و خرّمی‌هایش خود را در نظر ایشان می‌آراید تا صبر و شکیبائی را در کامشان تلخ سازد. و اما دشمنی آن با دشمنان خدا به این است که در راه آنان دام افکنده و با مکر و فریب آنها را به کمند خود گرفتار می‌سازد و با ایشان چنان رفتار می‌کند تا دل‌های آنها را به خود کشیده و مطمئن سازد آنگاه یکباره دامن خویش از دستشان می‌رهاند و آنان را به حیرت و پشیمانی و اندوه می‌نشانند، و از سعادت جاوید محرومشان می‌سازد، و آن فریب خوردگان بیچاره در آتش حسرت می‌سوزند و از مکر و فریب آن ناله‌های سوزناک و آه‌های آتشبار می‌کشند و کسی به فریادشان نمی‌رسد، بلکه ندا به ایشان می‌رسد:

«إِخْسُوا فِيهَا وَلَا تَكْلُمُونَ» (مؤمنون، 109).

«خفه شوید و با من سخن مگوئید».

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْصُرُونَ» (بقره، 86).

«اینانند که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریدند، عذابشان سبک نشود و یاریشان نکنند».

و آیات وارده در نکوهش دنیا و دوستی آن بسیار است، و بیشتر قرآن مشتمل بر این معنی و باز داشتن مردم از آن و دعوت به آخرت است، بلکه مقصود از بعثت پیامبران همین است، و چون آیات قرآن در این باره ظاهر و بسیار روشن است نیازی به گواه گرفتن آنها نیست. بنابراین به برخی از روایاتی که در ذمّ دنیا و دوستی آن و سرعت زوال آن رسیده اشاره می‌کنیم. رسول خدا ﷺ فرمود:

«لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء».

«اگر دنیا نزد خدا به قدر بال پشه ای ارزش داشت کافر را از آن شربت آبی نمی نوشانید». و فرمود: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر» «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

و فرمود: «من اءصيح و الدنيا اكبر همه فليس من الله في شىء، و اءلزم الله قلبه اربع خصال: هما لا ينقطع عنه اءبدا، و شغلا لا يتفرغ منه اءبدا، و فقرا لا ينال غناه اءبدا، و اءملا لا يبلغ منتهاه اءبدا».

«هر که روز را آغاز کند در حالی که توجه و فکر او به غیر خدا باشد با خدا کاری ندارد⁽⁷⁾، و خدا دل او را به چهار خصلت گرفتار می سازد: غم و اندوهی که هرگز از او جدا نشود، و شغلی که هرگز از آن آسوده نگردد، و فقر و نیازی که هیچگاه به غنا و بی نیازی نرسد، و آرزویی که هرگز به پایان نرسد».

و فرمود: «يا عجباً كل العجب للمصدق بدار الخلود و هو يسعي لدار الغرور».

«سخت در عجبم از آنکه خانه جاوید را باور دارد و برای خانه فریب می کوشد».

و فرمود: «بعد از من دنیایی به شما رو خواهد آورد که ایمان شما را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». و فرمود: «فزون خواهی (یا بسیار نمائی به یکدیگر) سر گرمتان کرد، فرزند آدم می گوید: مال من مال من، و آیا از مال تو جز آنچه صدقه می دهی و باقی می ماند یا می خوری و از میان می بری یا می پوشی و کهنه می کنی چیزی عاید تو می شود؟»

و فرمود: «خدای تعالی به موسی وحی کرد: هرگز به دوستی دنیا متمایل مشو، که هیچ گناه کبیره ای برای تو از آن بزرگتر نیست».

و فرمود : «حبّ الدّنيا راءس كلّ خطيئة» «دوستی دنیا منشاء همه گناهان است». و فرمود : «من اءحب دنياہ اءضرّ باءخرته و من اءحب آءخرته اءضرّ بدنياه فآءثروا ما يبقي على ما يفنى» «هر که دنیا را دوست دارد به آخرت خود زیان می زند و هر که آخرت را دوست دارد به دنیای خویش زیان می زند، پس آنچه را باقی است بر آنچه فانی است ترجیح دهید».

روزی آن حضرت صلى الله عليه وآله بر مزبله ای می گذشت، در آنجا ایستاد و فرمود : «بیائید و دنیای خود را ببینید!» آنگاه پاره ای لباس فرسوده و استخوانی پوسیده برداشت و فرمود : «این است دنیا».

و فرمود : «انّ الله لم يخلق خلقا اءبغض اليه من الدّنيا، و انه لم ينظر اليها منذ خلقها».

«خداوند مخلوقی که نزد او مبعوضتر از دنیا باشد نیافریده، و [از بس آن را دشمن دارد] از هنگام آفرینش بر آن نظر نیفکنده».

و فرمود : «الدّنيا دار من لادار له و مال من لا مال له، و لها يجمع من لا عقل له، و عليها يعادى من لم علم عنده، و عليها يحسد من لا فقه له، و لها يسعى من لا يقين له».

«دنیا خانه کسی است خانه ندارد و مال کسی است که مالی ندارد، و کسی بر دنیا مال جمع می کند که عقل ندارد، و کسی به جهت آن دشمنی می کند که دانش ندارد، و کسی بر آن حسد می برد که فهم و بصیرت ندارد، و کسی برای آن می کوشد که یقین ندارد».

و فرمود : «هنگامی که آدم از بهشت به زمین فرود آمد، به او گفت : بساز برای ویران شدن، و تولید نسل کن برای مردن». و فرمود : «در روز قیامت مردمی را می آورند که اعمالشان مانند کوههای تهامه است، پس امر الهی می

رسد که آنان را به جهنم افکنند»، بعضی پرسیدند یا رسول الله! آیا اینها اهل نماز بودند؟ فرمود: «آری اهل نماز و روزه بودند و پاره ای از شبها بیدار بودند، و لیکن هر گاه چیزی از دنیا بر آنها عرضه می شد خود را بر آن می افکندند».

و فرمود: «هل منکم من یرید ان یرهب الله عنه العمی و یجعلہ بصیرا؟ اءلا انه من رغب فی الدنیا و طال فیها اءمله اءعمی الله قلبه علی قدر ذلک، و من زهد فی الدنیا و قصر اءمله اءعطاہ الله علما بغير تعلم و هدی بغير هداية».

«آیا در میان شما کسی هست که می خواهد خدا کوری او را بر طرف کند و او را بینا گرداند؟ آگاه باشید که هر که به دنیا مایل شود و آرزویش در دنیا دراز باشد خداوند به هر قدر که میل او به دنیا بیشتر شود دلش را کور می کند (می میراند)، و کسی که به دنیا بی میل باشد و آرزوی خود را کوتاه کند خداوند به او علم بدون تعلم و هدایت بدون راهنمایی [دیگری] عطا خواهد کرد».

و فرمود: «فو الله ما الفقر اءخشی علیکم، و لکنی اءخشی علیکم اءن تبسط علیکم الدنیا کما بسطت علی من کان قبلکم، فتننا فسوها کما تنافسوها، و تهلککم کما اءهلکتهم».

«به خدا من بر شما از فقر نمی ترسم بلکه می ترسم که دنیا برای شما گسترده شود و به شمارو آورد همچنانکه به کسانی که پیش از شما بودند رو آورد، و به آن رغبت نمائید و بر سر آن مسابقه دهید همچنانکه آنان چنین کردند، و شما را مانند آنان هلاک کند».

و فرمود: «بیشترین چیزی که بر شما می ترسم برکاتی است که خداوند برای شما از زمین بیرون می آورد»، پرسیدند برکات زمین چیست؟ فرمود: «زهره الدنیا» «آنچه رونق دنیا است (زیورها و تجملهای آن)».

و فرمود : «دعوا الدّنيا لآهلها، من اءخذ من الدّنيا فوق ما يكفيه فقد اءخذ حتفه و هو لا يشعر».

«دنیا را به اهل آن واگذارید، هر که از دنیا بیش از نیاز خود بگیرد هلاک خویش را گرفته و نمی داند.»

و فرمود : «زود باشد که بعد از من مردمی بیایند که پاکیزه ترین غذاها و انواع آن را بخورند، و زیباترین زنان را بگیرند، و نرمترین و بهترین جامه های رنگارنگ را بپوشند، و راهوارترین مرکبهای گوناگون را سوار شوند، اینان شکمهایی دارند که با کم سیر نشوند، و نفوسی که به بسیار قانع نگردند، خویشان را وقف دنیا کرده اند، صبح و شام مشغول دنیا باشند، آن را به جای خدا معبود خود قرار دهند و از هوای خود پیروی کنند. پس فرمانی است از محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به هر که آن زمان را دریابد از فرزندان شما که پی در پی می آیند که بر آنان سلام نکنند و بیمارانشان را عیادت ننمایند و به مشایعت جنازه های آنها نروند و بزرگسالانشان را احترام و توقیر نکنند، و هر که اینها را به جا آورد به ویرانی و نابودی اسلام کمک کرده است.»

و فرمود : «مالی و للدّنيا [و ما انا و الدّنيا]؟! انما مثلی و مثلها کمثل راکب سار فی یوم صائف، فرفعت له شجرة، فقال تحت ظلّها ساعة، ثمّ راح و ترکها».

«مرا با دنیا چه کار؟! حکایت من و دنیا حکایت سواری است که در روز گرمی به زیر درختی در آید و ساعتی در سایه آن بیارامد (خواب نیمروز) سپس آن را واگذارد و برود.»

و فرمود : «از دنیا بیرهیزید، که سحر آن را سحر هاروت و ماروت بیشتر است.»

و فرمود: «بر خداست که چیزی از دنیا بلند نشود مگر اینکه آن را پست گرداند».

و عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «وای بر دنیا دار! چگونه خواهد مرد و آن را خواهد گذاشت، و به آن اعتماد می کند در حالی که دنیا او را فریب می دهد، و به آن اطمینان و وثوق می کند و حال آنکه او را خوار می سازد، وای بر فریب خوردگان چگونه آنچه را از آن کراحت دارند (یعنی مرگ) به گردنشان می افکنند، و آنچه را دوست دارند از آنان جدا می کند، و وعده هائی که به آنان داده شده می آید، وای بر کسی که دنیا فکر و هم او و گناهان و لغزشها عمل و کار او باشد! چگونه فردا - قیامت - به گناه خود رسوا شود.» فرمود: «کیست که بر امواج دریا خانه کند؟! این است دنیای شما، آن را قرارگاه خود نگیرید.» و فرمود: «حُبّ دنیا و آخرت در دل مؤمن پایدار و برقرار نخواهد بود چنانکه آب و آتش در یک ظرف قرار نخواهند گرفت.»

خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی فرمود که: «ای موسی! ترا با خانه ای که جایگاه ستمکاران است چه کار! این خانه تو نیست، فکر و هم خود را از آن فارغ کن و به عقل خود از آن دور باش که بد خانه ای است، مگر برای کسی که در آن به عمل خیر بکوشد، ای موسی! من در کمین ظالم نشسته ام تا حقّ مظلوم را از او باز ستانم.» و نیز به او وحی کرد که: «ای موسی! به محبت دنیا دل میند، که هیچ گناه کبیره ای بدتر از آن به نزد من نخواهی آورد.» و موسی علیه السلام به مردمی گذشت که می گریست، و چون بازگشت هنوز او را گریان دید، موسی گفت: «پروردگارا! این بنده تو از خوف تو گریان است.» خدای تعالی به او خطاب کرد: «ای پسر عمران! اگر چندان بگرید که مخش از چشمهایش

فرو افتد و آنقدر دستهایش را بلند کند که ساقط شوند او را نخواهم آمرزید زیرا او دنیا را دوست دارد».

شخصی از امیر مؤمنان علیه السلام خواست که دنیا را توصیف کند، فرمود :

«و ما اءصف لك من دار من صحَّ فيها سقم، و من اءمن فيها ندم، و من افتقر فيها حزن، و من استغنى فيها افتتن، فى حلالها الحساب، و فى حرامها العقاب».

«چگونه وصف کنم خانه ای را که سالم در آن بیمار است، و هر که در آن ایمن باشد پشیمان شود، کسی که در آن نیازمند و بینوا باشد غمگین است، و هر که در آن بی نیاز و غنی باشد گرفتار و در فتنه است، حلال آن را حساب و حرام آن را عقاب در پی است.»

و فرمود : «انما مثل الدنيا كمثل الحية، ما اءلين مسنها و فى جوفها السمّ النّاقع، يحذرها الرجل العاقل و يهوى اليها الصّبي الجاهل».

«داستان دنیا همچون داستان مار است، که سودن آن نرم و در درونش زهر کشنده است، مرد عاقل از آن می گریزد و کودک نادان به سوی آن می گراید.»

و در وصف دنیا فرمود : «ما اءصف من دار اءولها عناء و آخرها فناء، فى حلالها حساب و فى حرامها عقاب، من استغنى فيها فتن، و من افتقر فيها حزن، و من ساعاها فاتته، و من قعد عنها اءتته، و بصربها بصرتة، و من ابصر اليها اعمته».

«چگونه وصف کنم خانه ای را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است، حلال آن حساب و حرامش عقاب دارد، غنی و بی نیاز آن گرفتار و مفتون است، و فقیر و نیازمند آن محزون و غمگین است، کسی که در تحصیل آن کوشید به آن نرسید، و کسی که از طلبش باز ایستاد به او رو کرد، کسی که به عبرت و با دیده

بصیرت به آن نگریست او را بینا و آگاه ساخت، و کسی که [به چشم خریداری] به آن نظر کرد او را کور گردانید. «

و در بعضی از مواعظ خود فرمود: «دست از دنیا بدار که دوستی دنیا آدمی را کور و کر و لال می کند و گردنها را به بند ذلت و خواری می کشد، پس باقیمانده عمر خود را دریاب و گذشته را جبران و تدارک کن، و فردا و پس فردا مگویی، که پیشینیان به سبب آرزوها و امروز و فردا کردنها هلاک شدند، تا امر خدا - مرگ - ناگهان در رسید در حالی که در غفلت به سر می بردند، سپس آنان را بر تابوتهاشان به گورهای تنگ و تاریک در آوردند و اهل و اولادشان به خاکشان سپردند و پا از آنان کشیدند. پس با دلی بریده از همه چیز به سوی خدا بازگشت کن. کسی که به دنیا پشت پا زند و آن را رها کند شکسته و درمانده نشود. «

و فرمود: «زنهار زندگانی دنیا شما را نفریبد، که دنیا خانه ای است به رنج و بلا پیچیده و به ناپایداری و فنا شناخته شده، و به بی وفائی وصف کرده شده، هر آنچه در آن است رو به زوال است، و در میان اهل آن دست به دست می گردد، احوال آن پاینده نیست، و مهمانان آن از شرش سالم نمی مانند، اهل دنیا در همان حال که در فراخی و راحتی و شادی اند در بلا و غرور گرفتارند، حالاتش مختلف و متزلزل و نوبتهایش زود گذر و در تغییر است، عیش و خوشی آن نکوهیده و آسودگی در آن ناپایدار است، ساکنانش آماج تیر بلا هستند که دنیا با پیکان های خود به سوی آنان می افکند، و به مرگ نابودشان می کند. بندگان خدا، بدانید که شما و آنچه در آن هستید نیز در همان راهی قرار دارید که پیش از شما کسانی در آن بودند و گذشتند، عمرشان درازتر، نیرو و هیبتشان بیشتر، شهرهاشان آبادتر و آثارشان مهمتر بود، ولی صداهاشان

خاموش شد، و اندامشان پوسید و شهرهاشان ویران گشت و آثارشان از صفحه روزگار برافتاد. کاخهای افراشته و استوار و تختها و فرشها گسترده بر سنگهای محکم به تنگنای گورها و لحدها مبدل شد، گورهائی که به هم نزدیکند ولی ساکن آنها غریب و تنهاست. عمارتی که اهل آن وحشت زده اند، محلّه ای که اهل آن همه نزدیک به هم و همسایگانند ولی با یکدیگر رفت و آمد و انس و آمیزشی ندارند، و چگونه میان آنان پیوند و رفت و آمد باشد و حال آنکه آسیاب بلا آنها را خرد کرده و خاک و سنگلاخ آنان را خورده، و مرگ دفتر زندگیشان را در هم نوردیده، و بعد از عیش و عشرت دست روزگار بر خاکشان نشانده، محبوبهایشان به آنها جفا کرده و از آنان جدا شدند، به زیر خاک خانه گرفتند و به سفری رفتند که بازگشتی ندارد، هیئات، هیئات!

«کلاً، آنها کلمه هو قائلها، و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون.»

(مؤمنون، 101)

«هرگز، این سخنی است که او گوینده آن است، و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که بر انگیخته شوند.»

چنان تصور کنید که به همان سرنوشت دچار شده اید و پیک مرگ در رسیده و به آن جایگاه منتقل شده اید و در خوابگاه گور تنها خفته اید، حال شما چگونه خواهد بود اگر آن امور را ببینید، و قبرها شکافته شود و رازها از پرده برون افتد و شما را در پیشگاه پادشاه جلیل به پا دارند، در آن وقت گوئی دلها از ترس از سینه ها پریده، و پرده ها از جلو دیدگان برداشته شده، و عیوب و رازها تان آشکار گشته، در آنجاست که :

«تجزی کلّ نفس بما کسبت.» (مؤمن، 17)

«هر کس را به آنچه کرده جزا و پاداش دهند.»

و نیز در خطبه دیگری فرمود : «شما را سفارش می کنم که تقوا داشته باشید و دنیائی را که رهاتان خواهد کرد رها کنید، هر چند که رها کردن آن را دوست ندارید، دنیائی که بدنهای شما را کهنه و پوسیده خواهد کرد، در حالی که می خواهید جوان و تازه بماند، داستان شما و دنیا حکایت آن مردمی است که در حال سفرند و راهی را می پیمایند، گویی که آن را به پایان برده اند و یا به نشانه و هدفی که می خواستند رسیده اند، چه بسیار که کسی به راهی می رود تا به منظور و غایت خود برسد و نمی رسد، چه بسیار که کسی آرزومند است در دنیا بماند و حال آنکه بیش از یک روز از دنیا نصیب ندارد، و بسا طلب کننده ای که با شتاب آن را می جوید تا اینکه از آن جدا می گردد، پس از سختی و رنج دنیا فغان و زاری نکنید که سپری می شود، و از متاع و نعمتهای آن شاد و مسرور نباشید که رو به زوال و فنا دارد، از طالب دنیا در شگفتم که مرگ جویا و در پی اوست، و غافلی که خدا از او غافل نیست. »

حضرت سجّاد علیه السلام فرمود : «انّ الدّنيا قد ارتحلت مدبرة، و انّ الآخرة قد ارتحلت مقبلة، و لكلّ واحدة منهما بنون، فكونوا من ابناء الآخرة و لا تكونوا من ابناء الدّنيا، الا و كونوا من الزاهدين فى الدّنيا الراغبين فى الآخرة، اءلا انّ الزاهدين فى الدّنيا اتخذوا الاعرض بساطا و التراب فراشا و الماء طيبا، و قرّضوا من الدّنيا تقريضا، اءلا و من اشتاق الى الجنّة سلاعن الشّهوات، و من اءشفق من النار رجع عن المحرّمات، و من زهد فى الدّنيا هانت عليه المصائب، اءلا انّ الله عبادا كمن رأى اءهل الجنّة فى الجنّة مخلّدين، و كمن رأى اءهل النار فى النار معذبين، شرورهم ماء مونة، و قلوبهم محزونة، اءنفسهم عفيفة، و حوائجهم خفيفة، صبروا اياما قليلة، فصاروا بعقبى راحة طويلة، اءمّا اللّيل فصافون اءقدامهم، تجرى دموعهم على خدودهم، و هم يجاءرون الى ربّهم، يسعون فى فكاك

رقابهم، و اءمّا النهار فحلما علماء بررة اتقياء كاءنهم القداح، قدبراهم الخوف من العبادۃ، ينظر إ ليهم الناظر فيقول : مرضى، و ما بالقوم من مرض، اءم خولطوا، فقد خالط القوم اءمر عظيم من ذكر النار و ما فيها. »

«دنيا پشت کرده می رود و آخرت روی آورده می آید و هر یک از این دو را فرزندانی است، شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید، و آگاه باشید که زاهدان در دنیا و راغبان به آخرت باشید. بدانید که زاهدان در دنیا زمین را بستر خود گرفتند و خاک را فرش و آب را آشامیدنی گوارای خود قرار دادند و خویشتن را از دنیا بریدند. آگاه باشید که هر که مشتاق بهشت است از شهوتها فراموش می کند، و هر که از دوزخ می ترسد از محرّمات رو گردان است، و کسی که در دنیا زهد ورزد مصیبتها بر او آسان می شود. بدانید که خدا را بندگانی است که گویی بهشتیان را در بهشت جاودان و دوزخیان را در دوزخ گرفتار عذاب می بینند، مردم از شرّ آنها در امانند، دلهاشان محزون و جانهاشان عفیف، حاجاتشان سبک و اندک است، چند روزی صبر کردند و به راحت طولانی آخرت رسیدند. اءمّا شبانگاه گامهایشان برای عبادت صف کشیده و اشکهاشان بر رخسار جاری است و به پروردگار خویش پناه می برند و برای رهائی خود از آتش دوزخ می کوشند، و اءمّا چون روز در آید به حلم و علم و نیکی و تقوا رفتار می کنند، در لاغری مانند چوب تیر از خوف خدا و عبادت تراشیده شده اند، هر که به آنها بنگرد گوید : بیمارند، و حال آنکه بیماری ندارند، یا گویند عقلشان پریشان شده و دیوانه اند، در صورتی که پریشانی ایشان از امر عظیمی است که یاد آتش دوزخ و آنچه در آن است آنان را مشغول ساخته است.»

و نیز فرمود : «ما من عمل بعد معرفة الله - عزوجل - و معرفة رسوله - صلى الله عليه وآله - افضل من بغض الدنيا، فان لذلك لشعبا كثيرة، و للمعاصي شعبا. فاءول ما عصى الله به الكبر معصية ابليس حين ابنى و استكبر و كان من الكافرين. ثم الحرص، و هى معصية آدم و حواء حين قال الله - عزوجل - لهما :
 «فكلا من حيث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين».

(اعراف، 19)

«فأخذ ما لا حاجة بهما اليه، فدخل ذلك على ذريتهما الى يوم القيامة، و ذلك ان اكثر ما يطلب ابن آدم ما لا حاجة به اليه، ثم الحسد، و هو معصية ابن آدم حيث حسد اخاه فقتله، فتشعب من ذلك حب النساء، و حب الدنيا، و حب الرئاسة، و حب الراحة، و حب الكلام، و حب العلو و الثروة، فصرن سبع خصال، فاجتمعن كلهن فى حب الدنيا. فقال الاءنباء و العلماء - بعد معرفة ذلك - :
 حب الدنيا راءس كل خطيئة، و الدنيا دنياعان : دنيا بلاغ و دنيا معلونة».

«هيچ عملی بعد از معرفت خدای عزوجل و معرفت رسولش بهتر از بغض دنیا نیست، و این را شعبه های بسیار است، و گناهان نیز شعبه ها دارد. نخستین چیزی که سبب نافرمانی خدا شد تکبر، نافرمانی شیطان، بود هنگامی که سر پیچی و گردنکشی کرد و از کافران شد. سپس حرص و آن گناه آدم و حوا بود وقتی که خدای عزوجل به آنان فرمود : «از هر چه خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک مشوید که ستمکار خواهید بود».

پس آدم و حوا چیزی را که بدان نیاز نداشتند گرفتند و این خصلت تا قیامت در نسلشان رخنه کرد، و از این رو بیشتر چیزهایی که آدمیزاد می جوید به آن نیاز ندارد. بعد از آن حسد است که گناه فرزند آدم (قابیل) بود زمانی که به برادرش (هابیل) حسد برد و او را کشت. و از این نافرمانیها دوستی زنان و

دوستی دنیا و جاه طلبی و راحت طلبی و حبّ سخن گفتن و حبّ سروری و ثروت منشعب گشت، و اینها هفت خصلت است که همگی در دوستی دنیا گرد آمده اند. و به همین جهت پیامبران و دانشمندان - بعد از شناخت این مطلب - گفتند: دوستی دنیا سر هر خطاست، و دنیا دو گونه است: دنیای رساننده [به طاعت خدا و سعادت آخرت] و دنیای ملعون (که موجب دوری از رحمت خداست).

و امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: «یا جابر! إنّ من دخل قلبه صافی خالص دین الله شغل قلبه عما سواه، یا جابر! ما الدّنيا و ما عسی ان تكون الدّنيا؟! هل هی الاّ طعام اءکلته، اءو ثوب لبسته، اءو امرأة اءصبتها؟ یا جابر! انّ المؤمنین لم یطمأنوا الی الدّنيا ببقائهم فیها، و لم یأمنوا قدومهم الآخرة، یا جابر! الآخرة دار قرار، و الدّنيا دار فناء و زوال، و لكن اهل الدّنيا اهل غفلة، و کائن المؤمنین هم الفقهاء اهل فکرة و عبرة لم یصمّهم عن ذکر الله - جل اسمہ - ما سمعوا بأذانهم، و لم یعمهم عن ذکر الله ما رءوا من الزینة باءینهم ففازوا بثواب الآخرة كما فازوا بذلك العلم»⁽⁸⁾.

«ای جابر! هر کس دین صافی خالص خداوند به دلش در آید، دلش از غیر او تهی خواهد گشت. ای جابر! دنیا چیست و چه می تواند بود؟ مگر دنیا غیر از خوراکی است که بخوری یا جامه ای که بپوشی یا زن و همسری که به او برسی؟ ای جابر! مؤمنان به ماندن در دنیا اطمینان نکردند، و از وارد شدن به آخرت ایمن نشدند. ای جابر! آخرت خانه بقا و قرار و دنیا خانه فنا و نابودی است. ولی اهل دنیا غافلند و گویی مؤمنانند که دارای فهم و بصیرت و اهل فکر و عبرتند. آنچه با گوش های خود شنوند آنان را از یاد خدا - جل اسمہ - کر

نکند و هر زیوری که با دیدگان خود ببینند از یاد خدا کورشان نکند، پس به پاداش آخرت رسیدند، چنانکه به این دانش رسیدند. «

اما صادق علیه السلام فرمود: «مثل الدنیا کمثل ماء البحر، کَلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ از داد عطشا حتی یقتله» «دنیا مانند آب دریاست که تشنه هر چه بیشتر از آن بنوشد تشنگیش زیاد می شود تا او را بکشد.»

و فرمود: از مناجاتهای خدای عزوجل با موسی علیه السلام این بود که:

«یا موسی! لا تترك الی الدنیا ركون الظالمین و ركون من اتخذها ابا و اءما. یا موسی! لو و کلتک الی نفسک لتنظر لها اذن لغلب علیک حبّ الدنیا و زهرتها. یا موسی! نانس فی الخیر اءهله و استبقهم الیه، فانّ الخیر کاسمه، و اترک من الدنیا ما بک الغنی عنه، و لا تنظر عینک الی کلّ مفتون بها و موکل الی نفسه، و اعلم انّ کلّ فتنة بدوها حبّ الدنیا، و لا تغبط اءحدا بکثرة المال، فانّ مع کثرة المال تكثر الذنوب لواجب الحقوق، و لا تغبطنّ احدا برضی الناس عنه حتّی تعلم انّ الله راض عنه، و لا تغبطنّ مخلوقا بطاعة الناس له، فانّ طاعة الناس له و اتباعهم اياه علی غیر الحقّ هلاک له و لمن تبعه.»

«ای موسی! به دنیا تکیه مکن (یا دل مبند) مانند تکیه کردن (یا دل بستن) ستمکاران و تکیه کردن (یا دل بستن) کسی که آن را پدر و مادر خود قرار داده. ای موسی! اگر ترا به خودت واگذارم که به آن بنگری دوستی دنیا و زیور آن بر دلت چیره خواهد شد. ای موسی! در کار خیر با اهلش مسابقه گذار و پیشی گیر، زیرا کار خیر مانند اسمش [نیک و ستوده] است، و از دنیا آنچه را بدان نیازی نداری رها کن، و به فریفتگان دنیا و به خود واگذاشتگان چشم مدوز، و بدان که آغاز هر فتنه ای حُبّ دنیا است و به مال زیاد هیچ کس غبطه مخور، که مال بسیار مایه گناه بسیار است زیرا حقوق واجب آن بسیار است. و به

خشنودی مردم از کسی غبطه مبر تا بدانی که خدا از او خشنود است، و به حال مخلوقی که مردم از او اطاعت می کنند غبطه مخور، زیرا پیروی و اطاعت مردم از او به غیر حق موجب هلاک او و پیروان اوست. « و چون خدا موسی و هارون را به سوی فرعون فرستاد به ایشان وحی فرمود: «اگر بخواهم چندان زینت و زیور به شما می دهم که وقتی فرعون آن را دید عجز و بیچارگی خود را دریابد ولی من این را بر شما نمی پسندم و دنیا و زیور آن را از شما دور می سازم، و با همه دوستان خود چنین می کنم، و نعمتهای دنیا را از آنان دور می کنم همچنانکه شبان مهربان گوسفندان خود را از جای خطرناک و موقع هلاک دور می کند، و ایشان را از خوشی و عیش و نوش بر حذر می دارم همچنانکه چوپان مهربان شترش را از جایگاههای فریب و خطر دور نگه می دارد، و این نه از آن است که آنان نزد من پست و بی ارزشند بلکه بدان جهت است که نصیب خود را از کرامت من به کمال رسانند. اولیاء من به فروتنی و خشوع و خوف و تقوا برای من، آراسته اند. »

و امام کاظم علیه السلام فرمود: «قال ابوذر - رحمة الله - : جزی الله الدنیا عنی مذمة بقدر رغیفین من الشعیر، اءتغدی باء حدهما و اءتعشی بالآخر، و بعد شملتى الصوف، اءتزر با حداهما و اءتردی بالاءخری».

«ابوذر - رحمه الله - گفت: خداوند به دنیا از طرف من جزای مذموم بودنش را داده است که روزی مرا به قدر دو قرص نان جو که یکی را صبحانه و دیگری را شام خود سازم و دو پارچه پشمین که یکی را شلوار و دیگری را ردا کنم قرار داده است.»

لقمان به فرزند خود گفت: «پسرم! دنیای خود را به آخرت بفروش تا از هر دو سود ببری، و آخرت را به دنیا بفروش تا از هر دو زیان کنی.» و نیز به

فرزند خود گفت : «پسرم ! دنیا دریائی است عمیق که مردم بسیاری در آن غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای خداوند - عزوجل - و کالای آن ایمان و بادبانش توکل بر خدا باشد، شاید نجات یابی.» و گفت : «ای فرزند! پیش از تو مردمان برای اولاد خود اموال گرد کردند اما نه مال بر ایشان باقی ماند و نه فرزندانشان. و تو بنده ای مزدور هستی، ترا کاری فرموده اند و مزدی به تو وعده داده اند کار خود را درست انجام ده و مزد خویش را تمام بستان، و در این دنیا همچون گوسفندی مباش که در سبزه زاری افتد و از آن چندان بخورد تا فربه گردد و فربهی اش سبب کشتنش شود، و لکن دنیا را به منزله پلی قرار ده که باید از آن بگذری و آن را پشت سر گذاری و هرگز به آن باز نخواهی گشت، دنیا را واپس بیفکن و آن را آباد مکن، که تو را به آن امر فرموده اند، و بدان که فردا که تو را در پیشگاه خدا - عزوجل - بدارند از چهار چیز از تو خواهند پرسید : جوانی خود را در چه صرف کردی، و عمر خود را در چه به پایان بردی، و مالت را از کجا آوردی و آن را در چه راه خرج کردی، پس خود را آماده این بازخواست کن و پاسخ آن را فراهم ساز، و غم آنچه از دنیا از دستت می رود مخور، که اندک دنیا بقا و دوامی ندارد، و بسیاری از بلا و آسیب ایمن نیست، پس احتیاط از دست مده و در کار خود بکوش، و پرده [غفلت] از چهره ات بردار، و به کار نیک پروردگارت روی آور، و در دل خود تجدید توبه کن، و پیش از آنکه [مرگ] قصد تو کند و حکم تو در رسد و بین تو و خواسته ات جدائی افتد از فرصت و فراغ خود هر چه زودتر بهره گیر».

یکی از حکما گفته است : «دنیا خانه خراب و ویرانی است، و ویران تر از آن دل آن کس است که به عمارت آن پردازد، و بهشت سرای عمران و آبادی است، و آبادتر از آن دل کسی است که به آبادی آن کوشد». و یکی دیگر از

حکما گوید : «دنیا برای کسی است که آن را رها کند و آخرت برای کسی حاصل است که آن را بجوید». و یکی از ایشان گفته است : «هیچ چیز از دنیا به دست تو نمی آید مگر اینکه پیش از تو به دست دیگران بوده و بعد از تو نیز از آن دیگران خواهد بود، و چیزی از دنیا به تو نمی رسد مگر شام شبی و چاشت بامدادی، پس خود را برای یک خوردن به هلاکت میفکن، در دنیا چنان باش که گویی روزه ای و با آخرت افطار کن، که سرمایه دنیا هوی و هوس است و سود آن دوزخ.»

یکی از زاهدان بزرگ گوید : «دنیا بدنها را کهنه و فرسوده و آرزوها را نو و تازه می کند، مرگ را نزدیک و خواهش ها و آرزوها را دور می سازد، هر که بر آن دست یابد به محنت و تعب افتد، و هر که آن را از دست دهد به رنج و سختی گرفتار شود.» و یکی از ایشان گفته است : «در دنیا هیچ چیز نیست که ترا شاد و خشنود کند مگر اینکه در کنارش چیزی هست که ترا غمگین و ناخشنود کند.» و دیگری گفته است : «جان آدمیزاد از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه سه حسرت با خود دارد : از آنچه جمع کرده سیر نشده، و به آرزوهای خود نرسیده، و توشه نیک برای جائی که به آن وارد می شود فراهم نکرده است.»

حکیمی گفته است : «دنیا بود و من در آن نبودم، و خواهد بود و من در آن نخواهم بود، پس چگونه دل به آن بندم ؟ عیش آن ناگوار و صافی اش تیره و تار است، اهل آن از آن بیمناک که چه وقت نعمت از دستم در رود یا کدام روز حادثه و بلائی به سرم فرود آید یا مرگم فرا رسد.» و عارفی گفته است : «دنیا دکان شیطان است، از دکان او چیزی بر نداری که به تعقیب تو آید و آن را از تو بازستاند.» دیگری گفته است : «اگر دنیا طلای فانی و آخرت سفال باقی

بودی، عاقل سفال باقی را بر طلای فانی اختیار کردی، و حال آنکه آخرت طلای باقی و دنیا از سفال فانی پست تر است.»

و روایت است که «بنده چون دنیا را بزرگ بدارد در روز قیامت نگهش می دارند و می گویند: این کسی که آنچه را خدا کوچک شمرده بزرگ شمرده است.» و نیز روایت شده است که: «چون پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبعوث شد، سپاه ابلیس گرد او جمع شده گفتند: خدا پیغمبری برانگیخته و امتی برای او قرار داده، شیطان گفت: آیا امت او دنیا را دوست خواهند داشت؟ گفتند: آری! گفت: اگر دنیا را دوست بدانند باکی نیست که دیگر بت پرستی نکنند، من روز و شب آنان را از سه راه به کار می دارم: به دست آوردن مال به غیر حق، و خرج کردن آن در غیر حق، و انفاق نکردن آن در راه حق، و همه بديها به دنبال اینها می آید.»

و روایت است که: «خدای تعالی به یکی از پیغمبران خود وحی کرد: از دشمنی و دشمن داشتن حذر کن که از چشم من می افتی، آنگاه نعمت دنیا را بر تو فراوان می ریزم.»

یکی از صحابه گفته است: «هیچ کس صبح نمی کند مگر اینکه در دنیا مهمان است، و مالش عاریه است، مهمان رفتنی و کوچ کننده است و عاریه پس دادنی است.»

دیگری گفته است: «خداوند دنیا را سه بخش کرد: بخشی برای مؤمن و بخشی برای منافق و بخشی برای کافر است. پس مؤمن توشه بر می گیرد، و منافق به زیور و زینت کردن می پردازد، و کافر از آن بهره و لذت می ستاند.» و گفته اند: «هر که به دنیا رو آورد آتش دنیا او را بسوزاند تا خاکستر شود، و هر کس به آخرت رو آورد آتش دنیا او را صافی کند و همچون زر خالص و

سره گردد که سود دهد، و کسی که به خدای سبحان رو کند آتش توحید او را بسوزاند، و گوهری شود که ارزش آن بی حد و بی اندازه است. »
و نیز گفته اند : «عاقلان سه گروهند : یکی آن که دنیا را رها کرده پیش از آنکه دنیا او را رها کند، و دوم آن که قبر خود را آباد کند پیش از آنکه به آنجا وارد شود، و سوم آنکه خدا را از خود راضی کند پیش از آنکه او را ملاقات کند. »

یکی از امیران شخصی را که عمر او به بیش از صد سال رسیده بود درباره دنیا پرسید، گفت : «چند سالی بلا و سختی و چند سالی آسانی و راحتی، روزی در برابر روزی و شبی در برابر شبی، یکی به دنیا می آید و یکی از دنیا می رود، اگر کسی زاده نمی شد خلق از میان می رفت و اگر کسی نمی مرد دنیا بر مردم آن تنگ می شد. امیر گفت : از من چیزی بخواه، گفت : می خواهم که عمر گذشته ام را به من بازدهی، و اجل مرگ را از من دور کنی، گفت : توانائی این را ندارم، گفت : پس مرا به تو حاجتی نیست. »

و اخبار و آثار در مذمت دنیا و محبت آن و سرعت زوال و بی اعتباری آن و درباره هلاک هر که آن را بجوید و به آن رغبت ورزد و درباره ضدیت آن با آخرت بیش از حد شمار است، و سخنانی که از امامان معصوم ما و بخصوص سرور ما امیر مؤمنان - صلوات الله علیهم اجمعین - وارد شده برای مردم زاهد کافی است. و هر که در خطبه ها و مواعظ علی علیه السلام چنانکه در نهج البلاغه و غیر آن مذکور است ملاحظه و تامل کند پستی و زبونی دنیا برای او آشکار خواهد شد. و داستان سؤال و جواب میان جبرئیل و نوح در چگونگی ناپایداری و زوال دنیا مشهور است، و حکایت گذشتن عیسی روح الله بر قریه ای که اهل آن از دوستی دنیا هلاک شده بودند معروف است.⁽⁹⁾

و چون آفات دنیا بسیار است و دنیا در نزد خداوند حقیر و پست است آن را برای هیچ یک از دوستان خود نپسندیده، و آنان را از شرور و مفسد آن بر حذر داشته است. ایشان هم دل از آن برکنند و در دنیا زهد پیشه کردند و به اعتدال و میانه روی از آن بهره گرفتند و اضافه را از پیش [به آخرت] فرستادند، بقدر کفایت از آن برخوردار شدند و لهو و غفلت را ترک کردند، از جامه به آنچه ساتر عورت باشد پوشیدند و از طعام به اندازه رفع گرسنگی خوردند. دنیا را ناپایدار و فانی و آخرت را پایدار و باقی دیدند، و از این رو از دنیا ره توشه ای گرفتند، دنیای خود را ویران و آخرت را آبادان ساختند، به آخرت با چشم دل نگریستند و دانستند که به زودی آن را خواهند دید، پس دلها را به سوی آن گسیل داشتند چون دانستند که به زودی با بدن های خود به آنجا کوچ خواهند کرد. زمانی کوتاه صبر کردند و به راحت و نعمت جاوید رسیدند.

فصل 3: پستی صفات دنیا

بدان که دنیا را صفات و حالاتی پست است که در هر صفتی آن را به چیزی مانند زده و مثال زده اند:

مثال آن در سرعت زوال و فنا و بی ثباتی مانند گیاهی است که آب باران بر آن بیارد و سر سبز و خرم گردد سپس خشک و زرد شود و باد آن را پراکنده سازد. یا به منزلی تشبیه کرده اند که در آن فرود آیند و ساعتی بعد از آنجا کوچ کنند، یا به پلی مثال زده اند که باید از آن گذشت و بر آن درنگ نکرد.

و در خصوص اینکه خیال و وهمی بیش نیست و اصل و حقیقتی ندارد به سایه ها و خیالات و خواب تشبیه کرده اند، که آدمی در خواب خواسته های خود را می بیند و چون بیدار می شود هیچ چیز با او نیست.

و در دشمنی و هلاک کردن دنیا اهلش را، آن را به زنی مثل زده اند که خود را برای دلربائی می آراید و چون وقت نکاح فرا رسد سر آنان را می بُرد.

روایت شده است که : «برای عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ حقیقت دنیا مکشوف شد، او را در چهره پیرزنی دو موی (سیاه و سپید) که دندان پیشین او شکسته ولی خود را به انواع زیور زینت کرده دید، به او گفت : چند شوی گرفته ای ؟ گفت : از شمار بیرون است، پرسید : همه مُردند یا همه طلاق دادند؟ بلکه همگی را کشتم، عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت : بدا به حال همسران آینده ات که چگونه از گذشتگان عبرت نمی گیرند؟ چگونه آنان را هلاک می کنی و آنها از تو حذر نمی کنند؟!»

و در مخالفت ظاهر دنیا با باطنش گفته اند که دنیا مانند پیرزنی است که ظاهر خود را زینت دهد تا مردم را بفریبد، و چون نقاب از چهره اش بردارند و بر باطنش آگاه شوند زشتیهایش آشکار شود.

روایت است که : «دنیا را در روز قیامت به صورت پیرزنی دو موی کبود چشم گراز دندان کریه منظر زشت چهره بیاورند و در برابر خلائق نمایش دهند و به آنان گویند : آیا این را می شناسید؟ مردم گویند از شناختن این به خدا پناه می بریم ! آنگاه به آنان گویند که این دنیائی است که به آن فخر می فروختید، و به واسطه آن قطع رحم می کردید و به یکدیگر حسد می بردید، سپس دنیا را به دوزخ می افکنند، و دنیا فریاد می کشد که خدایا! دوستان و پیروان من کجایند؟ و خدای عزوجلّ می فرماید : دوستان و پیروانش را به او ملحق کنید.»

و در کوتاهی عمر دنیا برای هر شخصی نسبت به گذشته ازلی و آینده ابدی او گفته اند که مانند یک گام بلکه کمتر از آن است نسبت به سفری طولانی و حتی نسبت به مسافت زمین که بی نهایت بیش از آن است. و هر که دنیا را با این دیده ببیند دل به آن نمی بندد، و باکی ندارد که این چند روزه چگونه می

گذرد در تنگی و سختی یا در فراخی و آسودگی، بلکه خشتی بر خشتی نمی گذارد. سرور پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفت در حالی که خشتی بر خشتی و نیی بر نیی نهاد. روزی یکی از اصحاب را دید که خانه ای از گچ می ساخت، فرمود: «کار را از این شتابانتر می بینم». و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام به همین معنی اشاره کرده است که گفت: «دنیا پُلی است، از آن بگذرید و بر آن عمارت مکنید».

و دنیا را در نرمی ظاهر و خشونت باطن به مار تشبیه کرده اند که پوستش نرم و هموار و زهرش کشنده است.

و دنیا را در کمی آنچه از آن نسبت به گذشته باقی مانده و به جامه ای مانند کرده اند که سراپا دریده شده و به نخ آویخته است، و نزدیک است آن نخ نیز پاره شود.

و کمی دنیا را نسبت به آخرت تشبیه کرده اند به اینکه آدمی انگشت خود را در دریا فرو برد و بیرون آورد، دنیا آن قدر رطوبتی است که به انگشت باقی ماند.

و دنیا را از این لحاظ که دلبستگی و علاقه ای از آن به دلبستگی و علاقه دیگر می کشاند تا آدمی را به هلاکت افکند به آب دریا تشبیه نموده اند که تشنه هر اندازه بیشتر بنوشد تشنه تر شود تا او را هلاک کند.

و در اینکه حرص بر دنیا آدمی را به گرفتاری و هلاک می کشاند آن را به کرم ابریشم مانند کرده اند که هر چه بیشتر بر خود می تند بیرون شدنش دشوارتر می گردد تا اینکه از گرفتاری بمیرد.

و در صعوبت خلاصی از دنیا بعد از گرفتاری به پی آمدهای بد آن و در محال بودن آلوده نشدن به کثافت‌های آن اهل دنیا را به کسی تشبیه کرده اند که بخواهد در آب رود و پایش تر نشود.

و دنیا را در طراوت و خرمی اول آن و کثافت و پلیدی آخرش به خوراکی مثل زده اند که هر چه لذیذتر و چربتر است ثقل آن کثیف تر و متعفن تر است. همچنین هر شهوتی از شهوات دنیا که مرغوبتر و مطبوعتر است در وقت مرگ فتنه آن بزرگتر و کراهت آن شدیدتر و اذیت آن بیشتر است، و این حال در دنیا مشهود است. زیرا هر چه محبت و دلبستگی به آن بیشتر و التذاذ به وجود آن افزونتر باشد مصیبت و درد و رنج و ماتم در فراق آن شدیدتر است، چنانکه کسی که خانه و مالش به غارت رفته و زن و فرزندش از او گرفته شده درد و رنج و غم او بیشتر است از کسی که خویشاوند دوری را از دست داده. پس هر چه وجودش محبوبتر و لذت بخش تر است فقدانش سخت تر و تلختر است، و مرگ چیزی جز مفارقت و از دست دادن دنیا نیست.

و در برخورداری از نعمتهای دنیا و درد و رنجی که بعد از فراق و جدائی از آن پدید می آید دنیا را مثل زده اند به خانه ای که کسی آماده ساخته و طبقی از طلا نهاده و بر آن گلها و بخور معطر قرار داده و مردم را دعوت کرده که یکایک به ترتیب به خانه در آیند و هر یک آن را ببیند و آن گلها و ریاحین را ببوید و برای دیگرانی که بعد می آیند بگذارد و برود نه اینکه آن گلها را بردارد و با خود ببرد. حال اگر شخصی وارد شود و این رسم را نداند و گمان کند که آنها را به او بخشیده اند و به آنها دل ببندد و از آن خود پندارد، وقتی می خواهد از آنجا بیرون رود آنها را از او می گیرند و او دلتنگ و اندوهناک می شود. اما کسی که به رسم صاحبخانه آشناست از آنها بهره می گیرد و سپاس می گوید و آنها را با خشنودی و طیب خاطر باز پس می دهد و از آن خانه با شادی بیرون می رود. همچنین کسی که سنت خدا را در دنیا شناخت، دانست که آنجا مهمانخانه ای است که برای مسافران آماده شده تا از آن بهره گیرند و برای

مسافران آینده بگذارند و خود روانه مقصد شوند بی آنکه به آن دل بندند و هنگام فراق و جدائی از آن گرفتار مصیبت و اندوهی بزرگ شوند. و هر که از سنت خدا در دنیا نادان است می پندارد که دنیا ملک اوست و به آن دل می بندد، و چون دنیا را از او بازستانند محنت و مصیبت او سخت و شدید می شود. و در فریب خوردن مردم به دنیا و ضعف ایمانشان به گفتار خدای تعالی در بر حذر داشتن آنان از دنیا و شرور و مفساد آن، دنیا را به بیابان بی پایانی تشبیه کرده اند که مردمی بی زاد و توشه در آن راه گم کرده و سرگردان مانده اند و به هلاک خود یقین کرده اند، که در این میان مردمی به ایشان رسد و گوید: اگر شما را به باغهای سبز و آب خوشگوار راهنمایی کنم چه می کنید؟ گویند: تو را در هیچ چیز نافرمانی نمی کنیم. آنگاه از آنان عهد و پیمان گیرد و ایشان را به آب گوارا و باغهای سرسبز برساند، و در آن تا هنگامی که خدا بخواهد درنگ کنند، سپس به آنان گوید: کوچ کنید! گویند: به کجا؟ گوید: به آبی که مانند این آب نیست و به بستانهائی که غیر از این باغهاست. بیشترشان گویند: ما زندگی بهتر از این نمی خواهیم، و از او سربچی کنند. و گروهی - که در اقلیت اند - گویند: مگر شما عهد و پیمان نبستید که این مرد را نافرمانی نکنید، و حال آنکه او در نخستین گفتار خود راستگو بود و به وعده خود وفا نمود؟ به خدا او در این گفتار نیز صادق است. پس این گروه به دنبال او به راه افتند تا آنان را به آب و باغهایی که به مراتب بهتر از اولی است برساند، ولی اکثریت از او تخلف کنند و در آنجا بمانند تا گرفتار دشمن شوند که بعضی را کشته و بعضی را اسیر کند.

دنباله : تشبیهات دنیا و اهل آن

یکی از حکما حال انسان و فریفتگی وی را به دنیا و غفلت او را از مرگ و وقایع هولناک بعد از آن و فرو رفتن در لذات زودگذر فانی را که آمیخته به رنجها و ناملازمات است به شخصی تشبیه کرده که در چاهی به ریسمانی آویخته و در ته چاه اژدهائی بزرگ دهان گشوده منتظر سقوط اوست تا او را فرو برد. و در بالای آن چاه دو موش سفید و سیاه پیوسته آن ریسمان را می‌چونند و از بریدن آن آنی درنگ نمی‌کنند، و آن شخص یا اینکه اژدها را می‌بیند و بریدن ریسمان را مشاهده می‌کند، به اندکی عسل که به دیوار چاه با خاک آمیخته و زنبورها بر آن گرد آمده اند سرگرم شده و مشغول لیسیدن آن گشته و لذت می‌برد و با آن زنبورها بر سر آن زد و خورد می‌کند و همه حواس او به آن متوجه است و هیچ التفاتی به بالا و پائین خود ندارد. در این مثل، چاه همان دنیا است، و ریسمان عُمر آدمی است، و اژدهای دهن گشوده مرگ است، و دو موش شب و روزند که ریسمان عُمر انسان را می‌چونند، و عسل آمیخته به خاک لذتهای دنیا است که به کدورتها و درد و رنجها آلوده است، و زنبورها اهل دنیا هستند که بر آن گرد آمده مزاحم یکدیگرند.

عارفی دنیا و اهل آن را، در اشتغال به لذایذ و سرگرمی های آن و غفلت از آخرت و حسرت های عظیمی که بعد از مرگ دارند، که به سبب فرو رفتن در لذتهای پست دنیا از نعمت های بهشت محروم شده اند، تشبیه کرده است به مردمی که در کشتی نشسته و به جزیره ای برسند، و کشتیبان به آنان گوشزد کند که برای قضای حاجت به آنجا در آیند و از درنگ و ماندن در آن بپرهیزند و بدانند که کشتی به زودی حرکت خواهد کرد.

پس مسافران کشتی در اطراف جزیره پراکنده شوند، بعضی کار خود را انجام دهند و زود به کشتی باز گردند و جائی وسیع و موافق خواست خود بگیرند و آسوده بنشینند. و جمعی به تماشای گلها و درختها و سنگها مشغول شوند و به نغمه های پرندگان گوش فرا دهند، سپس خطر رفتن کشتی را به یاد آورند و به سرعت خود را به کشتی برسانند و جای تنگی به دست آورند. اما بعضی با اینکه خطر رفتن کشتی به خاطرشان می آید به سبب دل بستگی به پاره ای از سنگها و گلها و میوه های آن جزیره نمی توانند از آنها بگذرند. بنابراین باری سنگین از آنها با خود برداشته و به کشتی برند ولی در کشتی جای بسیار تنگی بیابند که با زحمت بسیار خود را جای دهند و چون جا برای بار خود پیدا نمی کنند ناچار آن را بر دوش خود می نهند و وبال گردن خود می سازند و از آوردن آنها پشیمان می شوند ولی جائی برای افکندن آنها نمی یابند. اما بعضی دیگر چنان مشغول تماشای جزیره شوند به طوری که در آغاز خطر رفتن کشتی و هشدار کشتیبان را فراموش کنند تا اینکه سرانجام به خود آیند و با بار سنگینی که از سنگها و گیاهان جزیره برداشته اند به سوی کشتی بر گردند ولی وقتی به کنار دریا رسند که کشتی رفته باشد یا اصلا جایی در کشتی نیابند و ناگزیرند در آنجا بمانند.

و بعضی چنان سرگرم مشاهده جزیره و آنچه در آن است می شوند که یکسره کشتی و سفر را از یاد می برند و به سبب فرو رفتن در خوردن میوه ها و آشامیدنی ها و تفریح در میان گلها و درختها اصلا هیچ ندائی به گوششان نمی رسد. کشتی می رود و آنان بدون توجه به خطر تنها ماندنشان و رفتن کشتی در آنجا پراکنده می شوند، بعضی از آنها گرفتار مارها و عقربها و بعضی طعمه

درندگان می گردند و بعضی در گل و لای فرو رفته می میرند و بعضی از ندامت و حسرت و غصّه و گرسنگی هلاک می شوند.

و اما آنان که با باری گران که از جزیره آورده اند به کشتی رسیدند از غم حفظ آنها و ترس از تباه شدن آنها و تنگی جا به ستوه آیند و پس از زمانی کوتاه آنچه از گلها و میوه ها که آورده اند پزمرده و گندیده شود و رنگ خوش سنگها دگرگون گردد و بوی تعفن فراورده ها آنان را آزار دهد در حالی که از افکندن آنها به دریا ناتوانند زیرا که جزئی از بدنشان شده است، و وقتی به وطن رسند که بیماریها و دردها آنان را فرا گرفته و پس از مدتی رنج و بیماری در آغوش مرگ قرار گیرند.

و اما کسانی که دیر به کشتی رسیده و به تنگی مکان دچار شدند تا در کشتی هستند در زحمت و رنجند لکن بعد از رسیدن به وطن از سختی بیرون می آیند و به راحت و آسایش نائل می شوند. و کسانی که از آغاز به کشتی در آمدند و جای وسیع و راحت یافتند هیچ رنجی نبینند و سالم به وطن می رسند.

این است مثال احوال اصناف اهل دنیا در اشتغال به لذتها و بهره های زودگذر و فراموش کردن وطن حقیقی و غفلت از سرانجام کار. و چقدر ناروا و زشت است که انسان عاقل بصیر در دام سنگها و گیاهان زمین افتد و به آنها دل بندد با اینکه می داند که هنگام مرگ از آنها جدا می گردد و حساب آنها و بال او خواهد شد.

فصل 4: سرانجام حُبّ و بغض دنیا

بدان که به هنگام مرگ چیزی انسان را به سعادت و قرب حق تعالی نمی رساند مگر صفای دل، یعنی پاکی از پلیدیها و آلودگیهای دنیا، و داشتن حُبّ خدا و اُنس به یاد او، و صفا و پاکی دل به دست نمی آید مگر از راه خودداری

و بازداشتن نفس از شهوات دنیا، و حُب خدا جز به معرفت، و معرفت جز به دوام فکر، و انس جز به کثرت یاد خدا و مداومت بر آن حاصل نمی شود. و این سه صفت است که آدمی را نجات می دهد و پس از مرگ او را به سعادت‌ها می رساند و اینها باقیات صالحاتند.

اما پاکی و صفای دل از آلودگیهای دنیا سپری است بین بنده و عذاب خدا، چنانکه در خبر وارد شده است: «اعمال بنده از او حمایت و دفاع می کنند، پس اگر عذاب از طرف پاها آید نماز شب می آید و آن را از او دفع می کند، و اگر از سوی دستها آید صدقه می آید و آن را از او دفع می کند...» تا آخر حدیث.

و اما حُب و انس به خدا، بنده را به لذت مشاهده و لقاء نائل می سازد و این سعادت بلافاصله در پی مرگ رخ می نماید تا آنگاه که او را به بهشت در آورد، پس قبر او باغی از باغهای بهشت خواهد بود، و چگونه صاحب این صفات سه گانه بعد از مرگ به نهایت بهجت و لذت مشاهده جمال حق نرسد، و قبرش باغی از باغهای جاودانی نباشد، و حال آنکه او را جز آن محبوب یگانه نبوده، و موانع دنیوی او را از انس به مداومت یاد خدا و مطالعه جمال او باز می داشت، و با مرگ آن عوائق کنار رفت و روح از زندان تن آزاد گشت و پرده بین او و محبوبش برداشته شد، و شاد و مسرور و سالم از موانع و ایمن از فراق به آستان قدس کبریائی اش گام نهاد؟

و چگونه دوستدار دنیا هنگام مرگ گرفتار عذاب نباشد و حال آنکه محبوبی جز دنیا نداشته و اکنون آن را قهرا از او می گیرند و بین او و دنیا حایل می افکنند، و راههای بازگشت به آن بسته می شود؟ مرگ نابودی نیست، بلکه جدائی و فراق از وابستگی های دنیا و وارد شدن بر خداست. بنابراین سالک راه

آخرت بر وسائل و اسباب تحصیل این سه صفت مواظبت خواهد کرد، و آنها ذکر و فکر و عملی است که او را از شهوات دنیا جدا سازد و دنیا را مبعوض او گرداند و او را از آن ببرد. و این همه ممکن نیست مگر به صحت بدن، و تندرستی جز با خوراک و پوشاک و مسکن تاءمین نمی شود و هر یک از اینها به اسبابی چند نیاز دارد، پس هر که از اینها به همین قدر برای آخرت برگیرد از اهل دنیا و وابسته به آن نخواهد بود و دنیا برای او کشتزار آخرت خواهد بود. و اگر اینها را به قصد تنعم و تن پروری و لذت جوئی فراگیرد از دنیا داران و خواستاران لذت آن است. ولی میل و رغبت به لذات و بهره های دنیا دو گونه است یکی آنکه صاحب خود را به عذاب الهی در آخرت می کشاند، و آن را حرام نامند و دیگر آنکه حایل و مانع بین او و مراتب عالی می شود و باعث طول حساب می گردد و این قسم حلال خوانده شده است. و انسان آگاه و بصیر می داند که طول معطلی در عرصات قیامت به جهت محاسبه نیز عذابی است، و هر که تحت محاسبه و بازپرسی و چون و چرا قرار گیرد در عذاب است، و از این رو رسول خدا ﷺ فرمود: «فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب» «در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب.» بلکه اگر محاسبه هم نباشد، همان از دست رفتن درجات عالیه در بهشت و آن حسرتها و ندامتها که به سبب لذات پست و کوچک و ناپایدار، به قیمت محرومیت از آن درجات، بر دل انسان وارد می شود خود عذابی سخت است.

و آنچه این حقیقت را برای تو روشن می کند حال تست در دنیا هرگاه امثال و اقران خود را ببینی، که به سعادهای دنیوی از تو پیش اند که چگونه دل تو از حسرتی که بر آنها داری نا آرام و اندوهگین است با اینکه می دانی که سعادتها و مراتب دنیوی ناپایدار و بی بقا و آمیخته به کدورتهاست. پس حال تو چگونه

خواهد بود آنگاه که سعادت‌هائی را از دست بدهی که افکار و اذهان اهل روزگار از بیان و وصف عظمت آن و از رسیدن به نهایت آن ناتوان باشند؟ و هر که در دنیا نعمتی به او رسد، اگر چه به شنیدن آواز پرنده ای باشد یا به تماشای سبزه زاری یا به نوشیدن آب خنگ و گوارائی، همین مقدار از بهره او در آخرت می‌کاهد، و او را در معرض بازخواست و پاسخگوئی در می‌آورد که در آن ذلّت و ترس و بیم و خطر و شرمگینی و انکسار و مشقّت و بی‌تابی انتظار هست، و این همه مایه نقصان بهره و برخورداری است.

پس دنیا - کم و زیادش، حلال و حرامش - ملعون (سبب دوری از خدا) است، مگر آنچه انسان را بر تقوای الهی کمک کند، که این اندازه از دنیا به شمار نمی‌رود، و هر که معرفتش قویتر و کاملتر باشد اجتنابش از نعمتهای دنیا بیشتر و شدیدتر است، تا آنجا که عیسی علیه السلام چون سر بر سنگی نهاد و خوابید ابلیس بر او نمودار شد و گفت: به دنیا رغبت نمودی، سپس آن سنگ را دور افکند. و حتی سلیمان علیه السلام هنگام پادشاهی مردم را از غذاهای لذت بخش اطعام می‌کرد و خود نان جو می‌خورد، و بدین طریق سلطنت را وسیله امتحان و سختگیری بر خود قرار داد، که صبر و خویشتن داری با وجود طعامهای لذیذ بسی دشوار است. و از این رو بود که خدای تعالی دنیا را از پیامبر ما صلی الله علیه و آله دور کرد چنانکه روزها را به گرسنگی به سر می‌برد و از شدت گرسنگی سنگ بر شکم می‌بست. و به همین جهت خداوند انواع محنت و بلا را بر انبیا و اولیاء خود فرو ریخت و هر که درجه عالیترا داشت بلا و محنتش افزونتر بود. این همه از نظر لطف و منت نهادن بر آنان بود، تا در آخرت بهره‌شان وافرتر و مراتب قربشان بیشتر باشد. همچنانکه پدر مهربان فرزند را از خوردن طعامهای لذیذ باز

می دارد و گاه او را به قصد و حجامت وا می دارد، و این از راه مهربانی و محبت است نه از بخل و مضایقه بر او.

از آنچه گفتیم دانسته شد که هر چه از خدا نیست از دنیاست و هر چه برای خداست از دنیا نیست. بنابراین آنچه در دنیاست بر سه گونه است :

اول - آنچه نمی توان تصور کرد که برای خدا باشد بلکه در صورت و در معنی از دنیاست، اینها عبارتند از انواع معاصی و محرّمات و اقسام تنعم و لذت جوئی به مباهات، و این است آن دنیائی که مطلقاً مذموم است.

دوم - آنچه صورتش از دنیاست، مانند خوردن و خوابیدن و نکاح و مانند اینها، و ممکن است در معنی و حقیقت برای خدا باشد. بنابراین ممکن است مقصود از آن لذت نفس باشد، در این حال در معنی و در صورت از دنیاست و ممکن است مقصود از آن استعانت و کسب نیرو برای تقوا باشد، که در این حال در معنی برای خداست هر چند در صورت از دنیاست. رسول خدا ﷺ فرمود :

«من طلب من الدنیا حلالاً مکاتراً مفاخرأ لقی الله و هو علیه غضبان، و من طلبها استعفافاً عن المساءلة و صیانة لنفسه جاء یوم القیامة و وجهه کالقمر لیلة البدر.»

«هر که از دنیا حلال آن را بجوید اما به این قصد که مال دنیا را زیاد کند و به آن وسیله بزرگی بفروشد خدا بر او خشمگین خواهد بود، و هر که برای حفظ آبرو و خودداری از سؤال و بی نیازی از مردم آن را طلب کند در روز قیامت با چهره ای تابان مانند ماه شب چهارده خواهد بود.»⁽¹⁰⁾

سوم - آنچه صورت آن برای خداست، ولی معنی و حقیقت آن ممکن است یا برای خدا باشد یا برای دنیا. چنانکه ترک شهوات و تحصیل علم و عمل

طاعات و عبادات هرگاه انگیزه ای جز امر خدا و درک سعادت اخروی نداشته باشد در صورت و ظاهر و در معنی و باطن برای خداست، و اصلاً از دنیا نیست. و اگر مقصود از آنها حفظ مال و منصب و شهرت به زهد و ورع و خواستن قبول و پسند مردم باشد در حقیقت و معنی از دنیاست اگر چه به صورت گمان رود که برای خداست.

و از آنهاست :

مالدوستی

مالدوستی از شاخه های دنیا دوستی است، زیرا دوستی دنیا شامل دوستی هر لذت زودرس و عاجل است، و مال یکی از اجزاء دنیاست، چنانکه جاه یکی دیگر از آنهاست، و متابعت شهوت شکم و فرج یکی دیگر، و انتقام جوئی به حکم غضب و حسد یکی دیگر، و تکبر و برتری جوئی یکی دیگر.

بالجمله، دنیا اجزاء بسیار دارد که همه آنها در این جمیع که حظ و بهره عاجل و نقد دارد. بنابراین آفات دنیا شاخه ها و نواحی بسیار و گسترده دارد، و لیکن بزرگترین آفات دنیا که متعلق به قوه شهویّه است مال است، زیرا هر موجود زنده ای به آن محتاج است و از آن بی نیاز نیست، پس در نبودن آن فقر پدید می آید و فقر در آستانه کفر است، و در بودن آن (غنا و ثروت) سرکشی و طغیان دست می دهد که سرانجام جز خسران نیست.

بنابراین مال از فوائد و آفاتی خالی نیست، و فوائدش از منجیات و آفاتش از مُهلکات است. و تشخیص و تمییز خیر و شرّ آن از مشکلات است، زیرا از فقدان آن صفت فقر پدید می آید و از وجود آن صفت غنا حاصل می شود، و این هر دو صفت حالاتی است که مورد امتحان و آزمایش انسان است.

اما فاقد مال ممکن است دو حالت داشته باشد: قناعت و حرص، که یکی ستوده و پسندیده است و دیگری نکوهیده و ناپسند. و حریص (آزمند) دو حالت دارد: یکی آنکه حرصش برای کسب و حرفه و صنعت است و به مال کسی چشم نمی دوزد و حرص خود را با کار و از دسترنج خود کامیاب می سازد، دیگر آنکه طمع در مال مردم دارد. حرص هر دو مذموم است اما حالت دومی از اولی بدتر است.

غنی و ثروتمند نیز دو حالت دارد: یکی بخل و امساک و دیگری بذل و انفاق، که اولی بدو مذموم و دومی خوب و پسندیده است. بذل و انفاق هم دو گونه است: اسراف و میانه روی، که اولی مذموم و دومی ممدوح است. و اینها اموری هستند متشابه (مورد اشتباه) که فهمیدن آنها دشوار است، و ناگزیر ابتدا باید آنها را شناخت و هر یک را از دیگری تمیز داد، سپس خوبها و پسندیده های آنها را گرفت و بدها و ناپسندهای آنها را رها کرد، تا از شرور و مفسد و فتنه های مال نجات و رستگاری یافت. و از اینجاست که یکی از بزرگان گفته است: مال و تقدینه مانند عقرب است، که اگر در بند کردنش را خوب ندانی آن را مگیر، زیرا اگر ترا بگزد زهرش کشنده است، پرسیدند در بند کردنش چیست؟ گفت: از حلال به دست آوردن و در جای سزاوار و حقش بکار بردن.

فصل 5: مذمت مال

در قرآن و احادیث مذمت مال و بدی دوستی آن آشکار است، خدای سبحان می فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَلْهَكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.» (منافقون، 9)

«ای کسانی که ایمان آورده اید اموالتان و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نسازد و کسانی که چنین کنند آنها زیانکارند.»

و می فرماید: «و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه.» (انفال، 28)
«بدانید که اموال و فرزندان باعث فریفته شدن دلها و وسیله آزمایش اند.»
و فرمود: «المال و البنون زينة الحياة الدنيا.» (کهف، 47)

«مال و فرزندان زیور زندگی دنیاست.»

و رسول خدا ﷺ فرمود: «حبّ المال و الشرف يبتنان النفاق، كما يثبت الماء البقل.» «دوستی مال و بزرگی (جاه) نفاق را می رویاند همچنانکه آب گیاه را می رویاند.»

و فرمود: «ما ذئبان ضاریان اءرسلا فی زریبة غنم باءکثر فسادا من حبّ المال و الجاه فی دین الرجل المسلم.» «دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان درآیند زیان و فسادشان بیش از زیان و فساد دوستی مال و جاه برای دین مرد مسلمان نیست.»

و فرمود: «شرّ اءمتی الاءغنیاء» «بدترین اءت من مالداران توانگرند.»
و فرمود: «خدای تعالی می فرماید: ای پسر آدم! مال من از آن من است. و آیا تو از مالت جز آنچه صدقه داده ای و گذرانده ای، یا خورده ای و از میان برده ای، یا پوشیده ای و پوشانده ای چیزی برای تو هست؟!»

و فرمود: «دوستداران فرزند آدم سه چیز است: یکی تا هنگام قبض روح با اوست و آن مال است، و یکی دیگر تا لب گور دنبال اوست و او اهل و خانواده اوست، و سوم تا محشر همراه اوست و آن عمل اوست.»

و فرمود: «در قیامت صاحب مالی را می آورند که خدا را درباره آن اطاعت کرده و مال او در پیش روی اوست، و چون به صراط می رسد هرگاه رفتن بر او

مشکل شود مالش به او می گوید: بگذر که تو حق خدا را در من ادا کردی. سپس دنیا داری را می آورند که خدا را اطاعت ننموده و مالش نزد اوست، و چون بخواهد از صراط بگذرد و رفتن نتواند مال او گوید: وای بر تو! چرا حق خدا را در من نپرداختی؟ و پیوسته چنین خواهد بود تا به عذاب جهنم افتد و هلاک شود.»

و فرمود: «دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند هلاک کرد و شما را نیز هلاک خواهد کرد.»

و فرمود: «هر امتی را گوساله ای است، گوساله این امت دینار و درهم است.»

و فرمود: «در روز قیامت مردی را بیاورند که از حرام مال جمع کرده و در حرام صرف کرده، فرمان آید که او را به دوزخ برند. و دیگری را بیاورند که از حلال مال جمع کرده و در حرام مصرف نموده، فرمان رسد که او را به دوزخ برند. و مردی دیگر را بیاورند که از حرام مال جمع کرده و در حلال خرج نموده، خطاب آید که او را نیز به جهنم برند. دیگری را بیاورند که از حلال مال گرد آورده و در حلال صرف کرده خطاب رسد که بایست، شاید در طلب این مال به یکی از فرایض و واجبات خود قصور کرده ای مثلاً نماز را از وقتش تاءخیر انداخته ای و در چیزی از رکوع و سجود و وضوء آن کوتاهی نموده ای، عرض کند: نه پروردگارا! مال را از حلال به دست آوردم و در حلال خرج کردم، و چیزی از واجبات فروگذار نکردم. به او گویند: شاید این مال را وسیله فخرفروشی و مباهات در مرکبی یا لباسی مصرف کرده ای، پاسخ دهد: نه خداوندا! آن را وسیله فخرفروشی و مباهات قرار ندادم. خطاب رسید: شاید حق یکی از کسانی را که امر کردم به آنها بدهی از خویشاوندان و یتیمان و

مسکینان و راه گزاران ادا نکرده باشی، گوید: نه پروردگارا! حق هیچ یک از کسانی را که امر فرمودی ضایع نکردم، در این وقت این صاحبان حق می آیند و با او مخاصمه می کنند و می گویند: پروردگارا، مال به او عطا کردی و او را توانگر ساختی و در میان ما قرار دادی و به او امر کردی که به ما بدهد. اگر توانست از عهده مخاصمه بر آید و معلوم شود که حق آنان را داده و چیزی از فرائض از او ضایع نشده و در چیزی فخرفروشی و مباهات نکرده؛ خطاب رسد: بایست و شکر نعمتی را که به تو ارزانی داشتیم از آنچه خورده ای و آشامیده ای و لذاتی که برده ای به جای آور... و بدین سان همواره مورد سؤال و محاسبه است (11)».

پس ای برادر! کاش در می یافتیم که اگر کسی که کاری جز حلال نکرده و همه واجبات را به جا آورده، و همه حقوق الهی را ادا نموده، با این دقت به محاسبه او می رسند، حال امثال ما چگونه خواهد بود که در فتنه های دنیا غرقیم و به شبهات و شهوات و زیورهای آن آلوده و سرگرمیم، آه که چه بزرگ است مصیبت ما و چه عظیم است بلیه ما و چه بسیار است حسرت و ندامت ما! نمی دانیم که دنیا با ما چه می کند و فردا در پیشگاه خداوند قهار چگونه از عهده جواب بر خواهیم آمد.

و از بیم این خطر است که یکی از اصحاب پیامبر ﷺ گفت: «خشنود نیستم که روزی هزار دینار از حلال به دست آورم و در راه اطاعت خدا خرج کنم با اینکه آن کسب مرا از نماز جماعت باز ندارد»، به او گفتند: خدا ترا رحمت کند، چرا؟ گفت: «می خواهم از ایستادن و محاسبه روز قیامت بی نیاز باشم، آنجا که خداوند می فرماید: «بنده من از کجا آوردی و در چه چیز خرج کردی؟»

پس سزاوار هر مؤمنی این است که خود را به دنیا آلوده نسازد و به قدر کفاف خرسند باشد، و اگر نزد او زیادتی هست برای خود پیش فرستد، که اگر بعد از او بماند برایش مفسده ها و آفتها خواهد داشت. روایت است که : «مردی به پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد : ای رسول خدا، چرا من مرگ را دوست ندارم ؟ فرمود : آیا مالی اندوخته داری ؟ گفت : بلی یا رسول الله، فرمود : مال خود را پیش از خود بفرست، زیرا دل مؤمن همراه مال اوست، اگر پیش فرستد دوست دارد که به آن ملحق شود، و اگر بگذارد می خواهد با آن باشد».

امیر مؤمنان علیه السلام درهمی در دست گرفت و فرمود : «تا از دست من نیروی برای من سودی نداری».

و روایت است که «نخستین بار که دینار و درهم (زر و سیم) سگه زده شد ابلیس آنها را برداشت و بر روی خود نهاد و بوسید و گفت : هر که شما را دوست دارد حقا بنده من است».

عیسی علیه السلام گفت : «به اموال اهل دنیا منگرید، که برق اموال آنان نور ایمان شما را از میان می برد». و یکی از بزرگان گفته است : «دو مصیبت برای بنده در مالش هنگام مرگ هست که اولین و آخرین مانند آنها را نشنیده اند»، پرسیدند : آن دو مصیبت کدامند؟ گفت : «یکی آنکه همه مال را از او می گیرند، و دیگر آنکه از همه آن بازخواست می شود».

و همه آنچه در مذمت مال اندوزی و ثروتمندی و ستایش فقر و سبکباری وارد شده - چنانکه قسمتی از آن بیاید - و همه آنچه در مذمت دنیا رسیده - چنانکه قسمتی از آن گفته شد - مذمت مال را نیز فرا می گیرد، زیرا مال بزرگترین رکن دنیا است.

فصل 6: نکوهش و ستایش مال چگونه با هم سازگارند

باید دانست که همچنانکه آیات و اخبار در مذمت مال رسیده در ستایش آن نیز آیات و اخباری وارد شده، و خداوند در مواضعی آن را خیر نامیده است، مانند :

«... إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ...» (بقره، 180)

«... اگر خیر (مالی) به جای می گذارد وصیت کند...»

و در مقام بر شمردن نعمتها و نیکی های خود می فرماید :

«و یمدکم بأموال و بنین و يجعل لكم جنات و يجعل لكم انهارا»

(نوح، 12)

«و شما را به اموال و فرزندان یاری می کند و برایتان بهشت ها و جویبارها پدید می آورد». و رسول خدا ﷺ فرمود: «نعم المال الصالح للرجل الصالح» «چه نیک است مال شایسته برای مرد شایسته». و همه اخباری که در ثواب و پاداش صدقه و مهمانی و سخاوت و حج و دیگر چیزهایی که وصول به آنها جز به مال ممکن نیست در واقع ستایش مال است.

و نحوه جمع و سازش میان آیات و اخبار مدح کننده و ذم کننده مال این است که : مال گاهی وسیله رسیدن به مقصود صحیح یعنی سعادت اخروی است، زیرا وسائل وصول به آن در دنیا سه چیز است : فضائل نفسانی، و فضائل بدنی، و فضائل خارجی که وابسته به مال است. و گاهی وسیله رسیدن به مقاصد فاسد است، که مانع انسان از علم و عمل است. بنابراین مال نسبت به این دو هدف ستوده و نکوهیده است. و آیات و اخباری که دلالت بر ذم آن می کند بر این صورت که وسیله برای مقاصد فاسد است حمل می شود، و آنچه دلالت بر مدح آن می کند بر این صورت که وسیله برای مقاصد صحیح است حمل می شود. و

چون طبع آدمی به پیروی از شهوات، که راهزن او در سیر به سوی خداست، مسایل است و مال و ثروت هموارکننده راه شهوات و آلت و وسیله آنهاست، زائد بر قدر کفایت آن خطری بزرگ در بردارد، و بدین جهت انبیاء و اولیاء از شر آن به خدا پناه می بردند، تا آنجا که پیامبر ما ﷺ فرمود: «اللّٰهُمَّ اجعل قوت آل محمد کفافا» «خدایا روزی آل محمد را به قدر کفاف ده». و گفت: «اللّٰهُمَّ اءحینی مسکینا و اءمتنی مسکینا» «پروردگارا مرا در زندگی مسکین دار و مسکین بمیران».

فصل 7: مفسد و فوائد مال

از آنچه گفته شد روشن است که مال مانند مار است که در آن هم زهر است و هم پاد زهر (تریاق = دافع زهر). مفسد آن زهر است و فوائد آن پادزهر. هر که آن دو را بشناسد می تواند از شر مال احتراز نماید و از خیر آن بهره مند شود. و در بیان این مطلب می گوئیم: مفسد مال یا دنیوی است یا دینی و اخروی.

مفسد دنیوی آن رنجها و زحمتهایی است که مالداران و ثروتمندان به آنها گرفتارند از ترس و بیم، و غم و اندوه، و پریشانی خاطر، و بدحالی، و رنج در کسب اموال و نگهداری آن، و دفع کید بدخواهان و ستمکاران و غیر اینها. و اما مفسد دینی آن بر سه گونه است:

اول - کشاندن مالدار به معصیت و گناه. زیرا مال از وسائل معاصی و گناهان و نوعی قدرت تحریک آنهاست. پس آدمی وقتی این توانائی را در خود یافت داعی و انگیزه معصیت به حرکت می آید و به معاصی دست می یازد و مرتکب انواع فسق و فجور می شود.

و اما اگر از قدرت بر گناه مایوس باشد داعی و انگیزه گناه به حرکت نمی آید. زیرا عجز و ناتوانی بین انسان و گناه حایل و مانع می شود، و از اسباب عصمت از گناه ناتوانی بر آن است. و اما با وجود قدرت، اگر مرتکب گناه شود هلاک می گردد و اگر صبر کند و مرتکب نشود در زحمت و ناراحتی شدید می افتد. زیرا صبر با وجود قدرت بسیار سخت و دشوار است، و فتنه و آزمایش در راحتی و فراخی از فتنه و آزمایش در سختی و تنگی بزرگتر است.

دوم - کشاندن او به خوش گذرانی و لذت جوئی از نعمتهای در امور مباح. زیرا غالب آنست که مالدار در لذات و نعمتهای دنیا فرو می رود و به آنها عادت می کند، و خوش گذرانی نزد او مألوف و محبوب می گردد، به طوری که نمی تواند از لذتها و نعمتها بگذرد و یکی به دیگری می کشاند. و چون به آنها الفت گرفت و عادت کرد چه بسا که نتواند از حلال به دست آورد پس به مال مشتبه دست می یازد و در محرّمات فرو می رود: از خیانت و ظلم و غصب و ریا و دروغ و نفاق و چرب زبانی و دیگر اخلاق هلاک کننده و کارهای پست، تا امر دنیا برایش ساز شود و خوش گذرانی و تنعم میسر گردد. و بسیار کم اتفاق افتد که مالدار و ثروتمند به لذت جوئی و خوشگذرانی انس و الفت نگیرد، زیرا ثروتمند کجا می تواند به نان جو و لباس درشت و ترک خوراکیهای لذیذ قناعت و خو کند، که این کار در خور افرادی نادر و انگشت شمار است که صاحب نفس قوی و قدسی باشند مانند سلیمان بن داود علیه السلام و امثال او.

به علاوه کسی که مالش بسیار شد نیازش به مردم بیشتر می شود، و هر که به مردم نیازمند باشد ناچار با آنان به نفاق و دورویی رفتار می کند و در طلب خشنودی آنها به ناخشنودی خداوند تن در می دهد. پس مالدار توانگر اگر هم از آفت اول یعنی دست یازیدن به محرّمات، ایمن و سالم بماند از آفت دوم یعنی

رذائل اخلاقی هرگز در امان نخواهد بود. و نیاز و احتیاج به مردم باعث دشمنی و کینه و حسد و کبر و ریا و دروغ و غیبت و تهمت و سخن چینی و دیگر گناهان دل و زبان می گردد، و این همه از شومی مال و نیاز به نگاهداشت آن پدید می آید.

سوم - و آن آفت و مفسده ای است که هیچ مالدار از آن برکنار نیست، و آن این است که پرداختن به مال و حفظ آن انسان را از یاد خدای تعالی باز می دارد، و هر چه آدمی را از یاد خدا غافل و به خود مشغول دارد همانا خسران و وبال است و از این رو عیسی علیه السلام فرمود: «در مال سه آفت است، یکی آنکه از غیر حلال به دست آید»، پرسیدند: اگر از حلال به دست آید؟ فرمود: «آفت دیگری دارد که در غیر حق آن مصرف شود»، گفتند: اگر در حقش صرف شود؟ فرمود: «نگاهداری و پرداختن به آن آدمی را از خدا باز می دارد». و این دردی است بسیار صعب و مشکل، زیرا اصل و ریشه عبادات و روح و حقیقت آن یاد خدا و تفکر در جلال و عظمت اوست، و این حال دلی می خواهد فارغ و خالی از چیزهای دیگر، صاحب ده و املاک صبح و شام در فکر کشمکش با کشاورزان و کارگران و در اندیشه حسابرسی و بیم از خیانت در آن و نزاع با شریکان و درگیری در آب و زمین و خصومت با ماءموران مالیات و غیر اینهاست. و تاجر و بازرگان روز و شب در فکر خیانت شریکان و سود بیشتر آنان و کوتاهییشان در کار و تباهی مال است، قسمتی از عمر را در بلاد غربت و با اندوه از دوری اهل و عیال و با دغدغه خاطر از کساد بازار کالائی که همراه اوست می گذراند. و همچنین است حال گله داران و رمه داران و دیگر مالداران. و از همه اینها دل مشغولتر آن کس است که پول نقد و زر و سیم و جواهر اندوخته دارد، که صاحب آن پیوسته در اندیشه چگونگی حفظ آن و

متردد در نحوه به کار انداختن آن است و در بیم و هراس از اینکه آن را چه پیش آید و در فکر دفع طمع دیگران از آن.

خلاصه آنکه افکار و خیالات اهل دنیا را نهایت و پایانی نیست. اما کسی که تنها به فکر تحصیل روزی به قدر کفاف است و افزون بر آن نمی طلبد از همه این آفات و خیالات پریشان سالم و ایمن است.

فوائد مال نیز بر دو گونه است: دنیوی و دینی (اخروی)

اما فوائد دنیوی مال متعلق به بهره های عاجل است مانند خلاصی از ذلت سؤال و پستی فقر و رسیدن به عزت و آبرو میان مردم، و بسیاری دوستان و یاران.

و اما فوائد دینی آن بر سه نوع است:

اول - آنکه صرف خود کند برای انجام عبادت مانند حج و جهاد و آنچه مایه قوت یافت بر طاعت است، مثل خوراک و پوشاک و مسکن.

دوم - اینکه به مصرف اشخاص معین می رساند مانند صدقه و احسان و جوانمردی و حفظ آبرو و پرداخت مزد کارگر و خدمتگزار و امثال اینها. اما انواع صدقه پاداش بی اندازه دارد و ما به فضیلت آن در جای خود اشاره خواهیم کرد. و اما احسان و جوانمردی، یعنی صرف مال در مهمانی یا هدیه یا کمک به مردم و مانند اینها که بدان وسیله دوستان و یاران به دست می آید و صفت جود و سخاوت حاصل می شود. زیرا کسی به صفت جود متصف نمی شود مگر اینکه راه نیکی و مردانگی و مروّت را برگزیند، و در این شکی نیست که پاداشی بزرگ دارد، و اخبار بسیار درباره هدیه و مهمانی و اطعام رسیده است و فقر و بینوائی در مورد این مصارف شرط نیست. و اما حفظ آبرو یعنی بذل مال برای دفع سرزنش و عیب گوئی ابلهان و بی خردان و بستن زبان هرزه

گویان و غیبت کنندگان و جلوگیری از شرّ ظالمان و امثال اینها نیز از فوائد دینی مال است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما وقى المرء به عرضه فهو له صدقة» «آنچه آدمی برای حفظ آبرو خرج کند در حکم صدقه است». و اما مزد کارگر و خدمتگزار، شکی نیست که در کمک به انجام امور دینی مؤثر است، زیرا کارهایی که انسان در زندگی به آنها نیاز دارد بسیار است و اگر همه را خود به عهده گیرد وقت او ضایع می شود و از ذکر و فکر که برترین مقامات سالکان راه آخرت است باز می ماند، و کسی که مال ندارد باید همه کارها را خود انجام دهد، حتی کتابی را که به آن نیاز دارد باید رو نویسی کند، و با فرض انجام این کارها توسط دیگران ضایع کردن وقت در آن موجب زیان و ندامت است.

سوم - آنکه آن را به مصرف نامعینی که خیر عام در آن است می رساند، یعنی خیرات جاریه از قبیل ساختن مسجد و مدرسه و پل و کاروانسرا و راهسازی و جاری کردن قناعت و نوشتن قرآن و انتشار کتب علمی و غیر اینها از چیزهایی که وقف می کند و برای همیشه باقی می ماند و پیوسته باعث دعای بندگان شایسته خدا می شود.

فصل 8: رهایی از مفاسد مال

هر که بخواهد از مفاسد مال رهایی یابد باید اموری چند را رعایت کند:

اول - آنکه مقصود و غرض از مال و سبب آفرینش آن و علت احتیاج به آن را بداند، تا در طلب بیش از اندازه حاجت بر نیاید.

دوم - آنکه راه و جهت در آمد و عایدی خود را مراعات نماید و از حرام و مشتبّه پرهیز کند، و از کسبهائی که مکروهند و با مردانگی و آزادگی

ناسازگارند، مانند هدایائی که در آنها شائبه رشوه می رود، و سؤال و درخواستی که در آن شکست و ذلت است، اجتناب نماید.

سوم - آنکه راه خرج و مصرف مال را مراعات کند و در آن میانه روی داشته باشد، نه اسراف کند و نه بخل ورزد. خدای تعالی می فرماید :

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»

(فرقان، 67)

«و آنان که چون خرج کنند اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند».

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : «**مَا عَالَ مِنْ اقْتِصَادٍ**» «هر که میانه روی کند محتاج نشود».

و برای اقتصاد و میانه روی در خوراک و پوشاک و مسکن سه درجه هست : پست، متوسط و عالی. و ظاهراً میل به طرف پائین تر سزاوارتر و بهتر است ⁽¹²⁾ تا در قیامت در زمره سبکباران در آید.

چهارم - آنکه آنچه را از حلال کسب می کند به مصرف حَقِّش خرج کند و در غیر حَقِّش صرف نکند، که گناه به دست آوردن از غیر حلال و خرج کردن در غیر حق یکسان است.

پنجم - آنکه نیت خود را در گرفتن و ترک نمودن و انفاق و امساک خالص کند، پس آنچه را به دست می آورد برای استعانت در جهت هدف آفرینش خود بگیرد، و آنچه را ترک می کند برای زهد و بی میلی به آن و کوچک شمردن مال و اجتناب از وزر و گرانباری باشد، که اگر چنین کند وجود مال به او زیانی نمی رساند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لو ان رجلاء اخذ جميع ما في الارض و اءراد به وجه الله فهو زاهد، و لو ترك الجميع و لم يرد به وجه الله فليس بزاهد».

«هرگاه مردی همه آنچه روی زمین است به دست آورد و در آن نیت قرب به خدا داشته باشد او زاهد است، و اگر از همه دست بردارد ولی برای خدا نباشد زاهد نیست».

پس سزاوار است که مؤمن انگیزه همه کارهایش تقرب به خدا باشد تا همه آنها عبادت به حساب آید؛ که دورترین اعمال از عبادت خوردن و آمیزش کردن و قضای حاجت است، ولی همین کارها اگر به قصد انجام تکلیف باشد عبادت است، پس هر که از مال به قدر نیاز خود و در طریق دین به دست آورد و زائد آن را به برادران مؤمن بذل کند در حقیقت از مار پادزهرش را گرفته و از زهرش پرهیز کرده است و بسیاری مال به او زیانی نمی رساند. و لکن این کار میسر نمی شود مگر برای کسی که علمش بسیار و قدمش در دین استوار باشد. اما عامی جاهل وقتی در مالداری بخواهد به آن شخص عالم تشبیه نماید مانند کودکی است که مار آشنای افسونگری را ببیند که ماری را می گیرد و چنان در آن تصرف می کند که پادزهر به دست آورد او هم به تقلید مار را می گیرد و فریب خط و خال و نرمی پوست آن را می خورد و ناگهان آن مار او را می کشد. اما فرق این است که کشته مار کشته شدن خود را در می یابد و کشته مال بسا که نمی داند کشته شده است. و همچنانکه محال است که نابینا بتواند مانند بینا قلّه های کوه و کناره های دریا و راههای پر خار و خاشاک را در نوردد، همین طور ممتنع است که عامی جاهل در بسیار داشتن مال به عالم کامل تشبیه نماید و مفسد آن دامنگیرش نشود.

پیوست : زهد

ضدّ دنیا دوستی و میل و رغبت به آن را زهد گویند و آن این است که آدمی به دنیا علاقه و دلبستگی نداشته باشد و اندامهای خود را از آن نگه دارد مگر به قدر ضرورت برای حفظ بدن. و به عبارت دیگر زهد عبارت است از رو گرداندن از متاع دنیا و خوشی های آن از اموال و منصب ها و دیگر چیزهایی که با مرگ زوال می پذیرد. و به بیان دیگر زهد یعنی پشت کردن به دنیا و رو آوردن به آخرت یا از غیر خدا گسستن و به خدا پیوستن، که این بالاترین درجه زهد است.

پس هر که از هر چه غیر خداست حتی از بهشت دل بردارد و به جز خدا به هیچ چیز عشق و محبت نداشته باشد او زاهد مطلق است. و کسی که از لذتها و بهره های دنیا دست بر می دارد از بیم آتش دوزخ یا به طمع نعمت های بهشت از حور و قصور و میوه ها و آب ها او نیز زاهد است، و لکن مرتبه او پائین تر از مقام اول است. کسی که از بعضی از لذایذ دنیا دست بر می دارد نه از همه آنها، مانند آنکه مال را رها می کند اما جاه را می طلبد، یا از پرخوری صرف نظر می کند اما به تجمل و لباس فاخر و زیور و زینت علاقه مند است مطلقا سزاوار نام زاهد نیست.

از آنچه گفته شد معلوم است که زهد وقتی تحقق می یابد که توانائی نیل به دنیا و ترک آن وجود داشته باشد، و باعث ترک دنیاپستی و حقارت آن باشد نسبت به مورد رغبت او یعنی خداوند و آخرت.

پس اگر ترک دنیا به سبب عدم دسترسی به آن باشد یا برای غرضی دیگر غیر از خدای تعالی و آخرت باشد مانند نام نیک و به دست آوردن دلها، یا

شهرت به جوانمردی و سخاوت یا سنگینی کار و بار و سختی و رنج و مشقت حفظ اموال، یا از این قبیل چیزها، اصلاً آن زهد نیست.

فصل 9: ستایش زهد

زهد یکی از منازل و مراحل دین و بالاترین مقامات سالکان است، خدای سبحان می فرماید:

«فخرج علی قومه فی زینته... و قال الذین اءوتوا العلم و یلکم ثواب اللّٰه خیر» (قصص، 79 و 80).

«قارون با تجمل و زیور در میان قوم خود آمد... و کسانی که علم داشتند گفتند: وای بر شما پاداش خدا بهتر است».

در این آیه زهد به علما نسبت داده شده و زاهدان به صف شده اند و این بالاترین ستایش است.

و نیز فرمود: «و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحیاة الدنیا لنتفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقى».

(طه، 131)

«و هرگز به آن چیزها که مایه رونق زندگی دنیاست و به گروههای از آنها بهره داده ایم تا درباره آن امتحانشان کنیم چشم مدوز که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است».

و فرمود: «و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب» (شوری، 20).

«و هر که کشت و حاصل دنیا خواهد از آن به او می دهیم و در آخرت نصیبی برای او نیست».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «من اءصبح و همه الدنیا شئت الله علیه امره، و فرق علیه ضیعته، و جعل فقره بین عینیه، و لم یؤته من الدنیا الا ما کتب له. و من اءصبح و همه الآخرة جمع الله له همه، و حفظ علیه ضیعته، و جعل غناه فی قلبه و اءتته الدنیا و هی راغمة».

«هر که بامداد کند و فکر و همتش دنیا باشد خداوند کارش را پریشان سازد، و شغل و پیشه او را پراکنده کند، و فقرش را پیش چشمش نهد و بجز آنچه خداوند از دنیا برای او مقرر کرده به او نرسد. و هر که بامداد کند و اندیشه و همت او آخرت باشد خداوند فکر و همتش را جمع کند و پیشه و شغلش را حفظ نماید و بی نیازی و توانگری را در دلش نهد و دنیا خوار و ذلیل نزد او آید».

و فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ قَدْ أَعْطِيَ صِمْتَاً وَ زَهْداً فِي الدُّنْيَا فَاقْتَرَبُوا مِنْهُ، فَإِنَّهُ يَلْقَى الْحِكْمَةَ (يَلْقَى الْحِكْمَةَ)».

«هر گاه بنده ای را دیدید که به او خاموشی و زهد داده شده به او نزدیک شوید، زیرا که او القاء حکمت می کند (یا به او حکمت القاء می شود)».

و فرمود: «من اءراد ان یؤتیه الله علما بغير تعلم، و هدی بغير هداية فلیزهد فی الدنیا».

«هر که می خواهد خداوند به او علمی بدون تعلم و درس خواندن، و هدایتی بدون راهنمای دیگری بدهد، باید در دنیا زهد پیشه کند و دل به دنیا نبندد».

و فرمود: «ازهد فی الدنیا یحبک الله، و ازهد فیما فی ایدی الناس یحبک الناس».

«از دنیا چشم بیوش و دل بردار تا خدا ترا دوست دارد، و از آنچه در دست مردم است چشم بیوش و دل بردار تا مردم تو را دوست دارند».

و به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ای علی، هر که دنیا و آخرت به او عرضه شود و آخرت را برگزیند و دنیا را رها کند بهشت از آن اوست، و هر که دنیا را به سبب سبک و حقیر شمردن آخرت انتخاب کند دوزخ جایگاه اوست».

و فرمود: «بعد از من مردمی می آیند که پادشاهی برای آنان مستقر نشود مگر با کشتار و ظلم و جور، و توانگری و ثروت به دست نیاورند مگر با فخرفروشی و بخل، و به یکدیگر دوستی و محبت نکنند مگر به پیروی از هوی و هوس. بدانید که هر که آن زمان را درک کند و بر فقر صبر کند و حال آنکه قدرت بر فراهم آوردن مال و ثروت دارد، و بر دشمنی و کینه توزی شکیبائی ورزد و حال آنکه می تواند به طریقی جلب محبت کند، و بر تحقیر و خواری بردباری نماید و حال آنکه بر کسب عزت و بزرگی قادر باشد، و این همه را برای خدا کرده باشد خداوند ثواب پنجاه صدیق به او عطا فرماید».

و در معنی شرح صدر برای اسلام، هنگامی که از آن سؤال شد، فرمود: «هر گاه نور به دل راه یابد باز و گشاده شود»، گفتند: ای رسول خدا، آیا این را نشانه ای هست؟ فرمود: «آری! پهلوی تهی کردن از خانه فریبنده و رو آوردن به خانه پاینده، و آماده شدن برای مرگ پیش از رسیدن آن».

و فرمود: «از خدا شرم کنید چنانکه باید». عرض کردند: ما البته از خدا شرم می کنیم، فرمود: «چنین نیست در حالی که آنچه را که مسکن نخواهید کرد می سازید، و آنچه را که نخواهید خورد جمع می کنید».

روایت است که جماعتی به آن حضرت وارد شدند و گفتند: ما اهل ایمانیم، فرمود: نشانه ایمان شما چیست؟ عرض کردند: به هنگام بلا صبر و شکیبائی و به وقت آسایش و فراخی شکر گزاری، و خشنودی به قضای الهی، و ترک شماتت دشمنان موقعی که مصیبتی به آنان رسد.

فرمود: «اگر چنین هستید چیزی را که نمی خورید جمع نکنید و آنچه را که در آن مسکن نمی کنید مسازید و درباره آنچه از آن جدا می شوید و می گذارید و می روید دلبستگی و رشک و حسد نداشته باشید». بنابراین حضرت زهد را مکمل ایمان آنان قرار داد. و فرمود: «هر که به لا اله الا الله معتقد باشد و چیز دیگری را به آن نیامیزد بهشت برای اوست». و «چیز دیگر» به دنیا دوستی و دنیاطلبی تفسیر شده است.

و فرمود: «هر که از دنیا بگذرد خداوند حکمت را در دلش وارد می سازد، پس زبانش به حکمت سخن می گوید، و درد و دواى دنیا را به او می شناساند و او را از دنیا به سلامت به دارالسلام (خانه سلامت و آرامش) می برد». و روایت است که «یکی از زنان آن حضرت از گرسنگی شدیدی که در او مشاهده کرد به گریه افتاد و گفت: یا رسول الله، آیا از خدا نمی خواهی که تو را طعامی برساند؟ فرمود: به خدائی که جانم به دست اوست اگر از خدا بخواهم که کوههای دنیا را طلا کند و هر جا روم با من فرستد چنین می کند و لکن من گرسنگی دنیا را بر سیری آن و فقر دنیا را بر غنای آن و اندوه دنیا را بر شادی آن بر گزیدم. دنیا در خور و سزاوار محمد و آل محمد نیست. خداوند برای پیامبران اولوالعزم جز صبر بر ناخوشی ها و خوشی های دنیا را نپسندیده، و من را نیز به آنچه ایشان را تکلیف کرده مکلف ساخته و فرموده:

«فاصبر كما صبراء اولوالعزم من الرسل». (احقاف، 35)

«صبر کن چنانکه پیغمبران اولوالعزم (صاحب ثبات و پایداری) صبر کردند». به خدا سوگند که چاره ای به جز اطاعت او ندارم! و به خدا قسم که به قدر توانائیم صبر می کنم و قوه و نیروئی نیست مگر از سوی خدا».

و فرمود : «ایمان بنده کامل نخواهد بود تا اینکه گمنامی را از شهرت و شناخته شدن دوستتر دارد و کمی چیزی را از زیادی آن دوستتر دارد».

و فرمود : «إذا اراد الله بعبد خيرا زهده في الدنيا، و رغبه في الآخرة، و بصره بعيوب نفسه».

«وقتی خداوند برای بنده ای نیکی خواهد وی را در کار دنیا بی میل و بی اعتنا سازد و در کار آخرت رغبت در او پدید آورد و وی را به عیوب خود آگاه و بینا کند».

و فرمود : «من اشتاق الى الجنة سارع إلى الخيرات، و من خاف من النار سهى عن الشهوات، و من ترقب الموت ترك اللذات، و من زهد في الدنيا هانت عليه المصيبات».

«هر که مشتاق بهشت است به کارهای نیک می شتابد، و هر که از آتش دوزخ ترسان است از شهوات و خواستنی ها دست برمی دارد، و هر که انتظار مرگ دارد از لذتها چشم می پوشد، و هر که به دنیا بی رغبت است مصیبت ها بر او آسان شود».

و فرمود : «پروردگارم - عزوجل - به من فرمود : اگر خواهی سنگهای مکه را برای تو طلا کنم، گفتم نه خداوندا، ولكن می خواهم یک روز گرسنه باشم و یک روز سیر، تا در روز گرسنگی ترا بخوانم و به درگاهت تضرع کنم، و در روز سیری ترا حمد و ثنا گویم».

و روایت است که : «آن حضرت روزی بیرون آمد و جبرئیل همراه او بود، پیامبر ﷺ بر کوه صفا بالا رفت و به جبرئیل فرمود : به خدای که ترا به حق بر من فرستاد! برای آل محمد نه مشتی گندم هست و نه قدری آرد جو. و هنوز سخن او تمام نشده بود که ناگاه از آسمان صدای فرو ریختن شنیده شد که آن

حضرت را به وحشت انداخت، از جبرئیل پرسید: آیا امر خداست که قیامت برپا شود؟ گفت: نه! این اسرافیل است که با شنیدن سخن تو بر تو فرود می آید. پس اسرافیل آمد و گفت: خدای - عزوجل - سخن ترا شنید و مرا با کلیدهای زمین فرستاده و به من فرمان داده تا به خدمت تو آورم و عرضه کنم که اگر خواهی کوههای تهامه را برای تو زمرد و یاقوت و طلا کنم، و اگر خواهی پیغمبری پادشاه باش و اگر خواهی پیغمبری بنده باش. پس جبرئیل اشارت کرد که برای خدا تواضع کن، و پیغمبر ﷺ سه بار فرمود: پیغمبری بنده».

و نیز از آن حضرت روایت است که: «قال الله تعالى: ان من اء غبط اء اولیائی عندی رجلا خفیف الحال ذا حظ من صلاة، اء حسن عبادة ربّه بالغیب، و کان غامضا فی الناس، جعل رزقه کفافا فصبر علیه، عجلت منیته فقل تراشه و قلت بوأکیه».

«خدای تعالی فرمود: بهترین دوستان من (که شایسته رشک بُردن اند) نزد من مردیست سبک حال و سبک بار که از نماز خود لذت بیابد، عباد پروردگار خود را در نهان نیکو به جا آورد، و در میان مردم گمنام باشد، و روزی به قدر کفاف به او رسد و بر این صبر نماید، مرگش زود برسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش اندک باشند».

و از علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - روایت شده است که: «روزی رسول خدا ﷺ به شتر چرانی گذر کرد کسی را نزد او فرستاد و شیر طلبید، وی گفت: اما شیری که در پستان شتران است صبحانه قبیله است و اما شیری که در ظرف است برای شام آنهاست، رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. سپس به شبانی رسید کسی را نزد او فرستاد و شیر

خواست، شیری را که در پستان گوسفندان بود دوشید و آنچه در ظروف خود داشت در ظرف رسول الله ﷺ ریخت و پُر کرد و با گوسفندی نزد حضرت فرستاد و پیام داد که این مقدار حاضر بود اگر بخواهید بیش از این می فرستم، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوندا به قدر کفاف به او روزی کن. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله، برای کسی که درخواست ترا رد نمود دعائی کردی که مطلوب و محبوب همه ماست، و برای کسی که درخواست ترا به خوبی بر آورد دعائی کردی که همه ما از آن کراهت داریم.

پیغمبر ﷺ فرمود: اندک و به قدر کفایت بهتر است از بسیاری که دل را مشغول و غافل کند. خداوندا به محمد و آل محمد به قدر کفاف روزی کن».

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «مردم سه دسته اند: زاهد، و صابر، و راغب. اما زاهد همه اندوهها و شادی های دنیا را از دل خود بیرون کرده، نه به چیزی که از دنیا به او برسد شاد می شود و نه از چیزی که از دست او برود غمگین می گردد، پس به هر حال راحت است. و اما صابر، در دل دنیا را می خواهد ولی اگر به آن رسید خود را نگه می دارد و بر نفس خویش لگام می نهد چون سرانجام بد و شوم آن را می داند. و اگر بر دل وی آگاهی یابی از خویشتن داری و فروتنی و حزم و دور اندیشی او در شگفت خواهی شد. و اما راغب (به دنیا)، باک ندارد که دنیا از کجا به او رو آورده، از حلال است یا حرام، و پروا نمی کند که در طلب دنیا آبرویش برود و خود را به هلاکت افکند و مروّت را از میان ببرد، اینان همواره در گرداب دنیا گرفتار و در تشویش و اضطرابند».

و فرمود: «إِنَّ مِنْ أَعْوَانِ الْإِخْلَاقِ عَلَى الدِّينِ الزَّهْدُ فِي الدُّنْيَا».

«مددکارترین اخلاق به دین بی رغبتی نسبت به دنیاست».

و فرمود: «هر که شش خصلت را در خود جمع کند چیزی برای رسیدن به بهشت و وسیله ای برای گریز از دوزخ فرو گذار نکرده: خدا را بشناسد و اطاعت کند، و شیطان را بشناسد و با او مخالفت ورزد، و دنیا را بشناسد و آن را رها سازد، و آخرت را بشناسد و آن را بجوید، و باطل را بشناسد و خود را از آن نگاه دارد، و حق را بشناسد و دنبال آن رود».

و فرمود: «إِنَّ عِلْمَ الرَّأغِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زَهْدٌ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا، أَمَا إِنَّ زَهْدَ الزَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهْدٌ، وَإِنْ حَرَصَ الْحَرِيصُ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرَصَ، فَالْمَغْبُونُ مِنْ حَرَمِ حَظِّهِ مِنَ الْآخِرَةِ»⁽¹³⁾.

«نشانه مشتاق به پاداش آخرت بی رغبتی نسبت به شکوفه ها و زیورهای نقد و زودرس دنیاست. بدانید که زهد زاهد در این دنیا از آنچه خدای عزوجل برایش در دنیا قسمت کرده کم نمی کند هر چند که به آن بی رغبت باشد، و حرص حریص بر شکوفه ها و زیورهای نقد دنیا برایش فزونی نیاورد اگر چه حرص زند؛ پس مغبون کسی است که از بهره و نصیب خویش از آخرت محروم شود».

و علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «پس از معرفت خدای عزوجل و معرفت رسول او صلی الله علیه و آله عملی بهتر از بغض دنیا نیست⁽¹⁴⁾ ...»

و امام باقر علیه السلام فرمود: «أَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَكْثُرْ أَنْسَانَ ذِكْرُ الْمَوْتِ إِلَّا زَهْدٌ فِي الدُّنْيَا».

«بسیار یاد مرگ کن، زیرا هیچ انسانی از مرگ بسیار یاد نمی کند مگر اینکه به دنیا بی رغبت می شود».

و فرمود : «قال الله عزوجلّ : و عزّتی و جلالی و عظمتی و بهائی و علوّ
ارتفاعی لا یؤثر عبد مؤمن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنّیا الا جعلت
غناه فی نفسه، و همّته فی آخرته، و ضمنت السّماوات و الاءرض رزقه، و كنت
له من وراء تجارة كلّ تاجر».

«خدای تعالی فرمود : به عزت و جلال و عظمت و شرف و بلندی مقامم، که
هیچ بنده ای خواست مرا بر خواست خود در چیزی از امور دنیا بر نگزیند مگر
اینکه بی نیازی او را در روح او قرار می دهم و فکر و همّت او را متوجّه
آخرت می گردانم و آسمانها و زمین را عهده دار روزی او می سازم و خودم
برای او بهتر از هر تاجری تجارت می کنم».

و فرمود : «اعظم الناس قدرا من لا یناول الدنّیا فی ید من کانت فمّن کرمت
علیه نفسه صغرت الدنّیا فی عینیه، و من هانت علیه نفسه کبرت الدنّیا فی عینیه».
«بلند مرتبه ترین مردم کسی است که اهمّیت ندهد که دنیا در دست که باشد،
هر کس که نفس خود را گرامی و بزرگوار شمارد دنیا در چشمش کوچک و
بیقدر است، و هر که نفس خود را پست و خوار دارد دنیا در نظرش بزرگ و با
ارج است».

امام صادق علیه السلام فرمود : «جعل الخیر کلّه فی بیت، و جعل مفتاحه الزهد فی
الدنّیا». «همه خوبی و خیر در خانه ای نهاده شده و کلید آن را زهد و بی
رغبتی به دنیا قرار داده اند». و فرمود : «هیچ چیز نزد رسول الله صلی الله علیه و آله محبوبتر
از این نبود که در راه خدای تعالی ترسان و گرسنه باشد».

و فرمود : «إذا اراد الله بعد خیرا زهده فی الدنّیا و فقهه فی الدین و بصّره
عیوبها، و من اءوتیهنّ فقد اءوتی خیر الدنّیا و الآخرة».

«چون خدا خیر بنده ای را بخواهد او را نسبت به دنیا بی رغبت و بی اعتنا و در دین دانا می کند و به عیوب دنیا بینا و آگاهی می سازد، و به هر که این صفات داده شود خیر دنیا و آخرت به وی داده شده».

و روایت است که فرمود: «لم یطلب احد الحقّ بیاب افضل من الزهد فی الدنیا و هو ضدّ لما طلب اعداء الحقّ، قلت: جعلت فداک ممّا ذا؟ قال: من الرّغبة فیها».

«هیچ کس حق را از دری بهتر از زهد در دنیا جستجو نکرده است و آن ضدّ مطلوب دشمنان حق است، [راوی گوید] گفتم: قربانت، از چه راه می جویند؟ فرمود: از رغبت به دنیا».

و فرمود: «ءلا من صبار کریم؟ فانّما هی ایام قلائل، ءلا انه حرام علیکم اءن تجدوا طعم الایمان حتّی تزهدوا فی الدنیا».

«آیا شکیبای بزرگواری هست؟ دنیا چند روز اندک است، بدانید که بر شما حرام است که مزه ایمان را بچشید تا آنگاه که نسبت به دنیا بی رغبت و بی اعتنا شوید⁽¹⁵⁾».

و فرمود: «زهد کلید در آخرت و رهائی از دوزخ است، و زهد این است که هر چه ترا از خدا باز دارد بدون تاءسّف آن را ترک کنی، و در ترک آن گرفتار عجب و خودپسندی نشوی، و بدان سبب منتظر فرجی نباشی و نخواهی مورد ستایش قرارگیری، و عوضی طلب نکنی، بلکه از دست دادن آن را راحت خود دانی و آن را آفت شماری و همواره از آفت گریزان باشی و به راحت پناهبری، و زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا و ذلّت دنیا را بر عزّت آن و کوشش [در راه آخرت] را بر راحت [دنیا] و گرسنگی را بر سیری و عافیت عاقبت (آخرت)

را بر دوستی نقد و عاجل (دنیا) و یاد [خدا] را بر غفلت اختیار کند، و با اینکه هنوز در دنیاست دلش در آخرت باشد».

و امام رضا علیه السلام فرمود: «هر که صبح و شام کند در حالی که تندرست و دارای امنیّت و آرامش خاطر باشد و قوت روزانه خود را داشته باشد گویا که همه دنیا برای او فراهم است».

و در فضیلت و ستایش زهد همین بس که شناخته ترین صفت انبیا و اولیاست، و هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر با زهد، و اگر تقرّب به خدا و رستگاری در سرای آخرت به آن بستگی نداشت بزرگان نوع انسان و شناساترین مردم به حقیقت حال و کار بر خود تنگ نمی گرفتند و از شهوات و لذات دنیا نمی بُریدند و کناره نمی گرفتند.

به موسی کلیم الله علیه السلام بنگر که چگونه بیشتر قوت او گیاه زمین و برگ درختان بود و از کثرت ریاضت چنان ضعیف و لاغر شده بود که سبزی گیاه از روی پرده شکمش نمایان بود، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه بدین امر خبر داده است. آنگاه به عیسی روح الله علیه السلام بنگر که چگونه جامه ای از مو می پوشید و از درختان می خورد، نه فرزندی داشت که از مرگش بترسد و نه خانه ای که از خرابیش بیندیشد و هیچ روزی برای فردا ذخیره نمی کرد، هر جا به شب می رسید می خوابید. روزی یکی از حواریون به او گفت: «اگر فرمان دهی خانه ای بسازیم که در آن خدا را عبادت کنی». فرمود «بروید و خانه ای بر آب بسازید»، گفتند: چگونه می توان بر آب بنا کرد؟ فرمود: «بنای عبادت را چگونه می توان بر دوستی دنیا برپا کرد».

آنگاه دیده بصیرت بگشا و در سیره و رفتار رسول الله صلی الله علیه و آله و زهد او در دنیا تاءمل کن، که در زمان نبوت خود و اهل بیت او هیچ صبحی سیر نشدند

مگر اینکه شام گرسنه بودند، و شبی سیر نشدند مگر اینکه صبح آن گرسنه به سر می بردند، و خود و اهل بیت او خرمای سیر نخوردند تا اینکه خداوند خبیر را بر ایشان گشود، روزی نزد او طعامی را بر سفره ای بلندتر از زمین نهادند، این کار بر او چنان گران و ناخوشایند آمد که رنگش دگرگون شد و فرمود سفره را بر چیدند و طعام را بر زمین نهادند. و برای خواب عبائی را دو تا می کرد و بر آن می خوابید شبی عبا را چهار تا کردند (تا نرمتر باشد) و حضرت بر آن خوابید، چون بیدار شد فرمود: مرا با این بستر از بیداری و قیام در شب باز داشتید، عبا را همچنان دو تا بیندازید. آن حضرت جامه خود را برای شستن از تن بیرون می کرد و هرگاه بلال اذان نماز می گفت و پیغمبر ﷺ جامه دیگری نداشت که بپوشد و برای نماز بیرون رود، صبر می کرد تا جامه اش خشک شود و آنگاه برای نماز بیرون می رفت.

روایت است که: «زنی از بنی ظفر دو تکه جامه، یکی ازار (شلوار) و دیگری رداء (بالاپوش)، برای او دوخت و یکی را پیش از آنکه دیگری تمام شود برای او فرستاد، حضرت با همان یکی برای نماز خارج شد و دو طرف آن را به گردن گره زد و با این حال نماز گزارد».

و شدت زهد علی ﷺ و رها کردن او دنیا را مشهورتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد، و همچنین بعد از او ائمه راشدین (نمایندگان راه راست) و اصحاب و تابعین و دیگر بزرگان دین و گذشتگان صالح، تا آنجا که یکی از آنان پنجاه شصت سال می زیست نه جامه خواب برایش می گسترده و نه دیگری برایش بر سر آتش می نهادند و نه بین او و زمین چیزی می افکندند و نه اهل خانه را دستور می داد که طعامی بسازند، شبها بر پا می ایستادند و رخسارهای خود را بر خاک می نهادند اشکها بر گونه هایشان روان بود و با

پروردگارشان در مناجات و زاری بودند که آنان را از عذاب دوزخ رهائی بخشد.

حکایت کرده اند که یکی از خلفا ده هزار درهم برای یکی از آنان فرستاد او پذیرفت، این کار بر اهل خانواده اش گران آمد، گفت: مَثَل من و مَثَل شما مانند آن طایفه ای است که گاوی داشتند و با آن زمین را شخم می زدند و زراعت می کردند همینکه پیر شد و از کار افتاد او را ذبح کردند تا از پوستش سود برند، شما نیز می خواهید مرا در این پیری ذبح کنید، اما اگر از گرسنگی بمیرید بهتر است از اینکه مرا ذبح کنید.

و زهد یکی از آنان به مرتبه ای رسیده بود که در شبهای گرم که به نماز می ایستاد جائی را بر می گزید که نسیم سحری به آنجا نوزد مبادا استراحتی برایش حاصل شود. و یکی دیگر سبوی سرشکسته داشت که آب در آن بود آن را از آفتاب بر نمی داشت و آب گرم را می آشامید و می گفت کسی که لذت آب سرد را یافت مفارقت دنیا بر او دشوار خواهد بود.

پس ای دوست از مستی هوی و هوس به خود آی و ضدیت بین دنیا و آخرت را بشناس و به کسانی اقتدا کن که چون از حقیقت حال و سرانجام کار آگاه بودند راه زهد و پارسائی و تقوی را پیش گرفتند و خود را از لذتهای دنیا کنار کشیدند، و این کار اگر چه دشوار و شاق است دیری نمی پاید و به اندک زمانی مدت آن به سر می رسد، و خویشتن داری و پرهیز در مدتی اندک برای نعمتها و لذتهای جاوید بر اهل معرفت که نفس خود را با سیاست شرع مبین مقهور ساخته اند و به ریسمان یقین به آنچه خداوند برای بندگان زاهد در آخرت وعده داده است چنگ زده اند گران و دشوار نیست.

فصل 10: اعتبارات و درجات زهد

بدان که زهد اعتبارات مختلف دارد و با دیدهای گوناگون می توان به آن نگرست و به هر دیدگاهی مراتب و درجاتی تحقّق می یابد.

اول - زهد به اعتبار و از لحاظ خود آن یعنی از حیث خود ترک دنیا، و به این اعتبار سه درجه دارد:

- 1- با اینکه میل و محبت به دنیا دارد با مجاهده و مشقّت آن را ترک می کند و نفس خویش را از آن باز می دارد، و این در واقع تزهد است.
- 2- اینکه دنیا را به اختیار و به آسانی ترک کند زیرا دنیا در نظر او نسبت به آخرت و نعمت ها و لذت های آن حقیر و ناچیز است، و این مانند آن است که از یک درهم دست بردارد تا در عوض دو درهم به دست آورد، و این مرتبه از زهد چندان دشوار و شاق نیست اگر چه به انتظاری اندک نیاز دارد، و چنین شخصی بسا هست که به خود بیالذت و عُجب کند که چیز با ارزشی را در برابر چیز با ارزشتری رها کرده و نسبت به آن زاهد است.
- 3- عالیترین درجه زهد به این اعتبار آنست که دنیا را به اختیار و با شوق و رغبت ترک می کند بدون اینکه دنیا در نظر او قدر و ارزشی داشته باشد و فکر کند که چیزی را از دست می دهد [یعنی در زهد نیز زاهد است]، زیرا می داند که دنیا چیزی نیست و او مانند کسی است که از پشگلی بگذرد و یاقوت صاف سرخی را بگیرد، و چنین شخصی نمی پندارد که معاوضه کرده یا از چیزی دست برداشته بلکه زهد و ترک دنیا از کمال معرفت اوست، که عارف دانا یقین دارد که دنیا نسبت به آخرت از پشگلی نسبت به یاقوت پست تر است، و چنین زاهدی از خطر توجّه و التفات به دنیا و میل و رغبت به آن ایمن است، چنانکه

آن که پشگل را برای یاقوت رها می کند هرگز نمی خواهد این معامله و بیع را فسخ کند.

و صاحب‌دلان اهل معرفت گفته اند که کسی که دنیا را برای آخرت رها می کند همچون کسی است که بخواهد به کاخ پادشاهی داخل شود و سگی در کاخ وی را منع کند و او لقمه نانی که آن هم عطای پادشاه است به پیش سگ بیفکند که بدان مشغول شود و او به درون کاخ راه یابد و به مقام قرب پادشاه برسد تا آنجا که کار مملکت را به او بسپرد و فرمان او بر همه کشور نافذ گردد، آیا چنین شخصی می پندارد که آن لقمه نان عوضی است در برابر مقام قرب و آن نعمت‌ها که از پادشاه به او رسیده با اینکه آن لقمه نیز از پادشاه است.

در این مثال شیطان سگی است که مردم را از دخول به درگاه الهی ممانعت می کند، و حال آنکه بارگاه الهی گشوده است و پرده و حجابی هم وجود ندارد و دنیا مانند آن لقمه نان است که تا در دهان او بود لذتی می برد و با فرو بردن آن لذتش پایان می پذیرد و آنگاه ثقل آن در معده اش باقی می ماند و سپس به نجاستی گندیده و متعفن تبدیل می شود که ناگزیر باید بیرون بیفکند. پس کسی که آن را ترک کند تا به مقام قرب پادشاه نائل گردد چگونه به آن لقمه توجه و التفات می کند. و شکی نیست که نسبت دنیا برای هر شخصی که او را فراهم و مسلم باشد اگر چه هزار سال عمر کند نسبت به نعمت‌های بی پایان آخرت کمتر از لقمه ای نسبت به ملک دنیاست، زیرا متناهی یا نامتناهی قابل مقایسه نیست، و دنیا متناهی است و هر چند هزار هزار سال بدون رنج و ناراحتی ادامه یابد نسبتی به ابدیت ندارد، تا چه رسد به این چند روزه کوتاه عمر که لذتش آمیخته با رنج و کدورت و ناخوشی است که آن را هیچ نسبتی با نعمت‌های جاویدان و ابدی نیست.

دوم - زهد به اعتبار مرغوب عنه یعنی آنچه ترک می کند و به آن زهد می ورزد و به این اعتبار پنج درجه دارد.

1- ترک محرّمات، و این زهد در حرام است و زهد فرض (واجب) نامیده می شود.

2- ترک مشتبهات، و این زهد در شبهه (امور مشتبه) است و زهد سلامت نامیده می شود.

3- زهد در زائد بر قدر حاجت و ضرورت، با اینکه از حلال باشد، اما بقدر ضروری از خوراک و پوشاک و مسکن و اثاث خانه و همسر و آنچه وسیله اینهاست از مال و جاه را رها نکند و زهد نورزد بلکه از آنها بهره مند شود. و امیر مؤمنان علیه السلام به همه یا بعضی از این درجات در این گفتار خود اشاره فرموده است :

«کونوا علی قبول العمل اشدّ عنایة منکم علی العمل، الزهد فی الدنیا قصر الاءمل و شکر کلّ نعمة و الورع عن کلّ ما حرّم الله عزوجل»⁽¹⁶⁾.

«به قبول عمل بیش از خود عمل عنایت داشته باشید، زهد در دنیا عبارت است از کوتاهی آرزو و سپاسگزاری بر هر نعمتی و پارسائی نسبت به آنچه خدای عزوجلّ حرام کرده است».

و امام صادق علیه السلام در این سخن خود : «الزهد فی الدنیا لیس بی ضاعة المال و لا تحریم الحلال بل الزهد فی الدنیا اءلاً تكون بما فی یدک اءوثق بما فی یدالله عزوجلّ»⁽¹⁷⁾.

«زهد و بی رغبتی به دنیا تباه ساختن مال و تحریم حلال نیست بلکه زهد این است که به آنچه در دست تست مطمئن تر از آنچه در دست خدای عزوجل

است نباشی». این زهد و زهدی که بعد از آن بیان می شود زهد در حلال است؛ و زهد ثقل نامیده می شود.

4- این است که همه آنچه را که نفس از آن لذت و تمتع می یابد ترک نماید اگر چه قدر ضرورت باشد، نه به این معنی که آنها را یکسره رها کند، زیرا که این ممکن نیست، بلکه تمتع و لذت جویی آن را ترک کند هر چند از راه اضطرار به آن دست می یازد از قبیل «اکل میته» با اینکه در درون نسبت به آن بی میلی و آکراه دارد، و این درجه زهد شامل ترک همه مقتضیات طبع از شهوت و غضب و کبر و ریاست و مال و جاه و مانند اینها می شود، و سخن حضرت صادق علیه السلام به این درجه اشاره دارد :

«الزاهد فی الدنیا الذی یترک حلالها مخافة حسابه و یترک حرامها مخافة عذابه» «زاهد در دنیا کسی است که حلال آن را از بیم حساب و حرامش را از ترس عقاب رها می کند».

و به این معنی راجع است سخن امیر مؤمنان علیه السلام : «الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال الله سبحانه :

«لکلیلا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم» (حدید، 23)

«فمن لم یأس علی الماضي و لم یفرح بالآتی فقد اءخذ الزهد بطرفیه»⁽¹⁸⁾.

«همه زهد در میان دو کلمه از قرآن است که خدای سبحان می فرماید :

«تا برای آنچه از دستتان رفته غمگین مشوید و به آنچه به دستتان آمده شاد مگردید». پس هر که بر گذشته تاءسف نخورد و به آینده شادان نگردد دو طرف زهد را به دست آورده است».

و نیز سخن آن حضرت : «زهد در دنیا سه حرف است : زاء و هاء و دال،

زای آن ترک زینت و هاء آن ترک هوی و دال ترک دنیاست».

5- اینکه همه ما سوی الله را ترک کند و حتی درباره بدن و جان خود نیز زهد و بی رغبتی نماید به طوری که با هر چه مصاحبت دارد و به هر چه دست می یازد از راه ناچاری و اکراه باشد بی آنکه لذت و تمتع بجوید، و به این درجه اشاره دارد سخن حضرت صادق علیه السلام :

«زهد کلید در آخرت و رهایی از دوزخ است و آن این است که هر چه ترا از خدا مشغول کند ترک کنی بی آنکه از ترک آن تاءسّف خوری یا دچار خودپسندی شوی و یا انتظار فرج و گشایشی داشته باشی و یا بخواهی مورد ستایش قرارگیری یا عوضی بخواهی بلکه از دست دادن آن را راحت و بودنش را آفت شماری» تا آخر حدیث. ⁽¹⁹⁾

مطلبی که در اینجا باید ذکر شود این است که التفات به بعضی از ما سوی الله و اشتغال به ضرورات مانند اندازه ضروری از خوردن و پوشیدن و معاشرت با مردم و گفتگو با آنان و امثال اینها با این مرتبه از زهد منافات ندارد، زیرا معنی بریدن از دنیا برای توجّه به سوی خدای تعالی همان رو آوردن با تمام دل و ذکر و فکر به سوی اوست، و این بدون ادامه زندگی و زندگی بدون ضروریات آن قابل تصور نیست، پس هرگاه به این ضروریات اکتفا و اقتصار نماید و قصدش محافظت بدن باشد برای یاری جستن به آن در عبارت و آنچه او را به خدا نزدیک می سازد چنین شخصی مشغول به غیر خدا نخواهد بود، زیرا آنچه جز به وسیله آن نمی توان به مقصود رسید از مقصود شمرده می شود، همچنانکه کسی که در راه حج مشغول علف دادن به چارپای خود است رو گردان از حج نیست، و لکن سزاوار است که بدن در راه خدا مانند چارپا در طریق حج باشد، یعنی همان گونه که مقصود از تهیه آنچه مورد نیاز مرکب است محافظت آن است تا انسان را به مقصد برساند نه تنعم و لذت یافتن، همین طور شایسته است

که مقصود از خوردن و آشامیدن و لباس و مسکن حفظ بدن از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما باشد به قدر ضرورت یعنی با رعایت تقوی و اطاعت خداوند بدون لذت جوئی و تن پروری و این با زهد منافات ندارد بلکه شرط آن است. پس لذت بردن اگر مقصود بالذات نباشد زیانی نمی رساند که انسان گاهی به هنگام قیام و عبادت در شب به نسیم سحری و آواز پرندگان احساس لذت و راحت می کند و این به عبادت او ضرر ندارد که قصدش طلب جایی مخصوص برای این لذت و راحت نیست، علاوه بر اینکه در خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن حقیقتاً لذتی نیست بلکه به وسیله آنها درد گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دفع می شود.

و پوشیده نماند که ترک زیادت از آنچه آدمی در دنیا به آن نیازمند است از خوردنی و نوشیدنی و لباس و مسکن و اثاث خانه و همسر و مال و جاه شایسته است زیرا تحصیل آنچه بدان نیازی نیست با زهد منافات دارد. و اما آنچه زیادی نیست و انسان بدانها محتاج است، یعنی امور هشتگانه مذکور، سزاوار است که زهد در آنها را نیز به کلی ترک نکند، زیرا آنچه مهم و ضروری است ممکن است در مقدار و جنس و اوقات آن زیادی و بیشی راه یابد و بنابراین شایسته است که در آنها نیز زهد را رها نکند.

غایت زهد این است که بیش از قوت شبانه روز خود نگاه ندارد و چنانچه زائد بر این داشته باشد به مستحقان بذل کند، و اگر از جنس قوت به نان جو اکتفا و اقتصار کند این نهایت زهد در خوراک خواهد بود، اما گاه گاهی خوردن نان گندم با یک نان خورش وقتی چندان لذت بخش نباشد با زهد منافات ندارد، و خوردن گوشت در بعضی از اوقات نیز منافی زهد نیست. و از لباس، که از پنبه یا پشم باشد، به اندازه ای اکتفا کند که اعضاء بدن را بپوشاند و از گرما و

سرما محافظت کند، و اگر دو جامه داشته باشد که وقتی یکی را می شوید دیگری را بپوشد با زهد منافاتی ندارد. و از مسکن به قدری طلب کند که خود و اهل خانه اش از گرما و سرما محفوظ باشند. و از اثاث خانه یعنی فرش و ظرف و دیگ و کوزه و امثال اینها به اندازه رفع حاجت تحصیل نماید و به آنچه می توان از آنها بی نیاز بود و بدون آنها حاجات ضروری برآورده می شود دست نیازد. و از همسر به این اندازه بسازد که حدت و شدت شهوت را درهم شکند و او را از نظر بازی و وسوسه های قوه شهویّه که مانع حضور در عبادات است حفظ کند.

و از مال به مقداری که حاجت روزانه اش بر طرف شود و اگر کاسب است همینکه نیاز روز را به دست آورد کسب را رها کند و به کار دین پردازد، و اگر ملکی و آب و زمینی دارد و بجز آن درآمد دیگری ندارد که خرج روزانه خود را بقدر حاجت به دست آوردن ظاهرا ننگه داشتن قوت سالانه برای سد رمق و ادامه حیات وی را از زهد بیرون نمی برد به شرط آنکه زائد بر نفقه کافی خود را انفاق کند. و گفته اند که چنین شخصی از زاهدان ضعیف است به این معنی که مقامات عالی و درجات بلند مرتبه ای که در آخرت نصیب زاهدان است بهره او نخواهد شد، اگر چه نام زاهد بر او صدق کند، زیرا چنین فردی دارای قوه یقین نیست، که صاحب یقین واقعی چون قوت روزانه خود را داشته باشد چیزی برای فردای خود ذخیره نمی کند، و کسی که توکل را شرط زهد می داند آن فرد به نزد او زاهد نیست. و این مرتبه غایت زهد در امور مذکور است و طایفه انبیاء و گروه اوصیاء و بعد از ایشان گذشتگان صالح بر این شیوه بودند و همین راه را پیمودند.

حق این است که حکم زاهد به اختلاف اشخاص و اوقات مختلف و متفاوت می شود زیرا کار یک نفر تنها سبک تر و آسان تر از کار فرد عائله مند است، و کسی که همه همّتش بر تحصیل علم و عمل مقصور است حال او غیر از حال اهل کسب است، و همچنین در بعضی اوقات و در بعضی جاها به دست آوردن قدر ضروری و حاجت در هر روز ممکن است و در بعضی دیگر چنین نیست. پس سزاوار هر کس آنست که حال و وقت و جای خود را ملاحظه کند و بیندیشد که شایسته تر در امر آخرت او و مددکارتر بر تحصیل آنچه برای آن آفریده شده نگه داشتن چه مقدار از مال و مصرف چه اندازه و چه جنس از قوت است، به طوری که اگر کمتر از آن مقدار باشد به تحصیل آنچه او را به قرب پروردگار می رساند قادر نخواهد بود پس آن را بگیرد و زائد بر آن را ترک کند. و چنین شخصی بعد از درستی نیت و خلوص قصد در نگاهداشتن این مقدار از مال از زهد واقعی بیرون نخواهد رفت، هر چند تصور می رود که به کمتر از آن می توان اکتفا نمود با توجه به اینکه موجب از دست رفتن چیزی می شود که برای تکمیل نفس مهم تر است.

اما درباره جاه گفته شد که قدر ضروری آن در امر معیشت مانند تحصیل وقع و منزلت در دل زیردستان و خادم خود، و در نزد دستگاه حکومت برای دفع اشرار و متجاوزان از خود، ظاهرا با زهد منافات ندارد، و یکی از علما گفته است :

این قدر از جاه و مقام اگرچه اشکالی ندارد لکن به جائی می کشاند که آدمی را به وادی هلاکت بی پایان می افکند و هر که گرد گودال لجن و گل و لای بگردد نزدیک است که در آن بیفتد. زیرا کسی که نیازمند به جذب دلها مردم است یا برای جلب نفع یا دفع ضرر یا رهائی از ظلم است : اما جلب نفع، مال

آدمی را از آن بی نیاز می کند زیرا کسی که کار و خدمتی می کند در برابر اجرت است هر چند اجرت دهنده نزد او قدر و منزلتی نداشته باشد، و اگر کسی بخواهد بدون اجرت به وسیله جاه و مقام از مردم خدمت و کار بگیرد معلوم است که از ستمکاران است و چگونه می تواند از زاهدان به شمار رود. و اما دفع ضرر، در دریای که عدالت در آنجا کامل نیست یا خطر ستم و تجاوز از همسایگان وجود دارد و دفع شر آنها جز به اینکه در دلها یا نزد حکمران وقع و جایگاهی داشته باشد میسر نیست به جاه و مقام برای رفع ظلم و تعدی نیاز هست. و مقدار نیاز به آن را مخصوصاً هنگامی که بیم از آینده و بدگمانی به عواقب آن وجود داشته باشد نمی توان تحت قاعده و ضابطه در آورد، و کسی که در جاه طلبی فرو رود در واقع راه هلاک را می پیماید، بلکه حق این است که زاهد اصلاً در طلب تحصیل جاه و مقام نیست و در صدد به دست آوردن جایگاهی در دلها بر نمی آید، زیرا اشتغال وی به دین و عبادت پایگاهی در دلها فراهم می کند که حتی اگر در میان کفار باشد از آزار مردم ایمن است تا چه رسد به آنکه میان مسلمین باشد.

اما توهمات و پندارهائی که آدمی را به زیاده جوئی در جاه و مقام می کشاند اوهامی دروغین و باطل است، زیرا جستجوی جاه و مقام نیز خود گاهی خالی از رنج و آزار نیست. بنابراین علاج و چاره کردن کمبودها و مشکلات با شکیبائی و تحمل و بهتر و برتر است از علاج و حل آنها از طریق جاه طلبی. از این رو جستجوی جایگاه در دلها اجازه و رخصتی ندارد و کم آن به بسیار دعوت می کند و آزمندی و خو کردن به آن از حرص و اعتیاد به شراب بیشتر و شدیدتر است، پس باید از اندک و بسیار آن احتراز کرد. بلی جاه و مقامی که خداوند به بعضی از بندگان خود، بدون سعی خود آنان در طلب آن، برای نشر

دین یا برای داشتن بعضی از کمالات که به حصول منزلت ایشان در دلها اختصاص می یابد می دهد، در این صورت اشکالی ندارد و منافی زهد نیست، چنانکه جاه و مقام رسول الله ﷺ برترین و گسترده ترین جاه و مقام است با اینکه آن حضرت زاهدترین مردم بود.

حق این است که جاه مانند مال است در دفع شر و زیان به قدری که انسان در زمانی یا در شهری که امر معیشت او ناگزیر به آن نیاز و بستگی دارد در این مقدار ضروری مانعی نیست و با زهد منافاتی ندارد، لکن زائد بر نیاز زهر کشنده است. بنابراین اندازه ضروری آن را نباید از دنیا دانست، بلکه این مقدار از دین به شمار می رود، زیرا از شرایط دینداری است و شرط از مشروط به حساب می آید، چنانکه روایت شده است که ابراهیم علیه السلام را حاجتی روی نمود پس به نزد دوستی رفت تا چیزی قرض کند اما او وامی نداد، و ابراهیم اندوهناک بازگشت، خدای تعالی به او وحی کرد: «اگر از خلیل خود (خداوند) می خواستی به تو عطا می کرد»، ابراهیم عرض کرد: «منفور بودن دنیا را در نزد تو می دانستم از این رو ترسیدم که درباره آن از تو چیزی بخواهم»، خداوند به او وحی فرستاد: «مقدار حاجت از دنیا نیست.» و گفتار امام صادق علیه السلام با سفیان ثوری نیز - چنانکه به تفصیل در کتاب کافی ذکر شده است - بر این معنی دلالت دارد.

بنابراین مقدار حاجت از دنیا نیست و زائد بر آن در آخرت وبال خواهد بود، بلکه در دنیا نیز، چنانکه این حقیقت با تاءمل در احوال ثروتمندان و مالداران و رنجها و محنتهایی که در کسب مال و اندوختن و نگاهداری آن و انواع ذلت و خواری که متحمل می شوند به روشنی دانسته می شود، و نهایت سعادت مال اندوز این است که آن را برای ورثه خود بگذارد، و آنان بخورند در حالی که

[احتمالاً] دشمنان اویند و یا از مال او بر معصیت کمک می گیرند و بنابراین وی در راه گناه مددکار آنها خواهد بود، و از این جهت دنیادار و جمع کننده اموال را به کرم ابریشم تشبیه کرده اند که پیوسته بر گرد خود می تند تا در پيله ای که بر دور خود تنیده گرفتار آید و آنگاه راه بیرون شدن و رهائی نمی یابد و در آنجا می میرد و بدین گونه به سبب عمل خود هلاک می شود، چنانکه در این باره گفته اند :

مگر نمیینی که آدمی درطول زندگی خویش همواره به قصد امری تلاش می کند همچون کرم ابریشم که پیوسته گرد خود میتند و در میان بافته خویش با اندوه می میرد پس هر که خود را بر دنیا بیفکند و پیرو شهوات شود پیوسته نفس خویش را به زنجیرها و غلهائی که توانائی گسیختن آنها را ندارد مقید و در بند می کند تا سرانجام فرشته مرگ ناگهان بین او و شهواتش جدائی افکند در حالی که آن زنجیرها از قلب او به دنیائی که پشت سر گذاشته بسته شده و او را به سوی دنیا می کشد و چنگالهای ملک الموت به رگهای قلب او فرو رفته و به سوی آخرت می کشد، و آسان ترین حال او هنگام مرگ مانند کسی است که با اره بندها و اندامهای بدن او را از یکدیگر جدا کنند. و این نخستین عذابی است که بعد از رفتن از دنیا به او می رسد یعنی پیش از آن حسرتها و ندامت ها که هنگام فرو شدن به اسفل السّافلین و منع و محرومیت از مقامات برین و جوار رب العالمین با آنها روبروست. پس به سبب آرزومندی و اشتیاق به دنیا از دیدار خداوند محجوب و محروم می ماند و در اثر این حجاب و حرمان آتش دوزخ بر او چیره و مسلط خواهد شد، که آتش برای همه محجوبان از خدا آماده گشته است، چنانکه خدای تعالی می فرماید :

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئذٍ لَمَحْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ.»

(مطففین، 15-16)

«نه چنین است، که آنان از پروردگارشان دور و محجوبند. و آنگاه به دوزخ وارد می شوند».

و چون صاحب‌دلان دریافته اند که آدمی با پیروی هوی و فرو رفتن در دنیا خویشتن را هلاک می کند، چنانکه کرم ابریشم که خود را درون پيله اش گرفتار و هلاک می سازد، دنیا را به کَلّی دور افکنند. از خدای تعالی می خواهیم که در دل‌های ما همان را قرار دهد که در جان و روح حبیب خود صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دمیده، که به او چنین وحی فرستاد: «هر چه خواهی دوست بدار که از آن جدا خواهی شد».

سوم - زهد به اعتبار مرغوب فیه یعنی آن که به خاطر او از چیزها دست برداشته می شود. زهد به این اعتبار سه درجه دارد:

1- اینکه مرغوب فیه (که برای آن زهد می ورزد) نجات از جهنّم و دیگر عذابهای آخرت باشد، و این زهد خائفان است.

2- اینکه زهد برای پاداش خداوند و نعمت های بهشت باشد، و این زهد امیدواران است.

3- درجه سوم که بالاترین درجه زهد است این است که بجز قرب خدا و لقاء او نطلبد و وی را التفاتی به دردها و عذاب نباشد تا به خلاصی از آنها بیندیشد، و نه به لذتها توجّهی دارد تا به فکر نیل به آنها باشد. بلکه همه اندیشه و همّت او مستغرق خداست، و این زهد عارفان است، زیرا کسی محبّت را منحصر و خاصّ خدا نمی کند مگر اینکه او را به صفات کمال بشناسد. پس همان طور که کسی که دینار و درهم را شناخت، و دانست که نمی تواند هر دو را با هم جمع کند جز به دینار (طلا) دل نمی بندد، همین طور کسی که خدا را شناخت و لذت نظر به وجه کریم او را دریافت، و دانست که جمع میان این لذت

و لذت حور و قصور و باغ و بستان غیر ممکن است، بجز لذت نظر و دیدار را دوست نخواهد داشت و غیر او را بر نخواهد گزید.

یکی از عرفا گفته است: گمان مبر که اهل بهشت هنگام نظر به وجه خدای تعالی دیگر جائی برای لذت حور و قصور در دلشان باقی می ماند، بلکه آن لذت نسبت به لذت نعمت های بهشت مانند لذت پادشاهی دنیا و تسخیر همه کشورهای عالم و استیلا بر مردم جهان است نسبت به لذت داشتن گنجشکی و بازی با آن. نزد اهل معرفت و مردم صاحب‌دل خواستاران لذت ها و نعمت های بهشت به کودکی مانند که برای بازی با گنجشک از لذت سلطنت دست بردارد، و این به سبب کوتاهی و نارسائی ادراک اوست از لذت پادشاهی، نه برای اینکه بازی با گنجشک به خودی خود برتر و لذت بخش تر از حکمرانی و سلطنت بر همه مردم است.

تتمیم: زهد حقیقی

مپنداری که هر که مال دنیا را ترک کرد زاهد است، زیرا ترک مال و ثروت و تظاهر به سختی و تنگی در معاش و پستی و درشتی در خوراک و پوشاک بر کسی که دوست دارد به زهد شناخته و ستایش شود آسان است. چه بسیار رهبانان و ریاکارانی که دست از مال دنیا برداشتند و هر روز با قوت و خوراکی اندک به خویشتن ریاضت دادند، و به هر مسکنی در هر جائی قناعت نمودند و غرضشان از این روش این بود که مردم آنان را به زهد بشناسند و بستایند. اینان مال را برای نیل به جاه ترک کرده اند. اما زهد حقیقی ترک مال و جاه بلکه همه لذت ها و بهره های دنیاست. و نشانه این آنست که فقر و غنا و ذم و مدح و ذلت و عزت در نزد انسان مساوی باشد و این حالت به سبب غلبه انسان به خداست. زیرا مادامی که انس و حُبّ به خدا بر دل غالب نباشد محبت دنیا به

کلی از دل بیرون نمی رود، که دوستی خدا و دنیا در دل مانند آب و هوا در ظرف است که اگر یکی داخل شد دیگری خارج می شود، و بنابراین نه هر دو با هم جمع می شوند و نه هر دو رفع و نفی می گردند. پس دل آکنده از دوستی دنیا تهی از دوستی خدا است، چنانکه دل مشغول به محبت و انس به خدا خالی و فارغ از حبّ دنیا است، و به هر اندازه که یکی بیرون رود دیگری داخل می شود و بر عکس.

و از آنهاست :

غنا

غنا (بی نیازی و توانگری) عبارت است از داشتن اموالی که مورد نیاز و احتیاج است، و این کمترین مرتبه غناست، و بالاتر از آن مراتب بی شمار وجود دارد، تا آنجا که به گرد آوردن بیشتر اموال دنیا منتهی می شود، چنانکه برای بعضی از پادشاهان انفاق افتاده است.

اما توانگر و ثروتمند چند گونه است :

1- کسی که در کسب و جمع مال و ثروت سعی و کوشش می کند و در تحصیل و نگاهداشت آن زحمت می کشد و اگر از دستش بیرون رود ناراحت و اندوهناک می شود، و این غنیّ حریص است.

2- شخصی که در کسب و تحصیل ثروت سعی و کوششی نمی کند و رنج و زحمتی نمی برد، اما اگر ثروتی به دستش رسد می گیرد و به آن شاد و خوشحال می گردد، و از فقدان آن ناراحت و آزرده می شود، چنین فردی نیز از حرص و آز خالی نیست زیرا از دست دادن مال برای او هم حزن آور و غم انگیز است.

3- آن که نه رنج و زحمتی در به دست آوردن آن کشیده و نه بدان چنان رغبت دارد که از حصول آن شاد و از رفتن آن غمناک گردد، ولیکن از به دست آمدن آن خشنود است: خواه وجود و عدم مال برای او مساوی باشد یا وجودش در نظر وی از عدمش بهتر و محبوب تر باشد. چنین غنی و ثروتمندی راضی و قانع است.

و همچنین ثروتمند یا همه مال او حلال است و یا قسمتی از آن حلال و یا همه آن حرام است.

و نیز مالدار یا بخیل و ممسک است به طوری که حقوق واجب و مستحب مال را نمی پردازد، یا فقط در جای شایسته و مصرف در خور آن انفاق و خرج می کند. انفاق نیز مراتبی دارد: پائین ترین مرتبه آن ادای حقوق واجب است، و بالاترین مرتبه آن بذل کردن آنچه زائد بر کمترین مراتب غنا و ثروتمندی است، به نحوی که اگر کمی بیشتر ببخشد فقیر شود.

فصل 11: نکوهش غنا

ثروت و غنائی که از حلال به دست آمده باشد و زائد بر کمترین مرتبه آن در مصرفهای درست و در خور بذل شود و وجود و عدم آن در نزد صاحبش مساوی باشد از آنها و خطرهای مصون و ایمن است. اما دیگر اقسام آن از آفت یا خطر خالی و برکنار نیست، و دوستی آن یکی از موارد و مصادیق محبت دنیاست، بلکه به خود حُب مال باز می گردد. و آنچه در ذم دنیا و مال وارد شده است بر ذم آن نیز دلالت دارد. و در ذم و نکوهش بخصوص آن بعضی از آیات و اخبار رسیده است، خدای سبحان می فرماید:

«ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی» (علق، 6 و 7)

«انسان همینکه خود را بی نیاز دید طغیان می کند».

و از رسول الله ﷺ پرسیدند: چه کسانی از امت تو بدترین اند؟ فرمود: «اغنیاء». و به بلال فرمود: «خدا را ملاقات کن در حالی که فقیر باشی و ملاقات مکن او را در حالی که غنی باشی». و فرمود: «فقیران امت من پانصد سال پیش از اغنیای آنان به بهشت خواهند رفت».

و فرمود: «إِطَّلَعْتُ عَلَى الْجَنَّةِ، فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ. وَاطَّلَعْتُ عَلَى النَّارِ، فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْاَغْنِيَاءَ».

«به بهشت نگرستم و از آن آگاهی یافتم، بیشتر اهل آن را فقیران دیدم، و به جهنم نگرستم و از آن مطلع شدم بیشتر اهل آن را اغنیاء دیدم».

خدای تعالی به موسی عليه السلام وحی فرمود: «ای موسی، هرگاه دیدی فقر به تو روی آور است، بگو: خوشا به شعار صالحان. و چون دیدی که غنا به سوی تو می آید، بگو: گناهی است که عقوبتش شتاب کرده است».

و روایت است که: «هیچ روزی نیست مگر اینکه فرشته ای از زیر عرش ندا می کند و پیام می دهد که: ای فرزند آدم، اندکی که ترا کفایت کند بهتر است از بسیاری که ترا سرکش و طاغی سازد». و عیسی عليه السلام فرمود: «غنی به سختی و دشواری به بهشت می رود».

پیوست: فقر

ضد غنا فقر است. و فقر به معنی نداشتن چیزهایی است که مورد احتیاج است. و نداشتن آنچه مورد نیاز نیست فقر نامیده نمی شود. البته اگر نیاز و احتیاج به طور اعم منظور باشد و مختص به مال نباشد، هر موجود ممکنه محتاج و نیازمند است، زیرا برای بقا و ادامه وجود خود و دیگر حاجاتی که از خدای سبحان بهره وی می شود به او احتیاج دارد. و بی نیاز منحصر به یک وجود است که به ذات خود واجب است و افاده وجود به موجودات دیگر می

کند، و او خدای سبحانه است، که غنی مطلق است، و دیگر اشیاء موجود فقیران محتاجند. و در کتاب الهی به این حصر غنا و بی نیازی برای خداوند و فقر و نیاز دیگران اشاره شده است :

«و الله الغنی و اءنتم الفقراء» (محمد ﷺ ، 37)

«فقط خدا بی نیاز است و شما نیازمندید».

و اگر احتیاج تنها به مال اختصاص یابد همه مردم فقیر نیستند، بلکه هر که مالی را که به آن نیاز دارد نداشته باشد نسبت به آن فقیر است، و فقر به این معنی است که در اینجا می خواهیم بیان کنیم.

فصل 12 : اختلاف احوال فقیران

فقیر چند گونه است :

1- آنکه مال را دوست دارد و مورد میل و رغبت اوست، به طوری که اگر راهی به آن بیابد در طلب آن می کوشد، هر چند با رنج و مشقت باشد، و اگر جستجوی آن را ترک کند به سبب عجز و ناتوانی است، و این را فقیر حریص نامند.

2- آنکه داشتن ما را از داشتن آن دوست تر دارد، و لیکن محبت او به مال به درجه ای نیست که او را به طلب آن برانگیزد، بلکه اگر بدون طلب و بی زحمت به دست آید می گیرد و شاد می شود، و اگر طلب آن نیاز به سعی و کوشش دارد به آن دست نمی یازد، و این را فقیر قانع نامند.

3- آنکه محبت و رغبتی به مال ندارد و از آن گریزان و آزرده است و آن را دشمن دارد و از شرش پرهیز می کند، این را فقیر زاهد نامند. اعراض فقیر زاهد از مال و نکوشیدن وی در محافظت و اندوختن آن دو صورتی که به دست آید، اگر از بیم عقاب باشد فقر او فقر بیمناکان است. و اگر زهد او برای شوق به

ثواب و پاداش باشد فقر او فقر امیدواران است. و اگر بی التفاتی او به مال به سبب روی آوردن به خدا با تمام وجود و بدون غرض دنیوی یا اخروی باشد فقر او فقر عارفان است.

چنین فقیری نه محبتی به مال دارد که از حصولش شاد شود و نه کراهت و نفرتی از آن دارد که از بودنش آزرده و متاثری گردد، بلکه وجود و عدم مال نزد او یکسان است، چنانکه نه از به دست آمدنش فرح و شادی می نماید و نه از فقدان و نبودنش رنجیده و بدحال می شود، بلکه در هر دو حالت به طور یکسان خرسند و راضی است، و از آمدن و ماندنش و رفتن و از دست شدنش بی نیاز است، بدون اینکه اگر نیاید از فقر و احتیاج ترسان باشد، مانند حریص و قانع، و اگر بیابد از شرّ و زیانش در بیم و حذر باشد، مانند زاهد. چنین شخصی اگر همه اموال دنیا را داشته باشد به او زیانی نخواهد رسانید، زیرا اموال را در خزانه خداوند می بیند نه در دست خویش، و از این رو برای او فرقی نمی کند که در دست او باشد یا در دست دیگری. بدین سان مال و هوای جوّ در نزد او یکسان است، یعنی همان گونه که بسیاری هوا در کنار او به وی رنج و آزاری نمی رساند، و دلش مشغول اندیشه گریز از آن و نفرت و دشمنی با آن نیست، بلکه به قدر ضرورت تنفس از آن بهره مند می شود و با هیچ کس درباره آن بخل نمی ورزد، همین طور بسیاری مال نه او را می آزارد و نه دلش را مشغول می دارد، و خود و غیر خود را در مالکیت مساوی می بیند.

چنین شخصی را باید «بی نیاز راضی» نامید که از وجود و عدم مال مستغنی است، و خشنودی و خرسندی او نسبت به آن دو حالت یکسان است، و مرتبه این شخص از مرتبه زاهد بالاتر است، زیرا بالاترین درجه زهد کمال نیکان و ابرار است و حال آنکه صاحب این مرتبه از مقربان است، پس زهد در حقّ او

نقصان و کاهش مرتبه است، زیرا که: «حسنت الاءبرار سیئات المقریین». راز مطلب این است که زاهد از دنیا کراهت دارد و کراهت دنیا خود نوعی دل مشغولی به آن است، چنانکه راغب و متمایل به دنیا مشغول به آن است، و دل مشغولی به غیر خدا حجاب و پرده است میان بنده و خدا؛ خواه به حُب باشد یا به بغض. و هر چه غیر خداست همچون رقیبی است که در مجلس انس عاشق و معشوق در آمده است. همانطور که التفات و توجّه دل عاشق به رقیب و بغض و نفرت از حضور او موجب دل مشغولی و نقص در عشق است، همین طور التفات دل بنده به غیر خدای تعالی و بغض و کراهت نسبت به آن غیر علت نقصان در حُب و انس است، چنانکه التفات به حب غیر نیز نقص در حُب به آن دو (معشوق و خدا) است. زیرا همان گونه که دو محبت در یک حال در دلی جمع نمی شود، حُب و بغض در دل واحد در یک حالت نیز با هم جمع نمی شوند. پس مشغول به بغض دنیا همانند مشغول به حُب آن از خدا غافل می ماند، هر چند حُب دنیا بدتر است از بغض آن. زیرا مشغول به حُب دنیا چون از غفلت خود غافل است بر خلاف راه مقصود می رود و از آن دور می شود، اما مشغول به بغض دنیا غافلی است که در هنگام غفلت در طریق قرب خدا راه می پیماید، و احتمال زوال غفلت او و دگرگون شدن آن به شهود و حضور هست، پس برای وی انتظار کمال بجاست. زیرا بغض دنیا راه و وسیله ای است برای رسیدن بنده به خدا.

اما اینکه انبیاء و اولیاء از مال گریزان بودند و نداشتن مال را برداشتن آن ترجیح می دادند - چنانکه در برخی از اخبار و آثار بدان اشاره شده است - :
یا برای این است که زندگی خود را در حدّ ضعیفان پائین آورند تا مردم در ترک مال دنیا به ایشان اقتدا کنند، زیرا برای مردم کمال در حُب ترک ثروت و بغض

وجود آن است و با داشتن مال برای آنان بسیار دشوار است که وجود و عدم آن یکسان و در نظرشان مانند آب دریا باشد. پس اگر انبیاء نفرت و کراهت از مال و ثروت دنیا نشان نمی دادند و مردم ضعیف به آن رو می کردند البته هلاک می شدند. مثل پیامبر مانند داستان افسونگر ماهری است که در برابر فرزندان خود از مار می گریزد، نه اینکه نمی تواند آن را بگیرد، بلکه بدین سبب که می داند اگر در پیش چشم فرزندان مار را به دست گیرد کودکان او نیز چنین می کنند و هلاک می شوند. از این رو داشتن سیره ضعفا صفت انبیاء و اوصیاء شد.

یا برای این است که نفرت و گریز آنان از مال مانند نفرت و کراهت آنان از آب است، به این معنی که از آن فقط به قدر حاجت و رفع عطش می نوشیدند و باقی را در نهرها و جویبارها برای نیازمندان می گذاشتند، بدون اینکه به حُب و بغض آن دل مشغولی داشته باشند. نمی بینی که گنجینه های ثروت زمین به سوی رسول الله و جانشینان راستین او حمل می شد و ایشان آنها را می گرفتند و در مواضع شایسته مصرف می کردند بدون اینکه از آن بگریزند و یا بغضی از آن داشته باشند، و این از آن روست که مال و آب و سنگ و طلا در نزد ایشان یکسان بود.

اما نامگذاری صاحب این مرتبه به فقیر و غنی موجب تنافی و تناقض نیست، زیرا اطلاق فقیر بر او برای این است که به محتاج بودن خود به خدای تعالی در همه امور عموماً و در بقای بی نیازی از مال خصوصاً معرفت دارد، و بنابراین نام فقیر بر او مانند اسم بنده است بر کسی که خود را بنده خدا می داند و به آن معترف است، که اسم عبد اگرچه برای همه مردم است او را بیشتر سزاوار است تا غافلان. و نکته دیگر این است که هر مرتبه ای از مراتب مذکور که برای فقر یاد شد، بجز مرتبه اخیر، اعم است از آنکه به حدّ اضطراب برسد، به

طوری که آنچه از مال ندارد واقعا به آن نیازمند است مانند گرسنه ای که نان ندارد و عریانی که جامه ندارد، یا نه.

و بعد از آنکه دانستی که فقر میان معانی مذکور مشترک است ⁽²⁰⁾، دیگر برای تو دشوار نیست که میان اخباری که در مدح فقر رسیده - چنانکه خواهد آمد - و اخباری که در ذم آن وارد شده جمع کنی، مانند این گفتار پیغمبر ﷺ «كاد الفقر ان يكون كفرا» «بیم آن است که فقر به کفر انجامد». و نیز سخن دیگر او ﷺ: «الفقر الموت الاكبر» ⁽²¹⁾. «فقر مرگ بزرگتر است».

و قول امیر مؤمنان علیؑ «من ابتلی بالفقر فقد ابتلی باءربع خصال: بالضعف فی یقینه، و النقصان فی عقله، و الرقة فی دینه، و قلة الحياء فی وجهه. فنعود بالله من الفقر!».

«هر که به فقر دچار شود به چهار خصلت گرفتار شده: به ضعف در یقین، و نقصان در عقل، و نازکی در دین، و کمی شرم؛ پس، از فقر به خدا پناه می بریم» ⁽²²⁾.

فصل 13: مراتب فقر و ستایش آن

دانستی که بعضی از مراتب فقر به قناعت و بعضی به زهد و بعضی به بالاتر از آن، یعنی رضا و استغناء، باز می گردد. و فضیلت این مراتب آشکار است، و اخباری که در فضیلت زهد و رضا و قناعت رسیده بر فضیلت مراتب مذکور فقر دلالت دارد. و اما مرتبه اول فقر که متضمن حرص است نسبت به غنای متضمن حرص خالی از فضیلت نیست و اخباری که در ستایش فقر وارد شده با عمومیتی که دارد شامل همه مراتب فقر می شود، خدای سبحان می فرماید:

«للفقراء المهاجرین الذین اءخرجوا من دیارهم و اءموالهم» (حشر، 8)

«برای مهاجران فقیری که از دیار و اموالشان رانده شده اند».

و می فرماید :

«للفقراء الذين احصروا في سبيل الله...» (بقره، 273).

«[انفاق] برای فقیرانی است که در راه خدا از کار مانده شده اند...» (تا آخر آیه).

خدای سبحان سیاق کلام را به مدح فقر در آورده، و توصیف آنان به فقر را بر توصیف ایشان به هجرت و احصار مقدم داشته، و این خود دلالت آشکار بر ستایش فقر دارد⁽²³⁾.

و رسول خدا ﷺ فرمود: «خیر هذه الامّة فقراؤها، و اءسرعها تصعدا فی الجنة ضعفاؤها». «بهترین این امت فقیران ایشانند، و آنان که زودتر به بهشت بالا می روند ضعیفان آنها هستند».

و فرمود: «اللهم اءحینی مسکینا و اءمتنی مسکینا، و احشرنی فی زمرة المساکین». «خدایا مرا در زندگی فقیر دار و فقیر بمیران و در زمره فقیران محشور ساز».

و فرمود: «مرا دو پیشه است، هر که آن دو را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس آنها را دشمن دارد مرا دشمن داشته: فقر و جهاد».

و فرمود: «الفقراء زین للمؤمنین من العذار الحسن علی خدالفرس» «فقر برای مؤمن از رشته لجام زیبا بر بنا گوش اسب خوش نماتر است».

از آن حضرت درباره فقر پرسیدند، فرمود: «یکی از گنجینه های خداست».

بار دوم از آن پرسیدند، فرمود: «کرامتی است از خدا»⁽²⁴⁾. بار سوم پرسیدند،

فرمود: «چیزی است که خدا جز به پیغمبر مرسل یا مؤمنی که در نزد خدا گرامی باشد نمی دهد».

و فرمود: «در بهشت غرفه ای است از یاقوتی سرخ که اهل بهشت به آن می نگرند چنانکه اهل زمین به ستارگان آسمان نظر می کنند، به آنجا داخل نمی شود مگر پیغمبری فقیر یا مؤمنی فقیر».

و فرمود: «روز فقیران امت من روز قیامت است، که جامه هایشان سبز، گیسوانشان به دُرّ و یاقوت بافته، چوبدستی از نور به دستشان بر منبرها سخن می گویند، و چون انبیاء آنان را ببینند گویند: اینان فرشتگانند، و فرشتگان گویند: اینان پیغمبرانند، اما خود ایشان می گویند: ما نه فرشته ایم و نه پیامبر! بلکه فقرای امت محمدیم ﷺ، می پرسند: چگونه به این کرامت نائل شدید؟ پاسخ می دهند: «ما نه اعمال سخت و بسیار داشته ایم، و نه همواره روزه بوده ایم و نه شبها به عبادت برخاستیم، و لیکن نماز پنجگانه را به پا داشتیم، و چون نام محمد ﷺ را می شنیدیم اشکها بر رخسارهای ما روان می شد».

و فرمود: «پروردگارم با من سخن گفت و فرمود: ای محمد، هر گاه بنده ای را دوست داشته باشم، سه چیز به او می دهم: دلی محزون، و تنی رنجور، و دستی تهی از مال دنیا. و هر گاه بنده ای را دشمن بدارم، به او سه چیز می دهم: دلی شاد، و بدنی صحیح، و دستی پُر از مال دنیا».

و فرمود: «مردم همه مشتاق بهشتند و بهشت مشتاق فقیران است». و فرمود: «الفقر فخری» «فقر فخر من است»⁽²⁵⁾. و فرمود: «تحفة المؤمن فی الدنیا الفقر» «ارمغان مؤمن در دنیا فقر است».

و فرمود: «روز قیامت بنده [مؤمن محتاج] را بیاورند، خدای تعالی از او عذرخواهی کند، چنانکه کسی از برادر خویش پوزش می خواهد، و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند! دنیا را نه برای خواری و بی ارجی تو نزد خود دریغ کردم، بلکه برای کرامت و فضیلتی که برای تو آماده ساخته ام. اینک ای بنده من

بر صفهای مردم بگذر، و هر که را ببینی خوراک یا پوشاکی به خاطر من به تو بخشیده دست گیر که وی را در کار تو کردم. و مردم آن روز در عرق غرق باشند و او داخل صفهای مردم شود و بنگرد چه کسی به او احسان کرده، وی را به بهشت برد».

و فرمود: «با فقرا بسیار آشنائی کنید و در نزد ایشان دستی داشته باشید که برای آنان دولتی خواهد بود». گفتند: یا رسول الله، دولت آنها چیست؟ فرمود: «در روز قیامت به ایشان گویند: بنگرید هر که به شما خوردنی یا آشامیدنی یا پوشیدنی داده دستش را بگیرید و به بهشت برید».

و فرمود: «ءلاء خبرکم بملوک اهل الجنة؟» قالوا: بلی یا رسول الله! قال: «کلّ ضعيف مستضعف اغبر اءشعث ذی طمرین لا یؤ به به لو اءقسم علی الله لاءبره».

«می خواهید شما را از پادشاهان اهل بهشت خبر دهم؟ گفتند: آری ای رسول خدا، فرمود: هر ضعیف ناتوان غبار آلوده ژولیده موی ژنده پوش (دو تکه جامه کهنه در بر) که هیچ کس به او اعتنا نکند و اگر قسم خورد خدا قسم او را راست کند».

آن حضرت بر مردم فقیری وارد شده و نزد او چیزی نیافت، فرمود: «اگر نور این را بر اهل زمین تقسیم کنند بر همه گسترش خواهد یافت».

و فرمود: «زمانی که مردم فقرای خود را دشمن دارند و به عمارت دنیا مشغول شوند و بر سر جمع درهم و دینار همچون سگان حرص ورزند و به جان هم افتند، خدا آنان را آماج چند خصلت قرار دهد: قحط زمان و ستم سلطان و خیانت و جنایت والیان حکومت و قاضیان و شوکت و تسلط دشمنان».

(26)».

از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت شده : «خدای تعالی وقتی بنده ای را دوست دارد او را مبتلا می کند، و چون او را بیشتر دوست دارد اهل و عیال و مال را از او می گیرد».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «و كل الرزق بالحق و وكل الحرمان بالعقل، و وكل البلاء بالصبر».

«روزی به کم خردی و محرومیت به خردمندی و بلا به شکیبائی واگذار شده»⁽²⁷⁾.

امام باقر علیه السلام فرمود : «چون روز قیامت شود، خدای تعالی فرمان دهد که ندا کننده ای بانگ برآرد فقیران کجایند؟ بسیاری از مردم برخیزند، خدا فرماید : بندگان من ! گویند : لیبیک پروردگارا! فرماید : شما را برای خواری و پستی در نظرم فقیر نکردم، بلکه برای مثل امروز برگزیدم. به چهره های مردم بنگرید، هر که به شما احسانی کرده نسبت به من کرده است از جانب من بهشت را به تو پاداش دهید».

امام صادق علیه السلام فرمود : «لولا الحاح المؤمنین علی الله فی طلب الرزق، لنقلهم من الحال التي هم فيها الى حال اءضيق منها».

«اگر اصرار مؤمنان به درگاه خداوند برای طلب روزی نبود، خدا آنان را از حالی که دارند به تنگدستی بیشتری می برد».

و فرمود : «برای شیعیان خالص ما در زمان دولت باطل بجز قوت [ضروری] نیست، به مشرق روید یا به مغرب، بیش از قوت [ضروری] روزی نیابید».

و فرمود : «از فرزندان آدم مؤمنی نبود مگر اینکه فقیر بود و کافری نبود مگر اینکه توانگر بود، تا آنکه ابراهیم علیه السلام آمد و گفت :

«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (ممتحنه، 5).

«پروردگارا ما را آزمایش کافران قرار مده».

آنگاه خدا در میان آنان اموال و حاجت قرار داد».

و فرمود: «فقرای مؤمن چهل خریف⁽²⁸⁾ پیش از توانگرانشان در باغهای

بهشت می خرامند».

سپس فرمود: «برایت مثلی می زنم، مثل این مانند دو کشتی است که به گمرک رسند، ماء‌مور گمرک یکی را خالی بیند و گوید روانه کنید و دیگری را پُر از بار بیند و گوید نگهش دارید».

و فرمود: «المصائب منح من الله و الفقر مخزون عندالله». «مصیبت‌ها بخشش‌های خداست و فقر در خزانه خدا محفوظ است». یعنی مصائب عطایای الهی است که به بندگان خاص خود می دهد، و فقر از جمله آنهاست که در نزد او محفوظ و عزیز است و جز به کسی که او را به عنایت ویژه مخصوص گردانیده عطا نمی کند.

و فرمود: «خدای عزوجل روز قیامت مانند کسی که پوزش می خواهد به فقرای مؤمنین توجه کند و فرماید: به عزت و جلالم سوگند که شما را در دنیا برای خواری و بی قدری شما نزد خود فقیر نکردم، امروز خواهید دید که با شما چه می کنم، هر که به شما نیکی کرده دست او را بگیرید و به بهشت در آورید. مردی از آنان خواهد گفت: پروردگارا! اهل دنیا در دنیا با یکدیگر مسابقه نهادند، زنان متعدد گرفتند و جامه های نرم و نازک پوشیدند، طعامها [ی لذیذ] خوردند، در کاخها نشستند، و مرکبهای راهوار و مشهور سوار شدند، به ما نیز آنچه به آنها دادی عطا کن، خدای تبارک و تعالی می فرماید: برای تو و برای هر یک از شما هفتاد برابر آن چیزی است که به اهل دنیا، از آغاز تا انجام، دادم».

و فرمود: «انَّ اللهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِيَعْتَذِرَ إِلَىٰ عِبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْمَحْجُوجِ فِي الدُّنْيَا كَمَا يَعْتَذِرُ الْإِخْ إِلَىٰ إِخِيهِ، فَيَقُولُ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي! مَا أَحْوَجْتُكَ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ كَانَ بَكَ عَلِيٌّ، فَارْفَعْ هَذَا السَّجْفَ فَانظُرْ إِلَىٰ مَا عَوَّضْتُكَ مِنَ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَرْفَعُ فَيَقُولُ: مَا ضَرَّنِي مَا مَنَعْتَنِي مَعَ مَا عَوَّضْتَنِي».

«خداوند - جل ثناؤه ه - از بنده مؤمن محتاج در دنیا عذرخواهی می کند، چنانکه برادری از برادر خود پوزش می خواهد، و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که ترا در دنیا از آنرو فقیر نکردم که در نزد من خوار بودی، این روپوش را بردار و بنگر که به جای دنیا به تو چه داده ام، بنده پرده بردارد و گوید: با این عوض که به من کرامت کردی آنچه در دنیا به من ندادی زیان نکردم».

و فرمود: «در روز قیامت جمعی از مردم بر می خیزند و تا در بهشت می روند، و در بهشت را می زنند، می پرسند شما کیستید؟ می گویند: ما فقرائیم، به آنان گویند: برای حساب بروید، گویند به ما چیزی نداده اید تا حسابرسی کنید، خدای عزوجل می فرماید: راست گفتند، به بهشت در آئید». و به یکی از اصحاب خود فرمود: «آیا به بازار می روی؟ و آیا میوه و چیز دیگری که آن را خواهی می بینی؟ گفتم: آری، فرمود: بدان که در عوض هر چه می بینی و نمی توانی خرید برای تو حسنه ای هست».

امام کاظم علیه السلام فرمود: «انَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: أَنِّي لَمْ أَعْنِ الْغَنَىٰ لِكِرَامَةِ بِهِ عَلِيٍّ، وَ لَمْ أَعْفَقِرَ الْفَقْرَ لِهَوَانِ بِهِ عَلِيٍّ، وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ الْإِعْغِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ، وَ لَوْلَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْإِعْغِيَاءَ الْجَنَّةَ ⁽²⁹⁾».

«خدای عزوجل می فرماید: «من توانگر را برای کرامتی که نزد من داشت غنی نساختم و درویش را برای خواریش نزد من فقیر نکردم، بلکه این چیزی

است که اغنیا را به وسیله فقرا امتحان می‌کنم، و اگر درویشان نبودند توانگران سزاوار بهشت نمی‌شدند».

و فرمود: «پیامبران و فرزندان و پیروانشان به سه خصلت مخصوص شده اند: بیماری تن، و بیم از سلطان، و فقر».

و امام رضا علیه السلام فرمود: «هر که فقیر مسلمانی را ملاقات کند و بر او نه بدانگونه که بر غنی سلام می‌کند سلام کند خدا را در روز قیامت در حالی که بر او خشمگین است ملاقات خواهد کرد».

و فرمود: «فقر در نزد مردم عیب و بدی و در روز قیامت نزد خدا آرایش و خوبی است».

و موسی علیه السلام در مناجاتی می‌گفت: «خدایا، دوستان تو کیستند تا برای تو ایشان را دوست گیرم؟ فرمود: هر فقیری».

و عیسی علیه السلام فرمود: «من بیش از هر اسمی این را دوست دارم که بگویند: ای مسکین».

و یکی از صحابه گوید: «هر که توانگر را گرامی و محترم شمارد و فقیر را تحقیر و اهانت کند ملعون است».

و لقمان به فرزند خود گفت: «کسی را به جامه کهنه حقیر م شمار که خدای تو و او یکی است».

از آنچه بر فضیلت فقر دلالت دارد، هر گاه با خشنودی یا قناعت یا صبر یا صدق یا پنهان داشتن آن همراه باشد، این گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است: «ای گروه فقیران: رضا و خشنودی قلبی را به خدا دهید تا پاداش فقر بیابید، وگرنه ثوابی نخواهید یافت». و نیز این سخن او صلی الله علیه و آله: «محبوبترین بندگان در نزد خدا فقیری است که به روزی خود قانع و خرسند و از خدای تعالی راضی و خشنود

باشد». و گفته آن حضرت : «هیچ کس از فقیری که راضی و خشنود باشد برتر نیست». و نیز قول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «خدای تعالی در روز قیامت می فرماید : «برگزیدگان خلق من کجایند؟ فرشتگان می پرسند : پروردگارا آنها کیستند؟ می فرماید : فقیران مسلمان که به داده من قانع و به قضای من خشنود بودند، آنان را به بهشت برید. پس ایشان به بهشت در آیند و هنوز مردم گرفتار محاسبه اند در حالی که آنان از نعمتها برخوردارند». و گفتار او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هیچ کس، توانگر یا درویش، نیست مگر اینکه در روز قیامت آرزو خواهد کرد که در دنیا بیش از قوت نمی یافت». و گفتار آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «خوشا مسکینان شکیب! آنانند که ملکوت آسمانها و زمین را می بینند». و کلام آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هر که گرسنه یا نیازمند باشد و آن را از مردم پنهان کند و نیاز خویش به خدای تعالی برد، بر خدا حق است که روزی یک سال او را از حلال برساند». و سخن او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «هر چیزی را کلیدی است، و کلید بهشت دوستی مسکینان و فقیران صابر است، اینان روز قیامت همنشینان خدا خواهند بود».

و روایت است که : «خداوند به اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام وحی فرستاد : مرا نزد شکسته دلان بجوی، پرسید : آنها که اند؟ فرمود : فقیران صادق».

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود : «یا علی، خدا فقر را نزد خلق خود امانت نهاده، هر که آن را پنهان و پوشیده دارد خدای تعالی به او پاداشی همانند پاداش روزه دار شب زنده دار عطا خواهد کرد، و کسی که فقر خود را نزد کسی برد که بر آوردن حاجت وی تواند و بر نیاورد پس در واقع شخص توانگر، فقیر را کشته است، اما نه به شمشیر و نیزه بلکه با جریحه دار ساختن قلب فقیر بی آنکه بر آن التیام نهد و حاجتش بر آورد».

و شکی نیست که هر که از مناعت پارسائی قوت خود را نیابد و نیاز خود را پنهان دارد و صبر و خشنودی پیشه کند مشمول این اخبار است و فضیلتی که در آن روایات وارد شده برای او خواهد بود، و بی تردید این صفتی است که در هزاران تن یکی یافت نمی شود.

و اما فقیر حریصی که فقر و نیاز خود را آشکار می کند و به جزع و ناله می پردازد، هر چند ظاهر بعضی از اخبار شامل او نیز می شود، اما چنانکه بعضی از اخبار مذکور بدان اشارت دارد به نظر می رسد از شمول فضیلتی که در آنهاست بیرون است، اگر چه حال چنین فقیری از توانگر و مالدار حریص بهتر است.

فصل 14 : موازنه فقر و غنا

شکی نیست که فقر با صبر و قناعت و خرسندی و به قصد آسودگی خاطر از غنای با حرص و بخل و امساک برتر است، چنانکه بی تردید غنای با انفاق و به قصد مدد گرفتن برای عبادت و کمک به بندگان خدا از فقر با حرص و ناخرسندی و جزع بهتر است؛ آنچه مورد تردید است ترجیح بین فقر و غنا در دو موضع است :

اول - در ترجیح بین فقر با صبر و قناعت، و غنای همراه با انفاق و قصد کمک گرفتن برای عبادت :

بعضی اول را برتر می دانند به دلیل این روایت که : «رسول خدا ﷺ به اصحاب خود فرمود : کدامیک از مردم بهترند؟ گفتند : مالدارانی که حقّ خدای تعالی را از مال خود بپردازد، فرمود : این خوب مردی است ولی مراد من او نیست. گفتند : یا رسول الله پس بهترین مردم کیست ؟ فرمود : فقیری که حاصل کوشش خود را عطا کند». و نیز روایت است که : «فقر نماینده ای نزد رسول خدا ﷺ فرستادند، وی آمد و عرض کرد : من فرستاده فقیرانم به نزد شما،

فرمود: مرحبا به تو و به کسانی که از نزد ایشان آمده ای، از نزد کسانی آمده ای که آنان را دوست دارم، عرض کرد: فقرا می گویند اغنیا به بهشت می روند زیرا حج می کنند و ما قدرت نداریم، و عمره می گزارند و ما نمی توانیم، و چون بیمار شوند زیادتی اموال خود را انفاق و ذخیره آخرت می کنند، پیامبر ﷺ فرمود: از من به فقرا این پیام را برسان که هر که از شما صبر کند و مواظب اعمال خود باشد سه خصلت دارد که اغنیا ندارند: (اول) آنکه در بهشت غرفه (بالاخانه) هائی هست که اهل بهشت به آنها نظاره می کنند چنانکه مردم زمین ستاره های آسمان را می نگرند، به آنها داخل نمی شود مگر پیغمبر فقیر یا شهید فقیر یا مؤمن فقیر، (دوم) آنکه فقرا نصف روز که پانصد سال است پیش از اغنیا به بهشت می روند. (سوم) هرگاه غنی بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و فقیر نیز این را بگوید، غنی به ثواب فقیر نمی رسد هر چند ده هزار دهم انفاق کند، و همچنین همه کارهای نیک. فرستاده بازگشت و آنان، با شنیدن آن سخن، گفتند راضی شدیم».

و بعضی، شقّ دوم (یعنی غنای همراه با انفاق و استعانت بر عبادت) را برتر می دانند، زیرا غنا از صفات خدائی و فقر از لوازم بندگی است، و وصف حق برتر از وصف بنده است.

از این استدلال پاسخ داده اند که غنای خدای سبحان با اسباب و اغراض نیست، و حال آنکه غنای بنده به وسیله اینهاست، زیرا بنده به وجود مال غنی است و به بقاء آن نیازمند است، پس چگونه غنائی که بنده به آن متّصف است می تواند از صفات ربوبی باشد. بلی غنا به معنی بی نیازی از وجود و عدم مال به این نحو که هر دو در نزد او یکسان باشد به اوصاف حق شباهت دارد، جز اینکه چنانکه دانستی خود این نوعی فقر است. و نیز تکبّر از صفات ربوبی

است، پس باید - به زعم شما - از تواضع برتر باشد، با اینکه چنین نیست. بلکه حق این است که برای بنده صفات بندگی مانند خوف و رجا برتر است، زیرا سزاوار نیست که صفات ربوبی مشارک و منازع داشته باشد، و به همین دلیل خدای سبحان می فرماید: «عظمت، اِزار (زیرپوش) من، و کبریا، رداء (روپوش) من است»⁽³⁰⁾، پس هر که در این دو با من منازعه کند او را درهم خواهم شکست». و بنابراین فقر از غنا بهتر و افضل است.

حق این است که ترجیح یکی از صفات ربوبیت و صفات عبودیت بر دیگری درباره بنده به طور مطلق نادرست است، زیرا همان طور که ترجیح اولی بر دومی [در مورد بنده] به واسطه تکبر نقض می شود عکس آن (یعنی ترجیح صفات بندگی بر صفات الهی در مورد او) به سبب علم و معرفت و جهل و غفلت قابل نقض است، زیرا علم از صفات ربوبی و جهل از صفات بنده است، و بالضرورة اولی (علم و معرفت) از دومی (جهل و غفلت) افضل است.

در حقیقت از فقر و غنا آن افضل است که بنده را از خدا به چیز دیگر مشغول نکند، پس اگر فقر او را مشغول می سازد غنا در مورد او بهتر است و اگر غنا او را به خود مشغول و از خدا غافل می گرداند فقر برای او برتر است. زیرا غنا به خودی خود ممنوع و حذر کردنی نیست بلکه از این جهت که مانع از وصول به پروردگار می شود بد است. و فقر بذاته مطلوب نیست، بلکه از این رو که مانع از وصول به خداوند نیست مطلوب است. و البته مانعیت غنا و عدم مانعیت فقر کلی و عام نیست، زیرا چه بسیار فقیرانی که فقر آنها را از مقصد و وصول به الله باز می دارد، و بسا اغنیائی که غنا آنان را از او منصرف نمی گرداند. پس مشغول کننده اصلی چیزی جز دوستی دنیا نیست که با دوستی

خدای تعالی تضاد دارد، و دوستدار چیزی مشغول به آن است، خواه در وصال آن باشد یا در فراق آن.

بنابراین برتری و فضیلت درویش و توانگر به حسب دل بستگی آنهاست به وجود یا عدم مال. اگر نسبت به آن مساوی باشند مرتبه آن دو یکسان است، و اگر تفاوت داشته باشند هر کدام که دل بستگی کمتر باشد درجه اش برتر و افضل است، بلکه با وجود دل بستگی به مال و تساوی آن دو در این امر داشتن مال به قدر حاجت از نداشتن آن بهتر و افضل است، زیرا گرسنه راه مرگ را می پیماید نه راه معرفت و طاعت را. و در صورتی که دل آن دو اصلاً به مال علاقه و بستگی نداشته باشد به نحوی که وجود و عدم مال در نظرشان یکسان باشد مال نزد آن دو مانند هوا و آب دریاست - و برای آنها آخرین مرتبه فقر یعنی استغناء و رضا حاصل شده است - و دارنده مال از فاقد آن افضل است، زیرا در عدم التفات به مال یکسانند، و حال آنکه مالدار با کمک و احسان به فقرا و مساکین از دعاهای آنها برخوردار است.

اما نکته اینجاست که دل برداشتن و انقطاع از مال - وجود و عدم آن - تنها درباره افرادی بسیار نادر قابل تصور است و صبر بسیار بیاید تا روزگار یکی مانند ایشان پدید آورد، و دل‌های عموم مردم از دوستی مال و بستگی به آن خالی نیست. بنابراین سختی که به تفصیل گفته شد - یعنی درباره افضلیت کسی که کمتر به مال دل بستگی دارد و یکسان بودن درجه درویش و توانگر با یکسانی آن دو در دل بستگی، و برتری و مزیت دارای مال بر فاقد آن در صورت انقطاع و گسستن هر دو از آن، لغزشگاه و جای غرور و فریب است، زیرا چه بسیار که توانگر می پندارد که دل از مال بریده و حال آنکه دوستی مال در درون او پنهان

و نهان است و خود نمی داند، و تنها به هنگام از دست دادن مال به آن پی می برد و آگاه می شود.

پس غیر از انبیاء و اولیا و اندک افرادی از بزرگان اهل تقوی اگر کسانی که گمان می برند از دنیا گسسته اند هنگامی که مالی را از کف می دهند خود را بیازمایند برای آنان آشکار خواهد شد که فریب خورده اند و کاملاً از دنیا نبریده اند. چون چنین است و بریدن کامل از دنیا و مال محال یا بسیار دشوار است پس به طور کلی می توان گفت که برای عموم مردم فقر بهتر و افضل است، زیرا از خطر دورتر است، که فتنه و آزمایش آسایش و خوشی، شدیدتر از فتنه و آزمایش سختی و بینوائی است، و دلبستگی فقیر و انس او به دنیا غالباً ضعیف تر است، و به اندازه ضعف دلبستگی ثواب ذکرها و عبادتش مضاعف خواهد بود. زیرا مراد از حرکات زبان و جوارح خود آنها نیست بلکه برای این است که انس به مذکور (خدای تعالی) استوار و مستحکم شود، و تأثیر آنها در برانگیختن انس در دل خالی از غیر خدا از تأثیر آنها در قالب مشغول و غافل بیشتر و شدیدتر است، و از این رو اخبار در برتری فقر بر غنا و فضیلت فقرا بر اغنیا به طور مطلق وارد شده است.

دوم - در ترجیح بین فقر با حرص و جزع، و غنای با حرص و امساک :
حق این است که مطلوب فقیر اگر چیزی باشد که در زندگی و معیشت خود چاره ای از آن ندارد - و حرص او برای به دست آوردن این مقدار است بدون زیاده جوئی - و قصد وی این است که از مال برای انجام تکالیف دینی کمک بگیرد، چنانکه حرص و امساک غنی نیز به همین اندازه و به همین قصد باشد، داشتن مال افضل است؛ زیرا نداشتن آن انسان را از امور دینی باز می دارد، از این رو که ناچار باید به دنبال روزی برود و در طلب آن بکوشد. و اگر قصد

غنی چنین باشد و مطلوب فقیر بیش از مقدار نیاز یا به اندازه نیاز باشد اما بدون کمک گرفتن از مال برای امور دینی، غنی افضل است. و اگر مطلوب هر یک از آن دو به دست آوردن بیش از نیاز باشد، یا قصد هیچ یک از آن دو کمک گرفتن از مال در امر دین نباشد، فقدان مال اصلح و افضل است، زیرا آن دو در آزمندی و مالدوستی و در عدم قصد کمک گرفتن از مال در راه دین یکسانند؛ لکن در این امر با هم فرق دارند که مالدار دوستی دنیا در دلش استوار شده و به سبب انس به مال به آن اطمینان می کند، ولی فاقد آن ناچار دل را از محبت آن خالی می سازد، یا دنیا در نظرش مانند زندانی است که از آن رهائی می جوید، و بنابراین فقیر افضل است، اگر قصد وی چنین باشد و قصد غنیّ زیاده جوئی یا طلب مقدار نیاز بدون استعانت به مال در امر دین باشد.

سوم - در ترجیح بین فقیر حریص که همچون سگان بر دنیا یورش می برد و اندیشه ای جز آن ندارد، و آن غنی که آزمندیش بر نگهداری مال کمتر و دردمندی و اندوهش از فقدان مال کمتر از ناراحتی و اندوه آن فقیر به سبب از دست دادن آن است.

ظاهراً حال چنین فقیری از آن غنی بدتر است، زیرا دوری از خدا به قدر فزونی و قوّت دردمندی و اندوه از فقدان مال است، و قرب به او به اندازه کمی و ضعف ناراحتی و اندوه از فقدان آن است.

فصل 15 : آنچه شایسته فقیر است

فقیر را شایسته این است که نسبت به فقر از آن رو که کار خداست و از این جهت که فقر است کراهت و ناخشنودی نداشته باشد، بلکه بدان خشنود و خواهان آن باشد⁽³¹⁾، و از آن جهت که به فسادها و پی آمدهای بد غنا آگاهی دارد به فقر خود شاد است. و سزاوار است که در درون خود بر خدا توکل کند و

در رسیدن اندازه ضروری و قدر حاجت خود به او اعتماد و وثوق داشته باشد، و به آنچه به او می رسد قانع و خرسند باشد و زائد بر حاجت و ضرورت را نخواهد، و از مردم طمع بُرد و به آنچه در دست ایشان است التفاتی نکند و بر تحصیل ثروت و مال از هر جا و به هر گونه برسد حرص نورزد، و بر فقر خود صابر و شاکر باشد.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَقُوبَاتٍ بِالْفَقْرِ، وَ مَثُوبَاتٍ بِالْفَقْرِ، فَمَنْ عَلَمَاتِ الْفَقْرِ إِذَا كَانَ مَثُوبَةً أَنْ يَحْسِنَ خَلْقَهُ، وَ يَطِيعَ بِرَبَّهُ، وَ لَا يَشْكُو حَالَهُ، وَ يَشْكُرُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى فَقْرِهِ، وَ مِنْ عَلَامَاتِهِ إِذَا كَانَ عَقُوبَةً أَنْ يَسُوءَ عَلَيْهِ خَلْقَهُ، وَ يَعْصِي رَبَّهُ بِتَرْكِ طَاعَتِهِ، وَ يَكْثُرُ الشَّكَايَةُ، وَ يَتَخَطَّ بِالْقَضَاءِ».

«خداوند فقر را نسبت به بعضی عقوبت و نسبت به بعضی پاداش و ثواب قرار داده است. از نشانه های فقری که ثواب و کرامت است این است که صاحب خود را خوش خلق می کند و مطیع پروردگار می سازد و از حال خود شکایت نمی کند و خدای تعالی را بر فقر خود سپاس می گزارد. و از علامات فقری که عقوبت است آنست که صاحب خود را بدخو می کند و با ترک طاعت پروردگار او را معصیت می نماید و زبان شکایت بسیار می گشاید و از قضای الهی ناخشنود است».

این حدیث دلالت دارد بر اینکه هر فقیری به سبب فقر خود ثواب و پاداش ندارد، بلکه آن که به فقر خود خشنود و شاد است و به کفاف قناعت کند و آرزوی خود را کوتاه و اندک سازد اجر و پاداش می برد. و اگر به فقر خشنود نباشد و انتظار و چشم داشت کثرت مال و تحقق آرزوهای دراز را داشته باشد، و عزت قناعت را از دست بدهد، و به ذلت حرص و طمع گرفتار و آلوده گردد،

و آزمندی او را به بد خوئی و اخلاق ناپسند بکشاند، و منکراتی که مروّت را از میان می برد مرتکب شود اجرش پایمال و دلش گناهکار خواهد بود.

و سزاوار است که فقیر صبر و خویشتن داری پیشه کند و بینوائی خود را پنهان و پوشیده دارد و حتی پوشیده و پنهان داشتن آن را نیز بیوشاند، و با مالداران و ثروتمندان معاشرت و آمیزش نکند، و نسبت به آنان برای غنا و ثروتشان تواضع و فروتنی ننماید بلکه بر آنها تکبر ورزد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «چه نیکوست تواضع غنی برای فقیر به امید ثواب خدا، و بهتر از آن تکبر نمودن فقیر است بر غنی به واسطه اطمینان و اعتماد به خدا».

و فقیر باید از گفتار حق از راه چرب زبانی و خوشامدگوئی و چاپلوسی برای اغنیا و طمع در مال آنها سکوت و مضایقه نکند، و به سبب تهیدستی و فقر خود در عبادت سستی ننماید، و اگر اندکی از قوت او زیاد آمد بذل کند که این جهد مُقلّ (کوشش بینوای تهیدست) است، و فضیلت آن بیشتر از مالهای فراوانی است که توانگر بذل کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یک درهم صدقه نزد خدا از صد هزار دینار برتر است»، پرسیدند که این چگونه است یا رسول الله؟ فرمود: «شخصی از مال خود صد هزار دینار صدقه می دهد، و مردی فقط دو درهم دارد و به غیر از این هیچ چیز ندارد یکی از آن دو درهم را بذل می کند و با آن به جای خویش صفا و پاکی می بخشد، پس صاحب درهم از صاحب صد هزار دینار افضل می گردد».

و شایسته است که فقیر زیادتر از قدر نیاز خود ذخیره نکند، پس اگر بیش از قوت یک شبانه روز خود را ذخیره نکند از صدیقان است، و اگر زیادتر از قوت چهل روز نیندوزد از متقین خواهد بود و اگر بیش از قوت سال خود ذخیره نسازد - که این فضیلت میان درویش و توانگر مشترک است [و به

عبارت دیگر از فضیلت فقر محروم است] - از صالحان است و اگر بیش از این اندوخته کند از زمره فقرا بیرون است.

فصل 16 : وظیفه فقرا و بینوایان

اگر کسی فقیر باشد و چیزی به او داده شود اگر آن چیز حرام یا شبه حرام باشد واجب است که آن را رد کند و از آن اجتناب نماید، و اگر حلال باشد، قبول آن اگر بی منت باشد برای تاءسی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مستحب است، و اگر در آن منت باشد ترک آن بهتر است. یکی از این طایفه وقتی دوستی به وی چیزی عطا می کرد به او می گفت من آن را نزد خودت می گذارم، بنگر اگر من بعد از قبول آن در دل تو نسبت به قبل از قبول افضل باشم مرا آگاه کن تا آن را بپذیرم، وگرنه، نه. و نشانه این آن است که رد آن بر عطا کننده شاق و رنج آور باشد، و با قبول آن شاد شود، و قبول هدیه را منتی بر خویشتن [از سوی یک مؤمن] بداند.

و اگر به عنوان صدقه یا زکات یا از این قبیل باشد که صرفاً برای ثواب و انجام امر الهی پرداخته می شود باید بنگرد که آیا مستحق آن است یا نه. اگر استحقاق آن را دارد بپذیرد، وگرنه رد کند. و اگر عطا کننده چیزی را برای صفتی که در او سراغ دارد مانند علم یا ورع یا سیادت به او می دهد، به طوری که اگر این صفت در او نباشد طبع وی خواهد رمید و از اعطاء آن خودداری خواهد کرد، اگر آن شخص این صفت و امتیاز را در خود نمی بیند و در واقع فاقد آن است گرفتن آن بروی حرام است. و اگر نه هدیه باشد و نه صدقه بلکه برای شهرت و ریا و خودنمایی به او داده می شود باید آن را رد کند و نپذیرد، وگرنه وی (دهنده) را در غرض فاسدش یاری و کمک کرده، و کمک به گناه، گناه است.

فصل 17 : موارد قبول و ردّ عطا و بخشش

آنچه به فقیر داده می شود اگر به آن محتاج باشد و بیش از حاجتش نباشد افضل آن است که اگر از آفات مذکور مصون بماند آن را بگیرد؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «اجر و پاداش عطا کننده از گیرنده، هرگاه به آن محتاج باشد، بیشتر نیست»؛ و فرمود: «هر که چیزی از این مال برای او آورند بی آنکه سؤال و درخواست کرده باشد و یا چشم طمع به آن دوخته و بر کسی ستم روا داشته باشد آن چیز روزی است که خدا به سوی او فرستاده پس آن را رد نکند». ولی اگر بیش از مقدار نیاز باشد اگر طالب راه آخرت است آن زیادی را رد کند، زیرا زائد بر اندازه حاجت به جهت آزمایش و امتحان فرستاده شده تا خدا ببیند با آن چه می کند. و مقدار حاجت به جهت رافت و رحمت به او می رسد، و از این رو در گرفتن اندازه نیاز ثواب خواهد بود، و در آنچه زائد بر آن است یا گناهکار است یا در معرض حساب قرار خواهد گرفت، پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «فرزند آدم جز در سه چیز حق ندارد: طعامی که خویشتن را بر پا دارد، و جامه ای که تن خود را پوشاند، و خانه ای که در آن سکنی کند، بیش از آن گرفتار حساب است».

پس سزاوار است که طالب سعادت زائد بر مقدار حاجت نگیرد، زیرا نفس آدمی اگر در شکستن عزم و عهد رخصت یافت به آن عادت می کند و الفت می گیرد، و برگرداندنش بعد از الفت و عادت دشوار است.

خلاصه آنکه گرفتن به قدر حاجت رجحان دارد زیرا چاره ای از آن نیست، و موجب رسیدن ثواب به عطا کننده است، و به همین جهت وقتی موسی بن عمران عليه السلام مأمور شد که نزد بنی اسرائیل افطار کند گفت: خدایا چرا روزی مرا به دست بنی اسرائیل پراکنده کردی که یکی به من چاشت و دیگری شام

دهد. خدا به او وحی فرمود: «من با دوستان خود چنین می‌کنم و روزی ایشان را به دست بندگان ناچیز و بیکاره ام قرار می‌دهم تا آنها نیز به اجری رسند». پس گیرنده نباید عطاکننده را جز از این حیث ببیند که مسخر [خداوند] است و باید به پاداشی برسد.

و اما زیادتیر از قدر حاجت را روانیست که بگیرد، بلی اگر کفالت امور فقرا و انفاق بر آنان را به عهده گرفته، چون طبع او بذل و سخاوت و بخشش و دهش است، گرفتن زیاده جائز است تا بر مستحقان بذل کند، و لکن لازم است که بی‌درنگ مبادرت به انفاق کند و ذخیره ننماید، زیرا در نگاهداشتن آن اگر چه یک روز یا یک شب باشد فتنه و آزمایش است، و بسا هست که نفس آدمی به جمع و ذخیره کردن آن مایل می‌شود و در نتیجه وبال گردن او می‌گردد، چنانکه نقل شده جمعی متصدی خدمت فقرا و متکفل امور و احوال ایشان شدند و نفس اماره به کمک شیطان آنها را فریفت و از اغنیا می‌گرفتند و آن را وسیله ای برای توسعه و ازدیاد مال و تنعم و لذت بردن در خوراک و غیره می‌ساختند، و کارشان به هلاکت کشید.

فصل 18: سؤال بدون نیاز روا نیست

سزاوار مؤمن این است که بدون حاجت و نیازی که بدان ناچار باشد از مردم چیزی نخواهد، بلکه تا آنجا که ممکن است از سؤال و خواستن چیزی از کسی خودداری نماید، که سؤال (گدایی) خود فقر و بینوائی عاجل و زودرس است و در قیامت باعث حساب طولانی خواهد بود. و حکم اصلی آن تحریم است زیرا متضمن شکایت از خدا و موجب خوار ساختن خود در نزد غیر خداست، و همچنین غالباً موجب آزردهن کسی است که از او سؤال و خواهش می‌کند زیرا بسا هست که با طیب خاطر نمی‌بخشد بلکه شرم و رودربایستی یا ریا و

خودنمایی او را بر آن می دارد که چیزی بدهد، و معلوم است که بخشش به روی و ریا و از ترس اینکه مبادا به بخل نسبت داده شود گرفتنش شرعا حلال نیست.

و به سبب متضمن بودن این مفاسد است که در شریعت مقدّس اسلام از آن نهی شده است، رسول خدا ﷺ فرمود: «سؤال از مردم از فواحش (کارهای زشت) است». و فرمود: «هر که با وجود بی نیازی سؤال کند آتش دوزخ را زیاد می کند، و هر که با داشتن مالی که او را بی نیاز می کند از مردم چیزی بخواهد در روز قیامت در حالی می آید که چهره اش استخوان بی گوشتی است که جنبان و مضطرب است و صدا می کند». و فرمود: «هر که قوت سه روز خود را داشته باشد و از مردم سؤال کند روز قیامت با چهره ای که هیچ گوشت ندارد خدا را ملاقات خواهد کرد».⁽³²⁾

و فرمود: «بنده ای نیست که دری از سؤال بر خود بگشاید مگر اینکه خدا هفتاد در فقر بر روی او می گشاید». و فرمود: «سؤال حلال نیست مگر با فقری که موجب هلاک است یا وامی که به رسوائی و آبرو ریزی کشد». و فرمود: «سؤال با بی نیازی رنجی در سر و دردی در شکم دارد». و فرمود: «هر که اموال مردم را برای مال اندوزی بخواهد آتش دادن به دوزخ است، کم باشد یا زیاد».

روایت است که: «گروهی از انصار به خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و سلام کردند و جواب شنیدند، سپس گفتند: یا رسول الله ما به تو حاجتی داریم فرمود: بگوئید، عرض کردند: حاجتی بزرگ است، فرمود: بگوئید چیست، گفتند: می خواهیم بهشت را برای ما ضمانت کنی، حضرت سر به زیر انداخت و با حال تفکر به زمین می نگریست، سپس سر برداشت و فرمود: این را برای

شما ضمانت می‌کنم به شرطی که از هیچ کس چیزی نخواهید. پس از آن اگر یکی از آنان در سفر تازیانه از دستش می‌افتاد، برای گریز از سؤال کراهت داشت که به کسی بگوید تازیانه را به من بده و خود فرود می‌آمد و بر می‌داشت. و اگر بر سر سفره بود و آب نزدیک دیگری بود به او نمی‌گفت آب را به من ده، خود بر می‌خاست و آن را بر می‌داشت و می‌آشامید».

حضرت رسول صلى الله عليه وآله بیعت قومی را بر اسلام پذیرفت و با آنان شرط کرد که بشنوند و اطاعت کنند، آنگاه پنهانی به آنان فرمود: «از مردم چیزی نخواهید». بعد از این اگر تیشه و کلنگی از دست یکی از آنها می‌افتاد فرود می‌آمد و به کسی نمی‌گفت آن را به من بده. آن حضرت صلى الله عليه وآله غالباً به خودداری از سؤال امر می‌کرد، و می‌فرمود: «هر که از ما چیزی بخواهد به او می‌دهیم، و هر که بی‌نیازی نماید خدا او را بی‌نیاز می‌کند، و هر که از ما چیزی نخواهد نزد ما محبوبتر است». و فرمود: «سؤال هر چه کمتر بهتر» گفتند: حتی از شما یا رسول الله؟ فرمود: «از من نیز». و فرمود: «اگر یکی از شما ریسمانی بردارد و بر پشت خود هیزم بکشد و بفروشد و آبروی خویش نگه دارد، برای او از سؤال بهتر است».⁽³³⁾

سید الساجدین حضرت علی بن الحسین عليه السلام فرمود: «خدا را بر این سخن ضامن می‌گیرم که هیچ کس بدون نیاز از کسی سؤال نکند مگر اینکه روزی ناچار شود که از روی حاجت سؤال و گدایی کند». و در روز عرفه مردان و زنانی را دید که گدایی می‌کنند، فرمود: «هُؤْلاءِ شرار خلق الله، الناس مقبلون على الله و هم مقبلون على الناس» «اینها بدترین خلق خدا هستند، مردم به خدا روی می‌آورند و آنها روی به مردم می‌آورند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «اقسم بالله و هو حقّ ما فتح رجل علی نفسه باب مسأله الا فتح الله علیه باب فقر» «به خدا سوگند که هیچ مردی دری از سؤال به روی خود نمی گشاید مگر اینکه خدا دری از فقر به روی او می گشاید».

امام صادق علیه السلام فرمود: «طلب الحوائج الی الناس استلاب للعزّ مذهبة للحیاء، و الیاءس مما فی ایدی الناس عزّ للمؤمن فی دینه، و الطمع هو الفقر الحاضر».

«خواستن حوائج از مردم کردن لباس عزت و از میان بردن شرم است، و ناامیدی از آنچه در دست مردم است عزت دینی مؤمن است، و طمع فقر حاضر است».

و فرمود: «اگر سائل بداند که چه وزری دارد هرگز از کسی سؤال نمی کند، و اگر کسی که از او سؤال می شود بداند ردّ سائل چقدر بد است هیچ کس سائلی را رد و محروم نمی کند».

و فرمود: «هر که بدون حاجت سؤال کند چنانست که گوئی آتش می خورد».

اما منع و تحریمی که درباره سؤال و گدایی شده در صورتی که ناچار و مضطر نباشد، لکن در صورت حاجت و درماندگی، شکی در جواز و رخصت آن نیست. خدای سبحان می فرماید:

«و اما السائل فلا تنهر» (ضحی، 10)

«و اما خواهنده را از خود مران».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تردّوا السائل و لو بشقّ تمرّة» «سائل را از خود مرانید اگر چه به دادن نصف خرمائی باشد». و فرمود: «لولا اءن السائل یکذب ما قدّس من رده» «اگر دروغگوئی گدایان نبود هر که نومید وردشان می

کرد تقدیس نمی شد». و فرمود: «للسَّائِلِ حَقٌّ وَإِنَّ جَاءَ عَلَى الْفَرَسِ»
«خواهنده حقی دارد اگرچه بر مرکبی سوار باشد و بیاید». و فرمود: «سائل را
رد مکنید اگر چه به پاچه سوخته باشد». و اگر سؤال مطلقاً حرام بود خدا و
رسول او اجازه نمی دادند که گناهکار بر گناه یاری شود.

اما حاجتی که سؤال را تجویز می کند: یکی آن است که به حدّ اضطرار
رسیده باشد مانند سؤال گرسنه ای که اگر قوت و غذائی نیابد بیم مرگ یا
بیماری او می رود، و سؤال برهنه ای که تن پوشی ندارد و از سرما و گرما ترس
از تلف شدن یا بیماری دارد. دیگر آنکه به این حد نمی رسد، و این نیز دو گونه
است: یا حاجت مهمّی است مثل احتیاج به بالاپوش در زمستان که اگر نباشد
از سرما رنج می برد گو اینکه به حدّ ضرورت نرسیده باشد، و احتیاج به مرکب،
با اینکه می تواند به مشقّت و سختی پیاده برود. یا حاجت غیر مهم است مثل
احتیاج به نان خورش با وجود نان. ظاهراً در همه این موارد سؤال جایز است
(با اینکه در صورت اول سؤال رجحان دارد، و در دوم مباح است، و در سوم
مکروه است)، به شرطی که از محذوراتی که ذکر کردیم، یعنی اظهار شکایت و
ذلت خود و اذیت دیگری خالی باشد، و این محذورات به این نحو برطرف می
شود که احتیاج خود را به کنایه و تعریض بفهماند نه به تصریح، آن هم پس از
شکر و سپاس خداوند، و نزد بعضی از دوستان یا سخاوتمندان اظهار کند و از
مردم بی نیازی نماید، زیرا سؤال از دوست موجب خواری و ذلت نیست، و
سخاوتمند از سؤال ناراحت و آزرده نمی شود بلکه شاد می گردد.

نکته دیگر این است که آنچه ذکر شد درباره سؤالی است که در همان وقت به
آن احتیاج داشته باشد، و اما سؤالی که در آینده به آن احتیاج پیدا خواهد کرد،
اگر این نیاز مربوط به یکسال بعد باشد قطعاً حرام است، و اگر مربوط به قبل از

آن و در عرض سال باشد، اگر سؤال بعد از رسیدن وقت احتیاج ممکن باشد حلال نیست، و اگر بداند که در وقت نیاز قدرت بر سؤال نخواهد داشت این سؤال با اینکه مکروه است جایز است، و هر اندازه زمان حاجت دیرتر است کراهت شدیدتر است.

اما شناخت درجات حاجت و شدت و ضعف آن و وقت احتیاج موکول به خود انسان و اجتهاد و تشخیص خود اوست و باید خدا را به یاد داشته باشد، و بنابراین بعد از آنکه در دل از مردم بی نیاز بود باید بر مقتضای سلوک راه آخرت عمل کند، و هر اندازه یقینش قوی تر و وثوقش به رسیدن روزی تمامتر و قناعتش به قوت در وقت آشکارتر باشد درجه و مرتبه اش نزد خداوند بالاتر است.

پس ای دوست در اندیشه رسیدن روزی، بیهوده خود را از اوج توکل و اعتماد بر خدا به حسیض خوف و اضطراب مینداز، و گوش به تهدید شیطان مده، که «او شما را به فقر می ترساند و به کارهای زشت و بد فرمان می دهد»، و به وعده پروردگار خود مطمئن باشد که می فرماید :

«و الله يعدكم مغفرة منه و فضلا» (بقره، 268)

«و خدا آمرزش و فزونی به شما وعده می دهد».

و به سخن پیغمبرت صلی الله علیه و آله گوش فراده که فرمود: «اگر آنچنانکه باید بر خدا توکل کنید همچون پرندگان روزی یابید، بامداد گرسنه اید و شامگاه سیر». و از آنهاست :

حرص

حرص، حالت و صفتی است نفسانی که آدمی را بر گرد آوردن آنچه بدان نیاز ندارد برمی انگیزد بی آنکه به حد و مقدار معینی اکتفا کند، و آن

نیرومندترین شاخه های دوستی دنیا و مشهورترین انواع آن است. و شکی نیست که خلق و خویی هلاک آور و صفتی گمراه کننده است، بلکه بیابانی است تاریک و بیکران و درّه ای بس عمیق که ژرفای آن ناپیداست، هر که در آن گرفتار آمد گمراه و نابود شد، و هر که در آن افتاد به هلاکت رسید و بازنگشت. از مشاهده و تجربه و اخبار و آثار آشکار است که حریص هرگز به حدّی که در آنجا توقف کند منتهی نمی شود، بلکه پیوسته در گردابهای دنیا فرو می رود تا غرق شود، و از سرزمینی به سرزمینی دیگر می افتد تا سرانجام به هلاکت رسد.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى وراءهما ثالثا، و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب، و يتوب الله على من تاب».

«اگر فرزند آدم دو درّه (وادی) زر می داشت درّه سومی می خواست، شکم فرزند آدم را جز خاک پر نمی کند، و خدا توبه هر که را که توبه کند می پذیرد و به هر کسی که به او باز گردد باز می گردد».

و فرمود: «منهومان لا يشبعان: منهوم العلم، و منهوم المال» «دو گرسنه اند و سیر نمی شوند: گرسنه علم و گرسنه مال».

و فرمود: «يشيب ابن آدم و تشبّ فيه خصلتان: الحرص، و طول الاءمل» «آدمیزاد پیر می گردد و دو خصلت در او جوان می شود: حرص و آرزوی دراز».

و امام باقر عليه السلام فرمود: «مثل الحريص على الدنيا كمثل دودة القز، كلما ازدادت من القز على نفسها لفا كان اء بعد لها من الخروج، حتى تموت غما».

«حریص بر دنیا مانند کرم ابریشم است، هر چه بیشتر برگرد خود می پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بسته تر می شود تا از غصّه بمیرد».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «از آنچه از راه وحی نازل شده این است : اگر فرزند آدم دو وادی از طلا و نقره می داشت باز در جستجوی سومی بود. ای پسر آدم شکم تو دریائی از دریاها و دره ای از دره هاست که هیچ چیز جز خاک آن را پر نمی کند».

یکی از بزرگان گفته است : «از شگفتیهای انسان این است که اگر او را خبر دهند که در دنیا همیشه خواهی ماند حرص او بر جمع کردن بیش از این نخواهد بود که اکنون با این عمر کوتاه و بهره مندی اندک و انتظار مرگ حرص می ورزد».

و اخباری که در نکوهش حرص وارد شده بیشمار و چنان مشهور است که نیازی به ذکر آنها نیست.

حضرت باقر علیه السلام فرمود : «چه بسیار کسانی که بر چیزی حرص ورزیدند و چون به آن دست یافتند به بدبختی دچار شدند، و چه بسیار کسانی که از چیزی کراهت داشتند و چون به آن رسیدند سعادتمند شدند».

و چه زیان و خسروانی بیشتر و بدتر از اینکه انسان در طلب چیزی بر آید که هلاکش در آن است ؟ و چه جای اندیشه و تردید است که هرگاه انسان بر اموال دنیا حرص بورزد همین هلاک کننده اوست !

پیوست : قناعت

ضد حرص قناعت است و آن ملکه ای است برای نفس که موجب اکتفا کردن از مال به قدر حاجت و ضرورت است بدون اینکه در طلب زیاده بر آن سعی کند وجود را به رنج و تعب افکند، و این صفت فضیلتی است که اکتساب دیگر فضائل به آن بستگی دارد، و فقدان آن آدمی را به بدی ها و رذائل اخلاق می کشاند، و آن وسیله ای است برای وصول به مقصد و حتی بزرگترین وسیله است

برای تحصیل سعادت ابدی. زیرا هر که در خوراک و پوشاک به قدر ضرورت قناعت نمود و به نوع پست آن اکتفا کرد، و آرزوی خود را به یک روز یا یک ماه محدود ساخت، و دل خود را مشغول زائد بر آن نکرد، همیشه فارغ البال و آسوده خاطر است، و اشتغال به امر دین و سلوک راه آخرت برای او ممکن خواهد بود. و کسی که قناعت را از دست بدهد و به حرص و طمع و آرزوی دراز گرفتار و آلوده شود، و در گردابهای دنیا فرو رود، دلش پریشان و خاطرش پراکنده و آشفته می گردد. پس چنین کسی چگونه می تواند در تحصیل امر دین و رسیدن به درجات متّقین دامن همّت به کمر زند؟ و به همین جهت در ستایش قناعت اخبار بسیار رسیده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «طوبی لمن هدی للاسلام، و کان عیشه کفافا و قنع به!» «خوشا آنکه به اسلام هدایت یابد و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت کند».

و فرمود: «هیچ کس، از توانگر و درویش، نیست مگر اینکه در روز قیامت دوست دارد که در دنیا فقط به قدر قوتی به او می رسید».

و فرمود: «ایّها النّاس اجملوا فی الطّلب، فإِنَّه لیس للعبد الاّ ما کتب له فی الدّنیا، و لن یذهب عبد من الدّنیا حتّی یاءتیه ما کتب له فی الدّنیا و هی راغمة».

«ای مردم، در طلب روزی معتدل و نیکروش باشید، که برای بنده نخواهد بود مگر آنچه برای او در دنیا مقدر شده، و هیچ بنده ای از دنیا نمی رود مگر آنچه آنچه برای او از دنیا مقدر شده به وی برسد».

و فرمود: «روح القدس در جان من دمید که هیچ کس نمیرد تا آنکه روزی خود را به تمامی بیابد، پس از خدا بترسید و در طلب روزی نیک روش باشید».

و فرمود : «کن ورعا تکن اء عبد النَّاس، و کن قانعا تکن اء شکر النَّاس، و اء حبَّ للنَّاس ما تحبَّ لنفسک تکن مؤمنا».

«پرهیزکار باش تا عابدترین مردم باشی، و قانع باش تا سپاسگزارتر از همه باشی، و هر چه برای خویش خواهی برای مردم بخواه تا مؤمن باشی».

و در حدیث قدسی است : «ای فرزند آدم، اگر همه دنیا از آن تو باشد جز قوتی عاید تو نخواهد شد، پس هرگاه من قوت تو را به تو برسانم و حساب آن را بر عهده دیگری قرار دهم به تو احسان کرده ام».

و روایت است که «موسی عَلَيْهِ السَّلَام از خدای تعالی پرسید که کدامیک از بندگان تو غنی ترند؟ فرمود : هر کدام قانع ترند».

و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود : «ابن آدم، ان كنت تريد من الدنيا ما يكفيك، فإن ايسر ما فيها يكفيك، و ان كنت انما تريد ما لا يكفيك، فان كل ما فيها لا يكفيك».

«ای فرزند آدم، اگر از دنیا به قدر کفایت می خواهی اندکی از آن ترا کافی است و اگر زیاده تر از کفایت می طلبی همه آنچه در آن است ترا کافی نخواهد بود».

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود : «إياك اءن تطمح بصرک الی من هو فوقک، فکفی بما قال الله عزوجلّ لنبيه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

«فلا تعجبک اموالهم و لا اءولادهم» (توبه، 56)

و قال : «و لا تمدنّ عينیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهرة الحياة الدّنيا».

(طه، 131)

«فان دخلک من ذلک شیء فاذکر عیش رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فانما کان قوته

الشّعیر و حلواه التمر و وقوده السّعف إذا وجده».

«زنهار به بالا دست خود چشم ندوزی، که آنچه خدای عزوجل به پیغمبرش فرمود بس است: «اموال و فرزندانشان ترا به شگفت نیارد» و فرمود: «دیدگان خویش را به آنچه رونق زندگی دنیاست و بهره گروهی از آنان کرده ایم نگران مساز»، و اگر در این باره تردیدی در خود می یابی، زندگی رسول خدا ﷺ را به یاد آور که خوراک او جو و شیرینی او خرما و هیزمش پوست درخت خرما بود، اگر به دست می آورد».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من رضى من الله باليسير من المعاش رضى الله عنه باليسير من العمل» «هر که از خدا به معیشت اندک راضی شود خدا نیز به عمل اندک او راضی می شود».

و فرمود: «مکتوب فی التّوارة: ابن آدم، کن کیف شئت كما تدین تدان، من رضى من الله بالقليل من الرّزق قبل الله منه اليسير من العمل، و من رضى باليسير من الحلال خفت مؤنته و زكت مكسبته و خرج من حدّ الفجور».

«در تورات نوشته است: ای فرزند آدم، هر گونه خواهی باش که هر چه کنی جزا بینی، هر که به روزی اندک از خدا راضی شود خدا نیز عمل اندک او را می پذیرد، و هر که به حلال اندک خشنود باشد هزینه اش سبک و کسبش پاکیزه شود و از مرز گناه و بدکاری بیرون رود».

و فرمود: «خدای عزوجل می فرماید: بنده مؤمن من هرگاه بر او تنگ می گیرم اندوهناک می شود و حال آنکه این، او را به من نزدیکتر می سازد، و اگر به او فراخی و گشایش دهم خوشحال می گردد، لکن از من دورتر می شود».

و فرمود: «هر چه ایمان بنده افزوده می شود تنگی معاش او بیشتر می

گردد⁽³⁴⁾».

و اخباری که در فضیلت قناعت رسیده است از حدّ شمار بیرون است، و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

فصل 19: علاج حرص

راه معالجه حرص و تحصیل صفت قناعت این است که :

1- علاج علمی : خوبی و شرافت و عزت نفس و فضیلت آزادگی را که در قناعت نهفته است به یاد داشته باشد و بدی و پستی و تحمّل خواری و ذلّت و پیروی از شهوت و هوای نفس را متذکّر باشد. و بداند که هر که عزت نفس را بر شهوت شکم بر نگزیند کم عقل و ناقص الایمان است. سپس توجه کند که گرد کردن مال و ثروت چه آفات دنیوی و عقوبت های اخروی در پی دارد، و بیندیشد که بزرگان خَلق و شریفترین و عزیزترین آدمیان یعنی پیامبران و اوصیای ایشان و پیروان پارسای آنان چگونه به اندکی از دنیا قناعت و شکیبائی کردند. و در شیوه کافران از یهود و نصارا و مردمان فرومایه و مال اندوز و پول پرست بنگرد که چگونه در خوشگذرانی و تن پروری و جمع ثروت بسر می برند.

بعد از این تاءمّل گمان نمی کنم که در پیروی و اقتدا به بهترین آدمیان تردید نماید و راه و رسم مردم پست و فرومایه دنیادار را برگزیند. بلکه انسان اندیشه مند می داند که حریص سگ صفت که همّتش لذات دنیاست از مرتبه انسانیّت بیرون است و در زمره چارپایان به شمار می رود؛ زیرا حرص بر شهوتهای شکم و فرج از لوازم بهیمیّت است، و حریص ترین مردم بر شهوات در این صفت به درجه چارپایان نمی رسد. هیچ حریص شکم پرستی نیست مگر اینکه خر از او بیشتر می خورد و هیچ حریص شهوت پرستی نیست مگر اینکه خوک از او بیشتر می آمیزد. و آشکار است که حریص در مرتبه خوکان و خران و

یهودان است، و قانع، در مرتبت، جز با انبیاء و اولیاء انباز و همانند نیست و سنجیده نمی شود. و بعد از تاءمل در آنچه گفته شد معالجه علمی تمام می شود، و بدان وسیله بر طرف کردن آزمندی و اکتساب قناعت آسان می گردد. پس از آن باید به علاج عملی پردازد.

2- علاج عملی: این است که در امر معیشت میانه روی پیش گیرد و تا آنجا که ممکن است درهای مخارج را ببندد، و به قدر ضرورت اکتفا کند. زیرا کسی که خرجش زیاد باشد قناعت برای او ممکن نیست. پس اگر تنها و منفرد است به جامه درشت و ارزان و به هر غذائی که به دست آید قانع باشد، و نان خورش را کم و محدود کند. و همچنین در دیگر چیزهای مورد نیاز، خود را بر این شیوه وا دارد. و اگر زن و فرزند دارد هر یک را بر این حد عادت دهد. و اگر معیشت خود را بر پایه میانه روی بنا کند به تلاش و کوشش فراوان احتیاج نخواهد داشت اگر چه عیالمند باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ما عال من اقتصد» «هر که میانه روی کند محتاج نشود».

و فرمود: «ثلاث منجیات: خشية الله في السر والعلانية، والقصد في الغناء والفقير، والعدل في الرضا والغضب».

«سه چیز نجات دهنده است، ترس از خدا در نهان و آشکار، و میانه روی در توانگری و فقر، و عدالت در حال خشنودی و خشم».

و فرمود: «التدبير نصف المعيشة» «تدبیر نیمی از معیشت است».

و فرمود: «من اقتصد اغناه الله، و من بذرء فقره الله» «هر که میانه روی کند خدا بی نیازش کند، و هر که اسراف و تبذیر کند خدا فقیرش گرداند».

و فرمود : «میانہ روی، و خاموشی بجا، و ہدایت شایستہ، یک جزء از بیست و چند جزء نبوت است».

و امیر مؤمنان علیہ السلام فرمود : «الْقَصْدُ مِثْرَةٌ وَ السَّرْفُ مِتْوَاةٌ» «میانہ روی ثروت خیز و زیادہ روی ہلاک انگیز است».

حضرت سجّاد علیہ السلام فرمود : «مرد باید بہ اقتصاد و بہ اندازہ کفاف خرج کند، و زیادہ را برای آخرت فرستد، کہ این روش نعمت را پایاتر می سازد، و بہ افزودہ شدن از جانب خدای تعالی نزدیکتر و بہ عافیت نافع تر است».

و امام صادق علیہ السلام فرمود : «انَّ الْقَصْدَ امرٌ یحبُّہ اللّٰہُ، و انَّ السَّرْفَ امرٌ یبغضہ اللّٰہُ، حتیٰ طرحک النّوآة، فانّہا تصلح لشیء، و حتیٰ صبّک فضل شرابک».

«میانہ روی را خدا دوست دارد و اسراف را خدا دشمن دارد، حتی دور انداختن ہستہ خرما، کہ آن ہم بہ کار می آید، و حتی ریختن زیادتی آشامیدنی ات».

و فرمود : «ضمنت لمن اقتصد اءلاً یفتقر» «ضمانت می کنم کہ ہر کس میانہ روی کند فقیر نشود».

و فرمود : «انَّ السَّرْفَ یورث الفقر، و انَّ القصد یورث الغناء».

«اسراف فقر می آورد، و میانہ روی بی نیازی و توانگری».

اخباری کہ در ستایش میانہ روی رسیدہ بیش از آن است کہ بہ شمار آید.

نکتہ این است کہ بعد از آنکہ معیشت کنونی و بالفعل انسان درست شد دیگر نباید برای آیندہ مضطرب و پریشان خاطر باشد، بلکہ باید بر فضل الہی اعتماد کند و وعدہ او را حق بداند کہ روزی ہر کسی مقدر شدہ و بہ او خواهد رسید اگر چہ حرص نوزد و نگران و آشفته نباشد و راہی برای روزی و مداخل خود نداند. خدای تعالی می فرماید :

«و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها» (هود، 6)

«هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست».

و می فرماید: «و من يتق الله يجعل له مخرجا. و يرزقه من حيث لا يحتسب» (طلاق، 2 و 3).

«و هر که از خدا بترسد و پرهیزکاری کند برای وی راه گشایش و برون رفتنی قرار می دهد. و از جائی که گمان ندارد و به حساب نمی آورد روزیش می دهد».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «أبى الله أن يرزق عبده المؤمن الا من حيث لا يحتسب».

«خداوند روزی بنده مؤمن خود را از جائی که گمان و انتظار ندارد می رساند».

مطلب دیگر این است که انسان در معیشت و مال دنیا نباید به بالاتر از خود نگاه کند، بلکه به پست تر از خود بنگرد، که شیطان نظر هر کسی را در امر دنیا به بالاتر از خود متوجه می سازد و به او می گوید: در طلب دنیا کوتاهی و سستی مکن که مالداران تنعم و خوشگذرانی می کنند و خوراکیهای لذیذ می خورند و جامه های نیکو می پوشند؛ و در کار دین چشم آدمی را به پست تر از خود می گشاید و می گوید: چرا بر خود تنگ و سخت می گیری و این قدر از خدا می ترسی و حال آنکه فلان از تو عالم تر است و از خدا نمی ترسد؟

ابوذر (رحمة الله عليه) گفت: «خليل من رسول الله مرا سفارش کرد که در امر دنیا به پائین تر از خود بنگرم نه بالاتر از خود».

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «إذا نظر احدكم الى من فضله الله عليه في المال و الخلق، فلينظر الى من هو اسفل منه».

«وقتی یکی از شما به کسی می نگرد که خداوند در مال و جمال وی را برتری داده، باید به پست تر از خود نیز نگاه کند».

و از آنهاست :

طمع

طمع عبارت است از توقّع داشتن در اموال مردم، و آن نیز یکی از شاخه های دوستی دنیا و از انواع آن است. طمع از جمله رذائل هلاک کننده است.

رسول اکرم ﷺ فرمود : «إِيَّاكَ وَالطَّمْعَ، فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ» «زندهار طمع موز که آن فقر حاضر است».

و امیر مؤمنان علیؑ فرمود : «استغن عمّن شئت تكن نظيره، و ارغب الی من شئت تكن اءسیره، و اءحسن الی من شئت تكن امیره».

«از هر که خواهی بی نیاز باش که نظیر او خواهی بود و به هر که خواهی طمع بند که اسیر او خواهی شد، و به هر که خواهی احسان کن که امیر او خواهی گشت».

و امام باقر علیؑ فرمود : «بئس العبد عبد له طمع يقوده، و بئس العبد عبد له رغبة تذله».

«بد بنده ای است آن بنده ای که گرفتار طمعی باشد که او را بکشاند، و بد بنده ای است آن بنده ای که در او خواهش و رغبتی باشد که او را خوار گرداند».

از حضرت صادق علیؑ پرسیدند : چه چیز ایمان را در بنده پایدار و استوار می کند؟ فرمود : «الورع، و الذی یخرجه منه الطمع» «ورع (پارسائی)، و آنچه او را از ایمان بیرون می برد طمع است».

اخبار در مذمت طمع بسیار است و همین اندازه در نکوهش آن کافی است که هر آزمندی در نظر مردم خوار و ذلیل و بی ارزش است، و اعتماد و وثوقش به مردم بیشتر است تا به خدا، زیرا اگر اعتمادش به خدا بیشتر از اعتماد به مردم بود چشم طمع به آنان نمی دوخت، بلکه از هیچ کس جز خدای سبحان توقع و طمعی نمی داشت.

پیوست : بی نیازی از مردم

ضد طمع، بی نیازی از مردم است؛ و این از جمله فضائلی است که موجب تقرب بنده به خدای سبحان است. زیرا هر که از غیر خدا قطع طمع کند و بی نیازی را از خدا خواهد، خدا او را دوست دارد. و اخباری که به اتصاف به این خوی فرمان می دهد و آن را می ستاید بسیار است.

رسول خدا ﷺ فرمود : «لیس الغنی عن كثرة العروض، انما الغنی غنی النفس» «بی نیازی، به داشتن مال بسیار نیست، بی نیازی حقیقی بی نیازی نفس است.» و به عربی بیابانی که از آن حضرت درخواست موعظه کرد فرمود : «هرگاه نماز می گزارای نماز کسی گزار که دنیا را وداع می کند (زیرا چه می دانی که تا نماز دیگر خواهی بود). و چون سخن گوئی سخنی گوی که نباید فردا پوزش خواهی، و از آنچه در دست مردم است نومید باش.»

و نیز فرمود : «از آنچه در دست مردم است نومید باش، که این خود بی نیازی حاضر و آماده است.»

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم، فیکون افتقارک الیهیم فی لین کلامک و حسن بشرک، و یکون استغناءک عنهم فی نزاهة عرضک و بقاء عزک.»

«در دل خود نیاز به مردم و بی نیازی از آنان را جمع کن، که نیاز تو به آنان در نرمی سخن و خوشروئیت باشد، و بی نیازی تو از ایشان در پاک نگه داشتن آبرو و حفظ عزّت باشد».

و حضرت سیّد السّاجدین علیه السلام فرمود: «رأيت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطّمع عمّا فی ایدی النّاس، و من لم یرج النّاس فی شیء و ردّ امره الی اللّٰه تعالیٰ فی جمیع اموره استجاب اللّٰه تعالیٰ له فی کلّ شیء».

«همه خوبیها را در قطع طمع از آنچه در دست مردم است دیدم، و هر که در چیزی امید به مردم نداشته باشد و امر خود را در هر کاری به خدا واگذارد خدای تعالیٰ در هر چیزی او را اجابت کند».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «سخاوت آدمی در گذشتن از آنچه در دست مردم است بیشتر از سخاوت نفس و بذل کردن است، و مردانگیِ شکیبائی در حال تنگدستی و نیازمندی و خویشتن داری و بی نیازی نمودن بیشتر از مردانگیِ بخشش و اعطاست، و بهترین سرمایه اعتماد به خدا و نومییدی از مال مردم است».

و فرمود: «الیاءس ممّا فی ایدی النّاس عزّ المؤمن فی دینه» «دل بر کندن و نومییدی از آنچه در دست مردم است عزت دینی مؤمن است».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «شرف المؤمن قیام اللیل، و عزّه استغناؤه عن النّاس» «شرف و بزرگی مؤمن به شب زنده داری، و عزت او بی نیازی از مردم است».

و فرمود: «پیرو ما کسی است که از مردم سؤال و گدائی نکند، اگر چه از گرسنگی بمیرد».

و فرمود : «ثلاث هنّ فخر المؤمن و زينته في الدنيا و الآخرة : الصلاة في آخر الليل، و ياءسه ممّا في اءيدي الناس، و ولايته للامام من آل محمّد ﷺ».

«سه چیز در دنیا و آخرت فخر مؤمن و زیور اوست : نماز شب در سحرها و دل برداشتن از آنچه در دست مردم است، و ولایت و دوستی برای امامی که از آل محمّد ﷺ است».

و فرمود : «إِذَا ارَادَ أَحَدُكُمْ الْإِسْئَالَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا اعْطَاهُ، فليءس من الناس كلّهم، و لا يكون له رجاء إلاّ عندالله، فاذا علم الله ذلك من قلبه، لم يسأل الله شيئا إلاّ اعطاه»⁽³⁵⁾.

«چون یکی از شما خواهد که هر چه از خدا بطلبد به او عطا کند باید از همه مردم ناامید شود و امیدی به غیر خدا نداشته باشد و چون خدا دل او را چنین یافت هر چه از خدا خواهد به او عطا کند».

طریق معالجه طمع و به دست آوردن صفت بی نیازی نزدیک به آن است که در علاج حرص و تحصیل قناعت ذکر شد، آن را به یاد آور.

و از آنهاست :

بخل

و آن عبارت است از خودداری از بذل کردن آنجا که باید بذل کرد، چنانکه اسراف، بذل کردن است آنجا که باید امساک کرد، و این هر دو مذموم است، و آنچه پسندیده است حدّ وسط است که جود و سخا باشد، زیرا رسول اکرم ﷺ جز به سخاوت ماءمور نشده، و خدای تعالی به وی می فرماید :

«و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كلّ البسط» (اسراء، 29)

«دستت را به گردنت مبنده و آن را به تمامی مگشای».

و می فرماید : «و الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان، 67)

«و کسانی که چون خرج کنند اسراف نمی کنند و بخل نمی ورزند و میان این دو معتدل اند».

پس جود حدّ وسط میان بخل و اسراف و بین قبض و بسط است، و آن عبارت است از بذل و امساک به حدّ اعتدال و به اندازه واجب و در خور. و در تحقق جود و سخاوت کافی نیست که تنها با جوارح بذل و بخشش انجام پذیرد بلکه دل باید در این کار خوشحال باشد و به منازعه برنخیزد. بنابراین اگر کسی در جایی که باید بذل کرد، بذل کند در حالی که نفس او به آن میل و رغبت ندارد و با وی منازعه می کند او متسخّی (بخشنده به تکلف) است نه سخی، بلکه در دلش باید علاقه به مال نباشد مگر از این جهت که مال را در جایی که باید صرف کرد مصرف کند.

فصل 20 : مذمت بخل

بخل از پی آمدها و نتایج دنیا دوستی است، و از صفات پلید و زشت و اخلاق رذیله به شمار می رود، و از این رو آیات و اخبار بسیار در ذم آن رسیدن است. خدای سبحان می فرماید :

«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (نساء، 36)

«کسانی که بخل می ورزند و مردم را به بخل وا می دارند و آنچه را خدا از کرم خویش به آنان داده نهان می کنند...»

و نیز می فرماید : «و لَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (آل عمران، 180)

«کسانی که به آنچه خدا از فضل و کرم خود به آنان داده بخل می ورزند این را خیر خویش میندارند بلکه شرشان است و به زودی در روز قیامت آنچه را بخل کرده اند طوق گردنشان شود».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «إِ يَأْكُمُ وَالشَّحِّ، فَانَّهُ اهْلِكُ مِنْ كَانُ قَبْلِكُمْ، حَمَلَهُمْ عَلٰى اَنْ سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَاسْتَحَلُّوا مَحَارِمَهُمْ».

«از بخل پرهیزید، که پیشینیان شما را هلاک کرد و آنها را به خونریزی و حلال شمردن حرامها واداشت».

و فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بَخِيلٌ، وَلَا خَبٌّ، وَلَا خَائِنٌ، وَلَا سِيءَ الْمَلِكَةِ».

«بخیل و حيله گر و خائن و بدخوی به بهشت نمی روند».

و فرمود: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ. وَ جَاهِلٌ سَخِيٌّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَابِدٍ بَخِيلٍ. وَ اَدْوَى الدَّاءِ الْبَخْلُ»⁽³⁶⁾

«بخیل از خدا دور است، و از مردم و از بهشت دور است و به آتش نزدیک است. و نزد خدا جاهل سخی از عابد بخیل محبوبتر است. و بدترین بیماری ها بخل است».

و فرمود: «الموبقات ثلاث: شح مطاع، و هوى متبع، و اعجاب المرء بنفسه»

«سه چیز هلاک کننده است: بخلی که اطاعت شود، و هوای نفسی که پیروی شود، و عجب آدمی به خود».

و فرمود: «انَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الشَّيْخَ الزَّانِيَّ، وَ الْبَخِيلَ الْمَنَّانَ، وَ الْعَمِيلَ الْمُخْتَالَ»

«خداوند پیر زناکار و بخیل منت گذار و عیالمند متکبر را دشمن دارد».

و فرمود: «از بخل پرهیزید، که پیشینیان شما به سبب بخل هلاک شدند، بخل آنان را به دروغ وادار کرد پس دروغ گفتند و به ستم فرمان داد و ستم کردند و به بریدن از خویشاوندان وادارشان کرد و از خویشاوندان بریدند».

و فرمود: «بخل درختی است که ریشه آن در آتش است، و به دوزخ نمی رود مگر بخیل».

و فرمود: «بخل از دشمنی او (خدا) آفریده شده، و درختی است که ریشه آن به ریشه درخت زقوم فرو رفته است، و بعضی از شاخه هایش به دنیا آویخته است، پس هر که به شاخصی از آن چنگ زند او را به آتش می کشد. بدانید که بخل ناشی از کفر است، و کفر در آتش است».

مردی از اصحاب رسول خدا ﷺ در جهاد کشته شد، زنی بر او گریست و گفت: «وا شهیداه! پیغمبر ﷺ فرمود: «چه می دانی که او شهید است، شاید بیهوده گو بوده، یا نسبت به آنچه از زندگی او کم نمی شده بخل می ورزیده».

و فرمود: «خداوند زندگی بخیل و مرگ سخی را دشمن دارد».

و فرمود: «سخی جاهل نزد خدا از عابد بخیل محبوبتر است».

و فرمود: «بخل و ایمان در یک دل جمع نمی شوند».

و فرمود: «دو خصلت در مؤمن فراهم نشود، بخل و بدخوئی».

و فرمود: «سزاوار نیست که مؤمن بخیل و یا ترسو باشد».

و فرمود: «ممکن است کسی از شما بگوید: بخیل از ستمکار معذورتر است، لکن در نزد خدا چه ظلمی بالاتر از بخل است؟ خداوند به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده که آزمندی و بخیل را داخل هشت نکند».

و فرمود: «خدایا من از بخل به تو پناه می برم!».

و روایت است که آن حضرت به طواف خانه خدا مشغول بود، مردی را دید که پرده کعبه را گرفته و می گوید: خدایا به حرمت این خانه مرا بیامرز! رسول خدا ﷺ فرمود: گناه تو چیست؟ گفت: گناهم بزرگتر از آن است که برایت توصیف کنم. فرمود: وای بر تو! گناه تو بزرگتر است یا زمین ها؟ گفت: گناه

من یا رسول الله. فرمود : وای بر تو! گناه تو بزرگتر است یا کوهها؟ گفت : گناه من یا رسول الله. فرمود : گناه تو بزرگتر است یا آسمانها؟ گفت : گناه من یا رسول الله. فرمود : گناه تو بزرگتر است یا عرش خدا؟ گفت : گناه من یا رسول الله. فرمود : گناه تو بزرگتر است یا خدا؟ گفت : خدا اعظم و اعلی و اجل است. فرمود : وای بر تو! گناه خود را برایم وصف کن. گفت : یا رسول الله، من مردی ثروتمندم و هر وقت سائلی رو به من می آید که از من چیزی بخواهد گویا شعله آتشی رو به من می آورد، رسول خدا ﷺ فرمود : از من دور شو! و مرا به آتش خود مسوزان ! قسم به آن که مرا به هدایت و کرامت برانگیخته است اگر میان رکن و مقام بایستی و دو هزار هزار سال نماز گزاری و چندان بگری که نهرها از اشکهای تو جاری شود و درختان از آن سیراب گردند و آنگاه بسا بخل و لثامت بمیری خدا ترا سرنگون به جهنم می افکند! وای بر تو! مگر نمی دانی که خدا می فرماید :

«و من یبخل فانما یبخل عن نفسه» (محمد ﷺ، 38)

«و هر که بخل کند تنها بر خود بخل می کند».

«و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (حشر، 9، تغابن، 16)

«و آنان که از بخل نفس خویش محفوظ مانند رستگارانند».

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «یاءتی علی الناس زمان عضوض، یعض المؤمن

(الموسر) علی ما فی یدیه، و لم یؤ مر بذلک. قال الله تعالی :

«و لا تنسوا الفضل بینکم» (بقره، 237)

«بر مردم زمانی بسیار گزنده می آید، که مؤمن (یا توانگر) آنچه را در دست

دارد می گزد (در مال خود بخل می ورزد) و به این کار مأمور نشده. خدای

تعالی می فرماید :

«بزرگواری و نیکوکاری را میان خود فراموش مکنید».

و روایت است که، «هیچ بامدادی نیست مگر آنکه خدای تعالی دو فرشته را موکل می کند که ندا دهند: خداوندا مال هر بخیل را تباه کن، و هر که انفاق کند عوض به او ده!» و اخبار در مذمت بخل بیشمار است، علاوه بر اینکه این صفت متضمن مفاسد دنیوی و اخروی است که وجدان به آن حکم می کند و نیازی به دلیل و برهان ندارد، تا آنجا که نگاه کردن به روی بخیل دل را سخت و سیاه می کند، و هر که دارای صفای درون است دلش از دیدار بخیل گرفته و تاریک می شود، و گفته اند: «بخیل ترین مردم نسبت به مال خود بخشنده ترین آنهاست نسبت به آبروی خویش».

پیوست : سخاوت

ضد بخل سخاوت است، که معنای آن را دانستی، و آن از میوه های زهد است، چنانکه بخل میوه دوستی دنیاست. پس سزاوار است که هر پوینده راه آخرت اگر دستش از مال تهی است قناعت ورزد، و اگر ثروت و مالی دارد سخاوت و نیکوکاری پیشه کند. و شکی نیست که جود و سخا از شریفترین صفات و برترین اخلاق انسانی به شمار می رود و یکی از ریشه های رستگاری است، و مشهورترین اوصاف پیغمبران و معروفترین اخلاق فرستادگان الهی است. و آنچه در ستایش آن رسیده بیرون از شمار است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «السَّخَاءُ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ، اءِغْصَانُهَا مُتَدَلِّیَةٌ اِلَى الْاَرْضِ، فَمَنْ اءَخَذَ مِنْهَا غَصْنَ قَادَهُ ذَلِكُ الْغَصْنِ اِلَى الْجَنَّةِ».

«سخاوت درختی از درختهای بهشت است که شاخه هایش بر زمین آویخته است، هر که شاخه ای از آن را بگیرد همان شاخه وی را به بهشت می کشاند».

و فرمود: «سخاوت از ایمان است، و ایمان در بهشت است».

و فرمود: «سخاوت درختی است که در بهشت می روید، و جز سخاوتمند به بهشت نمی رود».

و فرمود: «خدای سبحان می فرماید: این دینی است که آن را پسندیده و برگزیده ام چیزی مایه بهبودی آن نیست مگر سخاوت و خوشخوئی، تا جائی که می توانید آن را به این دو گرامی دارید».

و فرمود: «خداوند اولیاء خود را بر سخاوت و حُسن و خُلُق قرار داد».

و فرمود: «از موجبات آمرزش: طعام دادن، و آشکار کردن سلام، و نیکی گفتار است».

و فرمود: «سخی (بخشنده) به خداوند نزدیک، و به مردم نزدیک، و به بهشت نزدیک است، و از آتش دوزخ دور است».

و فرمود: «از گناه سخاوتمند درگذرید، که هرگاه بلغزد خدایش دست گیرد».

و فرمود: «خدای سخاوتمند دوا، و غذای بخیل درد است».⁽³⁷⁾

و فرمود: «بهترین اعمال صبر و سماحت (رادى و جوانمردى) است».

و فرمود: «دو صفت را خدا دوست دارد، و آن دو خوشخوئی و سخاوت است».

و فرمود: «خداوند بخشنده است و بخشندگی را دوست دارد، و اخلاق عالی را دوست دارد، و از اخلاق پست و زشت ناخشنود است».

و فرمود: «رسیدن روزی به اطعام کننده سریعتر است از فرو شدن کارد در کوهان شتر، و خدای تعالی بر فرشتگان به اطعام کننده مباحات می کند».

و فرمود: «خداوند بندگان دارد که نعمتهای خویش خاصّ ایشان کند تا به بندگان نفع رسانند، پس هر که در این نعمتها و منافع بخل ورزد و امساک کند، خداوند آنها را از وی بگیرد و به دیگران دهد».

و فرمود: «الجنة دار الاءسخياء» «بهشت خانه سخاوتمندان است».

و فرمود: «جوان سخی گناهکار نزد خدا از پیر عابد بخیل محبوبتر است».

و فرمود: «إ صنع المعروف الی من هو اءهله و الی من لیس باءهله فإ ن

اءصبت اءهله فقد اءصبت اءهله، و إ ن لم تصب اءهله فاءنت من اءهله».

«با کسی که سزاوار نیکی است و کسی که شایسته آن نیست نیکی کن، اگر

نیکی تو به اهل آن رسید چه بهتر و گرنه تو خود اهل آن هستی».

و فرمود: «نیکان و خاصان امت من به نماز و روزه به بهشت نمی روند،

بلکه با سخاوت نفس و سلام دل و خیرخواهی برای مسلمین به بهشت می

روند».

و فرمود: «ان الله تعالى جعل للمعروف وجوها من خلقه حبب اليهم

المعروف، و حبب اليهم فعالة، و وجه طلاب المعروف اليهم، و يسر عليهم إ عطاءه

كما يسر الغيث الی البلدة الجدة فيحييها و يحيي بها اءهلها».

«خدای تعالی کسانی را از خلق خود برای نیکی قرار داده و نیکی را محبوب

آنها ساخته و میل آن را در دلشان انداخته و طالبان نیکی را به سويشان روان

کرده و انجام نیکی را بر آنان آسان نموده چنانکه باران را آسان به سرزمینی بی

آب می رساند تا آن را آباد و اهل آن را احیا کند».

و فرمود: «سخی را اهل آسمانها و زمینها دوست دارند و طینت او از خاک

پاک سرشته شده و آب دیدگانش از آب کوثر خلق شده، و بخیل را اهل

آسمانها و زمینها دشمن دارند و طینت او از خاک پلید آفریده شده و آب چشمش از آب عوسج (نوعی درخت خاردار) خلق شده است».

و فرمود: «بهترین مردم در ایمان گشاده دست ترین آنهاست».

و فرمود: «در روز قیامت مردی را می آورند و به او می گویند: حجّت خود را بگو. می گوید: پروردگارا مرا آفریدی و هدایت کردی، و بر من گشایش دادی و من همواره بر خلق تو گشایش دادم، و بر آنان بذل و بخشش کردم تا امروز رحمت خود را بر من بگسترانی و آسان گیری. خدای تعالی می فرماید: بنده ام راست گفت، او را به بهشت در آورید».

روایت است که: «گروهی از اهل یمن بر پیغمبر اکرم ﷺ وارد شدند، در میان ایشان مردی بود که سخنورتر و در گفتگو با پیامبر شدیدتر و تندتر بود تا آنجا که آن حضرت به خشم آمد و رگ پیشانیش از خشم پیچیده شد و رنگ چهره اش دگرگون گشت و چشم را متوجّه زمین کرد که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمد و گفت: پروردگارت به تو درود می فرستد و می فرماید: این مرد سخی است و به مردم اطعام می کند. پس خشم پیغمبر ﷺ فرو نشست و سر برداشت و فرمود: اگر نه این بود که جبرئیل مرا از جانب خدای عزوجل خبر داد که اهل سخاوت و اطعامی ترا از خود می راندم و عبرت دیگران می ساختم! مرد گفت: آیا خدای تو سخا را دوست دارد؟ فرمود: بلی. آن مرد گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و انک رسول الله، به خدائی که ترا به حق برانگیخت هیچ کس را از مال خود محروم نساختم».⁽³⁸⁾

و فرمود: «کلّ معروف صدقة، و کلّ ما انفق الرجل علی نفسه و اءهله کتب له صدقة، و ما وقى المرء به عرضه فهو له صدقة، و ما انفق الرجل من نفقة فعلی الله خلفها».

«هر کار نیکی صدقه است، و هر چه را مرد برای خود و اهل خویش خرج کند برایش صدقه نوشته می شود، و هر چه آدمی به وسیله آن آبروی خویش را حفظ کند برایش صدقه نویسند، و هر چه را که انسان انفاق کند بر خداوند است که به وی عوض دهد».

و فرمود: «کل معروف صدقة، و الدالّ علی الخیر کفاعله، و الله تعالی یحبّ اغاثة اللّهفان».

«هر کار نیکی صدقه است، و رهبر و راهنمای نیکی چون نکوکار است، و خدای تعالی فریادرسی بیچاره را دوست دارد».

و روایت است که: «خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: سامری را مکش، زیرا که او سخاوتمند است».⁽³⁹⁾

و عیسی علیه السلام فرمود: «چیزی را که آتش نمی تواند فرو خورد افزون سازید».

پرسیدند آن چیست؟ فرمود: «کار نیک و احسان».

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «و هر که به هنگام توانائی دست خود را به نیکی بگشاید، خداوند آنچه را که در دنیا انفاق کرده به وی عوض دهد، و پاداش آخرتش را مضاعف کند».⁽⁴⁰⁾

و امام باقر علیه السلام فرمود: «خورشید که طلوع می کند چهار فرشته با اوست: فرشته ای که ندا می دهد: ای صاحب خیر، نیکی خود را کامل کن و بر تو مژده باد، و فرشته ای که بانگ بر آرد: ای صاحب شر دست از بدی بدار و کوتاه بیا، و فرشته ای که می گوید: به بخشنده عوض ده و مال ممسک را تباه کن، و فرشته ای که خاک را به آب می آمیزد و اگر چنین نکند زمین شعله ور شود».

و امام صادق علیه السلام به یکی از همنشینان خود فرمود: «می خواهی تو را از چیزی آگاه کنم که به وسیله آن به خدا و به بهشت نزدیک شوی و از آتش دوزخ دور گردی؟» گفت: آری. فرمود: «بر تو باد سخاوت».

و فرمود: «خوبان جوانمردان و سخاوتمندان شمایند، و بدان شما بخیلان شمایند. از نشانه های ایمان خالص، نیکی به برادران و سعی در حوائج آنهاست، و آن که به برادران نیکی کند خدای رحمان او را دوست دارد، و در این کار، بینی شیطان به خاک مالیده می شود، و وسیله دوری از آتش و رفتن به بهشت است».

و حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «سخاوتمند خوشخو در حفظ و حمایت خداست، و خداوند او را وا نگذارد تا به بهشت برسد. و خدا هیچ پیامبر و وصیی را بر نینگیخت مگر اینکه سخی بود، و هیچ یک از صالحان نبود مگر اینکه سخی بود، و پدرم همواره مرا به سخاوت سفارش می فرمود تا اینکه در گذشت».

فصل 21: معرفت بذل و بخشش واجب

ممکن است گفته شود که پیش از این اشاره شد که سخاوت حدّ وسط بین بخل و اسراف است، یعنی صرف مال در آنجا که مصرف آن واجب یا سزاوار و مستحسن است، و این برای شناخت حدّ سخاوت کافی نیست، زیرا این شناخت خود متوقّف است بر معرفت موارد واجب یا شایسته، و این برای ما مبهم و ناشناخته است.

می گوئیم: موارد واجب یا مستحسن بر حسب شرع و مروّت و عادت شناخته می شود. بنابراین سخی کسی است که واجب شرع و واجب مروّت و

عادت را ادا کند، و اگر در یکی از اینها امساک ورزد بخیل خواهد بود، هر چند کسی که در اداء حقوق شرعی امساک می کند بخیل تر است.

اما آنچه بذل آن شرعا واجب مقرر و معین شده است مانند زکات و خمس و غیر این دو که باید از پاکترین و بهترین مال یا متوسط آن باشد نه از پلید و بد آن، و نیز انفاق بر اهل و عیال خود به قدر احتیاج آنها. پس هر که همه اینها را ادا کند واجب شرعی را ادا کرده است، و شرعا شایسته نام سخی است، به شرط آنکه اداء حقوق واجب با خوشحالی و خشنودی قلبی باشد نه به سختی و مشقت، زیرا اگر اداء آن بر او شاق باشد طبعاً بخیل است و به تکلف متسخری است.

و اما آنچه از لحاظ مروت و عادت واجب است، ترک مضایقه و تنگ گیری است در بذل آنچه مضایقه درباره آن عرفا و عادة زشت است، و این نسبت به احوال و اشخاص تفاوت می کند، چنانکه در جائی ممکن است مضایقه برای غنی زشت باشد ولی برای فقیر زشت نباشد، یا با خانواده و نزدیکان قبیح باشد ولی با بیگانه قبیح به شمار نیاید، و یا با همسایه زشت باشد و با غیر همسایه زشت نباشد، و یا در مهمانی قبیح شمرده شود و در معامله و خرید و فروش زشت به حساب نیاید، و گاه مضایقه در خوردنیها زشت انگاشته می شود و در غیر آنها زشت دانسته نمی شود.

و بالجمله مضایقه نسبت به مورد آن از قبیل مهمانی یا معامله، یا نسبت به چیزهایی که در آنها مضایقه می شود مثل خوراک یا پوشاک یا فرش و مانند اینها، یا نسبت به کسی که مضایقه می شود مثل دوست یا خویشاوند یا همسایه یا بیگانه یا دور، یا نسبت به آن که مضایقه از او رخ می دهد مثلا از غنی یا فقیر یا امیر یا رعیت یا عالم یا جاهل یا کودک یا بزرگسال تفاوت می کند. پس

سخی آن است که در جائی که شرعا یا بر حسب عرف و عادت نباید از انفاق و احسان خودداری و مضایقه کرد امساک نکند، و بخیل آن است که از انفاق و بذل در جائی که نباید امساک کرد مضایقه و امتناع ورزد. اما مقدار آن را نمی توان معین کرد، و شاید بتوان حدّ بخل را به این عبارت در آورد که آن «امساک مال برای غرضی است که این غرض مهمتر از حفظ مال باشد»، و در مقابل آن جود و سخاوت است.

اما کسی که حقّ واجب را ادا می کند و مروّت را مراعات می نماید، ولی مال بسیاری دارد و به مصرف نیازمندان نمی رساند و در صدقات مستحب انفاق نمی کند به امید اینکه ذخیره برای زمان درماندگی و بینوائی و حوادث روزگار باشد، اگرچه در نزد عامّه مردم بخیل شمرده نمی شود، ولکن در نظر دانایان و تیزفهمان بخیل به شمار می آید. زیرا در نزد آنان پاک شدن از بخل و اتّصاف به صفت جود و سخاوت تحقّق نخواهد یافت مگر آنکه بیش از اندازه واجب شرعی و واجب عرفی به مقتضای مروت و عادت بذل و احسان کند تا به درک فضیلت اخلاقی و پاداش و درجات اخروی نائل آید. و این بخشش اضافی با اختلاف مقدار مال و حاجت نیازمندان و شایستگی و پارسائی آنان اختلاف می پذیرد. بنابراین اتّصاف او به جود و بخشندگی به مقداری است که نفس او کمابیش گنجایش و توسّع دارد، و درجات آن متفاوت است. پس نیکی کردن امری است وراء آنچه بر حسب عادت و مروت جریان می یابد، و آن اینست که جود و بخشندگی از طیب خاطر و خشنودی قلبی صورت پذیرد نه برای غرض و مقصودی از قبیل خدمت یا مدح و ثنا، زیرا هر که مال را به عوض مدح و ثنا و مانند آن بذل کند جواد و بخشنده نیست، بلکه سوداگری است که مدح را به

مال خود می خرد، از این جهت که مدح و ستایش برای او از مال لذت بخش تر است.

پس جود عبارت است از بذل و بخشش چیزی به طیب نفس و بدون غرض، و این امر اگرچه حقیقت است، ولی جز در مورد حقوق الهی تصور نمی شود، زیرا هیچ انسانی نیست مگر اینکه مال خود را برای غرضی بذل می کند، لکن هرگاه غرض او جز ثواب اخروی و بلندی درجات و کسب فضیلت جود و پاک ساختن نفس از رذیلت بخل نباشد، جواد سخی نامیده می شود، و اگر غرض او چیزی از امور دنیوی باشد جواد و سخی نامیده نمی شود.

تنبيه : ايتار

برترین درجات جود و سخاء ايتار است، و آن عبارت است از جود و بخشش مال با وجود نیاز و احتیاج به آن. خدای سبحان در مدح اهل ايتار می فرماید :

«و یؤثرون علیٰ انفسهم و لو کان بهم خصاصة» (حشر، 9)

«و آنان را بر خود مرجح می دارند اگرچه خود نیازمند باشند».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «ایما امرء اشتهی شهوة فردّ شهوته و اثر علی نفسه، غفرله».

«هر مردی که چیزی را بخواهد و خود را از آن خواهش نگاه دارد و دیگری را بر خود ترجیح دهد آمرزیده می شود».

ايتار، شعار رسول الله ﷺ *لله ایلعه لآو* بود، یکی از همسرانش گفته است : «آن حضرت هرگز سه روز بی سیر نخورد تا از دنیا رفت، و اگر می خواستیم می توانستیم سیر بخوریم، و لکن دیگران را بر خود مقدم می داشتیم».

روایت است که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کرد: «خدایا، برخی از درجات محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امت او را به من بنمای. خداوند فرمود: موسی، تو تاب این را نداری، لکن یکی از منزلتهای او را به تو می نمایانم، منزلتی بزرگ که او را به سبب آن بر تو و بر همه خلق برتری داده ام. آنگاه ملکوت آسمانها را بر او مکشوف ساخت، پس منزلتی را دید که نزدیک بود از درخشش انوار آن و قُرب به خدا جاننش تلف شود، پرسید: خدایا، به چه چیز به این کرامت مخصوص گردیدی؟ فرمود: به خُلق و خوئی که ویژه او ساختم، و آن ایثار است. ای موسی، هیچ یک از آنان در عمر خود ایثار نخواهد کرد مگر اینکه از حسابرسی او شرم خواهم داشت، و او را در هر جای بهشت که خواهد جای خواهم داد».

از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند: «چه صدقه ای برتر است؟ فرمود: کوشش و بخشش فقیر بینوا، مگر گفتار خدای عزوجل را نشنیده ای که «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة؟»

و ایثار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در همه عمر خویش مشهور و در کتابها یاد شده است. او بود که در لیلۃ المبیت (شب بیتوته) جان رسول الله را بر جان خویش ترجیح داد، و خداوند به وجود او بر فرشتگان مباحثات نمود و در شءان او این آیه را فرستاد:

«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره، 207)

«در میان مردم کسانی هستند که در جستجوی خشنودی خدا از جان خویش می گذرند».

و خواصّ شیعه و پیروان او در سنت و سیرتش، همواره کوشیده اند که تا حدّ امکان این فضیلت را نگاه دارند.

فصل 22 : معالجه بیماری بخل

درمان بیماری بخل از دو راه کامل می شود، علمی و عملی. راه علمی آن است که آدمی آفت بخل و فایده جود سخاوت را بشناسد، و طریق عملی آن است که بذل و بخشش کند هر چند با تکلف و مشقت باشد تا اینکه صفت جود و کرم برای او طبیعی شود.

پس هر که خواستار معالجه بخل و بر طرف کردن این بیماری است و بخواهد صفت جود و سخاوت را کسب کند باید در اخباری که در ذمّ بخل و مدح سخاوت رسیده بسیار بیندیشد، و وعده و وعید غذایی را که خداوند بر صفت بخل داده به نظر آورد، و احوال بخیلان و نفرت طبع را از ایشان ملاحظه کند، تا به نور معرفت در یابد که در دنیا و آخرت بذل و احسان برای او از امساک بهتر است. آنگاه خود را بر بذل و گذشت از مال وادار سازد، و پیوسته چنین کند تا میل و رغبت او به بذل و بخشش بر انگیخته شود، و چون این رغبت در وی پدید آید باید از حالت نخست اجتناب نماید و در عطا و بخشش درنگ نکند، زیرا شیطان او را از فقر می ترساند و در مقام وسوسه از جود و بذل باز می دارد.

و اگر مرض بخل مزمن شده باشد و به آنچه گفته شد دفع نشود، از راههای علاجش این است که خود را به نام نیک و اشتها به جود و کرم بفریبد و حتی به قصد ریا و شهرت بذل و بخشش کند تا نفس خود را به طمع شهرت به صفت جود و سخاوت راغب نماید و مطیع سازد، و به این ترتیب رذیلت بخل را از خود بزدايد و خبث ریا را به دست می آورد، و لکن بعد از آن باید به علاج ریا پردازد. و این مانند آن است که چون کودک را می خواهند از شیر بگیرند و پستان را از یاد او ببرند وی را به گنجشک و امثال آن سرگرم می کنند، نه برای

اینکه گنجشک بازی بذاته مطلوب است، بلکه برای اینکه از پستان منصرف شود و آنگاه از آن نیز با تدبیری دیگر دست بدارد، پس طلب شهرت و نام آوری به منزله دلداری نفس است هنگام باز داشتن او از مال، و سپس به اصلاح قصد و نیت پرداخته می شود. بنابراین این صفات رذیله و پست را باید با تسلط یکی بر دیگری از میان بُرد تا همگی دفع و ریشه کن شود، چنانکه شهوت بر غضب مسلط می شود و از شدت آن می کاهد، و غضب بر شهوت مسلط می شود و هیجان آن فرو می نشیند. و سنت خداوند به دفع بعضی از امور زیان آور و هلاک کننده به وسیله بعضی دیگر جاری است تا آنکه همگی از میان برود، خواه این مودی ها از قبیل صفات باشند یا اشخاص ستمکار و شریر. مگر نمی بینی که ظالمان و اشرار را بر یکدیگر مسلط می کند تا سرانجام همگیشان نابود شوند؟

مثال این - چنانکه گفته اند - آن است که همه اجزاء بدن میت به کرم مبدل می شود، سپس کرمها یکدیگر را می خورند، تا دو کرم نیرومند باقی می ماند، آنگاه این دو پیوسته به مقابله و تعارض می پردازند تا یکی بر دیگری غالب می شود و او را می خورد. این یکی هم سرانجام گرسنه می ماند و می میرد. همچنین است آن صفات رذیله که ممکن است بعضی را بر بعض دیگر مسلط سازد تا آن را قلع و قمع کند، یعنی ضعیفتر خوراک قویتر شود تا تنها یکی بماند، آنگاه آن یکی را با مجاهده محو و نابود کند، به این نحو که خوراک او را بُرد، یعنی به مقتضای آن عمل نکند، و در نتیجه مخالفت خاموش می شود و می میرد. مثلاً مقتضای بخل نگاهداشتن مال است، و چون از مقتضای آن جلوگیری شود و مال را اگرچه با کوشش و مشقت مکرراً بذل کند، صفت بخل

می‌میرد و صفت بذل و بخشش به صورت طبع و ملکه در می‌آید و رنج و مشقت پیشین از میان می‌رود.

اما راه عمده در علاج بخل از بین بردن سبب آن است و سبب آن دوستی مال است، و سبب دوستی مال: یا دوستی خواهشها و شهوات است که به وسیله مال به آنها می‌توان رسید و معمولاً با آرزوی دراز همراه است، زیرا اگر آرزوی دراز نداشته باشد و بداند که بعد از اندک زمانی می‌میرد شاید نسبت به مال خود بخل نرزد؛ یا ذخیره کرده و نگاهداری برای فرزندان است، که آدمی بقاء فرزندان را بقاء خود می‌شمارد؛ یا خود مال را از این حیث که مال است دوست دارد، چنانکه پیری را می‌بینیم که چندان مال دارد که برای آنچه امید به عمر خود دارد کافی است، و باز هم اموال بسیار می‌ماند، و فرزندی هم ندارد که در اندیشه او باشد، مع ذلک نفسش این اندازه گذشت ندارد که زکات مال خود را بیرون کند یا هنگام بیماری به معالجه خود پردازد، بلکه عاشق پول است که از داشتن آن لذت می‌برد، با اینکه می‌داند مرگ او نزدیک است، و حاصل عمر او بر باد می‌رود یا دشمنانش مال او را غارت می‌کنند، و با این همه راضی نمی‌شود که خود بخورد و بهره‌برد یا قسمتی از آن را تصدق و احسان کند. و این مرضی است که معالجه آن در نهایت دشواری است بخصوص در ایام پیری، زیرا در این زمان بیماری مزمن شده و قوت گرفته و بدن ضعیف گشته و در دفع مرض ناتوان است. مثل او مانند کسی است که عاشق شخصی است و به خاطر او فرستاده وی را نیز دوست دارد، آنگاه محبوب خود را فراموش کند و به این فرستاده پردازد. پول و زر و سیم همچون رسولی است برای بر آوردن حاجات، و از این رو محبوب است نه از این حیث که درهم و دینار است، پس کسی که نیازها را از یاد ببرد و پول فی‌نفسه محبوب او شود در نهایت گمراهی و

زیانکاری است، بلکه هر که بین مال زیاده از قدر حاجت و سنگ فرق و تفاوت قائل شود در غایت نادانی و بی خبری است.

و چون راه قطع و ریشه کنی سبب هر بیماری این است که بر ضد آن سبب بکوشد، بنابراین دوستی شهوات را باید به قناعت به اندک و با صبر و شکیبائی معالجه کند، و درازی آرزو را به یادآوری بسیار از مرگ همکاران و همقطاران و درازی رنج و زحمت آنها در گردآوری مال و بر باد رفتن آن بعد از آنان علاج نماید، و اندیشه و التفات دل به فرزندان را با این اعتقاد معالجه کند که آفریدگار آنها روزی آنان را نیز خلق کرده است، و چه بسیار فرزندان که مالی از پدر به ارث نبردند و حالشان از میراث بران بهتر بوده، و بدانند که فرزندش اگر صالح و با تقوا باشد خداوند او را کافی و کارساز است، و اگر فاسق و تبهکار باشد از مال پدر در راه گناه و معصیت کمک می گیرد و مظلّمه آن به پدر بر می گردد.

و معالجه حبّ مال از حیث مال بودن به این طریق است که در مقاصد مال و اینکه برای چه خلق شده بنگرد، و در نتیجه جز به قدر حاجت نگاه ندارد و باقی را بر مستحقّان بذل کند تا به ثواب جاوید آخرت برسد.

دنباله

بدان که بذل و انفاق اموال که لازمه و نتیجه صفت جود و سخاوت است شامل اموری چند است که بعضی واجب و بعضی مستحب است. و در خصوص فضیلت هر یک از آنها اخباری وارد شده که برای تاءکید در بیان فضیلت سخاوت باید به آنها اشاره کنیم و بعضی از آداب و نکات باطنی آنها را ذکر کنیم؛ و احکام و شرایط ظاهری آنها را به کتب فقهی احاله می نمائیم. بنابراین [در بیان بعضی از آداب و نکته های باطنی] می گوئیم:

اما امور واجب، اول آنها زکات است :

زکات (47)

آیات و اخباری که در مذمت تارک زکات و مدح ادا کننده آن رسیده بسیار است. خدای سبحان می فرماید :

«فَاءَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (حج، 78)

«نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید».

و می فرماید : «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِشْرِهِمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه، 35)

«و کسانی که طلا و نقره می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند آنان را به عذابی دردناک مژده ده».

معنی انفاق در راه خدا پرداخت زکات است، چنانکه از اهل بیت - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وارد شده و مفسران نیز بر آن اجماع دارند.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : «إِذَا مَنَعْتَ الزَّكَاةَ مَنَعْتَ الْإِعْرَاضَ بَرَكَاتِهَا» «هرگاه زکات داده نشود زمین برکات خود را باز می دارد».

و حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : «خَدَايَ عَزَّوَجَلَّ زَكَاتٍ رَا بَا نَمَازٍ قَرِينٍ وَ هَمْرَاهِ سَاخِطَةٍ وَ فَرَمُودٌ : «فَاءَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» «نماز کنید و زکات دهید».

پس هر که نماز بگزارد و زکات ندهد، نماز نکرده است».

و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود : «هَيْجٌ صَاحِبِ زُرٍّ وَ سِيمِي نَيْسْتِ كِهْ زَكَاتٍ مَالِ خُودِ نَدَهْدُ مَگر اینکِه خُداوند در روز قیامت او را در بیابانی هموار حبس می کند و ماری بزرگ و سهمگین بر او مسلط می سازد که در پی وی می دود و او از آن مار می گریزد، و چون می بیند که از مار خلاصی ندارد دست می برد

که آن را بگیرد، پس او را همچون شتر نر گاز می گیرد، و سپس به گردن او می پیچد، و این است که خدای تعالی می فرماید :

«سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (آل عمران، 180)

«روز قیامت آنچه را که بخل ورزیدند طوق گردنشان می شود».

«و هیچ صاحب گوسفند و گاو و شتری نیست که زکات مال خود را ندهد مگر اینکه خداوند او را در روز قیامت در بیابانی هموار حبس فرماید، و هر حیوان سمداری او را پایمان کند و هر نیشداری او را بگزد، و هیچ صاحب درختان خرما یا انگور یا زراعتی نیست که زکات آنها را ندهد مگر اینکه خدای تعالی زمین زراعت او را تا هفت طبقه طوق کند و بر گردن او افکند».

و فرمود : «خداوند بر این امت چیزی را که بر آنها شدیدتر از زکات باشد واجب نکرده، و در مورد زکات عامّه مردم هلاک می شوند».

و فرمود : «هر که یک قیراط از زکات خود را حبس و منع کند نه مؤمن است، و نه مسلمان، و این است گفتار خدای تعالی :

«... قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّيَ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (مؤمنون 99 - 100)

«... گوید پروردگارا مرا باز گردان، شاید در آنچه وا گذاشته ام کار شایسته ای بجای آرم».

و فرمود : «زکات برای آزمایش توانگران و یاری کردن بینوایان قرار داده شده. و اگر مردم زکات اموال خود را ادا می کردند، هیچ مسلمانی فقیر و نیازمند نمی ماند، و بواسطه آنچه خدا برای او مقرر فرمود بی نیاز می شد. و هیچ کس فقیر نشد و نیازمند و گرسنه و برهنه نماند مگر به سبب گناه توانگران و مالداران (که زکات خود را ندادند)، و بر خدا حق است که رحمت خود را از هر که حق خدا را در مال خود حبس و منع کند باز دارد. و سوگند به آن که خلق

را آفرید و بساط روزی را گسترانید که : هیچ مالی در صحرا و در دریا تباه نشد مگر به سبب ندادن زکات آن. و هیچ صیدی در صحرا و در دریا صید نمی شود مگر آنکه تسبیح خدا را در آن روز ترک کرده. و محبوب ترین مردم نزد خدای تعالی سخی ترین و گشاده دست ترین آنهاست، و سخی ترین مردم کسی است که زکات مال خود را بدهد، و نسبت به آنچه خداوند در مال او واجب کرده بر مؤمنین بخل نوزد».

و فرمود : «زکات دادن چیزی نیست که باید صاحب آن را ستود، بلکه زکات چیزی است که به واسطه آن مسلمان شمرده می شود و خون او محفوظ می ماند، و اگر زکات را ادا نکند نمازش پذیرفته نیست».⁽⁴²⁾

و اخبار در فضیلت زکات دادن و ذمّ تارک آن بسیار است، و آنچه یاد کردیم برای بیداری طالبان کافی است.

فصل 23 : سرّ وجوب زکات و فضیلت دیگر انفاقها

سرّ وجوب زکات، بلکه سرّ فضیلت مطلق بذل و انفاق مال، سه چیز است :

اول - اینکه توحید و خداپرستی تامّ و تمام این است که انسان موحدّ محبوبی به غیر از خدای یکتا نداشته باشد، زیرا محبّت شرکت بر نمی دارد، و توحید زبانی چندان سودی ندارد، و قدر و درجه محبّت به جدائی و گذشتن از محبوبان دیگر شناخته می شود، و اموال در نزد مردم محبوب است، زیرا وسیله بهره گیری ایشان از لذات دنیاست، و به جهت این بهره مندی به این عالم اُنس گرفته اند، و از مرگ ترسان و گریزانند، با اینکه مرگ وسیله لقاء محبوب است، پس در ادّعای صدق محبّت کامل به خدای تعالی امتحان ایشان به مفارقت و دست برداشتن از یکی از محبوب ها، یعنی مال، است. و از این رو خدای سبحان می فرماید :

«ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة».

(توبه، 111)

«خدا از مؤمنان جانها و مالهايشان را خريد به اينكه [در عوض] بهشت از آنها باشد».

و برای فهم این سرّ در بذل اموال می گوئیم: مردم به حسب درجاتی که در توحید و محبت خدا دارند بر سه قسم اند: گروهی که در توحید کاملاً صادقند و از عهده عهد خود برآمده اند، و در دل بجز یک دوستی - حُبّ خدا - محبت دیگری را راه نداده اند. بنابراین از اموال خود دست شسته و دل برداشته اند، و چیزی از درهم و دینار و دیگر مالها نمی اندوزند، و متعرض وجوب زکات نمی شوند، تا آنجا که از یکی از ایشان پرسیدند که در دوپست درهم چقدر زکات است؟ گفت: اما بر عوام - به حکم شرع - پنج درهم، و اما بر مال بذل همه مال واجب است.

و از حضرت صادق عليه السلام سؤال کردند: «در چقدر مال زکات واجب است؟» فرمود: اما زکات ظاهر (واجب)، در هر هزار درهم بیست و پنج درهم، و اما زکات باطن، این است که هر چه برادر [مؤمن] توبه آن از تو نیازمندتر باشد خود را ترجیح ندهی».

طایفه ای هستند که درجه ای پائین تر از گروه اول دارند. اینان مال خود را نگه می دارند، ولیکن در موقع نیاز مردم به مصرف خیرات می رسانند، و قصدشان از نگهداری مال انفاق و خرج کردن به قدر حاجت است نه خوشگذرانی و تنعم، و زیاده بر قدر حاجت را در راههای نیکی و خیر صرف می کنند: اینان نیز بر قدر واجب از زکات و خمس بسنده نمی کنند، بلکه همه انواع نیکی و خیر یا بیشتر آنها را بجا می آورند.

و قسمتی هستند که به ادای واجب بسنده می کنند و لکن چیزی از آن کم نمی کنند و این پائین ترین درجه و کمترین مرتبه است، و آن درجه عوام علاقه مند به مال است، که از حقیقت و فایده آن جاهلند و محبتشان به آخرت ضعیف است.

دوم - پاکسازی نفس از رذیلت بخل که از مُهلکات است - چنانکه گذشت - و این رذیله از راه تکرار بذل مال بر طرف می شود تا اینکه صفت جود و بخشش عادت شود، زیرا دوستی چیزی جز به مجبور ساختن نفس بر مفارقت آن از دل بیرون نخواهد رفت، تا آن صفت به صورت عادت در آید. و بنابراین انفاق صاحب خود را از پلیدی بخل هلاک کننده پاک می سازد، و این پاکسازی به قدر بذل و به اندازه شادی و خوشحالی او به انفاق در راه خدای تعالی حاصل می شود.

سوم - شکر نعمت، که خدا را بر بنده حقّ نعمت وجود و نعمت مال است. عبادات بدنی شکر نعمت بدن، و عبادات مالی شکر نعمت مال است. و چقدر زشت است که مسلمان توانگر مسلمان بینوا را ببیند که در تنگی معیشت و در حال نیازمندی است، آنگاه نتواند خود را وادار کند که شکر خدای تعالی بر بی نیازی از دیگران و نیاز دیگران به او را به جا آورد، به اینکه یک دهم یا یک چهلم مال خود را بدهد.

فصل 24 : ترغیب بر شتاب در انفاق و بخشش

برای بخشنده و انفاق کننده سزاوار است که چون انگیزه خیری در درونش پدید آید و به دلش بگذرد که مالی در راه خدا بدهد فرصت را غنیمت شمرد و هر چه زودتر فرمان درونی خود را به جا آورد و در خوشدل کردن بینوایان شتاب ورزد زیرا که (اولاً) در زمانه موانع خیرات بسیار است و در تاءخیر آفات

رخ می نماید. و باید بداند که پیدایش انگیزه خیر در دل اندیشه ای از الهام فرشتگان است و «دل مؤمن بین دو انگشت از انگشتان رحمان است»، و این حالت او به زودی دگرگون می شود و شیطان او را از فقر می ترساند و به زشتیها و بدیها فرمان می دهد، و شیطان در پی اندیشه نیک و الهام فرشته اندیشه بد القاء می کند. (ثانیا) بدین وسیله بینوایان را از ناچاری و اضطرار به سؤال و اظهار نیاز محافظت می کند، زیرا آنچه بعد از سؤال می دهد پاداش و قیمت آبروی ریخته اوست و در حقیقت احسان و نیکی به شمار نمی رود. روایت است که : «امیر مؤمنان علیه السلام پنج بار خرما از ملکی که متعلق به او بود برای شخصی که امید به آن حضرت داشت فرستاد، و آن مرد از کسی چیزی نمی خواست نه از آن حضرت و نه از غیر او. مردی عوض کرد : این شخص چیزی از شما نخواست ! و از این پنج بار یک بار برای او کافی بود. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : خدا مثل تو را در میان مؤمنین زیاد نکند، من می بخشم و تو بخل می ورزی ! انصاف بده ! هرگاه به کسی که امید به من دارد عطا نکنم مگر بعد از سؤال او، پس جز قیمت آنچه از او گرفته ام به او نداده ام زیرا او را در معرض این در آورده ام که آبروی چهره ای را که در پیش خدای من برای عبادت و طلب حاجت بر خاک می مالد برای من بریزد. هر که با برادر مؤمن خود چنین کند، در حالی که می داند که جایگاه شایسته بخشش و نیکی اوست، در دعای خود (در طلب بهشت) به خدا راست نگفته، که از او به زبان آرزوی بهشت می کند و به مال اندک خود بخل می ورزد». (43)

دیگر آنکه سزاوار است که برای ادای صدقه خود وقت با فضیلتی را معین کند، مثل روز غدیر و ماده ذی حجه، بخصوص دهه اول آن، یا ماه رمضان بخصوص دهه آخر آن. و روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله جوادترین مردم بود،

و در ماه رمضان همچون باد فرو هشته و روان کننده بود که در آن چیزی نگه نمی داشت.

فصل 25 : فضیلت آشکارا دادن صدقه واجب

صدقه واجب، یعنی زکات، آشکارا و علنی دادنش از پنهان دادن بهتر است - در صورتی که این کار مردم را به دادن زکات ترغیب کند، و از راه یافتن ریا در امان بماند، و فقیر از گرفتن آن شرمگین نشود - حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود : «آنچه را که خدا بر تو واجب کرده، آشکار کردنش از پنهان نمودن افضل است، و هرگاه فریضه نباشد و مستحب باشد پنهان دادنش از آشکار دادن بهتر است، و اگر مردی زکات مال خود را آشکارا بر دوش کشد (و به فقیر رساند) نیکو پسندیده است. و اینکه خدای تعالی می فرماید :

«و ان تخفوها و تؤوا الفقراء فهو خير لكم» (بقره، 271)

«و اگر آن را پنهان کنید و به بینوایان دهید برایتان بهتر است».

آن غیر از زکات است، که پرداخت زکات آشکارا و غیر پنهانی است. و اگر در آشکار کردن آن شائبه ریا باشد، یا اگر فقیر در آشکارا گرفتن آن شرممنده شود، پنهان دادن آن بهتر است. اما ریا که معلوم است و اما در حالت دوم به دلیل این روایت : «شخص به حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَام گفت که مردی از اصحاب ما از گرفتن زکات شرمسار می شود، به او زکات به هم و نگویم زکات است ؟ فرمود : بده و نام زکات مبر، و مؤمن را خوارمساز».

و بالجمله : آشکارا دادن زکات همچنانکه در آن فایده ترغیب تصور می شود، محذور ریا و منت و اذیت نیز ممکن است راه یابد، و این به اختلاف احوال و اشخاص فرق می کند. پس با در نظر گرفتن بعضی از احوال و اشخاص علنی دادن بهتر است، و با توجه به بعضی دیگر پنهانی دادن برتر است. بنابراین

هر انفاق کننده ای باید حال و موقع را ملاحظه کند، و فایده را با محذور برابر نهد و مقایسه کند و افضل را برگزیند. و هر که فواید و مفسد را بشناسد و با دید هوی و هوس ننگرد، آنچه بهتر و شایسته تر است برایش روشن خواهد شد.

فصل 26 : نکوهش منت نهادن و ایذاء در صدقه

سزاوار است که صدقه دهنده از منت نهادن و ایذاء پرهیزد. خدای سبحان

می فرماید :

«لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و لاءذی» (بقره، 264)

«صدقه های خود را به منت نهادن و آزردن باطل مکنید».

و می فرماید :

«قول معروف و مغفرة خیر من صدقة يتبعها اذی» (بقره، 263)

«سخنی نیکو با پرده پوشی (یا عذر خواهی) از صدقه ای که آزاری در پی

دارد بهتر است».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «خدای تبارک و تعالی شش خصلت را برای من ناپسند داشته، و من آنها را برای اوصیاء از دودمان خود و پیروان ایشان نمی پسندم : بیهوده کاری (بازی کردن با اعضاء و جوارح) در نماز، و آمیزش در [ماه] روزه، و منت بعد از صدقه، و به حال جنایت به مسجد رفتن، و خرامیدن در میان گروهی که نزد کسی می روند، و خندیدن در گورستان».

منت نهادن، این است که خود را نیکوکار ببیند، و از لوازم آن : آشکارا انفاق کردن است و باز گفتن آن، و داشتن توقع پاداش مانند سپاسگزاری و خدمت و تعظیم و اطاعت. و ایذاء (آزردن)، آنست که او را سرزنش و ملامت کند و سبک شمارد و به خدمت گیرد، و با او بد زبانی کند و روی ترش نماید و پرده وی بدرد.

معنی ایذاء و همچنین لوازم و نتایج ظاهری منت نهادن روشن است. اما منت نهادن باطنی، یعنی خود را نیکوکار دیدن، از اینجا معلوم می شود که بعد از دادن صدقه پیش از پیش بعید بداند که گیرنده صدقه به او خیانت کند.

و اما علاج منت نهادن: این است که بفهمد در حقیقت آن فقیر گیرنده نیکوکار است زیرا او را به ثواب می رساند و از عذاب نجات می دهد، و در گرفتن حقّ خدای تعالی نایب اوست، که آن را به فقیر احاله کرده تا به وعده روزی که به وی داده وفا شود.

و علاج آزدن فقیر: این است که بداند که سبب آن زیاد شمردن عطا و صدقه خود و کراهت داشتن از انفاق مال و تکبر بر فقیر گیرنده به سبب بهتر دانستن خود از اوست، از اینرو که خود را بی نیاز و او را نیازمند می بیند، و همه اینها جهل و حماقت است. اما زیاد و بزرگ شمردن عطا و صدقه از این جهت جهل است که آنچه می دهد در مقابل آنچه از رضای خدا و ثواب آخرت می طلبد بسیار اندک و ناچیز است. و انسان عاقل چگونه چیز اندک فانی خود را در مقابل پاداش عظیم و جاوید بزرگ می شمارد. و اما کوچک شمردن فقیر، در حالی که - چنانکه گذشت - فقیر از غنی برتر است، پس چگونه خود را بهتر از او می بیند؟ و در برتری فقیر همین بس که خدای سبحان غنی را مسخر فقیر کرده، به اینکه مال را با کوشش و رنج به دست آورد، و در محافظت آن سعی نماید، و به قدر نیاز فقیر به وی برساند. پس در حقیقت غنی خادم فقیر در جستجوی مال است، علاوه بر اینکه آنچه از مال ستوده است برای فقیر، و آنچه نکوهیده است از قبیل تحمل مشقت و به گردن گرفتن مظلومه و حفظ اضافات تا هنگام مرگ و خوردن دشمنان، بر غنی است.

و بالجمله : خردمند پس از تاءمل و اندیشه، می داند که آنچه می دهد در مقابل آنچه می گیرد اندک است، و در حقیقت فقیر به وی نیکی می کند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «هر که بداند که آنچه می کند به خود می کند، در تشکر از مردم درنگ روا نمی دارد، و دوستی آنها را کم نمی شمرد، پس از دیگران سپاسگزاری آنچه به نفع خود داده ای و آبروی خویش را حفظ کرده ای خواه، و بدان که کسی که حاجتی از تو می خواهد آبروی خود را بیش از آبروی تو گرامی نداشته، پس آبروی خود را گرامی دار و حاجت او را رد مکن». (44)

و کسی که از منت نهادن و آزدن احتراز می جوید باید هنگام عطا و انفاق برای فقیر تواضع کند، و صدقه را در پیش او گذارد، و نزد او بایستد، یا دست خود را بگشاید تا فقیر بر دارد، به طوری که دست فقیر [که دست خداست] بالا باشد.

فصل 27 : آنچه شایسته بخشنده است

از آنچه برای عطا کننده سزاوار است :

1 - یکی این است که عطیه خود را کوچ شمارد تا در نزد خدا بزرگ باشد، که اگر آن را بزرگ شمارد در نزد خدا کوچک خواهد بود. حضرت صادق علیه السلام فرمود : «دریافتم که نیکی جز با سه خصلت شایسته نخواهد بود : کوچک شمردن آن، و پنهان داشتن آن، و شتاب کردن در آن. پس اگر آن را کوچک شمری در نزد آن که برای او داده ای بزرگش داشته ای، و اگر پنهانش داری به کمالش رسانده ای، و چون در دادنش شتاب کنی گوارایش ساخته ای، و اگر غیر از این باشد نابودش کرده ای». (45)

و بزرگ شمردن عطا و بخشش غیر از منت و ایذاء است، زیرا مالی که مثلاً خرج ساختن مسجد می شود ممکن است بزرگ شمردن شود ولی منت و ایذاء در آن نیست.

2 - دیگر آنکه بهترین و محبوب ترین و بی شبهه ترین مال را بدهد، که خداوند پاک است و جز پاک را نمی پذیرد، و چیز پست و نامرغوب را انفاق کردن نسبت به خدای تعالی بی ادبی است، زیرا خوب و مرغوب را برای خود و خانواده خود نگاه داشتن، و پست و وازده را در راه خدا دادن به معنی ترجیح غیر خدا بر خداست. و اگر چنین کاری نسبت به مهمانی انجام شود و غذای پست تر خانه را برای او آورند دل‌تنگ و شکسته خاطر می گردد.

این در صورتی که به خدا نظر داشته باشد و برای خدا صدقه بدهد بدون انتظار عوض برای خویش در آخرت؛ و اگر به خود و ثواب آخرت نظر دارد، شکی نیست که عاقل دیگری را بر خود ترجیح نمی دهد، و از مال جز آنچه از پیش می فرستد بهره ندارد که یا انفاق می کند و برایش باقی می ماند و یا می خورد و از میان می رود. دلیل بزرگی و اهمیّت فایده انفاق بهترین و محبوب ترین مال، و قبح و زشتی انفاق چیز پست و وازده، این قول خدای تعالی است:

«انفقوا من طیبات ما کسبتم و ممّا اخرجنا لکم من الارض و لا تیمّموا

الخبیث منه تنفقون و لستم بأخذیه الاّ اءن تعمضوا فیه»

(بقره، 267)

«از پاکیزه ها و خوبهای آنچه به دست آورده اید و آنچه برای شما از زمین بیرون آورده ایم انفاق کنید و پست آن را که خودتان جز به کراهت و اغماض نمی گیرید برای انفاق منظور مکنید».

پس آنچه را که جز با کراهت و خجالت نمی گیرید - و معنی اغماض همین است - برای پروردگار خود اختیار مکنید. و نیز می فرماید :

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ» (آل عمران، 92)

«هرگز به نیکی نمی رسید مگر از آنچه دوست می دارید انفاق کنید».

و فرمود :

«و يجعلون لله ما يكرهون» (نحل، 62)

«چیزی را که دوست ندارند برای خدا می گذارند».

و در حدیث است که «گاه یک درهم از صد هزار درهم پیش افتد». و سبب آن این است که انسان یک درهم را از مال حلال و خوب خود بدهد، و از روی خشنودی و شادی بذل کند؛ و آن صد هزار درهم را از چیزی که دوست ندارد بدهد، و این دلیل است بر اینکه خدا را به آنچه خود دوست دارد ترجیح نمی دهد.

3- دیگر اینکه سزاوار است که اگر بتواند آنقدر به فقیر بدهد که بی نیاز گردد، که در خبر آمده است که وقتی به فقیر چیزی می دهی او را بی نیاز کن، و دست خود را بعد از دادن صدقه ببوس، که این انفاق نخست در دست خدای تعالی قرار می گیرد.

امیر مؤمنان فرمود : «چون چیزی به سائل دهید آن که چیزی داده است دست خود را نزدیک دهان برد و ببوسد، که خدا صدقات را می گیرد.»

و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : «صدقه مؤمن به دست سائل نمی رسد تا به

دست خدا برسد»، آنگاه این آیه را تلاوت کرد :

«إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»

(توبه، 105)

«مگر ندانستند که خداست که توبه بندگان خود را می پذیرد و صدقات را می گیرد».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداى تعالى می فرماید: هیچ چیز نیست مگر اینکه دیگری را به گرفتن آن گمارده ام بجز صدقه که به دست خود می گیرم، تا آنجا که انسان خرمائی یا نصف خرمائی صدقه می دهد آن را پرورش می دهم همچنانکه مردی اسب و کره اسبی را پرورش می دهد، و در روز قیامت آن را مثل کوه اُحُد و بزرگتر از آن بیابد».⁽⁴⁶⁾

4- دیگر اینکه از فقیر التماس دعا کند، که دعای فقیر در حق او مستجاب می شود، چنانکه روایت است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام به خادم فرمود: «اندکی دست نگه دار تا دعا کند، که دعای سائل فقیر رد نمی شود». و نیز روایت شده که آن حضرت خادم را می فرمود که چون به سائل چیزی دهد از او بخواهد که دعای خیر کند.

و از یکی از آن دو امام علیه السلام روایت شده: «هرگاه فقیران را چیزی می دهید، یاد دهید که دعا کنند که دعای ایشان درباره شما مستجاب می شود، اگر چه درباره خودشان مستجاب نشود». اما اینکه گفته اند که بعضی از صاحب‌دلان (عرفا) از فقیر توقع دعا نمی کنند زیرا این توقع شبیه پاداش خواستن است، و اگر چیزی برای فقیر می فرستادند، به فرستاده سفارش می کردند که دعای وی را به خاطر بسپرد تا همان را در حق او دعا کنند، این سخن خلاف طریقه ائمه ما علیهم السلام است، و در نزد ما اعتباری ندارد.

5- و نیز سزاوار است که صدقات را صرف کسی کند که اجر و پاداش بیشتر برد، نظیر اهل علم و تقوی، و پارسایان و راستگویان و درستکاران، و کاملان در ایمان و تشیع. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «غذای تو را جز اهل تقوی

نخورد» و فرمود: «طعام خود را به اهل تقوی بخورانید». و لیکن بهتر است که از زکات واجب و صدقات، که چرکهای اموال است، به ایشان ندهد بلکه با هدیه وصله ایشان را وسعت دهد. در خبر است: «مستحقان زکات مستضعفان شیعه محمد و آل او هستند که چندان بصیرتی نداشته باشند، اما کسانی که بصیرتشان قوی شده و معرفتشان در دوستی و ولایت به اولیاء خود و براءت از دشمنان ایشان به مرتبه نیکو و والا رسیده، اینان برادران دینی شما هستند، بلکه از پدران و مادران مخالفتان به شما نزدیکترند، پس زکات و صدقه به آنان ندهید، که دوستداران و شیعیان ما با ما مثل یک تن واحدند، و بر ما زکات و صدقه حرام است. و لکن به برادران بینا دل و بصیر خود از وجوه برّ و هدایا بدهید و از زکات و صدقات مدهید و آنها را از چرک اموالتان پاک و برکنار دارید. آیا یکی از شما دوست دارد که چرک بدن خود را بشوید و بر سر برادر مؤمن خود بریزد؟ چرک گناهان از چرک بدن بدتر است، پس برادرانتان را چرکین نکنید...» تا آخر حدیث.

6- و شایسته نیست که انسان زکات و صدقات خود را به کسی دهد که پیوسته چشم به دست مردم می دوزد، بلکه سزاوار است که صرف کسی کند که به مقام توحید رسیده و نعمت را از خدا می داند و به وسائط نمی نگرد. زیرا کسی که درون خود را از توجه به واسطه ها، مگر از این جهت که واسطه و اسبابند، پاک نسازد از نوعی شرک خالی نیست.

امام صادق علیه السلام درباره این قول خدای تعالی:

«و ما یؤمن بالله الا و هم مشرکون» (یوسف، 106)

«و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر آنکه [در همان حال] مشرکند».

فرمود : «این مثل کسی است که می گوید : اگر فلان کس نبود من هلاک می شدم ! یا اگر فلان نمی بود آن چیز به دستم نمی رسید! و اگر فلان نمی بود عائله من تباه می شد! مگر نمی بینی که این گوینده برای خدا در ملکش شریک قرار داده، که گوئی روزی رسان یا بلا گردان اوست؟»

راوی پرسید : جایز است که گفته شود : اگر خدا به وسیله فلانکس بر من منت نمی نهاد هلاک می شدم ؟ فرمود : «بلی ! این اشکال ندارد».

و از جمله کسانی که بذل و انفاق به ایشان بهتر است، کسانی اند که حاجت خود را پنهان می دارند، اینان اهل مروّت و مردانگی اند که بر حاجت خود پرده فرو می نهند و جامه آبرو و عزت به خود می پوشند، و حال آنکه ممکن است به سبب عیال واری یا بیماری یا تنگی معیشت یا اصلاح دل یا سببی دیگر در راه خدا و در طریق آخرت گرفتار و محصور باشند.

و نزدیکان و خویشان و بستگان فقیر و محتاج اولی و احقّ از دیگران هستند، که انفاق بر آنان هم صدقه است و هم صله رحم، و ثواب صله رحم بر کسی پوشیده نیست. امیر مؤمنان فرمود : «اگر با یکی از برادرانم به درهمی بیوندم، دوستتر دارم که بیست درهم صدقه بدهم، و اگر به بیست درهم صله رحم کنم، برای من محبوب تر است که صد درهم صدقه بدهم، و اگر به صد درهم صله رحم بدهم به جا آرم بیشتر دوست دارم تا بنده ای آزاد کنم». و در خبر دیگر آمده است : «صدقه کسی مقبول نیست که خویش او محتاج باشد [و او به دیگری دهد]، صدقه به ده [برابر است] و قرض به هجده و صله برادران به بیست و صله رحم به بیست و چهار». و در خبر است : «بهترین صدقه ها و صله ها عطا کردن به خویشاوندی است که دشمن توست»، گوئی این کار مخالفت با هوای نفس و ناشی از خلوص نیت و تقوای است.

فصل 28 : آنچه برای فقرا در گرفتن صدقه سزاوار است

همچنانکه برای عطا کننده مراعات اموری شایسته است، برای فقیر نیز آداب و اخلاقی سزاوار است :

1- یکی آنکه بداند که خدای تعالی صرف مال را در مورد او برای این واجب فرموده که در مهمّات و ضروریّات زندگی خود مصرف کند تا بتواند به عبادت پردازد و به انجام وظایف مشغول باشد، پس سزاوار است که آماده کار آخرت شود و آن را به غیر مصارف ضروری نرساند.

2- دیگر آنکه خدا را بر این احسان سپاس گزارد، و از دهنده نیز تشکر نماید و او را دعا و ستایش کند با اینکه نعمت را از خدای سبحان می داند. رسول خدا ﷺ فرمود : «هر که از مردم تشکر نکند خدا را شکر نکرده». و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «خدا لعنت کند کسانی را که راه نیکی را می بندند. پرسیدند : اینها کیستند؟ فرمود : کسی که مورد نیکی و احسان واقع شود و به احسان کننده کفران نماید و با این ناسپاسی خود او را از نیکی به دیگری باز دارد».

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : «هر که نیکی دیگری را به طور مساوی جبران کند، همسانی و همانندی کرده، و هر که بیشتر از آن نیکی کند سپاسگزاری نموده، و هر که سپاسگزاری نماید بزرگوار است.»

3- و نیز شایسته است که عیوب صاحب عطا را بیوشاند و او را مذمت و تحقیر نکند، و اگر از عطا باز داشته شد وی را مورد سرزنش و نکوهش قرار ندهد، و بخشش او را در نزد خود و در نزد مردم بزرگ شمرد، البته به نحوی که او را از واسطه بودن بیرون نبرد تا در زمره مشرکان در نیاید.

4- و نیز از گرفتن مالی که حرام و شبهه ناک باشد اجتناب نماید، بنابراین از کسی که مالش حلال نیست یا مشتبه است، مانند عمّال و کارگزاران حکومت‌های جور، و کسی که بیشتر مال او حرام است چیزی نپذیرد.

5- دیگر آنکه زیادت‌تر از قدر حاجت را قبول نکند.

6- و نیز در حضور مردم از کسی که شرم می‌کند پاسخ رد دهد چیزی نخواهد.

7- و عالم و متقی تا مضطر نشود از گرفتن زکات و صدقات خودداری کند، تا خود را از چرک‌های مال مردم پاک نگهدارد. و در صورت ناچارگری گرفتن صدقه را پنهان دارد تا مروت و خویشتن‌داری او محفوظ باشد و نفس را از خواری و ذلّت مصون دارد، و عطا‌کننده را نیز در نهان داشتن عطا یاری کند، و دل‌های مردم از حسد و بدگمانی سالم بماند؛ امّا اگر قصد و غرض درستی داشته باشد می‌تواند دریافت صدقه را آشکار کند، مانند نیّت اخلاص و صدق و اظهار تواضع و بندگی حق و بیزاری از تکبّر و امثال اینها، بنابراین مسأله پنهان یا آشکار کردن اخذ صدقه به اختلاف نیّت و اشخاص و احوال مختلف می‌شود و هر انسانی به نیّت خود می‌رسد، و هر که مراقب حالات خود باشد به سود و زیانها آگاه است، و می‌تواند به نحوی که سودمندتر و ارجح است دریافت کند.

تتمیم: زکات بدن

بدان همان گونه که در مال زکات هست برای بدن نیز زکاتی هست، و این نقصانی است که سبب فزونی خیر و برکت برای صاحب آن است. زکات بدن یا اختیاری است، به اینکه در طاعت به کار رود و از معصیت باز داشته شود، یا اضطراری است، به اینکه به بیماری و آفتی دچار گردد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

: «هر مالی که تزکیه نشود (زکات آن داده نشود) ملعون است، و هر بدنی که تزکیه نشود ملعون است و لو در هر چهل روز یک بار، گفتند: یا رسول الله، زکات مال را می شناسیم، زکات بدن چیست؟ فرمود: اینکه دچار آفتی شود». از این سخن رنگ چهره مردم دگرگون شد، و پیامبر ﷺ چون این را دید فرمود: «آیا مقصودم را دریافتید؟ گفتند: نه یا رسول الله! فرمود: خراشی که به بدن وارد آید، یا رنجی به او رسد، یا پایش بلغزد و بیفتد، یا دچار مرضی شود، یا خاری به دست و پایش بخلد، و مانند اینها...»، حتی پریدن چشم در حدیث ذکر شده است.

و فرمود: «برای هر چیزی زکاتی هست، و زکات بدنها روزه است». امام صادق علیه السلام فرمود: «برای خدای عزوجل بر هر یک از اجزاء پیکرت زکاتی واجب است، بلکه بر هر بُن موئی از تنت، بلکه بر هر نگاه چشمت (یا هر چشم به همزدنت) زکاتی است. زکات چشم نگاه به عبرت و پند گرفتن، و چشم پوشیدن از شهوات و امثال آنهاست. و زکات گوش: نیوشیدن و استماع علم و حکمت و قرآن و معارف سودمند دینی و مواعظ نجات بخش، و نشنیدن ضد آنها از دروغ و غیبت و مانند اینهاست. و زکات زبان، نصیحت مسلمین، و بیدار کردن غافلان، و ذکر و تسبیح است. و زکات دست: بذل و بخشش و سخاوت به وسیله نعمتهای الهی است، و به حرکت در آوردن آن با نوشتن مسائل علمی و مطالب سودمند برای مسلمین و در طاعت خدای تعالی، و نگاهداشتن آن از رساندن شرّ و بدی به مردم. و زکات پا: رفتن و تلاش در راه حقوق الهی، از قبیل دیدار صالحان و نیکان، و مجالس ذکر، و اصلاح مردم، و صلّه رحم، و جهاد، و هر چه در آن صلاح دل و سلامت دینت باشد ⁽⁴⁷⁾.»

و دوم از آنها خمس است:

خمس

خداوند خمس را بر بندگان واجب کرده تا ذریّه پیامبرش ﷺ از فقر و نیازمندی محفوظ باشند و از ذلت گرفتن صدقات که چرکها و اوساخ مردم است بر کنار بمانند، پس فرمود :

«و اعلموا أنّما غنمتم من شیء فاءنّ لله خمسہ و للرّسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان، و الله علی کلّ شیء قدیر.» (انفال، 41)

«بدانید که هر غنیمت و نفعی به شما رسد پنج یک آن برای خدا و پیامبر و خویشان وی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان (جدائی حق از باطل)، روز برخورد دو گروه (جنگ بدر) نازل کردیم ایمان آورده اید، و خدا بر هر چیز تواناست.»

از این آیه بر می آید که هر کس خمس خود را ندهد ایمان ندارد.

درباره بزرگی ثواب و پاداشِ ادای خمس و رساندن آن به اهلش جای تردید نیست، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه پرداخت خمس کمک به ذریّه رسول ﷺ و بر آوردن نیاز آنهاست، و رسول اکرم ﷺ فرموده است : «شفاعت من برای کسی که ذریّه مرا با دست و زبان و مالش یاری و کمک کند حق است» (48).

و فرمود : «چهار کس هستند که من در روز قیامت آنان را شفاعت خواهم کرد : کسی که ذریّه مرا گرمی دارد، و کسی که حوائج ایشان را برآورد، و کسی که در کارهای آنها هنگامی که مضطر باشند کوشش کند، و کسی که ایشان را با دل و زبان دوست داشته باشد.»

و از حضرت صادق عليه السلام روایت است که : «چون روز قیامت شود منادیی بانگ بر آرد : ای خلائق خاموش باشید که محمد صلى الله عليه وآله او با شما سخن می گوید : پس همه خاموش می شوند، آنگاه پیامبر صلى الله عليه وآله می ایستد و می فرماید : ای مردمان هر که را بر من منتی یا نعمتی یا نیکی و احسانی است برخیزید تا تلافی کنم و پاداش دهم. خلائق گویند : پدران و مادران ما فدایت ! ما را چه منت و نعمت و احسانی بر تست؟! بلکه عطا و منت و احسان خدا و رسول او بر ماست. آن حضرت فرماید : هر که یکی از خاندان مرا جای داده یا با آنان نیکی نموده، یا لباس یا غذائی عطا کرده برخیزد تا تلافی کنم و پاداش دهم.

پس کسانی که این کارها را کرده اند برخیزند، آنگاه از جانب خداوند خطاب آید : ای محمد صلى الله عليه وآله، ای حبیب من، پاداش ایشان را به تو واگذاشتم، آنان را در هر جای بهشت که خواهی جای ده. و آن حضرت ایشان را در مکانی جای می دهد که از دیدار محمد و اهل بیت او - صلوات الله علیهم - محروم نباشند⁽⁴⁹⁾». و از آنچه در باب زکات ذکر شد بعضی از اسرار و آداب باطنی و شرایط درونی خمس دانسته می شود.

و شایسته است که خمس دهنده از بزرگ شمردن آن و منت نهادن و آزدن کاملاً اجتناب کند، و به هنگام عطا نهایت فروتنی نسبت به ذریّه علوی بنماید، و خود را بنده ای از بندگان خدا بداند که مولای او پاره ای از اموال خود را به او سپرده و سپس فرمان داده که اندکی از آن را به ذریّه پیغمبرش صلى الله عليه وآله برساند، و در برابر این عمل برای او پاداش فزونی مال در دنیا و اجر و ثواب بزرگ اخروی را نیز قرار داده است. پس چقدر برای خردمند - با وجود این پاداشها

- قبیح است که عطای خود را بزرگ شمرد، و بر فرزندان پیامبرش ﷺ منت نهد.

و سوم آنها :

انفاق بر خانواده خود

و وسعت دادن بر ایشان است. و آن نیز از واجبات است، چنانکه در کتب فقه بیان شده. و آنچه در ستایش و بزرگی ثواب انفاق بر اهل و عیال رسیده از حدّ شمار افزون است.

رسول خدا ﷺ فرمود : «الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله⁽⁵⁰⁾».

«کسی که برای خرجی اهل و عیالش رنج و زحمت می کشد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند».

و فرمود : «خیرکم خیرکم لاهله» «بهترین شما کسی است که برای خانواده خود بهتر است».

و فرمود : «مؤمن به میل اهل خانه خود غذا می خورد، و منافق بر طبق خواهش خودش⁽⁵¹⁾».

و فرمود : «أفضل الصدقة صدقة عن ظهر غنی، و ابداء بمن تعول، و الید العلیا خیر من الید السفلی، و لا یلوم الله علی الکفاف⁽⁵²⁾».

«بهترین صدقه ها آن است که از روی بی نیازی صورت گیرد، و از خانواده آغاز کن، و دست زبرین (دهنده) بهتر است دست زیرین (گیرنده) است، و خداوند [کسی را] بر مقدار کفاف ملامت نکند».

و فرمود : «دیناری انفاق بر اهل خود، و دیناری انفاق در راه خدا، و دیناری انفاق در آزاد کردن برده، و دیناری صدقه به مسکین، و باجرتترین آنها دیناری است که برای اهل خانه خود خرج کرده ای».

و فرمود: «آنچه مرد برای زن و فرزند خود خرج کند صدقه به شمار می رود، و مرد در هر لقمه ای که همسرش به دهان می نهد اجر می برد».

و فرمود: «بعضی از گناهان را هیچ چیز کفاره نیست مگر کوشش و تلاش در طلب معیشت».

و فرمود: «هر که را سه دختر باشد و خرج آنان را بدهد و به ایشان نیکی کند تا وقتی که خدا آنها را از او بی نیاز سازد، خدای تعالی بهشت را بر او واجب گرداند، مگر آنکه کاری کند که خدا او را نیامرزد (قابل بخشش نباشد)».

روزی آن حضرت به اصحاب فرمود: «صدقه بدهید. مردی گفت: من یک دینار دارم. فرمود: خرج خودت کن. گفت: اگر دینار دیگری داشته باشم؟ فرمود: خرج همسرت کن. گفت: اگر دینار دیگری داشته باشم؟ فرمود: خرج فرزندان کن. گفت: اگر دینار دیگری داشته باشم؟ فرمود: خرج خدمتکار کن. گفت: اگر دینار دیگری داشته باشم؟ فرمود: خودت بهتر دانی⁽⁵³⁾».

و فرمود: «ملعون ملعون من اءلقى كَلِّه على الناس! ملعون ملعون من ضيِّع من يعوله».

«هر کسی سنگینی بار خویش بر دوش مردم افکند ملعون است! هر کس عائله خود را بی خرجی واگذارد ملعون است».

و حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: «خداوند از آنکس از شما بیشتر خشنود است که نعمت ها را بر عیال خود تمامتر کند». و فرمود: «اگر به بازار روم و چند درهمی داشته باشم که برای عائله خود گوشت بخرم، در حالی که به آن خیلی تمایل داشته باشند، برای من از آزاد کردن برده ای محبوبتر است».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «این گناه برای مرد بس که عیال (عائله) خود را ضایع و بی خرجی رها کند». و فرمود: «از سعادت مرد این است که قیّم (سرپرست و برپادارنده کار و نگهدارنده) عیال خود باشد».

و حضرت کاظم علیه السلام فرمود: «عائله مرد اسیران اویند، پس کسی که خدا به او نعمتی داده باید بر اسیران خود وسعت دهد، وگرنه جای نگرانی است که نعمتش زوال پذیرد».

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «سزاوار است که مردم بر عائله خود وسعت دهد تا آرزوی مرگ او را نکنند». و فرمود: «بر صاحب نعمت واجب است که بر عائله خود توسعه دهد»⁽⁵⁴⁾.

اخبار وارده در ثواب انفاق بر عائله و خدمت به آنان و وسعت دادن بر ایشان بسیار است و آنچه یاد کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

فصل 29: آنچه در مورد انفاق بر عائله باید رعایت کرد

هر که در انفاق به خانواده خود خواستار اجر و ثواب است باید: در رنج و کوششی که در به دست آوردن روزی و نفقه متحمّل می شود و همچنین در خرج و انفاق آن خشنودی خدا و پاداش آخرت را مقصود قرار دهد، زیرا بدون قصد قربت ثوابی نخواهد بود. و نیز از تحصیل حرام و مال شبهه ناک اجتناب نماید، و برای عائله خود جز حلال نیاورد، که گرفتن حرام و خرج کردن آن بزرگترین گناهان است. و در تحصیل روزی و خرج و انفاق میانه روی کند، نه بر خانواده خود تنگ بگیرد که ضایع و بی خرج بمانند و نه اسراف نماید که عمر خویش را در طلب مال تباه کند و از زیانکاران شود و به هلاکت رسد. خدای سبحان می فرماید:

«و کلووا و اشربوا و لا تسرفوا» (اعراف، 30)

«بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید».

و می فرماید: «و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط»
(اسراء، 29)

«دستت را به گردنت مبنده و آن را یکسره مگشای».

و می فرماید: «و الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَ كَان بَيْن ذلِكَ قَوَامًا» (فرقان، 67)

«و کسانی که چون خرج کنند اسراف نکنند و تنگ نگیرند و بخل نورزند و میانه رو باشند».

و از امام صادق علیه السلام روایت است که: «این آیه: «و الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَان بَيْن ذلِكَ قَوَامًا» را خواند، آنگاه مشتی خاک برداشت و دست خود را بست و فرمود: این تنگ گیری و بخلی است که خداوند در کتاب خویش یاد کرده. پس مشتی دیگر برداشت و دست خود را کاملاً باز نگه داشت و فرمود: این اسراف است. و بعد مشتی دیگر برگرفت، برخی از آن را ریخت و برخی را نگاه داشت و فرمود: این اعتدال و میانه روی است».⁽⁵⁵⁾

و سزاوار نیست که خود یا یکی از اهل خانه خود را به خوردنی پاکیزه و مطبوعی مخصوص گرداند و از دیگران مضایقه کند، که این کار کینه در دل پدید می آورد و از معاشرت نیکو دور است، مگر اینکه به سبب بیماری یا ضعف یا غیر اینها به غذای مخصوصی ناچار باشد. و شایسته نیست که غذائی را که نمی خواهد برای آنها تهیه کند و صف نماید. و سزاوار است که همه عائله خود را به هنگام غذا خوردن بر سفره بنشاند، که روایت است: «خدا و ملائکه بر اهل خانه ای که به جمعیت غذا می خورند درود می فرستند».

و اما انفاقهای مستحب، که تحت عنوان سخاوت قرار می گیرند، عبارتند از:

اول :

صدقه مستحب

فضیلت آن بس بزرگ و فوائد دنیوی و اخروی آن بی‌شمار است. رسول خدا ﷺ فرمود: «تصدّقوا و لو بتمرّة، فإنّها تسدّ من الجائع، و تطفی الخطیئة كما یطفی الماء النّار» «صدقه دهید اگر چه یک خرما باشد، زیرا از رنج گرسنه می‌کاهد، و گناه را خاموش می‌کند چنانکه آب آتش را خاموش می‌کند».

و فرمود: «هیچ بنده مسلمانی صدقه ای از کسب پاک و حلال نمی‌دهد - که خدا جز پاک و حلال را نمی‌پذیرد - مگر اینکه خدا آن را با دست خود می‌گیرد، و آن را می‌پروراند چنانکه یکی از شما شتر بچه ای را می‌پروراند، تا آنجا که یک دانه خرما مانند کوه اُحُد شود».

و فرمود: «ما احسن عبد الصّدقة الا احسن الله عزّ و جلّ الخلافة علی

توکنه»

«هیچ بنده ای صدقه نیکو ندهد مگر اینکه خدا به خوبی بر میراث و ترکه او سرپرستی کند». و فرمود: «هر انسانی [در روز قیامت] در سایه صدقه خویش است تا میان مردم حکم شود (و از حساب فارغ شوند)».

و فرمود: «زمین قیامت آتش است مگر سایه مؤمن که صدقه او بروی سایه می‌افکند».

و فرمود: «خدائی که جز او خدائی نیست به سبب صدقه درد و بیماری و سوختن و غرق شدن و ویرانی بنا (خانه بر سر فرود آمدن) و دیوانگی... را دفع می‌کند» و هفتاد نوع شرّ را بر شمرد.

و فرمود: «صدقه السّرّ تطفی غضب الرّبّ عزّ و جلّ» «صدقه نهان خشم

خدای عزّوجلّ را خاموش می‌کند». (56)

و فرمود: «هرگاه سائلی در شب به صورت مردی نزد شما آمد او را رد نکنید». و فایده تخصیص به مرد و شب برای این است که احتمال می رود کسی که به صورت انسان در شب سؤال می کند فرشته ای باشد که برای امتحان نزد تو آمده، چنانکه روایت شده: «خدای سبحان به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی فرمود: ای موسی، سائل را گرمی دار اگر چه به چیز کمی یا سخن نیکی باشد، که گاه کسی نزد تو می آید که نه انسان است و نه جن، بلکه از ملائکه رحمان است، که ترا در نعمتی که به تو داده ام امتحان می کند، پس ببین که چگونه رفتار خواهی نمود ای پسر عمران». و از این رو رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم را بر رد نکردن سائل ترغیب کرد، و فرمود: «به سائل چیزی بدهید اگر چه بر اسبی سوار باشد». و فرمود: «سؤال سائل را رد مکنید، که اگر در میان فقیران دروغگو نبود کسی که آنان را رد می کرد رستگار نمی شد».

و امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «نیکوئی و صدقه فقر را بر طرف می سازد، و عمر را می افزایش دهد، و از صاحب خود هفتاد گونه مردن بد را دفع می کند». و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «بیماران خود را با صدقه درمان کنید، و بلا را به دعا بگردانید، و روزی را با صدقه بطلبید، و آن از میان وسوسه هفتصد شیطان بیرون می آید، و هیچ چیز بر شیطان گرانتر از این نیست که به مؤمنی صدقه داده شود، و صدقه پیش از آنکه در دست مؤمن قرار گیرد به دست خدای تعالی می رسد».

و فرمود: «صدقه به دست خود دادن آدمی را از مرگ بد نگه می دارد، و هفتاد نوع بلا را از او دفع می کند، و از میان وسوسه هفتاد شیطان که همگی می گویند مده بیرون می آید».

و فرمود : «مستحب است برای بیمار که به دست خود چیزی به سائل بدهد، و از او بخواهد که دعا کند».

و فرمود : «بامداد را با صدقه آغاز کنید که بلا پیش نمی آید، و هر که در آغاز روز صدقه دهد خداوند شری را که آن روز از آسمان می آید از او بر می دارد، و اگر اول شب صدقه دهد خدا شری را که آن شب از آسمان فرود می آید از وی دفع می کند».

و آن حضرت وقتی نماز عشا را به جا می آورد و پاسی از شب می گذشت، انبانی که در آن نان و گوشت و پول بود بر دوش خود حمل می کرد و به خانه نیازمندان اهل مدینه می برد و در میانشان تقسیم می کرد و آنها حضرت را نمی شناختند تا هنگامی که از دنیا رفت و فقرا که دیگر آن جیره را نیافتند دانستند که او امام صادق علیه السلام بوده است.

از آن حضرت پرسیدند : وقتی سائلی از ما چیزی می خواهد و او را نمی شناسیم چه کنیم ؟ فرمود : «به هر که در دل تو نسبت به او رحم و شفقت پدید می آید عطا کن».

و درباره سائلان فرمود : «سه نفر را اطعام کنید، و اگر خواستید بیفزائید، وگرنه حقّ یک روز را ادا کرده اید».

و در مورد کسی که از طرف دیگری پولی را به فقرا تقسیم می کند فرمود. «ثواب او مثل ثواب دهنده است بدون اینکه از ثواب دهنده چیزی کم شود. و اگر نیکی و احسان به هفتاد دست بگردد همگی ثواب می برند بی آنکه از اجر صاحبش چیزی کم شود».

و اخبار بسیاری در فضیلت و ثواب صدقه آب دادن وارد شده است. امیر مؤمنان فرمود : «اول چیزی را که در آخرت پاداش می دهند صدقه آب دادن

است». و امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای تعالی خنک کردن جگر تشنه را دوست دارد، و هر که جگر تشنه ای را سیراب کند، از چارپا و غیر آن، خدا او را در سایه عرش خود در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نباشد پناه می دهد». و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر که آب دهد کسی را در جایی که آب یافت شود مانند کسی است که برده ای آزاد کرده، و هر که آب دهد کسی را در جایی که آب یافت نشود مثل کسی است که انسانی را زنده ساخته، و کسی که یک نفر را زنده کند چنانست که همه مردم را زنده کرده است».

تنبیه: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «کدام صدقه افضل است؟ فرمود: آن صدقه که در حال سلامت و بخل و امید زندگی و با ترس از فقر بدهی، و چندان درنگ و تاءخیر مکن تا وقتی که جان به گلویت رسد بگوئی: فلان را این قدر بدهید و فلان را آن قدر».

فصل 30: فضیلت پنهان دادن صدقه مستحب

گفتگوئی نیست که پنهانی دادن صدقه مستحب از آشکارا دادن آن افضل است، و دلیل آن قول حضرت صادق علیه السلام است: «صدقه پنهانی از صدقه علنی افضل است».⁽⁵⁷⁾

و سخن دیگر آن امام علیه السلام: «هر چه را خداوند بر تو واجب کرده آشکار نمودن آن از نپنهان داشتنش بهتر است، و هر چه مستحبی است پنهان دادنش از آشکار کردن افضل است».

اما در این گفتگوست که برای گیرنده کدام بهتر است: پنهانی بگیرد یا آشکارا. بعضی گفته اند که بهتر است پنهانی بگیرد، زیرا برای حفظ عفت و خویشتن داری و مروّت افضل است، و دل و زبان مردم را از حسد و بدگمانی و غیبت نگه می دارد؛ و به صدقه دهنده کمک می کند که عمل خود را پنهان دارد

- و دانستی که عطا کردن پنهانی بر علنی برتر است - و برای خود او بهتر است زیرا از ذلت و خواری ایمن است، و حاضران از شائبه شرکت بر کنار می مانند. زیرا از اخبار مستفاد می شود که حضار شریکان کسی هستند که به او هدیه داده می شود. و ظاهراً صدقه هم مانند هدیه است، هرگاه حاضران مستحق باشند. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر که هدیه ای بگیرد و نزد او کسانی حضور داشته باشند، ایشان در آن شریکند».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «همنشینان مرد در هدیه شریکند». و فرمود: «اگر در حضور جمعی به کسی چیزی از خوردنی ها هدیه داده شود، آن در هدیه شریکند».

و بعضی گفته اند: علنی گرفتن و بازگو کردن آن افضل است، زیرا وی را از کبر و ریا پاک می کند و موجب اخلاص و صدق و اظهار سپاسگزاری و فروتنی است. با وجود این سزاوار است که خداشناس حقیقی جز به خدا نظر نداشته باشد، و نهان و آشکار برای او یکسان باشد، که اختلاف حال، نوعی شرک در توحید خواهد بود.

حق این است که حکم به افضل بودن یکی از این دو قول به طور مطلق درست نیست، زیرا فضیلت هر یک به اختلاف نیت مختلف می شود، و نیت ها به اختلاف احوال و اشخاص فرق می کند.

پس طالب سعادت باید مراقب خود باشد، و حال و موقع را در نظر بگیرد، و بنگرد که کدامیک از دو حالت پنهانی و علنی برای او به خلوص نیت و قصد قربت نزدیکتر و از ریا و فریبکاری و تزویر و دیگر آفات دورتر است همان را برگزیند، و به ریسمان غرور نیاویزد، و فریب مکر و نیرنگ شیطان را نخورد. مثلاً اگر طبع او مایل به پنهان داشتن آن است، و می بیند که انگیزه این میل

حفظ جاه و منزلت و بیم افتادن از چشم مردم است، یا ترس اینکه مردم او را خوار انگارند و دهنده را بخشنده و نیکوکار نگرند، یا تشویش اینکه وقتی مردم آگاه شوند که چیزی گرفته دیگر به او نمی دهند در این صورت باید علنی بگیرد. زیرا اگر «داء دفین» (بیماری که پس از پنهان بودن آشکار شود و به سبب آن شرّ و فساد به وجود آید) را همچنان در نفس نگه دارد، و به مقتضای آن عمل کند، هلاک می شود.

اما اگر طبع وی مایل به پنهانی گرفتن است، و یقین دارد که انگیزه آن میل: حفظ عفت و خویشتن داری و مروّت و نگاهداشت مردم از حسد و بدگمانی و غیبت است، و باعث آن مفاصد یاد شده نیست، بهتر است که آن را پنهانی بگیرد. علامت این آنست که ناراحتی او از علنی گرفتن صدقه همانند ناراحتی او به سبب علنی شدن صدقه ای باشد که امثال او و برادران مؤمن او گرفته اند. زیرا اگر وی طالب مخفی ماندن و کمک به دهنده برای پنهانی دادن صدقه، و صیانت علم و علما از ابتذال و آبروریزی، و حفظ مردم از حسد و غیبت و بدگمانی است، باید اینها را برای برادر مؤمن خود نیز بخواهد، زیرا آنچه از آن حذر می کند: از پرده دری، و ابتذال علم، و افتادن مردم در غیبت و حسد به سبب علنی شدن صدقه برادرش نیز پدید می آید. پس اگر علنی شدن صدقه او بر او گرانتر است از علنی شدن صدقه دیگران، باید بداند که احتراز او از این معانی فریب و تلبیس نفسانی و مکر شیطان است.

و هرگاه طبع او مایل به آشکار کردن است، و درمی یابد که انگیزه این میل خوشدل شدن عطاکننده و تشویق او به تکرار آن، و نشان دادن مبالغه در سپاسگزاری به دیگران است تا آنان نیز در احسان به او رغبت پیدا کنند، باید آگاه باشد که این بیماری همان «داء دفین» است که اگر آن را معالجه نکند وی

را هلاک خواهد ساخت، و بنابراین باید آشکارا گرفتن و بازگو کردن آن را ترک کند، و پنهانی بگیرد. اما اگر یقین کند که انگیزه او [بر علنی گرفتن] بر پاداشتن سنت شکرگزاری و باز گفتن نعمت، و فروتنی و تواضع و مقاصد صحیحی مانند اینهاست، بی آنکه چیزی از مفاسد یاد شده راه یابد، آشکار کردن افضل است، و علامت این آنست که خود را متمایل بیابد که در جایی سپاس گوید که خبر آن به عطا کننده و به کسانی که به عطاء آنها رغبت دارد نرسد، و یا در حضور جماعتی دریافت کند که از علنی بودن بخشش و عطا نفرت و اکراه دارند، و مایلند مخفی بماند، و عادتشان این است که جز به کسی که پنهان کند و بازگو نکند و سپاس نگذارد عطا نمی کنند. و چون یقین کرد که انگیزه علنی کردن صدقه برپاداشتن سنت شکرگزاری است، باید از به جا آوردن حق عطا کننده غفلت نماید و بنگرد که اگر وی از کسانی است که شکرگزاری و آشکار شدن را دوست دارد، پس باید پنهانی بگیرد و سپاس هم نگوید، زیرا ادا کردن حق وی این است که او را بر گناه یاری نکند؛ و اگر از کسانی است که شکرگزاری را دوست ندارد و خواستار علنی شدن نیست، بهتر است که از او سپاسگزاری کند و صدقه او را آشکار سازد.

و هر کس که مراقب دل خویش است باید این دقایق و نکته ها را ملاحظه کند، زیرا اعمال ظاهری که از اعضا و جوارح بدون توجه به آن نکته ها صادر می شود موجب خشنودی و مسخره شیطان و شماتت وی است، زیرا رنج بسیار در آنهاست و سودی ندارد. و علم به این دقایق و ملاحظه کردن آنها همان علمی است که درباره آن وارد شده که آموختن یک مسأله از عبادت یک سال برتر است، زیرا به سبب این علم عبادت یک عمر احیاء می شود و به واسطه جهل به آن، عبادت یک عمر از میان می رود.

دوم :

هدیه

هدیه چیزی است که مسلمان برای برادر مؤمن خود، خواه فقیر باشد یا غنی، می فرستد تا انس و الفت بیشتر شود و دوستی استوار گردد، و این امری است که در شرع پسندیده و مطلوب است، و با قصد و نیت پاک و سالم عبادت به شمار می رود. رسول خدا ﷺ فرمود: «تَحَابُّوا تَهَادُوا، فَانَّهَا تَذَهَبُ بِالضَّغَائِنِ» «با هم محبت ورزید و به یکدیگر هدیه دهید، که هدیه کینه ها را از میان می برد».

و فرمود: «لَوْ اَهْدَى اِلَى ذِرَاعٍ لَقَبِلْتُ» «اگر پاچه گوسفندی به من هدیه دهند می پذیرم».

و امیر مؤمنان فرمود: «اگر برای برادر مسلمانم هدیه ای بفرستم دوست تر دارم که مانند آن را صدقه دهم».

و فرمود: «از جمله اکرام آدمی برادر مسلمان خود را این است که تحفه او را قبول کند و هر چه داشته باشد برای او هدیه فرستاد و تکلف نکند».

سوم :

میهمانی (مهماننداری)

ثواب آن بسیار و پاداش آن نیکو و عالی است، و فضیلت آن بزرگ و فایده اش سترگ است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که مهمانی نمی کند خیری در او نیست». روزی آن حضرت به مردی که صاحب شتر و گاو بسیار بود گذشت، و آن مرد از او مهمانی نکرد، و به زنی گذشت که گوسفندانی خرد داشت، یکی را برای آن حضرت ذبح کرد، پیغمبر ﷺ فرمود: «به این دو بنگرید، که این اخلاق و رفتار

به دست خدای عزوجل است، پس هر که را بخواهد خلق و خوئی نیکو می بخشد».

و فرمود: «الضَّيْفُ إِذَا جَاءَ فَنَزَلَ بِالْقَوْمِ جَاءَ بِرِزْقِهِ مَعَهُ مِنَ السَّمَاءِ، فَإِذَا أَكَلَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ بِنِزْوَلِهِ»

«هرگاه مهمانی بر قومی وارد شود روزیش با او از آسمان فرود می آید، و چون چیزی بخورد خداوند به سبب ورود مهمان آن قوم را می آمرزد».

و فرمود: «هیچ مهمانی بر قومی وارد نمی شود مگر آنکه روزیش در کنار اوست».

و فرمود: «هر که به خدا و آخرت ایمان دارد باید مهمان خود را گرامی دارد».

و فرمود: «أُمَّتٌ مِنْ مَادَامَ كَهْ بِهْ يَكْدِيْغِرُ مَحَبَّةً وَرِزْنِدَ، وَ اِمَانَتَ رَا اِدَا كَنْنِدَ، وَ اَزْ حِرَامِ اجْتِنَابِ نَمَائِنِدَ، وَ مَهْمَانِ فِرَا خَوَانِنِدَ، وَ نَمَازِ بَرِيَا دَارِنِدَ، وَ زَكَاتِ بَدَهِنِدَ دَرْ خَيْرِ خَوَاهِنِدَ بُوَدَ، وَ چُونِ اَيْنِ كَارِهَا نَكْنِدَ بَهْ قَحْطِ وَ خَشْكَسَالِيْ كِرْفَتَارِ شُوْنِدَ».

و فرمود: «هر گاه خدا خیر مردمی را بخواهد بر ایشان هدیه می فرستد. گفتند: آن هدیه چیست؟ مهمان، که با روزی خود می آید و گناهان اهل خانه را می برد».

و فرمود: «هر خانه ای که مهمان در آن داخل نشود فرشتگان نیز به آنجا نیایند».

و فرمود: «مهمان راهنمای بهشت است».

و امیر مؤمنان فرمود: «هیچ مؤمن نیست که مهمان را دوست داشته باشد مگر اینکه وقتی سر از گور برآرد چهره اش همچون ماه شب چهارده خواهد

بود، اهل محشر گویند : این جز پیامبری مرسل نباشد! پس فرشته ای گوید : این مؤمنی است که مهمان را دوست دارد و او را اکرام کند، راه او جز دخول به بهشت نیست».

و فرمود : «هیچ مؤمنی نیست که صدای پای مهمان را بشنود و به آن خوشحال شود مگر اینکه گناهانش آمرزیده می شود، اگر چه میان زمین و آسمان را پر کرده باشد».

روزی آن حضرت گریست، از سبب گریه او پرسیدند، فرمود : «هفت روز است که مهمان به من نرسیده، می ترسم که مرتبه ام نزد خدا پست شده باشد».

از محمد بن قیس، از حضرت صادق علیه السلام روایت است که گفت : «در محضر امام علیه السلام اصحاب از قومی سخن می گفتند. من گفتم : سوگند به خدا که بامداد و شامگاهی نیست مگر آنکه دو سه نفر از آنان، یا بیشتر یا کمتر، مهمان منند. حضرت فرمود : فضل آنها بر تو بیش از فضل تو بر آنهاست. گفتم : فدایت شوم ! چگونه چنین است و حال آنکه من آنها را طعام می دهم، و از مال خود بر ایشان انفاق می کنم، و خادم من خدمتشان می کند؟ فرمود : وقتی آنان بر تو وارد می شوند از جانب خدا با روزی بسیار می آیند، و وقتی می روند با آمرزش تو بیرون می روند».

و ابراهیم خلیل علیه السلام چون می خواست چیزی بخورد، یک یا دو میل می رفت تا کسی را بیابد که با او غذا بخورد، و او را «پدر مهمانان» لقب دادند.

و همه اخباری که در فضیلت طعام دادن مؤمن وارد شده بر فضیلت میهمانی نیز دلالت دارد، مانند گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که از آن حضرت پرسیدند : حج مقبول چیست ؟ فرمود : «اطعام طعام و خوبی کلام».

و فرمود: «هر که سه نفر مسلمان را طعام دهد خداوند او را از سه بهشت در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد: فردوس، و بهشت عدن، و درخت طوبی که در بهشت عدن روئیده و خداوند به دست [الطف] خود آن را کاشته».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که مؤمنی را سیر کند بهشت بر او واجب است». و فرمود: «هر که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود هیچ یک از خلق خدا نمی داند بزرگی اجر او در آخرت چقدر است، نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مرسل، و تنها خدای رب العالمین می داند».

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: «ایمان چیست؟» فرمود: اطعام کردن و سلام گفتن».

و فرمود: «در بهشت غرفه هائی است که درون آنها از بیرون و بیرون آنها از درون دیده می شود، کسانی از امت من در آنها جای می گیرند که نیکو سخن گویند و اطعام طعام کنند، و سلام را بلند ادا نمایند، و شب هنگام که مردم در خوابند نماز گزارند».

و فرمود: «از محبوبترین اعمال در پیشگاه خدای تعالی: سیر کردن مؤمن گرسنه، و رهائی بخشیدن او از رنج و اندوه او، و اداء قرض اوست».

و فرمود: «خداوند اطعام در راه خدا را دوست دارد، و کسی را که در راه خدا اطعام می کند دوست دارد، و ورود برکت در خانه وی از فرو رفتن کارد در کوهان شتر سریعتر است».

و فرمود: «بهترین شما کسی است که اطعام کند».

و فرمود: «هر که برادر مؤمن خود را طعام دهد تا سیر شود و آب دهد تا سیراب شود خداوند او را به اندازه هفت خندق، که فاصله هر دو خندق، پانصد سال راه باشد، از جهنم دور کند».

و در خبر است که : «خداى تعالى در قيامت به بنده خود گويد : فرزند آدم، ترسیدی و مرا اطعام نکردی. بنده گوید : خداوندا چگونه ترا که رب العالمین هستی اطعام می کردم ؟ می فرماید : برادرت گرسنه بود و سیرش نکردی، که اگر او را اطعام می کردی مرا اطعام کرده بودی».

و فرمود : «هر که مؤمن تشنه ای را سیراب کند، خداوند او را از رحیق مختوم (شراب سر به مهر بهشتی) بنوشاند.

و فرمود : «هر که مؤمنی را از جائی که در دسترس اوست شربت آبی بنوشاند، خداوند او را به هر شربت آبی هفتاد هزار حسنه می دهد، و اگر از جائی که آب در دسترس نیست آب دهد مثل این است که ده برده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده است».⁽⁵⁸⁾

فصل 31 : آنچه در میهمانی باید مقصود باشد

سزاوار است که مقصود از میهمانی تقرّب به خدا و پیروی از سنت رسول الله ﷺ و دلجوئی برادران و شاد کردن دل مؤمنان بوده باشد، و به قصد خودنمائی و فخرفروشی و نازیدن و بالیدن نباشد، و گرنه عمل میزبان ضایع و تباه می شود. و شایسته است که فقیران و اهل تقوا را مهمان کند اگر چه مهمانی اغنیاء و مطلق مردم نیز فضیلت دارد.

و نیز شایسته است که از میهمانی خویشان و نزدیکان و همسایگان غفلت نکند، که ترک کردن آنان به منزله قطع رحم و اندوهگین ساختن است، و کسی را که می داند مهمانی رفتن بر او دشوار است دعوت نکند. و سزاوار است که غذا را زود حاضر کند، که این خود گرامیداشت مهمان است، و در حدیث است که «شتاب در هر کاری از شیطان است مگر در پنچ چیز که شتاب در آنها از

سنت رسول اکرم ﷺ ایلیعه‌لو است : طعام آوردن برای مهمان، و برداشتن (تجهیز) میّت، و شوهر دادن دختر دوشیزه، و اداء دین، و توبه از گناهان».

و شایسته است که طعام را به قدر کفایت حاضر کند، زیرا کمتر از آن خلاف مروّت و موجب آبروریزی است، و زیادتز از آن ضایع کردن مال و اسراف است. و نیز برای گرامیداشت مهمان باید با او گشاده روئی و خوش سخنی نماید، و در وقت رفتن او را تا در خانه مشایعت کند. و مهمان را به خدمت نگیرد، امام باقر علیه السلام فرمود : «به کار گرفتن مهمان جفاست».

حضرت رضا علیه السلام مهمانی داشت، روزی به انجام کاری پرداخت، حضرت او را از آن کار باز داشت و خود به آن کار پرداخت و فرمود : «رسول خدا صلی الله علیه و آله از اینکه مهمان را به کار گیرند نهی فرموده است».

فصل 32 : آداب مهمانداری

برای هر مؤمنی شایسته است که دعوت برادر مؤمن خود را بپذیرد و میان غنی و فقیر فرق نگذارد، بلکه دعوت فقیر را زودتر اجابت کند، و دوری راه اگر معمولاً قابل تحمّل است مانع قبول دعوت نشود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «حاضر و غایب امت خود را سفارش می کنم که دعوت مسلمان را بپذیرد اگر چه به قدر پنج میل راه باشد، و روزه مستحبی نباید مانع از اجابت دعوت شود، بلکه به مهمانی برود و اگر میزبان به خوردن چیزی خوشحال می شود افطار کند و ثواب این افطار بیش از روزه خواهد بود». و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «هر که روزه مستحبی دارد و بر برادر مؤمن خود وارد شود و او را از روزه خود آگاه نکند و روزه بگشاید خدا ثواب یکسال روزه برای او می نویسد، و اگر بداند که صاحبخانه اهل تکلف و تعارف است و از افطار او خوشحال نمی شود تعلّل ورزد و عذر آورد».

و سزاوار است که مقصود از مهمانی رفتن شکم پرستی نباشد که عملش از امور دنیوی محسوب خواهد شد، بلکه قصد وی پیروی از سنت رسول الله ﷺ و اکرام برادر مؤمن خود باشد، تا در این کار مطیع خدا باشد و به پاداش اخروی نائل شود.

و اگر بداند که میزبان از ظالمان و فاسقان است، یا مهمانیش برای فخرفروشی و خودنمائی و نازیدن و بالیدن است، یا غذایش حرام یا شبهه ناک است، یا خانه یا فرش و بساطش حلال نیست، یا در آنجا ظرف طلا یا نقره یا آلات لهو و لعب و مانند اینها باشد، یا به لهو و لعب و هرزه گوئی مشغول باشند، همه اینها قبول دعوت را منع می کند و موجب تحریم یا کراهت آن است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «سزاوار نیست که مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن خدای تعالی معصیت می شود و نتواند منع کند، و کسی که ناچار باشد (از روی اکراه و تقیه) که بر سفره ظالمی حاضر شود باید کم بخورد و از غذاهای مرغوب نخورد».

و نیز مهمان باید وقتی وارد خانه ای می شود در صدر مجلس ننشیند، و بهترین مکانها را انتخاب نکند، بلکه فروتنی نماید و به پائین مجلس خشنود باشد، و اگر صاحبخانه جائی بنماید همانجا بنشیند و با او مخالفت نکند، اگر چه مهمانان جای دیگری از بالا یا پائین به وی نشان دهند. و مواظب باشد که مقابل اطاق زنان ننشیند، و به جائی که طعام از آنجا می آورند بسیار نگاه نکند، که این عمل دلیل بر آزمندی و پستی نفس است؛ و درود و سلام را از نزدیکترین فرد آغاز کند.

و شایسته است که دیر به خانه میزبان نرود و صاحبخانه را منتظر نگذارد، اما شتاب هم نکند و زودتر از وقت و پیش از آنکه کاملاً آمادگی داشته باشد نرود.

چهارم :

حق معلوم و حق حصاد (درو) و افزونی چیزی

مراد از حق معلوم این است که آدمی مقداری از مال خود را، کم یا زیاد، علاوه بر صدقات واجب به فقرا بدهد یا بدان وسیله صله رحم به جا آورد. و مراد از حق حصاد (درو) این است که پشته ای از خرمن یا دسته ای از کشت خود یا مقداری از گندم یا خرما یا دیگر محصولات مانند میوه ها و حبوبات خود را به فقرا و نیازمندان و خوشه چینان بدهد.

این دو نوع انفاق از صدقات مستحب به شمار می رود، و درباره شدت استحباب آنها اخبار بسیار وارد شده است. امام صادق علیه السلام فرمود : «خداوند در اموال اغنیا برای فقرا حقوقی مقرر فرموده است که جز به اداء آن ستوده نخواهند بود، و آن عبارت است از زکات که به سبب آن خونشان محترم و محفوظ است و مسلمان نامیده می شوند. و لکن خدا در اموال اغنیا حقوقی غیر از زکات قرار داده و فرموده :

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» (معارج، 24).

«کسانی که در مالهایشان حقی معلوم (برای سائل و محروم) هست».

و حق معلوم غیر از زکات است، و آن چیزی است که انسان از مال خود به قدر وسع خویش بر خود واجب می کند که اگر خواهد هر روز و اگر خواهد هر جمعه و اگر خواهد در هر ماه آن را بپردازد⁽⁵⁹⁾».

و فرمود : «حق معلوم از زکات نیست، بلکه چیزی است که از مال خود، اگر خواهی هر جمعه و اگر خواهی هر ماه، بپردازی، و هر صاحب فضیلتی را کرمی است».

و خدای تعالی می فرماید: «و إِنْ تَخَفُوهُمَا وَ تَوَّاهَا فَقَرَاءَ فِهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»
(بقره، 271).

«و اگر نهانش کنید و به تنگدستان دهید برای شما بهتر است.»
پس آن زکات نیست، و ماعون زکات نیست، بلکه احسانی است علاوه بر زکات یا قرضی است که به مسلمان وام دهید و اثاث خانه است که به عاریه دهید. و پیوند با خویشان از زکات نیست. و خدای تعالی می فرماید: «و کسانی که در اموالشان حَقِّ معلوم هست»، پس حق معلوم غیر از زکات است، بلکه چیزی است که آدمی به عهده می گیرد که از مال خود بپردازد، و باید به قدر توانائی و وسع او باشد⁽⁶⁰⁾».

و نیز فرمود: «بر شما غیر از زکات در اموالتان چیزی مقرر است. گفتم: اصلحک الله (خدا ترا به نیکی توفیق دهد)، غیر از زکات چه چیز بر ما مقرر است؟ فرمود: سبحان الله! مگر قول خدای تعالی را نشنیده ای که در کتاب خود می فرماید:

«و الَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» (معارج، 24 و 25)
«گفتم این حق معلوم که بر عهده ماست چیست؟ فرمود: آن به خدا سوگند چیزی است که آدمی در مال خود قرار می گذارد که روزانه یا در جمعه یا در ماه بدهد، کم باشد یا بسیار، و باید بر این کار مداومت کند⁽⁶¹⁾».
و نیز درباره همین آیه فرمود: «او کسی است که خداوند به او ثروت داده، و او از مال خود هزار و دو هزار و سه هزار و کمتر و بیشتر جدا می کند و بدان وسیله صلّه رحم می کند و رنج و بارگران قوم خود را بر می دارد.»
و فرمود: «در زراعت دو حق است: یکی آنکه اگر ندهی از تو مؤ اخذه می کنند و می گیرند، و دیگر آنکه خود می دهی و بذل می کنی. گفتم: آنکه می

گیرند کدام است و آنکه می پردازم کدام؟ فرمود: اما حقی که از تو می گیرند زکات است (یک دهم و یک بیستم) و اما آنکه خود می دهی در این قول خداوند است:

«و اتوا حقه يوم حصاده» (انعام، 141).

«و حق آن را به هنگام درو بپردازید».

یعنی از آنچه درو می کنی دسته دسته بده تا از درو فارغ شوی⁽⁶²⁾».

و فرمود: «در شب میوه مچینید و درو مکنید، و شب هنگام شیر مدوشید و بذر میفشانید، که اگر چنین کنید قانع (قناعت پیشه) و معتر (نیازمند) نزد شما نمی آیند (بی نصیب می مانند)، گفتم: قانع و معتر کیست؟ فرمود: قانع کسی است که هر چه به او بدهی خرسند می شود، و معتر کسی است که بر تو می گذرد و از تو سؤال می کند. و اگر در شب درو کنی عبورش به تو نمی افتد تا چیزی بخواهد، و این است گفتار خدای تعالی: (و اتوا حقه يوم حصاده) به هنگام درو، مشت مشت و به هنگام بیرون بردن محصول دو مشت دو مشت بدهی، و همچنین در وقت میوه چیدن و موقع بذر افشانی؛ و شب تخم مکار، تا از بذر نیز مانند کشت درو شده بذل کنی».

و امام باقر علیه السلام درباره (و اتوا حقه يوم حصاده) فرمود: «این صدقه است که به مسکین مشت مشت و از ته مانده (زیادی) خرمن دو مشت دو مشت بدهند تا [از برداشت محصول] فارغ شوند». و در این مضمون اخبار بسیار دیگری هست.

پنجم:

قرض دادن

وام دادن نیز از ثمرات سخاوت است، زیرا سخاوتمند به آسانی آماده بذل کردن است به این نحو که مقداری از مال خود را به برادر نیازمندش وام دهد تا هنگامی که استطاعت بازپرداخت آن را پیدا کند، چنانکه به آسانی آماده است که اصل مال خود را بذل نماید، ولی این کار بر بخیل دشوار و شاق است. و ثواب و فضیلت قرض دادن بس بزرگ است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «من اقرض رجلاً قرضاً الی میسرة کان ماله فی الزکاة، و کان هو فی الصلّاة مع الملائكة حتی یقبضه».

«هر که به مردی تا زمان فراخدستی او وام دهد مال او در زکات است⁽⁶³⁾، و خود او با فرشتگان در نماز است تا آن را دریافت کند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «مکتوب علی باب الجنة : الصدقة بعشرة، و القرض بثمانية عشر».

«بر در بهشت نوشته است: پاداش صدقه ده برابر و ثواب قرض هجده برابر».

و فرمود: «هر مؤمنی برای خدا قرض بدهد، خداوند پاداش او را در ردیف صدقه حساب می کند تا مالش به او باز گردد»، یعنی خداوند در هر آن اجر صدقه به او عطا می کند، زیرا در هر آن می تواند مطالبه قرض خود را بکند و چون نمی کند گوئی برای بار دوم و سوم و... به او قرض می دهد تا اینکه آن را باز پس گیرد.

و فرمود: «از قرض دادن خمیر و نان و آتشگیره خودداری مکنید، که قرض روزی را بر خانواده فراخ می کند علاوه بر مکارم اخلاق که در آن است».

و فرمود: «از وام دادن خمیر و نان خودداری مکنید، که منع آن دو باعث فقر است»⁽⁶⁴⁾.

ششم:

مهلت دادن به تنگدست و حلال کردن او

مهلت دادن به وامدار تنگدست و بحل کردن او از مصادیق بذل و انفاق به شمار می رود و در فضیلت آن اخبار بسیار رسیده است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هر که خواهد که خداوند او را در روزی که هیچ پناهی جز پناه او وجود ندارد پناه دهد ناداری را مهلت دهد یا از حق خود بگذرد». و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله روز بسیار گرمی - در حالی که کف دست خود را سایبان قرار داد - فرمود: کیست که خواهد که از شدت گرمای جهنم در سایه قرار گیرد - و این جمله را سه بار فرمود - مردم هر بار گفتند: ما یا رسول الله. فرمود: کسی که وامدار خود را مهلت دهد یا از تنگدست بگذرد».

و فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر آمد و خدا را حمد و ثنا گفت و بر پیامبران او درود فرستاد، سپس فرمود: ای مردم، حاضران به غائبان برسانند، هر که به وامدار تنگدستی مهلت دهد برای او در هر روز ثواب صدقه ای مانند مال اوست تا طلب خود را بگیرد».

به ایشان علیهم السلام عرض کردند: «عبدالرحمن بن سیابه از مردی که در گذشته طلبکار است، ما از او خواستیم که وی را بحل کند و او نپذیرفت و امتناع نمود، فرمود: وای بر او! مگر نمی داند که اگر وی را حلال کند در مقابل هر درهمی ده درهم پاداش خواهد داشت، و اگر حلال نکند در برابر هر درهمی یک درهم خواهد بود؟»⁽⁶⁵⁾ و در این معنی اخبار بسیار دیگری نیز هست.

هفتم:

بذل پوشاک و مسکن و مانند اینها

غیر از آنچه از انواع کمک به مسلمان یاد شد، مانند بذل پوشش و مسکن و وسیله سوار شدن، و دادن وسایل زندگی، و عاریه دادن اثاث و کالا و آنچه مورد نیاز است، و عاریه دادن چارپا و غیره، همگی از ثمرات سخاوت است، و منع و خودداری از آنها از نتایج بخل به شمار می رود. و درباره هر یک از آنها فضیلت و ثوابی هست، و در فضیلت آنها اخباری رسیده است.

از آنچه بر ستایش پوشانیدن مؤمن دلالت دارد گفتار امام باقر علیه السلام است :
«اگر حجّی بجا آورم دوستتر دارم تا برده ای و برده ای و برده ای (تا ده برده) آزاد کنم، و مانند آن و مانند آن (تا هفتاد). و اگر یک خانواده مسلمان را سرپرستی کنم، گرسنگی آنها را بر طرف سازم و تنشانشان را بپوشانم، و آبروی آنها را حفظ کنم، برایم محبوب تر است از اینکه حجّی بجا آورم و حجّی (تا ده حج)، و ده حج و مثل آن (تا هفتاد)». (66)

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «هر که برادر [مؤمن] خود را جامه زمستانی یا تابستانی بپوشاند، بر خداست که او را از جامه های بهشت بپوشاند، و بیهوشی های مرگ (سکرات موت) را بر او آسان کند، و قبر را بر او وسیع سازد، و به هنگام رستاخیز فرشتگان را با گشاده روئی و بشارت دیدار کند، و این است قول خدای عزوجل :

«و تتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذي كنتم توعدون» (انبیاء، 103).

«و فرشتگان استقبالشان کنند [و گویند] که این روزی است که به شما وعده می دادند».

و فرمود: «هر که فقیر برهنه ای از مسلمین را بیوشاند، یا به چیزی که زندگی او را سامان دهد کمک کند، خدای عزوجل هفت هزار فرشته بر او بگمارد که تا وقتی که به «صور» دمیده شود برای گناهان او آمرزش بخواهند».

هشتم:

آنچه برای حفظ آبرو و نفس بذل می شود

آنچه آدمی برای حفظ آبرو و نگاهداشت حرمت و دفع شرّ اشرار و ظلم ستمکاران می دهد از ثمره سخاوت است و سخاوتمند در این راه کوتاهی نخواهد کرد، و بخیل چه بسا که بخلش او را منع کند و آبرو و حرمت وی را ببرد. و بعضی از اخبار دلالت دارد بر اینکه بذل در این راه حکم صدقه دارد. و پیش از این یاد شد که آنچه آدمی برای حفظ آبروی خود می دهد صدقه است. و همچنین بذل آنچه به مقتضای مروّت و عادت است از ثمرات جود و سخاوت می باشد، و هر که از آن خودداری کند بخیل است.

نهم:

آنچه در مورد منافع عمومی خرج می شود

آنچه در منافع عامّه انفاق می شود و خیرات جاری مانند ساختن مسجد و مدرسه و کاروانسرا و پل و روان ساختن قنات و امثال اینها اثرش سالیان دراز باقی می ماند و سود و ثوابش همواره به صاحبش می رسد. و پاداش اینها بر کسی پوشیده نخواهد بود. و اخباری که در ستایش و فضیلت اینها رسیده از حدّ شمار فزون است، و به سبب مشهور بودن نیازی به ذکر آنها نیست.

تنبيه: فرق بين انفاق و برّ و معروف

بدان که لفظ انفاق و معروف (کار پسندیده و شایسته) و برّ (نیکی) شامل همه انفاقهای واجب و مستحبّی است که گفته شد، و فرق بین آنها این است که:

انفاق اختصاص به مال دارد، و معروف نام جامعی است برای همه آنچه از اطاعت خدا و تقرب به او و احسان به مردم شناخته می شود، و هر چه فعل یا ترک آن را شرع راجح شمرده است، و این از صفات غالب است یعنی امری است که بین مردم کار پسندیده و شایسته (معروف) نامیده می شود و وقتی آن را ببینند بد و ناپسند نمی شمردند. ولی مراد از معروف در اخبار غالباً خوبیها و خیرات مربوط به مال است. و بر مانند معروف در اصل شامل همه کارهای نیک است، و در اخبار غالباً متعلق به مال در مورد همه انفاقاتی است که قبلاً ذکر شد. و گاهی به غیر از صدقه اطلاق می شود به این جهت که روایت است که: «بر و صدقه فقر را برطرف می کند و بر عمر می افزاید». و ظاهراً ذکر صدقه بعد از بر ذکر خاص بعد از عام است و بنابراین وجهی برای تخصیص بر به صدقه وجود ندارد. اما صدقه شامل همه اقسام انفاق است که قبلاً یاد شد بجز مروّت. و به هر حال، شکی نیست که آیات و اخبار در فضیلت مطلق انفاق و معروف و بر دلالت بر فضیلت هر یک از وجوه انفاق که ذکر شد دارد، مانند این آیات کریمه:

«انفقوا من طیبات ما کسبتم و ممّا اخرجنا لکم من الارض» (بقره، 267)

«از خوبها و پاکیزه های آنچه به دست آورده اید و آنچه برای شما از زمین بیرون آوردیم انفاق کنید».

«و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و ما تنفقوا

من خیر یوفّ الیکم و انتم لا تظلمون»

(بقره، 272)

«آنچه از خوبی ها انفاق کنید برای خودتان است، و جز برای رضای خدا انفاق نکنید، و آنچه از خوبی ها انفاق می کنید به تمامی به شما می رسد و ستم نمی بینید».

«و آتی المال علی حبّه ذوی القربی و الیتامی...» (بقره، 177)

«و از مال خویش با اینکه آن را دوست دارد به خویشان و یتیمان و... بدهد».

«قل ما انفقتم من خیر فلولو الدین و الاقربین...» (بقره، 215)

«بگو هر چه از خوبی ها انفاق می کنید برای پدر و مادر و نزدیکان و... باشد».

«یا ایّها الذین آمنوا انفقوا ممّا رزقناکم من قبل اءن یاءتی یوم لا بیع فیه و لا خلّة و لا شفاعة» (بقره، 254)

«ای کسانی که ایمان آورده اید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن خرید و فروش و دوستی و شفاعت نباشد از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید».

«مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّٰه کمثل حبّه انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبله مائة حبّة...» (بقره، 261)

«مثل کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند، چون دانه ای است که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه باشد...»

«الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّٰه ثمّ لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اءذی لهم اءجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»

(بقره، 262)

«کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند و سپس در پی انفاقی که کرده اند متنی نمی گذارند و آزاری نمی رسانند پاداش آنها نزد پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند».

و گفتار رسول خدا ﷺ: «نخستین کسی که به بهشت درآید نیکی (معروف) و اهل آن است، و نیز اول کسی که در کنار حوض بر من وارد می شود». و سخن آن حضرت ﷺ: «برکت به خانه ای که در آن نیکی و احسان می شود زودتر از فرو رفتن کارد در کوهان شتر یا رسیدن سیل به جایگاه آن می رسد». و قول امام باقر علیه السلام: «محبوب ترین بندگان خدا در نزد خدا کسی است که نیکی و نیکوکاری را دوست داشته باشد».

و گفتار حضرت صادق علیه السلام: «از لوازم بقاء مسلمین و بقاء اسلام این است که اموال به دست کسی افتد که حق را درباره آن بشناسد و در راه خیر و نیکی بکار برد، و از عوامل فناء اسلام و مسلمین این است که اموال در دست کسی قرار گیرد که حق آن را نمی شناسد و در راه نیکی و احسان بکار نمی برد». و نیز سخن آن حضرت علیه السلام: «خوبی را همانند نامش یافتم، و چیزی برتر از نیکی نیست مگر پاداش آن».

و قول آن حضرت علیه السلام به زراره: «سه چیز است که اگر مؤمن آنها را بیاموزد باعث فزونی عمر و دوام نعمت او می شود. پرسیدم: آنها کدامند؟ فرمود: طولانی کردن رکوع و سجود در نماز، و طولانی نشستن بر سفره در موقع مهمانداری و اطعام، و نیکوئی کردن به کسی که شایسته آن است».

و نیز سخن آن حضرت علیه السلام: «از لغزشهای نیکان و نیکوکاران درگذرید، و آنان را ببخشائید، که دست خدا بر سر ایشان چنین است - امام دست خود را مانند سایبان نگاهداشت».

و گفتار آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ : «کارهای نیک و شایسته آدمی را از حوادث سوء و افتادنه‌های بد نگاه می‌دارد».

و فرمود : «بهشت را دری است به نام معروف، داخل آن نمی‌شود مگر اهل معروف، و اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرتند» : یعنی همان گونه که در دنیا کارشان نیکی است در آخرت نیز چنین‌اند، حسنات خود را به هر که بخواهند می‌بخشند، گناهان شما بخشوده شد، ایشان هم حسنات خود را به هر که بخواهند می‌بخشند و به بهشت در می‌آیند».

و فرمود : «یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند : یا رسول الله، پدران و مادران ما فدای شما! نیکوکاران در دنیا به نیکی خود شناخته می‌شوند، در آخرت به چه چیز شناخته می‌شوند؟ فرمود : خداوند چون بهشتیان را به بهشت در آورد، باد خوشبوی را فرمان دهد که به اهل نیکی و معروف ببیوندد، پس از آن هیچ‌یک از آنان به جمع بهشتیان نمی‌گذرد مگر آنکه بوی او را می‌یابند، و می‌گویند : این از اهل نیکوئی است».⁽⁶⁷⁾

و از آنها - یعنی از رذائل قوه شهویّه - :

طلب حرام (حرامخواری)

و اجتناب نکردن از آن است. شکی نیست که این خوی از نتایج حُبّ دنیا و حرص بر آن است، و آن از بزرگترین مُهلکات است به طوری که بیشتر کسانی که به هلاکت افتادند بدان سبب بوده، و اکثر مردم که از سعادت محروم گشتند به واسطه آن شده، و از توفیق رسیدن به خدا بدان جهت باز ماندند. کسی که تاءمّل کند می‌داند که خوردن حرام بزرگترین حجاب بنده از نیل به درجه نیکان (ابرار)، و نیرومندترین مانع او از وصول به عالم انوار است. حرامخواری موجب تاریکی و تیرگی خانه دل است و همین باعث خباثت و غفلت آن می‌شود، و

همو علت بزرگ خسران و هلاکت نفس و قویترین سبب گمراهی و خباثت آن است. و همان است که عهد خداوند و مقام انسانی را به فراموشی می سپارد، و آدمی را به پرتگاههای گمراهی و هلاک می افکند. دلی که از حرام پرورده شده کجا و استعداد و قابلیت برای دریافت فیضهای عالم قدس کجا! و نطفه ای که از حرام پدید آمده کجا و وصول به مرتبه اُنس [با خدا] کجا! و چگونه یرتو نور عالم بالا به دلی تابد که دودهای سیاه و تیره غذای حرام آن را تاریک ساخته؟! و چگونه پاکی و صفا برای نفسی حاصل شود که کثافات مال شبهه ناک آن را آلوده و چرکین کرده؟!!

به همین سبب امینان وحی و پیامبران الهی و اصحاب و حاملان شرع نهایت دورباش و تحذیر از آن فرموده اند، و به شدت هر چه تمامتر از آن منع کرده اند. رسول خدا ﷺ فرمود: «خدا را فرشته ای است بر بیت المقدس که هر شب ندا می کند که هر که حرامی بخورد هیچ سنت و فریضه ای (مستحب و واجبی) از او قبول نخواهد شد».

و فرمود: «کسی که باک نداشته باشد که مال را از کجا به دست آورد، خدا هم باک ندارد که او را از کجا وارد دوزخ کند».

و فرمود: «هر گوشتی که از حرام روئیده شود آتش به آن سزاوارتر است».

و فرمود: «هر که از طریق گناه و حرام مالی به دست آورد و با آن صله رحم یا تصدیق یا در راه خدا انفاق کند، خداوند این همه را جمع کند، و آنگاه او را به دوزخ برد».

و فرمود: «بیش از هر چیز بعد از خود بر امتم از کسبهای حرام و شهوت پنهانی و ربا می ترسم».

و فرمود: «هر که مالی از حرام به دست آورد، اگر آن را صدقه دهد از او قبول نمی شود، و اگر بعد از خود باقی گذارد توشه زاد جهنم او می شود»⁽⁶⁸⁾.
و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه کسی مالی را از غیر کسب حلال به دست آورد، و با آن حج کند و لیبک گوید، ندا رسد: لا لیبک و لا سعدیک! و اگر از حلال باشد، خطاب آید: لیبک و سعدیک»⁽⁶⁹⁾!

و فرمود: «اثر کسب حرام در فرزندان و ذریه نمودار می شود».

و درباره این قول خدای تعالی:

«و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا» (فرقان، 23).

«و به عملهایی که انجام داده اند پردازیم و آن را غباری پراکنده کنیم».

فرمود: «اگر اعمال آنها از کتان سپیدتر باشد، خدای عزوجل فرماید: غباری شوید. و این برای آن است که اگر حرام برای آنها دست می داد می گرفتند»⁽⁷⁰⁾.

و امام کاظم علیه السلام فرمود: «حرام نمو نمی کند، و اگر نمو کند مبارک نخواهد بود، و اگر کسی آن را انفاق کند پاداش ندارد، و آنچه از حرام بعد از خود گذارد توشه راه جهنم او خواهد شد».

و در خبر است: «بنده ای را در روز قیامت نزد ترازوی اعمال نگاه دارند، و اعمال حسنه او مانند کوههای باشد، پس درباره سرپرستی عائله و رسیدگی به آنها و از مال او که از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج کرده، پرسش شود تا جائی که این مطالبات همه اعمال او را از بین ببرد و هیچ حسنه ای برایش نماند آنگاه فرشتگان ندا کنند: این کسی است که عیال او حسناتش را در دنیا خوردند و امروز در گرو اعمال خویش است».

و وارد شده است که : «زن و فرزندان آدمی در روز قیامت به وی می آویزند و او را در پیشگاه خدای تعالی نگه می دارند و می گویند : پروردگارا، حقّ ما را از او بگیر که او آنچه را که جاهل بودیم به ما نیاموخت، و غذای حرام به ما خوراند و ما نمی دانستیم. آنگاه برای آنها از او قصاص گرفته شود⁽⁷¹⁾».

فصل 33 : کمیابی و دشواریابی حلال

کسی که طالب نجات است باید از حرام بگریزد همچنانکه از شیر درنده و مار سیاه گزنده فرار می کند. و در امثال زمان ما کجا این حال دست می دهد که جز آب فرات و علف بیابان حلالی نمانده، و غیر از آن را دستهای دشمن آلوده کرده و معاملات را به فساد کشانده ! هیچ دره‌می نیست مگر آنکه دستهای غاصبان پی در پی به آن رسیده، و هیچ دیناری نیست مگر اینکه مکرر از دست صاحبش به زور بیرون رفته. بیشتر آنها و زمین‌ها مغضوب است، و چگونه می توان به حلیّت خوردنی‌ها یقین حاصل کرد و حال آنکه اکثر دامها و حیوانات از صاحبان آنها به غارت گرفته شده، و از کجا می توان به حلیّت گوشتها و لبنیات و چربی‌ها باور نمود. بسیار بعید است ! هیچ تاجری را نمی یابی مگر اینکه معامله او با ظالمان است، و هیچ کارمند و کارگری نیست مگر اینکه شریک اهل جور و ستم از عمال سلاطین است.

بالجمله : حلال در مثال زمان ما مفقود و راه وصول به آن مسدود است. و قسم به جان خودم ! که فقدان حلال آفتی است که از زیان آن خانه دین ویران و از آتش آن بوستان سوزان است. و ظاهر این است که حال اکثر اعصار چنین بوده. و از این رو حضرت امام صادق علیه السلام فرمود : «المؤمن ياءكل في الدنيا بمنزلة المضطرّ» «خوراک در دنیا خوراک شخص مضطر است».

مردی با امام کاظم علیه السلام عرض کرد: «از خدای - عزوجل - بخواهید که حلال روزی من کند، فرمود: می دانی حلال چیست؟ گفت: کسب پاک. فرمود: علی بن الحسین علیه السلام می فرمود: حلال روزی برگزیدگان است، و لکن بگو: خدایا روزی فراخ و گسترده تو را مسئلت می کنم».

با این همه مؤمن نباید از تحصیل حلال ماء یوس باشد و بین اموال فرق نگذارد، که خدای سبحان اجل و اعظم است از اینکه بندگان خود را به خوردن حلال مکلف سازد اما راه تحصیل آن را بر آنان ببندد.

فصل 34: انواع اموال

بدان که اموال بر سه گونه است: حلال واضح و معلوم، حرام واضح و معلوم، و شبهه ناک. و هر یک از اینها را درجاتی است، زیرا حرام اگر چه همه اقسامش خبیث و پلید است، و لیکن بعضی از آنها خبیث تر و پلیدتر است، چنانکه حرمت مالی که به وسیله معامله فاسد گرفته می شود با تراضی دو طرف مثل حرمت مال یتیمی که به قهر و سرکوبی گرفته شود نیست. و همچنین مال حلال هر چند همه اقسامش خوب و پاک است، و لیکن برخی از آنها پاکیزه تر است. و مال مشتبه همه اش مکروه است اما کراهت بعضی شدیدتر است. و همچنان که پزشک می گوید که هر شیرینی و حلوایی گرم است و لکن بعضی در درجه اول گرم است و بعضی در درجه دوم و بعضی سوم و بعضی چهارم، همچنین است حرام، که بعضی در درجه اول خبیث و پلید است و بعضی در درجه دوم... و همین طور حلال در صفا و پاکی، و درجات شبهه در کراهت.

اما حرام، یا ذات و عین آن حرام است، مانند سگ و خوک و خاک و غیر اینها؛ یا به سبب صفتی که در آن پدید آمده حرام شده است، مانند شراب (خمر) به واسطه آنکه مست کننده است و طعام مسموم و زهر آلود؛ یا به علت خللی

که در اثبات مالکیت و تصرف آن رخ نموده، و این را اقسام بسیار است، مانند مالی که به ظلم و قهر و غصب و دزدی و خیانت در امانت و مانند اینها گرفته شده، و غش (مکر و تقلب) و تلبیس و رشوه و کم فروشی، و یا به یکی از معاملات فاسد از ربا و صرف (آنچه صرّف از تبدیل نقدی به نقد دیگر زیادت ستاند) و احتکار و غیر اینها که در کتب فقه مذکور است. و خدای سبحان در آیات بسیاری از همه اینها نهی فرموده، مانند این آیه شریفه :

«و لا تاءکلوا اموالکم بینکم بالباطل» (بقره، 188)

«اموال همدیگر را به باطل (و ناحق) مخورید.»

و آیه شریفه :

«انّ الذّین یاءکلون اموال الیتامی ظلماً...» (نساء، 9)

«کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند...»

و در خصوص ربا می فرماید :

«یا ایّها الذّین آمنوا اتّقوا اللّٰه و ذروا ما بقی من الرّبا ان کنتم مؤمنین»

(بقره، 278)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسد و اگر به راستی مؤمنید

باقیمانده ربا را رها کنید.»

سپس فرمود :

«فإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فإِنَّ ذُنُوبًا لَّكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ»

«و اگر چنین نکردید بدانید که با خدا و رسول خدا در جنگید.»

و پس از آن فرمود :

«و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم» (بقره، 279)

«و اگر توبه کردید سرمایه هاتان از آن شماسست.»

و فرمود: «و من عاد فاء ولئک اءصحاب النار» (بقره، 275)

«و هر که [به ربا] باز گردد آنها دوزخیانند».

در این آیات، ربا در بادی امر کشاننده به جنگ با خدا، و در پایان وسیله دوزخی شدن قرار داده شده است. و در مذمت هر یک از آنها بخصوص، اخبار بسیار رسیده و در کتب اخبار و فقه مذکور است، و تفصیل همه محرّمات موکول به کتب فقه است و جای بیان آنها اینجا نیست و باید به کتابهای فقه رجوع کرد.

فرق بین رشوه و هدیه

چون در بعضی از موارد بین رشوه و هدیه اشتباه می شود باید فرق آن دو را روشن کنیم، بنابراین می گوئیم: در اینجا چند صورت است:

اول - آنکه کسی مالی برای بعضی از برادران [دینی] خود به قصد انس و الفت گرفتن و تاءکید دوستی و محبت بفرستد. معلوم است که این، هدیه و حلال است، خواه با این کار قصد ثواب اخروی و تقرب به خدای تعالی نیز داشته باشد، یا صرفاً به قصد اظهار دوستی و مودت باشد.

دوم - آنکه مقصود از بذل چیزی گرفتن عوض مالی باشد مثل اینکه فقیری برای غنی، و غنی برای غنی دیگر به طمع عوض بیشتر یا مساوی هدیه بفرستد. این نیز نوعی هدیه است و در حقیقت هبه (بخشش) به شرط عوض است، و هرگاه آنچه طمع داشته به او برسد بی شک حلال است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ربا دو گونه است: خوردنی (حلال) و ناخوردنی (حرام). اما آنکه خوردنی است هدیه ای است که برای کسی بفرستی و انتظار دریافت بیش از آن داشته باشی، این ربا قابل خوردن است، و این است معنی قول خدای تعالی:

«و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عندالله»

(روم، 39)

«آنچه به عنوان ربا (هدیه) می دهید تا در مالهای مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نیابد».

و اما آنکه قابل خوردن نیست، همان است که خدای عزوجل از آن نهی فرموده، و بر آن وعده جهنم داده است». (72)

و از آن حضرت روایت است که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: هدیه بر سه قسم است: هدیه برای عوض، و هدیه برای رشوه و مدافعت، و هدیه برای خدای عزوجل». (73)

و از بعضی اخبار استفاده می شود که اگر چشمداشت او را هم برای عوضی که توقع دارد بجا نیاورد حلال خواهد بود، مانند خبر اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام، وی می گوید: «به امام عرض کردم فقیری برای من هدیه ای می فرستد و مقصودش این است که به او عوض دهم، آن را می گیرم و چیزی به او نمی دهم آیا این هدیه برای من حلال است؟ فرمود: آری حلال است، و لیکن از اینکه چیزی به وی بدهی غفلت مکن». (74)

و اینکه آیا در صورت دادن عوضی که از مال خود او نباشد بلکه از اموالی باشد که مردم به او داده اند تا به مصرف فقرا برساند از قبیل زکات و خمس و دیگر وجوه برّ، حلال است یا نه، ظاهراً اگر شخصی که هدیه فرستاده از اهل استحقاق باشد و اگر این هدیه را هم نمی فرستاد باز به او می داد گرفتن آن هدیه حلال است، ولی [احتیاط نگرفتن است زیرا] در آن نکته قابل تاءمّلی هست که بعداً بیان خواهد شد.

سوم - آنکه مقصود از هدیه فرستادن این باشد که گیرنده در کار معینی به او کمک کند، مثل کسی که به سلطان یا صاحب جاه و شوکتی احتیاج داشته باشد

و به نماینده آنها یا شخص با نفوذی هدیه دهد. در این صورت باید به آن عمل بنگرد، اگر آن کار حرام است، مانند سعی برای درخواست برقراری وظیفه و مستمری حرام یا ظلم به انسانی یا امثال اینها؛ یا کاری واجب است، مثل دفع ظلم یا رهنابیدن حقی که راه چاره منحصر به آن باشد، یا دادن گواهی معینی، یا حکم شرعی که بر او واجب است، و مانند اینها، این رشوه است و گرفتن آن حرام است. و اگر آن عمل مباح باشد نه حرام و نه واجب، چنانچه در آن رنج و زحمتی است، به طوری که اجیر کردن کسی بر آن جائز باشد، آنچه گرفته می شود حلال و به منزله دستمزد (جعاله) است، مثل اینکه بگوید: این پول را به حاکم برسان و یک دینار حق الزحمه تو. یا بگوید: فلانی را آماده ساز که رد فلان کار به من کمک کند و یا فلان چیز را به من بدهد، و این کار با زحمت و گفتگوی بسیار حاصل شود، آنچه در این موارد می گیرد مباح و حلال است، هرگاه غرض و هدف مشروع و مباح باشد، و این مانند پولی است که وکیل قاضی برای دفاع در خصومتی بگیرد، به شرط اینکه از حق تجاوز نکند.

و اگر کاری که انجام می دهد زحمتی ندارد، مثل گفتن یک کلمه یا کار کوچکی که هیچ رنجی دارد، اما با وجود این آن کلمه یا آن کار کوچک سودمند باشد، مثل اینکه به دربان بگوید: بگذار این شخص نزد حاکم برود، بعضی از علما گفته اند: گرفتن هدیه برای آن حرام است، زیرا جایز بودن آن در شرع ثابت نشده. و شبیه به این مورد، عوض گرفتن پزشک برای گفتن یک کلمه است مثل اینکه یک دوا را نام ببرد. اما این فتوا قابل تاءمل است، زیرا ظاهراً این عوض گرفتن در صورتی که کار مشروع باشد و بر او (گیرنده) واجب نباشد جایز است.

چهارم - آنکه مقصود او از هدیه فرستادن تحصیل دوستی و محبت باشد، و لکن نه فقط برای جلب دوستی بلکه منظور این باشد که به واسطه جاه و مقام او به بعضی از اغراض خود برسد، به طوری که اگر جاه و مرتبه او نبود برای او هدیه نمی فرستاد. پس اگر جاه و مرتبه او به واسطه علم یا تقوا یا اصل و نسب خانوادگی باشد مسأله آسان تر است. و ظاهراً گرفتن هدیه در این مورد مکروه است، زیرا در ظاهر هدیه است اما در واقع همانند رشوه است. و اگر برای مقام اجتماعی وی باشد از قبیل قضاء یا حکومت یا سرپرستی صدقات یا وقف یا مأمور گرفتن مالیات و از این قبیل شغلها که منصبهای حکومتی است، ظاهراً دریافت آن حرام است البته در صورتی که اگر آن سرپرستی و مقام نبود آن هدیه به او داده نمی شد، و علت حرمت آن است که این رشوه ای است که به صورت هدیه در آمده است، زیرا قصد کنونی از آن تقرب جستن و طلب محبت است، و لکن مقصود حقیقی منحصر است به این نوع کسب محبت، و معلوم است که رسیدن به آنچه در دست سرپرستهاست چیست ؟

رسول خدا ﷺ فرمود : «زمانی خواهد آمد که حرام به عنوان هدیه حلال شمرده شود، و کشتار به جای موعظه جایز پنداشته شود، بی گناه کشته می شود تا عامه مرم پند گیرند».

و روایت است که آن حضرت ﷺ شخصی را برای گرفتن زکات از قبیله ازد فرستاد، چون بازگشت برخی از آنچه را آورده بود نگاهداشت، و گفت : این از شما و این هم هدیه ای است که به من داده اند. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود : «اگر راست می گویی چرا در خانه پدر و مادرت نشستنی تا برای تو هدیه بیاورند! سپس فرمود : چرا هر گاه یکی از شما را به عملی می گمارم می گوید این از شما و این هدیه من است، چرا در خانه مادرش نشست تا برایش هدیه

فرستند! سوگند به آن که جانم در دست اوست، هیچ کس چیزی به ناحق نمی گیرد مگر اینکه در قیامت آن را بر دوش دارد، زینهار که کسی از شما در روز قیامت شتری که بانگ بر می دارد یا گاوی که فریاد می کند یا گوسفندی که بع بع سر می دهد با خود نیاورد... آنگاه دست خود را چندان بلند کرد که سفیدی زیر بغلش نمایان شد، و فرمود: آیا ابلاغ کردم؟ خدای گواه باش».⁽⁷⁵⁾

بنابراین سزاوار هر حاکم (استاندار، فرماندار...) و قاضی و غیر آنان از صاحبان مشاغل حکومتی آن است که فرض کند که بدون شغل در خانه پدر و مادرش نشسته است، آنچه در آن حال به او می دهند اکنون هم اگر بفرستند بگیرد، و آنچه را با گوشه نشینی اش نمی فرستند گرفتنش حرام است، و در آنچه از عطایای دوستانش چنین اشکالی بر آن وارد باشد شبهه ناک است و طریق احتیاط در آن روشن است.

پیوست: پرهیز و ورع از حرام

ضد ناپرهیزی و عدم اجتناب از حرام احتیاط و احتراز از آن است، و این یکی از دو معنی ورع است. زیرا ورع دو گونه تفسیر شده: یکی پرهیز و اجتناب از خوردن و طلب کردن و گرفتن و بکار بردن مال حرام، و دیگر نگاهداشتن خود از مطلق معاصی و منع نفس از آنچه سزاوار نیست. ورع به معنی اول ضد عدم اجتناب از مال حرام است، و ناپرهیزی از مال حرام از ردائل قوه شهوت می باشد، و به معنی دوم ضد حرص بر مطلق گناه است؛ و این حرص از ردائل هر دو قوه غضب و شهوت است.

ظاهر این است که تقوا مرادف ورع است، و برای تقوا نیز دو تفسیر هست: یکی، خودداری و پرهیز از اموال حرام، که تقوا در بعضی اخبار بر این معنی اطلاق شده، و دوم ملکه خویشتن داری و پرهیز از مطلق گناهان به سبب ترس

از ناخشنودی خداوند و برای طلب رضای او. تقوا به معنی اول ضد ناپرهیزی از مال حرام و رذیلت قوه شهوت است، و به معنی دوم ضد ملکه ارتکاب معاصی و رذیلت هر دو قوه با هم است.

اما لازمه طریقه ما این است که ورع و تقوا در اینجا به تفسیر اول ذکر شود، و به تفسیر دوم در مقام چهارم که متعلق به دو یا سه قوه از رذائل و فضائل است ذکر خواهد شد. و لیکن در اینجا آنچه را که در فضیلت آن دو وارد شده یاد می کنیم، زیرا آنچه در فضیلت آن دو تفسیر دوم وارد شده بر فضیلت آن دو به تفسیر اول نیز دلالت می کند، و نیز به این دلیل که در تجدید و از سرگرفتن عنوان جداگانه برای مطلق معصیت و ذکر آنچه در ذم آن وارد شده و سپس در پی آن ذکر ضد آن یعنی ورع و تقوا به تفسیر اعم فایده ای متصور نیست. زیرا بعد از ذکر همه اجناس و انواع و اصناف معاصی و طاعات و احکام و لوازم و نکوهش و ستایش آنها، از سر گرفتن ذکر مطلق معصیت یا طاعت فایده ای ندارد، زیرا که غرضی جز ذکر آنچه در ذم مطلق معصیت و مدح مطلق طاعت وارد شده به آن دو تعلق نخواهد داشت، و این امری است آشکار که نیازی به آن در کتابهای اخلاق نیست. بلی، ما به مطلق گناه و ضد آن، یعنی ورع و تقوا به معنی اعم، اجمالا اشاره می کنیم، تا همه انواع و اقسام را ضبط کرده باشیم.

فصل 35 : ستایش ورع

پارسائی و پرهیز از حرام بزرگترین باعث و وسیله نجات و عمده چیزی است که آدمی را به سعادت‌ها و درجات عالی می رساند. رسول خدا

فرمود: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «خیر دینکم الورع» «بهترین صفت دین شما پرهیزکاری است».

و فرمود: «من لقی الله سبحانه ورعاً عطاءه الله ثواب الاسلام كله»

«هر که در حالی که از اهل ورع و پرهیزکاری است خدای سبحان را ملاقات کند خداوند تمامی ثواب اسلام را به او عطا می فرماید».

و در یکی از کتب آسمانی آمده است که : «و اما اهل ورع، من شرم می کنم که ایشان را به محاسبه بکشم».

و امام باقر علیه السلام فرمود : «ان اشدَّ العبادة الورع» «سخنترین عبادت ورع است». و فرمود : «شیعه ما نیست مگر کسی که پرهیزکاری را شعار خود سازد و خدا را اطاعت کند، پس از خدا بترسید و به امید آنچه نزد خداست عمل کنید. میان خدا و هیچ کس خویشاوندی و قرابتی نیست. دوستترین و گرامی ترین بندگان در نزد خدا پرهیزکارترین و مطیع ترین آنان است».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «اوصیک بتقوی الله و الورع و الاجتهاد و اعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه».

«ترا به تقوای خدا و ورع و کوشش سفارش می کنم، و بدان که کوششی که در آن ورع نباشد سودی ندهد».

و فرمود : «اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع» «از خدا بترسید و دین خود را با ورع پاسداری کنید».

و فرمود : «علیکم بالورع فانه لا ینال ما عندالله الا بالورع» «پرهیزکاری کنید، که به آنچه نزد خداست جز به ورع نتوان رسید».

و فرمود : «خداوند برای کسی که از گناه بپرهیزد ضامن شده است که او را از آنچه مکروه دارد به آنچه دوست دارد ببرد، و روزی را از جائی که گمان نداشته باشد به او برساند».

و فرمود : «ان قليل العلم مع التقوی خیر من کثیر بلا تقوی» «عمل کم با تقوا بهتر است از عمل بسیار بدون تقوا».

و فرمود : «ما نقل الله عبدا من ذل المعاصي الى عز التقوى الا اغناه من غير مال، و اعزّه من غير عشيرة، و آنسه من غير بشر».

«خداوند بنده ای را از ذلت گناهان به عزت تقوا نبرد مگر اینکه او را بی مال غنی و بی نیاز گرداند، و بی قوم و عشیره عزیز کند، و بدون آدمیزاد با خود ماءنوشش سازد».

و فرمود : «انما اصحابی من اشتد ورعه، و عمل لخالقه، و رجا ثوابه، فهو لاء اصحابی».

«اصحاب من تنها کسانی اند که ورعشان بسیار است، و برای آفریدگار خود عمل کنند، و از او امید ثواب دارند، اینان اصحاب منند».

و فرمود : «ءلا و ان من اتباع امرنا و ارادته الورع، فتزینوا به یرحمکم الله، و کبدوا اعداعنا به ینعشکم الله».

«بدانید که از پیروی امر ما و خواستن آن ورع است، پس خود را به آن بیارائید خدا شما را بیمارزد، و به وسیله ورع بر دشمنان ما غلبه کنید خدا به شما رفعت بخشد».

و فرمود : «ما را با ورع خود یاری کنید، هر که از شما خدای تعالی را با ورع ملاقات کند، نزد خدا گشایشی خواهد داشت. خدای عزوجل می فرماید :

«و من یطع الله و الرسول فاءولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصّدّیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن اءولئک رفیقا».

(نساء، 68)

«کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند با کسانی [همنشین و همدم] اند که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و راستی پیشگان و شهیدان و صالحان (شایستگان و درستکاران) و اینان نیکو رفیقانند».

پیامبر از ماست، و صدیق و شهداء و صالحان نیز از ما هستند.»
و امام ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل می فرماید: ای فرزند آدم،
از آنچه بر تو حرام شده دوری کن تا پارساترین مردم باشی.»
از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که پارسا کیست؟ فرمود: «آنکس که از
محرمات خدای عزوجل پرهیز کند»⁽⁷⁶⁾.

و از آنجا که طلب حرام و اجتناب نکردن از آن باعث هلاکت است، و نجات
و سعادت اخروی بستگی به پرهیز از محرمات دارد، و از طرف مردم در دنیا به
خوراک و پوشاک و مسکن نیازمندند، در فضیلت کسب حلال اخبار بسیار وارد
شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «طلب حلال بر هر مرد و زن مسلمان واجب
است.»

و فرمود: «کسی که به شب در آید در حالی که به سبب طلب حلال خسته
باشد، آمرزیده داخل شب شده است.»

و فرمود: «عبادت هفتاد جزء است و افضل همه اجزاء، طلب حلال است.»
و در حدیثی دیگر وارد است که فرمود: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن
در طلب حلال است.»

و فرمود: «هر که از دسترنج خود بخورد، از صراط برق آسا بگذرد.»
و فرمود: «هر که از دسترنج خود بخورد، خداوند با رحمت به وی بنگرد و
هرگز عذابش نکند.»

و فرمود: هر که از دسترنج حلال خود بخورد، خداوند درهای بهشت را به
روی او می گشاید تا از هر دری که بخواهد وارد شود.»

و فرمود: «هر که از دسترنج خود بخورد، در شمار پیغمبران خواهد بود، و پاداش ایشان را خواهد گرفت».

و فرمود: «هر که برای عفت نمودن و بی نیاز شدن از مردم در طلب دنیا و مال حلال باشد و برای خانواده خود و برای مهربانی کردن و راحت رساندن به همسایه سعی و کوشش کند با چهره ای چون ماه شب چهارده خدای عزوجل را در قیامت ملاقات کند⁽⁷⁷⁾».

پیغمبر اکرم ﷺ هرگاه مردی را می دید و از وی خوشش می آمد می فرمود: «آیا حرفه و شغلی دارد؟ اگر می گفتند: نه، می فرمود: از چشم من افتاد. پرسیدند: به چه سبب؟ فرمود: برای اینکه مؤمن اگر حرفه ای نداشته باشد با دین خود زندگی خواهد کرد».

و فرمود: «هر که برای عائله خود سعی و کوشش کند مثل مجاهد در راه خداست».

و فرمود: «هر که با پارسائی و پرهیز از حرام در طلب دنیا باشد، درجه شهیدان دارد».

و فرمود: «هر که چهل روز حلال بخورد خداوند دل او را نورانی می کند، و چشمه های حکمت را از دل او بر زبانش جاری می سازد».

یکی از صحابه از آن حضرت درخواست کرد که خدای تعالی او را مستجاب الدعوة کند، حضرت به او فرمود: «خوراک خود را پاک و حلال کن تا دعایت مستجاب شود».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که را از اصحاب خود دیدید سلام برسانید و به ایشان بگوئید: فلانی شما را سلام می رساند، و بگوئید: از خدای عزوجل پروا داشته باشید، و چیزی را بگوئید که به وسیله آن به آنچه نزد خداوند است می

توان رسید، به خدا قسم من شما را امر نمی کنم مگر به آنچه خود را به آن امر می کنم، پس در کار کوشا باشید، و چون نماز صبح را بجا آوردید بامدادان به دنبال روزی روید، و حلال بجوئید، که خدای عزوجل شما را روزی خواهد داد و بر آن کمک خواهد کرد⁽⁷⁸⁾».

فصل 36 : درآمدهای حلال

بدان که درآمدهای حلال پنج گونه است :

اول - آنچه از مالکی گرفته نشود (یعنی مالکی نداشته باشد)، مثل دستیابی به معادن و احیاء زمینهای موات، و صید حیوانات، و هیمه کشی و خارکنی، و آب کشیدن از رودخانه ها و نهرها. اینها به شرطی حلال است که به تصرف انسان محترمی در نیامده باشد، و تفصیل این مطلب موكول است به کتاب احیاء موات [از فقه].

دوم - آنچه به قهر و غلبه از کسی که حرمت اسلامی ندارد گرفته شود مانند فیء و غنیمت و دیگر اموال کفار محارب. و این نیز با شروط مقرر در کتاب غنائم و جزیه [از فقه] برای مسلمین حلال است.

سوم - آنچه به رضای مالک، زنده یا مرده، بدون عوض به دیگری برسد مانند هبه و میراث و وصیت و صدقات. این قسم نیز حلال است به شرط آنکه از درآمدهای حلال به دست آمده باشد، و با دیگر شروطی که در کتاب هبه و مواریث و وصایا و صدقات [از فقه] مذکور است.

چهارم - آنچه به وسیله معاوضه و به تراضی گرفته می شود، و این نیز حلال است با شرائط و آدابی که در فنّ معاملات فقه ذکر شده از بیع و سَلَم (پیش فروختن) و اجاره و صلح و شرکت و مضاربه و مزارعه و مساقات و حواله و ضمان و کتابت و خلع و صداق و دیگر معاوضات.

پنجم - آنچه از زراعت و منافع حیوانات حاصل می شود. اینها حلال است هرگاه زمین و تخم و آب و حیوانات به یکی از وجوه یاد شده حلال باشند. اینهاست درآمدهای حلال، که برای طالب سعادت و نجات سزاوار است که آنچه را به دست می آورد از راه یکی از اینها باشد، و البته بعد از فتوای فقیه عادل به حصول شرایط حلال بودن.

فصل 37 : درجات ورع

بعضی از علما پارسائی و پرهیز از حرام را به چهار درجه تقسیم کرده اند :
اول - ورع عادلان : و آن اجتناب از هر چیزی است که دست یازیدن به آن مستلزم فسق است، و به سبب آن عدالت زایل می شود، و به واسطه آن عصیان و جهنم اثبات می گردد، و آن ورع و پرهیز از چیزهایی است که فتوای مجتهدان آن را حرام می شمرد.

دوم - ورع صالحان : و آن نیز اجتناب از چیزهای شبهه ناک است.
سوم - ورع از چیزهایی که بیم آن می رود که انجام آن به حرام یا شبهه منجر شود، اگر چه خود آنها حرام و شبهه ناک نباشد. و آن ترک چیزی است که اشکالی ندارد از ترس اینکه مبادا به آنچه اشکال دارد بیفتد.

چهارم - ورع صدیقان : و آن اجتناب از هر چیزی است که برای خدا نباشد و برای غیر خدا خواسته شود، و تقوا نیت او را به عبادت خدا تغییر دهد هر چند آن چیز کاملاً حلال باشد و ترس کشاندن به حرام یا شبهه هم نباشد. و صدیقانی که درجه آنان این است که خود را از لذت نفسانی برکنار ساخته اند و از روی قصد خود را برای خدای تعالی منحصر کرده اند، هر چه را برای خدا نیست حرام می باشد و به این قول خدای سبحان عمل می کنند :

«قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون» (انعام، 92)

«بگو خدا، و بگذارشان که در یاوه گوئی خویش بازی کنند».

تتمیم

امام صادق علیه السلام فرمود: «تقوا بر سه وجه است: تقوا از ترس آتش و عقاب، و آن ترک حرام است و این تقوای عام است. و تقوای از خدا، که علاوه بر اجتناب از حرام ترک شبهات است، و این تقوای خاص است. و تقوا در [راه] خدا، و آن ترک حلال علاوه بر اجتناب از شبهه است»⁽⁷⁹⁾.

و در کتاب الهی به این مراتب اشاره شده است:

«لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصّالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتّقوا و آمنوا و عملوا الصّالحات ثمّ اتّقوا و آمنوا ثمّ اتّقوا و احسنوا و اللّٰه یحبّ المحسنین» (مائده، 93)

«بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند گناهی نیست در آنچه خورده اند اگر تقوا پیشه کنند و مؤمن باشند و کارهای شایسته کنند سپس بر تقوا و ایمان استوار باشند و آنگاه همواره تقوا و نیکوکاری کنند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

و از آنهاست:

غدر و خیانت

در مال یا ناموس یا آبرو و حرمت کسی. و از افراد و مصادیق آن پنهانی مال مردم را خوردن، و حبس مال دیگری بدون تنگدستی، و کم فروشی، و غش در معامله و غیر اینها از قبیل پنهان کردن عیب کالا بر خریدار و فریب و تزویر و ناراستی. و این همه از خباثت قوه شهویّه و رذائل هلاک کننده آن است. و در مذمت خیانت اخبار بسیار وارد شده، و همه آنچه بر نکوهش تجاوز به حقوق

مردم و گرفتن اموال آنان بدون رضایتشان دلالت دارد بر ذمّ خیانت نیز دلالت دارد.

ضدّ خیانت، امانت است؛ و در ستایش و فضیلت و فوائد آن اخبار بسیار رسیده است. امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله عزوجل لم يبعث نبيا الا بصدق الحديث و آداء الائمة الى البرّ و الفاجر» «خدای عزوجل هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر با راستگوئی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار».

و فرمود: «لا تغتروا بصلاتهم، و لا بصيامهم، فإن الرجل ربما لهج بالصلاة و الصوم حتى لو تركه استوحش، ولكن اختبروهم بصدق الحديث و آداء الائمة» «به نماز و روزه مردم فریب نخورید، چه بسا که مردی چنان به نماز و روزه شیفته و فریفته می شود که اگر آن را ترک کند وحشت می کند، ولیکن آنان را به راستگوئی و ادای امانت بیازمائید».

و فرمود: «انظر ما بلغ به عليّ عليه السلام عند رسول الله صلى الله عليه و آله فالزمه، فان عليّا عليه السلام انما بلغ ما بلغ به عند رسول الله صلى الله عليه و آله بصدق الحديث و آداء الائمة»⁽⁸⁰⁾ «بنگر که به چه چیز علی عليه السلام در نزد رسول الله صلى الله عليه و آله به مرتبه ای که داشت رسید و ملازم آن باش، همانا علی عليه السلام به راستگوئی و ادای امانت به آن مقام رسید».

و فرمود: «ثلاث لا عذر فيها لاءحد : اءداء الائمة الى البرّ و الفاجر، و الوفاء بالعهد الى البرّ و الفاجر، و برّ الوالدين، برّين كانا اء و فاجرین»⁽⁸¹⁾ «سه چیز است که در آنها عذری برای هیچ کس نیست : ادای امانت به نیکوکار و بدکردار، و وفای به عهد و پیمان به نیکوکار و بدکار، و نیکی با پدر و مادر، خوب باشند یا بد».

و فرمود: «کان اءبی یقول: اربع من کنّ فیه کمل ایمانه، و إنّ کان من قرنه الی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذلک، و هی: الصّدق، و اءداء الاءمانه، و الحیاء، و حُسن الخلق⁽⁸²⁾».

«پدرم می فرمود: چهار چیز است که در هر که بوده باشد ایمانش کامل است، و اگر از سر تا پایش گناه باشد نقصی به او نرساند و آنها راستگوئی و امانتگزار و حیا و حُسن خلق است».

و فرمود: «اهل زمین مادام که [از خدا] بترسند و امانتگزار باشند و به حق عمل کنند مورد رحمت خواهند بود».

به آن حضرت علیه السلام عرض کردند: «زنی است در مدینه که مردم دختران خود را نزد او می گذارند که تربیت و اصلاح کند، و با این حال (یعنی با این که در آمدش زیاد نیست) کسی را مانند او پُر روزی ندیدم. آن زن راستگوست و امانت را ادا می کند، و اینها روزی را [به طرف آدمی] جلب می کند».

و اخبار در فضیلت امانت بسیار است. لقمان گفت: «من به این مرتبه از حکمت نرسیدم مگر با راستگوئی و ادای امانت». و هر که در مذمت خیانت و رسوائی و تنگ دنیوی و عذاب اخروی آن نیک بیندیشد، و در فضیلت امانتگزاری و خیر دنیا و سعادت آخرت آن تاءمل کند، ترک خیانت و پذیرفتن صفت امانت بر او آسان خواهد شد.

و از آنهاست:

انواع فجور

انواع گناهان از زنا و لواط و شرابخواری و اشتغال به لهو و استعمال آلات آن، از عود و مزمار و رباب و دف و امثال اینها، همه از رذائل قوه شهویه است. و همچنین زینت کردن به طلا و پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان، که در

نکوهش این دو اخبار بسیار رسیده و چون مشهور است نیازی به ذکر آنها نیست.

و از آنهاست :

خوض در باطل

مراد از خوض (فرو رفتن) در باطل سخن گفتن و حکایت کردن معصیتها و فجور است، مثل حکایت احوال زنان بدکار و مجالس شراب و رفتار اهل فسق و عیاشی و اسراف ثروتمندان و تکبر و گردنکشی پادشاهان و عادات و مراسم زشت و ناپسندشان و احوال مذموم و ناشایست آنان، و امثال اینها، که همه از پستی و پلیدی قوه شهوت است.

و چون انواع باطل و معاصی بی حدّ و حصر است، فرو رفتن در آنها نیز چنین است و انواع نامحدود دارد، و کم گفتاری است که گشوده شود و منتهی به یکی از آنها نشود، پس راه خلاص از اینها ممکن نیست مگر اینکه به قدر حاجت از امور مهمّ دین و دنیا سخن گفته شود. و چه بسا که از آدمی سخنی از انواع خوض در باطل صادر شود که او را هلاک کند در حالی که او خود آن را کوچک می شمرد، زیرا اکثر یاوه گوئی و فرو رفتن در باطل حرام است، و از این رو رسول خدا ﷺ فرمود : «بزرگترین مردم از حیث گناه در روز قیامت کسی است که در باطل بیشتر فرو رفته باشد». و به این معنی اشاره دارد قول خدای تعالی :

«و کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ» (مدثر، 45).

«و با یاوه گویان یاوه می گفتیم».

و نیز آیه شریفه :

«فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (نساء، 139)

«با آنها منشینید تا به سخن دیگری بپردازند».

و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «گاه آدمی سخنی که خشنودی خدا در آن است می گوید و خود نمی داند که این او را به مقامی می رساند، پس خدا خشنودی خود را تا قیامت برای او می نویسد. و دیگری سخنی می گوید که ناخشنودی و سخط خداوند در آن است، و خود گمان نمی برد که این او را به کجا می برد، پس خدا ناخشنودی خود را تا قیامت بر او مقرر می فرماید»⁽⁸³⁾.

از سلمان فارسی - رضی الله عنه - نقل شده است که: «در قیامت کسانی از همه گناهشان بیشتر است که سخن آنها در گناه و معصیت خدا بیشتر باشد». مردی از انصار به مجلس کسانی که یاهو می گفتند و در باطل فرو رفته بودند می گذشت، به آنان گفت: «وضو بگیرید، که بعضی از آنچه می گوئید از حَدَث بدتر است».

خوض در باطل، ذکر و نقل گناهایی است که در گذشته واقع شده فقط برای میل و خواهش نفس بی آنکه نیازی به گفتن آنها باشد. پس این غیر از غیبت و سخن چینی و دشنام و جدال و امثال اینهاست. و حکایت بدعتها و مذاهب فاسد نیز داخل و یاهو گوئی است، زیرا سخن گفتن درباره آنها خوض در باطل و مورد نهی است.

و از آنهاست:

سخن بیهوده و پُر گوئی

سخن بیهوده گفتن یعنی تکلم درباره چیزی که نه فایده دنیوی دارد و نه سود اخروی. و پُر گوئی و هرزه گوئی اعم از آن است. زیرا زیاده سخن گفتن شامل سخن بی فایده و سخن بیش از قدر حاجت نیز می شود. کسی که می تواند با یک کلمه مقصود خود را بگوید: اگر دو کلمه بگوید کلمه دوم زیادی است،

یعنی زیاده بر نیاز است، و شکی نیست که سخنان بی فایده گفتن مذموم است اگرچه گناه و حرام نباشد. و این صفت ناشی از پستی قوه شهویّه است، زیرا انگیزه آن جز مجرد میل و هوای نفس نیست.

راز مذموم بودن آن این است که موجب تباه شدن وقت و مانع ذکر و فکر می گردد، و بسا که از گفتن لا اله الا الله یا سبحان الله کاخی در بهشت بنا شود یا از فکری نسیمی از نفخات رحمتی الهی بر دل آدمی بوزد. پس کسی که می تواند گنجی به دست آورد اگر آن را رها کرده به جای آن کلوخی بر دارد که هیچ سودی از آن حاصل نمی شود زیانکار است. و هر که ذکر خدا و تفکر درباره شگفتیهای قدرت او را ترک کند و مشغول مباح بی فایده شود اگرچه گناهی نکرده سودی بزرگ را از دست داده است. زیرا سرمایه بنده اوقات اوست و چون آن را صرف کارهای بیهوده کند و به وسیله آن ثوابی برای آخرت ذخیره نکند، سرمایه خود را تباه ساخته است. علاوه بر اینکه فرو رفتن در سخنان بی فایده و زائد غالباً به خوض در باطل و بسا به دروغ و کم و زیاد کردن می کشد. و از این رو در ذمّ آن اخبار بسیار رسیده است.

روایت است که: «در روز اُحد پسری از اصحاب پیغمبر ﷺ شهید شد که از گرسنگی سنگ بر شکم خود بسته بود، مادرش خاک از رخسار او پاک می کرد و می گفت: پسرم بهشت بر تو گوارا باد! پیغمبر ﷺ فرمود: چه می دانی بهشت بر او گوارا خواهد بود؟ شاید سخنان بیهوده می گفته، و از بذل آنچه به وی زیان نمی رسانده منع می کرده؟».

و نیز وارده شده است که: «رسول خدا ﷺ به یکی از اصحاب خود - که بیمار بود - فرمود: بشارت باد ترا! مادرش گفت: بهشت بر تو گوارا باد!

رسول خدا ﷺ فرمود: تو چه می دانی؟ شاید سخن بیهوده می گفته یا از بذل چیزی که به وی مربوط نبوده منع می کرده؟».

یعنی بهشت بر کسی گوارا خواهد بود که به محاسبه کشیده نشود، و کسی که سخن بیهوده بگوید تحت حسابرسی در خواهد آمد، اگرچه سخنش مباح باشد؛ و بهشت با مناقشه و سختگیری در حساب گوارا نخواهد بود، که سخت گیری در حساب نوعی عذاب است.

و روایت است که: «مردی نزد پیامبر ﷺ سخن می گفت و پُر گوئی می کرد، حضرت به او فرمود: زبان تو چند پوشش دارد؟ گفت: دو لب و دندانهایم. فرمود: آیا در این نکته ای نیست که جلوی سخنت را بگیرد؟».

و در روایتی دیگر است: «حضرت این را به مردی گفت که او را ثنا می گفت و در گفتار زیاده روی و افراط می کرد، سپس فرمود: به آدمی چیزی بدتر از زیادی زبان داده نشده».

و روایت است که: «گروهی از بنی عامر بر رسول خدا ﷺ وارد شدند، و به مدح و ثنای حضرت پرداختند. پیغمبر ﷺ فرمود: سخن خود را بگوئید، شیطان شما را از راه بیرون نبرد! (84)». و مراد آن حضرت این است که: زبان اگر به ثنا گشوده شود، ولو به راستی، بیم آن است که شیطان او را به زیادتر از آنچه نیاز دارد وادارش کند و از راه بیرونش ببرد.

یکی از صحابه گفته است: «گاه مردی با من سخن می گوید که میل و رغبت من به پاسخگوئی بیشتر از رغبت من به آب سرد است، ولیکن پاسخ دادن را از بیم زیاده گوئی ترک می کنم».

یکی از بزرگان گوید: «هر که پرگوئی کند دروغش بسیار است».

و یکی دیگر از ایشان گفته است: «مردم درباره دو خصلت هلاک می شوند
: زیادی مال و زیادی گفتار».

فصل 38 : شناخت سخن بیهوده

سخنان بیهوده و زائد و هرزه انواع بی‌شمار دارد و حد و ضابطه آن این است
که سخنی گوئی که اگر آن را نگوئی و سکوت کنی گناهی بر تو نباشد و زبانی
هم پدید نیاید و هیچ کاری معطل نماند؛ مثل اینکه با کسانی احوال سفرهای
خود را نقل کنی و نیز آنچه در سفر دیده ای از کوهها و رودها و وقایعی که
برایت روی داده و چیزهای خوبی که دیده ای از خوراکیها و پوشاکها، و آنچه از
مردم شهرها و رویدادهای آنها ترا به شگفت آورده است. همه اینها از اموری
است که نگفتن آنها نه ضرر دینی دارد و نه زیان دنیوی، و در گفتن آنها برای
هیچکس نه فایده دینی تصور می رود و نه سود دنیوی. پس اگر بسیار بکوشی
که کم و زیاد نقل نکنی و منظورت خود ستائی و فخر فروشی در مشاهده
چیزهای بزرگ نباشد، و غیبت کسی یا مذمت مخلوقی از مخلوقات خدا در
میان نباشد، باری وقت خود را ضایع و تلف کرده ای.

اما همچنانکه سخنان بی فایده گفتن مذموم است، سؤال از چیزی که بی فایده
است نیز مذموم و بلکه مذمومتر است. زیرا تو با سؤال خویش وقت خود را تباه
می سازی و هم وقت دیگری را با پاسخ دادن تلف می کنی و این در صورتی
است که از سؤال بیجا آفتی پدید نیاید، و اگر در جواب آن آفتی پیش آید -
چنانکه در بیشتر پرسشهای بیجا و بیهوده پیش می آید - گناهکار خواهی بود.
مثلا اگر از عبادت کسی بپرسی و بگوئی: آیا روزه ای؟ اگر بگوید: آری،
عبادت خود را ظاهر ساخته و در معرض ریا قرار گرفته، و اگر به ریا نیفتد
لااقل ثواب عبادتش کم می شود زیرا فضیلت عبادت پنهانی به درجات بیشتر

است از عبادت آشکار. و اگر بگویند: نه، دروغ گفته. و اگر سکوت کند، ترا تحقیر کرده و آزرده خاطر ساخته. و اگر برای دفع جواب به چاره جوئی متوسل شود دچار رنج و ناراحتی می گردد. پس تو با یک پرسش بیهوده و نابجا او را یا به ریا و دروغ با کوچک شمردن دیگران یا رنج و زحمت برای چاره جوئی گرفتار کرده ای.

و همچنین است سؤال از چیزهایی که آدمی از اظهار آن شرم می کند یا احتمالاً از اظهار آن مانعی باشد، مثل اینکه کسی با دیگری سخنی می گوید پرسشی: چه می گفت؟ و در چه سخنی بودید؟ و مانند اینکه انسانی را در راه بینی و از این قبیل است پرسیدن از کسی که چرا ضعف داری؟ یا این ضعف و لاغری تو از چیست؟ یا چه مرض داری؟ و مانند اینها. و بدتر از همه آنکه مرضی را از شدت بیماریش بترسانی و بگوئی: چقدر مرضت شدید و حالت بد است! همه اینها علاوه بر اینکه لغو و سخن بیهوده است گناه و ایذاء را نیز در بر دارد، و تنها سخن بیهوده و زائد نیست زیرا سخن بی فایده تنها آن است که در آن ایذائی و شکستن خاطری و شرم از جوابی نباشد، چنانکه روایت است: «لقمان به نزد داود عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد در حالی که او زره می ساخت، دانائی و حکمت او را مانع شد، خودداری نمود و نپرسید. چون داود از کار خود فارغ شد برخاست و زره را پوشید و گفت: خوب زرهی است برای جنگ! لقمان گفت: خاموشی دانش و حکمت است و کم کسی است که آن را بجا آورد». و این قبیل پرسشها، به شرط آنکه در آنها ضرر و پرده دری و افتاده در ریا و دروغ نباشد، از سخنان بیهوده است و ترک آن از خوبی اسلام آدمی است.

فصل 39 : علاج بیهوده گوئی

سبب بیهوده گوئی و پرحرفی و هرزه گوئی : یا حرص بر شناختن چیزهای بی فایده است، یا بذله گوئی و یا خوش مشربی نمودن تا مردم به صحبت او میل کنند یا وقت گذرانی به وسیله نقل و حکایت احوال و داستانهای بی فایده. اینها همه از پستی و زبونی قوه شهوت است.

علاج این خوی ناپسند از حیث علم این است که : مذمت آن را چنانکه گذشت به خاطر آورد و ستودگی ضد آن، یعنی خاموشی را متذکر شود. و به یاد آورد که مرگ در پیش روی آدمی است و از هر کلمه ای که می گوید مسئول است، و این که نفسهای انسان سرمایه کسب سعادت است، و زبان دامی است که به آن می توان حوران بهشتی را به دام آورد، و از دست دادن و تباه ساختن آن زیانکاری است. و از حیث عمل این است که تا حد امکان از مردم گوشه گیری اختیار کند، و خود را به سکوت و خاموشی حتی نسبت به چیزهایی که اندک فایده ای دارد وادار سازد تا زبانش به ترک سخنان بیهوده عادت کند. و درباره هر سخنی که می خواهد بگوید نخست نیک بیندیشد، اگر فایده ای دینی یا دنیوی دارد بگوید وگرنه خاموش باشد. بعضی کسان که مراقب خود بودند در دهان خویش سنگ می نهادند تا مبادا سخن بیهوده و زیادی بگویند.

پیوست : خاموشی

ضد بیهوده گوئی و زیاده و هرزه گوئی یا خاموشی است یا سخنان سودمند گفتن خواه مربوط به دین باشد یا دنیا. فوائد خاموشی و ستایش آن در جای خود خواهد آمد. و در خصوص ترک سخنان بیهوده و زائد اخباری وارد شده

چنانکه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت است : «من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه» «از نیکوئی اسلام مرد این است که چیزهای بی فایده را ترک کند».

و نیز از آن حضرت منقول است : «طوبى لمن امسك الفضل من لسانه، و انفق الفضل من ماله» «خوشا آنکه زیادی زبانش را نگاه دارد و زیادی مالش را انفاق کند». و ببین که مردم کار را چگونه بر عکس کرده اند، زیادی مال را نگاه می دارند و زیادی را رها می کنند.

و روایت است که : «روی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : اول کسی که از این در داخل می شود مردی است از اهل بهشت. وقتی آن مرد وارد شد، به او گفتند : ما را به بهترین کارهای خود که به آن امید داری خبر ده. گفت : من مردی کم عمل هستم، و بهترین چیزی که به آن به خدا امیدوارم سلامت نفس و ترک چیزهای بیهوده است».

و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابی ذرّ فرمود : «اءلا اعلمك بعمل خفيف على البدن ثقيل في الميزان ؟ قال : بلى يا رسول الله. قال : هو الصّمت، و حسن الخلق، و ترك مالا يعينك».

«می خواهی ترا کاری یاد دهم که بر بدن سبک و آسان و در ترازوی اعمال سنگین باشد؟ گفت : آری یا رسول الله. فرمود : خاموشی و حسن خلق و ترک کار بیهوده».

ابن عباس گفت : پنج چیز است که از پولهای نقره خالص و دل انگیز بهتر است. سخنان بیهوده مگو، که زائد است و از وزر و آفت آن در امان نیستی و سخنان سودمند نیز مگو مگر آنکه بجا باشد، زیرا بسا هست که کسی در امر مفیدی سخن می گوید اما نابجا و در غیر موقع آن و آنگاه به رنج می افتد. و با حلیم و بردبار و با سفیه و سبکسار ستیزه و جدال مکن، که بردبار با سکوتش

بر تو غلبه می کند، و سفیه با گفتارش ترا می آزارد. و در غیاب برادرت همان را بگو که دوست داری پشت سرت بگوید. و در مواردی که دوست داری مورد عفو واقع شوی، عفو کن. و همچون کسی عمل کن که می داند پاداش نیک دارد و مورد احترام قرار می گیرد⁽⁸⁵⁾».

از لقمان پرسیدند: «دانائی و حکمت تو چیست؟ گفت: از چیزی که به آن نیاز ندارم سؤال نمی کنم و به آنچه بیهوده است نمی پردازم». و آنچه در فضیلت ترک پُرگوئی و سخن بی فایده در اخبار ائمه علیهم السلام و کلمات بزرگان حکما و عرفا وارد شده است بشمار است، و همین اندازه که ذکر کردیم برای اهل بصیرت کافی است.

مقام چهارم از بخش سوم : در بیان ردائیل و فضائلی که متعلق به دو

یا سه قوه عاقله و غضب و شهوت است

حسد و مذمت آن - انگیزه های حسد - بین علما و عارفان حقیقی نسبت به یکدیگر حسد نیست - آن اندازه از حسد که دفع و نفی آن واجب است - نصیحت - آزردن و اهانت - خودداری از ایذاء - مذمت ظلم - عدل - ترساندن مؤمن - شاد کردن مؤمن - ترک کمک به مسلمین - بر آوردن حاجات مسلمین - مدافعت در امر به معروف - کوشش در امر به معروف - وجوب و شروط آن - در امر به معروف به عدالت شرط نیست - مراتب آن - آنچه سزاوار است که امر کننده رعایت کند - انواع منکرات - دوری کردن - الفت گرفتن - قطع رحم - صله رحم - مراد از آن - آزردن پدر و مادر و سرپیچی از آنان - نیکی به آنان - حق همسایه - حدود همسایگی - جستجوی عیوب و لغزشها - عیب پوشی - فاش کردن راز - پوشیدن راز - سخن چینی - بدگوئی - فساد کردن میان مردم - اصلاح - شماتت - ستیزه (مراء) - علاج آن - خوش سخنی - استهزاء و مسخره کردن - مزاح - مزاح مذموم - غیبت - غیبت منحصر به زبان نیست - انگیزه های آن - مذمت غیبت - مجوز (روا کننده) های غیبت - کفاره های آن - بهتان - مدح - دروغ - ذم آن - مجوزهای آن - توریه (چیزی را اراده کردن و خلاف آن را ظاهر کردن) و مبالغه - شهادت دروغ - علاج دروغ - راستگوئی و ستایش آن - انواع صدق - زبان پر زیانترین اندامهاست - خاموشی - حُبّ جاه - ذمّ آن - جاه از مال محبوبتر است - انسان از داشتن جاه ناچار است - دفع اشکال - کمال حقیقی در علم و جاه و مال - علاج حُبّ جاه - گمنامی - مراتب حُبّ مدح - اسباب آن - علاج آن - ضدّ حُبّ مدح - ریا - مذمت آن - اقسام آن - تأثیر

ریا بر عبادت - شادی به سبب اطلاع مردم بر عبادت - متعلقات ریا - انگیزه های آن - ریای آشکار و پنهان - ریا چگونه عمل را تباه می کند - شائبه های ریا که عمل را باطل می کند - علاج ریا - وسوسه به ریا - اخلاص - ستایش آن - آفات آن - نفاق.
از آنهاست :

حسد

حسد، آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان است از نعمتهائی که صلاح او باشد. اما اگر زوال نعمت را از او نخواهد بلکه مثل آن را برای خود بخواند «غبطه و منافسه» است. و اگر زوال چیزی را از کسی بخواند که صلاح او نیست آن را «غیرت» خوانند.

بیان تفصیلی آن این است که اگر انگیزه حسد صرفاً حرص بر این باشد که آن نعمت به تو برسد، این از پستی و زبونی قوه شهویّه است، و اگر انگیزه آن تنها رسیدن مکروهی به محسود باشد از رذائل قوه غضب است، و از نتایج کینه - تیزی است که آن هم از نتایج خشم است، و اگر باعث آن ترکیبی است از هر دو، این از پستی و زبونی هر دو قوه است. و ضدّ حسد، نصیحت و خیرخواهی است یعنی خواستن دوام نعمت خداوند بر برادر مسلمان، که صلاح او در آن است.

و شکی نیست که حکم قاطعی به اینکه این نعمت صلاح است یا فساد ممکن نیست. چه بسا که چیزی در آغاز و در نظر اول نعمت شمرده شود و سرانجام بر صاحب خود وبال و فساد باشد. پس ملاک و مناط در این امر ظن و گمان غالب است، و بنابراین اگر ظن غالب این است که به صلاح اوست، خواستن زوال آن حسد است و خواستن دوام و بقاء آن خیرخواهی است، و آنچه گمان

رود که موجب فساد باشد، خواستن زوال آن خیرخواهی است، و آنچه گمان رود که موجب فساد باشد، خواستن زوال غیرت است. اما آنچه صلاح و فساد آن بر تو مشتبه است زوال و بقاء نعمت را برای برادرت مخواه مگر اینکه آن را به شرط صلاح مقید کنی تا از حکم حسد رهایی یابی و حکم خیرخواهی برایت حاصل شود. و معیار در نصیحت و خیرخواهی این است که آنچه را برای خود می خواهی برای برادر خود نیز بخواهی و آنچه را برای خود نمی خواهی و نمی پسندی برای او نیز نخواهی و نپسندی. و معیار در حسد این است که آنچه را برای خود نمی خواهی برای او بخواهی، و آنچه را برای خود می خواهی برای او نخواهی.

فصل 1: مذمت حسد

حسد سخت ترین و دشوارترین بیماریهای روانی و بدترین و پلیدترین رذایل است، و صاحب خود را به عقوبت دنیا و عذاب آخرت گرفتار می سازد. زیرا در دنیا لحظه ای از حزن و آلم خالی نیست و به هر نعمتی که در دست دیگران می بیند رنج می برد، و نعمت های خدای متعال نامتناهی است و هرگز از بندگان بریده و منقطع نمی شود، پس حسود پیوسته در اندوه و رنج است. و وبال و سرانجام بد آن گریبانگیر خود او خواهد شد و اصلاً به محسود ضرری نمی رساند، بلکه موجب ازدیاد حسنات و بالا رفتن درجات او می شود از این رو که حسود بر او عیب می گیرد، و آنچه در شرع جایز نیست درباره او می گوید، پس نسبت به او ظالم است و قسمتی از وزر و وبال محسود را بر دوش خود می گیرد، و اعمال شایسته خود را به دفتر اعمال او منتقل می سازد، بنابراین حسد وی برای محسود جز خیر و نفع اثری ندارد. و با وجود این در مقام عناد و ضدیت با آفریدگار و پروردگار بندگان است، زیرا اوست که نعمت

ها خیرات را بر بندگان چنانکه اراده فرموده به مقتضای حکمت و مصلحت خود ارزانی داشته است، پس حکمتِ حق و کامل او چنین اقتضا کرده که آن نعمت بر آن بنده حاصل و باقی باشد، و حسود بیچاره زوال آن را می خواهد. و آیا این چیزی جز ناخشنودی از قضاء الهی در برتری داده بعضی بندگان بر بعضی دیگر است؟ و این نیست مگر آرزوی قطع فیوضات الهی که بر حسب حکمت بالغه مقدر و صادر شده و خواستن خلاف آنچه خداوند به مقتضای مصلحت اراده فرموده است! بلکه حسود طالب نقص بر خدای سبحان است و نمی خواهد خدا را متصف به صفات کمالیه بداند. زیرا افاضه نعمت ها از سوی خداوند در وقت شایسته و در جای مستعد از صفات کمالیه خدای متعال است که عدم آنها نقص است بر او، و گرنه از او صادر نمی شد، و حسود ثبوت این نقص را می خواهد. از سوی دیگر حسود چون زوال نعمت های الهی را که وجوداتند می خواهد و بازگشت شرور و بدیها به عدم است پس وی طالب شر و دوستدار آن است. و حکما تصریح کرده اند که هر که به شر، اگرچه برای دشمن، راضی و خشنود باشد در واقع شریر است. پس حسد بدترین رذائل و حسود شریرترین مردم است. و چه خباثت و معصیتی بالاتر از این که کسی از راحت مسلمانی بدون آنکه برای وی ضرری داشته باشد ناراحت و متاءلم شود؟ و از این رو در آیات و اخبار از این صفت مذمت شدید شده است. خدای سبحان در ناشایسته شمردن آن می فرماید:

«إِمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء 53).

«یا به مردم نسبت به آنچه خدا از فضل و کرم خویش به آنان داده حسد می

برند؟». و می فرماید:

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن يُرَدُّوْكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» (بقره 109).

«بسیاری از اهل کتاب از حسدی که در دلشان است دوست دارند که شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز گردانند».

و می فرماید :

«إِن تَمْسِكُمْ حَسَنَةً تَسْؤُوهُمْ وَ إِنْ تَصِبْكُمْ سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا» (آل عمران 120).

«اگر نیکی به شما رسد بدحال و ناراحت می شوند و اگر بدی به شما رسد از آن شادمان می گردند».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «إِلْحَسَدٌ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ».

«حسد کارهای نیک را می خورد همچنانکه آتش هیزم را می خورد».

و نیز فرمود : «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ : يَا بَنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي وَ لَا تَمْدَنَّ عَيْنِيكَ إِلَى ذَلِكِ وَ لَا تَتَّبِعْهُ نَفْسُكَ، فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي، صَادٌّ لِقَسْمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي. وَ مِنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي».

«خدای عزوجل به موسی بن عمران وحی فرمود که به مردم بر آنچه از فضل خود به آنها داده ام حسد مبر، و چشمهای خود را بر آن مدوز، و دلت را دنبال آن مکن؛ که حسود نسبت به نعمت های من خشمگین است، و از تقسیم می که میان بندگان خود کرده ام جلوگیری است. و هر که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست».

و فرمود: «لا تحاسدوا و لا تقاطعوا و لا تدابروا و لا تباغضوا، و كونوا عباد الله اخوانا».

«حسد مورزید و از هم مگسلید و به یکدیگر پشت مکنید (راه مخالفت میوئید) و دشمنی منمائید، بندگان خدا! با هم برادر باشید».

و فرمود: «دبّ الیکم داء الاءمم قبلکم : الحسد و البغضاء هی الحالقة، لا اقول حالقة الشعر، و لكن حالقة الدین، و الّذی نفس محمّد بیده ! لا تدخلون الجنة حتّی تؤمنوا، و لن تؤمنوا حتّی تحابّوا. اءلا اءنبئکم بما یتبّت ذلک لکم ؟ اءفشوا السّلام بینکم»

«بیماری امتهای پیش در شما راه یافته: حسد و دشمنی که سترنده است، نه سترنده موی بلکه سترنده دین. به خدائی که جان محمّد به دست اوست، به بهشت نمی روید تا ایمان آورید، و ایمان نخواهید آورد تا یکدیگر را دوست بدارید. آیا می خواهید شما را به چیزی خیر دهم که مهربانی و دوستی را میان شما بر قرار کند؟ به همدیگر سلام کنید!».

و فرمود: «کاد الفقر ان یکون کفرا، و کاد الحسد ان یغلب القدر».

«فقر نزدیک است که به کفر انجامد، و حسد نزدیک است که بر قدر غلبه کند»⁽⁸⁶⁾.

و فرمود: «به زودی به امت من بیماری امتها خواهد رسید. پرسیدند: بیماری امتها چیست؟ فرمود: «خودپسندی و ستیزندگی، و سرکشی، و زیاده جوئی، و همچشمی در دنیا، و دوری نمودن و حسد ورزیدن، تا آنکه ستم و تعدی و سپس آشوب و فتنه پدید آید».

و فرمود: «ترسناکتر چیزی که بر امتم می ترسم این است که مالشان زیاد شود پس با یکدیگر حسد ورزند و یکدیگر را به قتل رسانند».

و فرمود: «برای نعمت های خدا دشمنانی هست. پرسیدند: آنها کیانند؟ فرمود: کسانی که به مردم بر آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده حسد می برند».

و در یکی از احادیث قدسی وارد شده است که: «خداوند فرمود: حسود دشمن نعمت من است و از قضاء من خشمگین است و به قسمتی که در میان بندگانم کرده ام راضی و خشنود نیست».

امام باقر علیه السلام فرمود: «انَّ الرَّجُلَ لِيَاءُ تِي بَايِّ بَادِرَةِ فَيَكْفُرُ. وَ انَّ الْحَسَدَ لِيَاءُ كُلِّ الْاِيْمَانِ كَمَا تَاءُ كُلِّ النَّارِ الْحَطْبِ».

«گاهی مرد شتابزدگی و تند می کند و کافر می شود. و حسد ایمان را می خورد همچنانکه آتش هیزم را می خورد».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «آفة الدِّينِ : الحسد و العجب و الفخر» «آفت دین حسد و خودبینی و فخر فروشی است».

و فرمود: «انَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبِطُ وَ لَا يَحْسُدُ، وَ الْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَ لَا يَغْبِطُ»⁽⁸⁷⁾.

و فرمود: «حسود پیش از آنکه ضرری به محسود برساند به خود زیان می زند، چنانکه ابلیس به سبب حسد برای خود لعنت به ارث بُرد، و برای آدم برگزیدگی و هدایت و بالا رفتن به مقام حقایق عهد و اصطفاء الهی را حاصل کرد. پس محسود باش و حسود مباش، که ترازوی حسود همیشه سبک است به واسطه سنگینی ترازوی محسود⁽⁸⁸⁾، و روزی قسمت شده است، پس حسد چه نفعی به حسود و چه ضرری به محسود می رساند. و ریشه حسد از کوری دل و انکار فضل و کرم خدای تعالی است، و اینها دو بالند برای کفر. و به واسطه حسد فرزند آدم در حسرت جاوید افتاد، و به درّه هلاکتی سقوط کرد که هرگز نجاتی برای او نیست. و حسود را توبه نیست، زیرا بر آن مُصِرٌّ و به آن معتقد

است و حسد سرشت اوست که بدون معارض و بی سبب ظاهر می شود، و سرشت از ریشه تغییر نمی پذیرد، هر چند که معالجه شود⁽⁸⁹⁾».

یکی از حکما گفته است: «حسد زخمی است بهبودناپذیر».

و یکی از خردمندان گفته است: «ظالمی شبیه تر به مظلوم از حسود ندیدم، که نعمت ترا نعمت خود می داند».

و یکی از بزرگان گوید: «حسود از مجالس و مجامع جز مذمت و ذلت بهره ای نمی برد، و از ملائکه جز لعنت و دشمنی به او نمی رسد، و از خلق جز غم و اندوه عایدش نمی شود، و در وقت مردن جز سختی و هراس نصیبی ندارد، و در قیامت جز رسوائی و عذاب به او نمی رسد».

اخبار و روایات در نکوهش حسد بیرون از حدّ شمار است، و آنچه یاد شد برای حق جو کافی است. و نیز باید دانست که ناپسند داشتن نعمت و حُبّ زوال آن نسبت به کافر و فاجر که دستاویز فتنه و آزار خلق و افساد بین مردم می شود مانعی ندارد، از این رو که وسیله فساد است نه از آن جهت که نعمت است.

فصل 2: منافسه⁽⁹⁰⁾ و غبطه⁽⁹¹⁾

منافسه یعنی آرزو نمودنِ نعمتی که برای دیگری هست بی آنکه زوال آن را از او بخواهد، و این مذموم نیست، بلکه در واجب واجب است و در مستحب مستحب و در مباح مباح.

خدای سبحان می فرماید:

«و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون» (مطففین 26).

«و همچشمی کنان در این باره (نعمت بهستی) همچشمی کنند».

و سخن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر این معنی حمل می شود که فرمود: «لا حسد الا في اثنين: رجل آتاه الله مالا، فسَلَّطَه على ملكه في الحقّ. و رجل آتاه الله علما، فهو يعمل به و يعلمه الناس».

«حسد روا و نیکو نیست مگر در دو مورد: مردی که خدا او را مالی داده باشد و او [در صرف] در راه حق به آن دست یابد، و مردی که خدا به او علمی عطا فرموده و او به آن عمل کند و به مردم بیاموزد». یعنی غبطه جز در این موارد [جایز و نیکو] نیست. گاهی غبطه حسد نامیده می شود چنانکه گاهی حسد منافسه و همچشمی خوانده می شود، و این برای نزدیکی و وسعت و فراخی این دو معنی است. و سبب غبطه حُبّ نعمتی است که برای شخص مورد غبطه حاصل است. پس اگر آن نعمت امری دینی باشد سبب غبطه حُبّ خدا و محبت طاعت اوست، و اگر امر دنیوی باشد سبب آن حُبّ نعمتهای مباح دنیا و بهره مندی از آنهاست. در غبطه اول هیچ کراهتی نیست بلکه مستحسن و مندوب است و غبطه دوم اگرچه حرام نیست ولی باعث کاهش و نقصان درجه آدمی در دین و واماندن انسان از مقامات بلند و ارجمند است، و با زهد و توکل و رضا منافات دارد.

و اما غبطه اگر فقط این باشد که دوست دارد به مثل نعمت مغبوط (شخص مورد غبطه) برسد، از آن رو که آن نعمت از مقاصد دین و دنیاست، بدون آنکه بخواهد با وی برابر باشد یا ناپسند که کمتر از او باشد به هیچ وجه در آن اشکالی نیست. ولی اگر تمایل به برابری و کراهت از کمبود نسبت به او دارد این حال جای خطر و لغزش است. زیرا بر طرف شدن کمبود و نقصان یا به وسیله رسیدن به نعمت آن شخص یا به زوال آن از او حاصل می شود. در این صورت اگر یکی از این دو طریقّه حاصل نشد نفس از میل و خواهشِ طریقّه دیگر

دست بر نمی دارد. زیرا بعید است که آدمی بخواهد با دیگری در نعمتی مساوی شود و نتواند به مرتبه او برسد و آنگاه میل به زوال آن از او نکند، بلکه غالباً چنین تمایلی در وی پدید می آید، تا آنجا که اگر آن نعمت از او زوال پذیرد در نزد او خوشتر است تا بقاء آن زیرا به زوال آن نعمت کمبود و نقصان خود او از میان می رود. و اگر طوری باشد که چنانچه اختیار را به وی دهند در زوال نعمت از او می کوشد حسود است و دچار صفت مذموم حسد. و اگر مانع عقلی او را از این کوشش باز دارد ولکن در طبعش چنین است که با زوال نعمت از مغبوط شادی و سُروری در خود می یابد، بی آنکه این حال را ناپسند شمرد و در دفع آن بکوشد، این نیز حسد و مذموم است، اگر چه به بدی مرتبه اول نیست. و اگر به واسطه نیروی عقل و دین خود خوشحالی و سروری را که در طبع خویش به سبب زوال نعمت دیگری می یابد ناپسند شمرد و در دفع آن از نفس خود در مقام مجاهده برآید، مقتضی رحمت و اسعه الهی این است که از او عفو نماید؛ زیرا دفع این حالت جز با ریاضت های سخت و دشوار در توان و قدرت او نیست. هیچ انسانی نیست مگر اینکه کسی را در میان آشنایان و نزدیکان خود در بعضی از نعمت های الهی برتر و بالاتر می بیند، و هر گاه به مقام تسلیم و رضا نرسیده باشد خواستار برابری با او در آن است و کمبود و نقصان آن را درباره خود نمی پسندد. و چون نتواند به آن برسد بی اختیار طبعش مایل به زوال نعمت از او می شود، و همیشه در ناراحتی و پریشانی است تا او به مرتبه وی تنزل یابد و با وی مساوی شود. و این حالت هر چند نقص است و نفس را از دین، لکن چون به سبب نیروی عقل و تقوای خود آن را ناپسند و مکروه شمرد و به مقتضای آن عمل نکند، ان شاء الله مورد عفو قرار می گیرد، و همان ناخوشنودی و کراهتی که از این صفت دارد کفاره آن است.

از مجموع آنچه گفته شد معلوم می شود که برای حسد مذموم چهار مرتبه است :

اول - اینکه دوست دارد که نعمت از محسود بر طرف شود هر چند به وی منتقل نشود، و این زشت ترین و ناپسندیده ترین مراتب حسد است.

دوم - اینکه دوست دارد که نعمت از دست دیگری بیرون رود برای رغبت و تمایلی که به آن دارد مانند خانه معینی یا زن جمیله ای که می خواهد از دست وی در رود و به دست او آید. بر حُرمت و مذمّت این مرتبه از حسد قول خدای متعال دلالت دارد که می فرماید :

«و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض» (نساء، 31).

«آنچه را که خداوند به وسیله آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده آرزو مکنید».

سوم - اینکه تمایل او به مثل آنچه دیگری دارد باشد نه به خود آن، اما چون از رسیدن به آن ناتوان است دوست دارد که از دست او نیز بیرون رود تا با یکدیگر برابر باشند. و اگر بتواند، در تلف کردن و زوال آن نعمت از دست وی می کوشد.

چهارم - مثل سوم است، با این تفاوت که اگر در بر طرف ساختن آن نعمت قدرت هم داشته باشد نیرومندی عقل و دین او مانع می شود که در زایل کردن آن نعمت بکوشد ولیکن از زوال آن خشنود می شود بدون اینکه از این حالت دلشادی خود ناراحت باشد.

و برای غبطه دو مرتبه است :

اول - میل دارد که به آنچه مغبوط دارد دست یابد، بدون میل به مساوات با وی کراهت از کمتر داشتن از او، و زوال نعمت وی را نخواهد.

دوم - میل دارد که به آن نعمت دست یابد همراه با میل به مساوات و کراهت از کمبود، به طوری که اگر از نیل به آن ناتوان باشد، در نهانخانه دل خویش نابودی نعمت وی را خواهان و از رسیدن به برابری با وی و از میان رفتن کمبود شادمان است، جز اینکه از این شادی ناخشنود است و بر نفس خود خشمگین. گاه این مرتبه از حسد «حسد مورد عفو» نامیده شده و گویا مقصود نبی اکرم صلی الله علیه و آله همین معنی باشد که می فرماید: «سه چیز است که مؤمن از آن جدا نخواهد شد: حسد، و ظن و طیره (فال بد)... سپس فرمود: و برای او راه بیرون شدن از اینها هست، اگر حسد بُردی آن را مخواه و مجو - یعنی اگر در دلت چیزی از آن یافتی به آن عمل مکن، و از آن ناخشنود باش - و اگر گمان [بد] پیدا کردی آن را حقیقت مپندار و آن را تحقق مبخش، و چون شگون بد زدی از آن بگذر [و به کار خود پرداز]».

فصل 3: انگیزه های حسد

انگیزه های حسد هفت چیز است:

اول - خباثت نفس و بخل نسبت به خیر بندگان خدا. در گوشه و کنار عالم کسانی را می یابی که از گرفتاری و رنج و مصیبت بندگان شاد و خوشدل می شوند، و از راحت و نیکویی حال و وسعت معاش آنان ناراحت و محزون می گردند. چنین شخصی هر گاه نگرانی و اضطراب احوال مردم و گرفتاری و ادبار و تنگی معیشت آنان را بشنود به سبب خبث باطن و رذالت طبع در خود احساس شکفتگی و شادمانی می کند، هر چند میان او و ایشان هیچ گونه سابقه دشمنی و رابطه آشنائی نبوده باشد و تفاوتی در حال او از رسیدن به جاه یا مال و مانند اینها حاصل نشود. و هر گاه خوبی حال و سر و سامان داشتن زندگی یکی از بندگان خدا را بشنود بر او گران می آید اگرچه هیچ نقص و ضرری به

او نرسد. این بیچاره نسبت به نعمتهای خدا بر بندگان بخل می ورزد بدون اینکه قصد و غرضی داشته باشد و یا تصور کند که آن نعمت به وی منتقل می شود، پس این خوی ناشی از خبث نفس و پستی و پلیدی طبع است. و از این رو علاج آن در نهایت دشواری است زیرا سببش خباثت ذات و پستی سرشت است و معالجه امر ذاتی و مقتضای طبع بسیار سخت است، بر خلاف آنچه از اسباب عارضی پدید آید.

دوم - دشمنی و کینه توزی، و این بزرگترین اسباب حسد است، زیرا هر انسانی - مگر نادری از اهل مجاهده با نفس - به گرفتاری و رنج دشمن خود شاد و فرحناک می گردد، یا به گمان اینکه این حال مکافاتی است که خداوند به خاطر او به دشمن رسانده، یا برای اینکه طبعاً ضعف و نابودی دشمن را دوست دارد. و هر گاه نعمتی به دشمن رسد ناراحت می شود، زیرا ضدّ مراد و خواهش اوست و گاه تصور کند که خود او در نزد خدا منزلتی ندارد که انتقام او را از دشمن نگرفته و بلکه به او نعمت داده، و از این خیالها اندوهگین می شود.

سوم - حُبّ ریاست و حُبّ مال و جاه. پس کسی که نام و آوازه را دوست دارد، و طالب مدح و ستایش است از اینکه او را در فنّ خود وحید زمان و یگانه عصر خوانند، و از حیث شجاعت یا علم یا عبادت یا صنعت یا جمال یا غیر اینها مشهور و معروف گردد، اگر بشنود که در دورترین نقاط عالم نظیر و مانند او هست ناراحت و بد دل می شود، و به مرگ او یا زوال نعمتی که در آن با او مشارک است شاد می گردد، تا در فنّ خود از همه برتر و در ستایشی که از صفت او می شود یکتا و بی همتا باشد.

چهارم - ترس از بازماندن از مقصود و مطلوب خود. و این مخصوص دو نفر است که هر دو یک چیز را بخواهند، پس هر یک از آن دو در وصول به

مقصود به دیگری حسد می ورزد، از این جهت که آن را در انحصار خود می خواهد، مثل حسد هووها نسبت به یکدیگر در مسائل همسری، و حسد برادران با هم در نزدیکی به پدر و مادر برای دست یافتن به مال آن دو، و حسد شاگردان به یکدیگر در مورد یک استاد برای جلب توجه او، و حسد ندیمان و خواص پادشاه در نیل به منزلت و مقام در نزد او، و حسد و عاظ و فقهای که اهل یک شهرند با هم در رسیدن به درجه قبول و به دست آوردن مال، اگر غرض و مقصود آنها همین باشد.

پنجم - تعزُّز: و آن عبارت است از اینکه بر او گران باشد که یکی از همگنانش از او بالاتر و برتر شود، به این گمان که اگر آن شخص به نعمت هائی دست یابد بر او تکبر خواهد کرد و او را کوچک خواهد شمرد، و او به واسطه اینکه می خواهد عزیز و ارجمند شمرده شود خواهان آنست که آن نعمت به او نرسد. و غرض او این نیست که تکبر نماید، زیرا به برابری با او راضی است، بلکه غرضش دفع کبر اوست.

ششم - تکبر: و آن عبارت است از اینکه صفت تکبر بر طبع کسی غالب باشد و بخواهد بر یکی از اقران برتری نماید و از او توقع انقیاد و دنباله روی داشته باشد، پس اگر نعمتی به وی رسد چنین تصور کند که دیگر متحمل تکبر او نخواهد شد و از اطاعت و خدمت او سر باز خواهد زد یا داعیه برابری با او یا برتری از او را خواهد داشت، و بدین سان خادم وی مخدوم او خواهد شد، از این جهت در رسیدن نعمت به وی حسد می برد. و حسد بیشتر کفار نسبت به رسول الله ﷺ از این قبیل بوده، چنانکه می گفتند: چگونه جوانی فقیر و یتیم بر ما مقدم شود؟

«لولا نزل هذا القرآن على رجل من القرينين عظيم» (زخرف، 13)

«چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این دو آبادی نازل نشده».

هفتم - تعجب : و این در وقتی است که محسود در نزد حاسد حقیر و نعمتی که به وی رسیده بزرگ باشد، و از رسیدن مثل وی به چنان نعمتی در شگفت شود و حسد ورزد و زوال آن را بخواهد، و از این قبیل است حسد امّتها نسبت به پیغمبران خود که می گفتند :

«ما انتم الا بشر مثلنا» (یس، 15).

«شما جز بشری مانند ما نیستید».

«فقالوا : اءنؤ من لبشرین مثلنا» (مؤمنون، 48).

«و می گفتند : آیا به دو بشری (موسی و هارون) مانند خود ایمان آوریم؟»

«و لئن اءطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون» (مؤمنون، 34).

«و اگر از بشری مانند خود اطاعت کنید زیانکارید».

بنابراین از رسیدن کسانی مانند آنان به مرتبه وحی و رسالت تعجب می کردند، و از این رو حسد می بردند بی آنکه قصد تکبر یا ریاست یا دشمنی یا غیر اینها از موجبات حسد را داشته باشند.

و گاهی این اسباب و عوامل یا بیشتر آنها در یک نفر جمع می شود، و بدین گونه حسد در او نیرومند می گردد به حدّی که دیگر نمی تواند آن را پنهان دارد، و دشمنی را آشکار می سازد. و گاه حسد چندان نیرومند شود که حسود آرزو کند که هر نعمتی را نزد هر کسی می بیند از او زایل شود و به دست وی برسد. چنین شخصی دچار جهل و حرص است، زیرا آرزو می کند که همه نعمتها و خیراتی که برای همه مردم حاصل است از آن او باشد، یعنی امری که بی شک محال است و اگر هم ممکن باشد بهره مندی از آنها امکان پذیر نیست،

و اگر حریص نبود چنین آرزویی نمی کرد، و اگر عالم بود این آرزو را با نیروی عقل از خود دفع و طرد می نمود.

(تنبیه) بعضی از عوامل و اسباب مذکور، همان گونه که مقتضی است که حسود آرزوی زوال نعمت و خوشی از دیگران کند همین طور اقتضا دارد که آرزوی بلا و گرفتاری برای صاحبان نعمت بنماید. جز اینکه آنچه از حسد شمرده می شود همان قسم اول است، و دومی از عداوت شمرده می شود، و عداوت اعم از حسد است، زیرا دشمنی آرزوی وقوع مطلق ضرر برای دشمن است، خواه زوال نعمت یا حدوث بلا و مصیبتی باشد. و حسد صرفاً آرزوی زوال نعمت است.

فصل 4: میان علماء آخرت و خداشناسان حسدی نسبت به یکدیگر وجود

ندارد

عوامل و اسبابی که درباره حسد ذکر شد میان اشخاصی است که با یکدیگر ارتباط دارند و از این رو در مجالس و محافل گرد می آیند و در مقاصد و اغراضی مشترک و همسانند، و چون در غرض یا مسأله ای با یکدیگر مخالفت نمایند، کینه ورزی پدید می آید، و در این هنگام یک طرف می خواهد طرف دیگر را تحقیر و بر او تکبر کند، و برای مخالفت با غرض وی در صدد مکافات بر می آید، و از دست یابی وی به نعمتی که او را به مقصودش می رساند ناخشنود است، و در این حال حسد تحقق می یابد. و از این رو در میان دو شخصی که در دو شهر دور از هم زندگی می کنند حسد پیش نمی آید زیرا رابطه ای با هم ندارند. و لیکن اگر در یکجا در جوار هم قرار گیرند و بر سر مسائل و مقاصدی با هم برخورد کنند و مخالفتشان آشکار شود، میانشان دشمنی و کینه پدید می آید و بقیه اسباب حسد برانگیخته می شود. و نیز می

بینی که هر صنفی به صنف خود حسد می برد نه به دیگری زیرا مقاصد یک صنف یکسان است و بر شغل و صنعت واحد مزاحم یکدیگرند. پس عالم به عالم حسد می برد نه به عابد، و تاجر به تاجر حسد می برد نه به دیگری، مگر به سببی دیگر غیر از اشتراک بر آن حرفه. و همچنین هر که حرص شدید بر حُبّ جاه دارد و دوستدار آوازه و اشتها در همه اطراف عالم است و شوق یکتائی و تفرّد در فنّ خود دارد، با هر کسی که در عالم در فنی که وسیله تفاخر اوست شریک و نظیر باشد حسد می ورزد.

و اما منشاء همه اینها دوستی دنیاست، زیرا منافع دنیا به سبب تنگی و محدود و محصور بودن آنها محلّ نزاع و کشمکش می شود، به طوری که ممکن نیست منفعتی از مال و منصب به کسی برسد مگر آنکه از دست دیگری بیرون رود. ولی آخرت، چون تنگی در آن نیست، نزاع و برخورد بین اهل آن پیش نمی آید. مثال این در دنیا علم و معرفت [به خدا] است که از مزاحمت بر کنار است، و هر که علم به خدا و صفات و افعال او و معرفت به نظام جهان را دوست دارد، هرگاه دیگری نیز به آن معرفت داشته باشد حسد نمی برد. زیرا علم با بسیاریِ علما تنگ نمی شود و یک مطلب علمی برای هزار هزار عالم معلوم می گردد، و هر یک از ایشان به معرفت خود شاد می شود و از آن لذت می برد، و شادی و لذت او به واسطه معرفت شخص دیگر کم نمی شود، بلکه به سبب کثرت اهل معرفت زیادتی اُنس و ثمره افاده و استفاده حاصل می گردد. زیرا معرفت خدا دریائی وسیع و نامحدود است که تنگی در آن نیست. و هر علمی با خرج کردن یعنی با آموزش به دیگری و شریک ساختن هموعان در آن افزون می شود، و همین باعث فزونی لذت و سرور و شادمانی می گردد. و همچنین است تقرب و منزلت در نزد خداوند و شوق به نعمت های اخروی. و

بزرگترین نعمت های الهی و بالاترین مراتب منزلت و قرب نزد خدای تعالی لذت لقاء اوست، و در آن هیچ جلوگیری و مزاحمتی نیست، و اهل لقاء جا را بر یکدیگر تنگ نمی کنند، بلکه با کثرت ایشان انس بیشتر می شود.

از آنچه گفتیم معلوم شد که : در میان علمای آخرت حسدی نخواهد بود، زیرا آنان از کثرت و بسیاری شریکان خود در معرفت خدا و حُب و انس او شاد و مسرور می گردند، و حسد ورزی تنها در میان علمای دنیاست، و آنها کسانی هستند که مقصودشان از علم طلب مال و جاه است. زیرا مال از اجسام و مادیات است که چون به دست کسی رسید دست دیگران از آن تهی می ماند. و جاه و ریاست نیز چنین است زیرا که وقتی دلها به بزرگداشت عالمی اقبال نمود از تعظیم دیگری منصرف و یا کم می شود، و همین سبب حسد در میان ایشان می گردد. اما اگر دل آدمی از سرور و ابتهاج به معرفت خداوند پر شد مانعی نیست که دیگران هم به آن معرفت دست یابند. اگر انسانی مالک همه آنچه در زمین است بشود دیگر چیزی باقی نمی ماند که دیگران مالک شوند زیرا دایره امور مادی و دنیوی تنگ و محدود است. اما علم را نهایت نیست، و اگر انسانی به بعضی از علوم عالم شود این امر مانع آن نیست که دیگران هم به آن عالم گردند.

پس روشن شد که حسد به سبب مقصود بودن امری است که کفایت همه را نمی کند و خواست همگان را بر نمی آورد. از این رو میان عارفان و خداشناسان و صاحبان مقامات برین الهی حسدی نیست زیرا در معرفت خداوند و نعمت های بهشت تنگی و محدودیت و مزاحمت وجود ندارد، و لذا خدای سبحان درباره ایشان می فرماید :

«و نزعنا ما فی صدورهم من غلّ اخوانا علی سرر متقابلین»

(حجر، 47)

«کینه [و حسدی] که در سینه هاشان بوده به در آوریم و برادروار بر تختها
روبروی هم قرار دارند.»

بلکه باید گفت که حسد از صفات گرفتاران زندان دنیاست.

پس ای دوست من، اگر بر خود مهربان باشی و آبادی و راحت سرای آخرت
بخواهی نعمتی را طلب کن که مزاحمتی برای آن نیست و لذتی را بجو که چیزی
آن را تیره و مکدر نکند. و آن لذت جز معرفت خدا و حُب و انس به او و از
همه گسستن و به جانب قدس او پیوستن نیست. و اگر از چنین حالتی لذت نمی
بری و به آن اشتیاق نداری و لذتهای تو منحصر است به امور حسی و وهمی و
خیالی، بدان که جوهر ذات تو معیوب و از عالم انوار محجوب است، و بزودی با
چهارپایان و شیاطین قرین و محشور خواهی شد و در اسفل السافلین با آنها در
غل و زنجیر خواهی بود. مَثَل تو در عدم درک این لذت همچون کودک و عنین
است که لذت جنسی را ادراک نمی کند. پس همان گونه که این لذت مخصوص
مردان سالم است، همچنین ادراک لذت معرفت مخصوص مردانی است که :

«لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله» (نور، 37)

«هیچ گونه تجارت و دادوستدی ایشان را از یاد خدا مشغول نمی سازد.»
و دیگران به این لذت مشتاق نیستند، زیرا شوق بعد از چشیدن لذت است، و
هر که لذت معرفت را نچشیده باشد به آن شناسائی ندارد، و هر که شناسد
مشتاق نمی شود، و هر که مشتاق نباشد نمی جوید، و هر که نجوید ادراک نمی
کند، و هر که معرفت را در نیابد از مقام علیین رانده و مطرود و از مجاورت
مقربان محروم خواهد بود، و با محرومان در تنگترین درکات زندان دوزخ
محبوس خواهد شد :

«و من يعيش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين» (زخرف، 36)
«و هر که از یاد خدای رحمان روی برتابد شیطانی را به او گماریم که قرین
وی باشد.»

فصل 5: علاج حسد

چون دانستی که حسد از بیماریهای مُهلک نفس است، این را نیز بدان که
بیماریهای نفسانی جز با علم و عمل علاج پذیر نیست. اما علمی که برای
بیماری حسد سودمند است این است که بدانی که حسد برای دین و دنیای تو
زیان آور است، ولی به محسود تو زبانی نمی رساند، بلکه به سبب آن سود
دنیوی و اخروی می برد. و هر گاه این نکته را از روی بصیرت و تحقیق
دانستی، و دشمن خود و دوست دشمن خود نبودی، از حسد جدا و دور خواهی
شد.

اما اینکه حسد به دین تو ضرر می رساند و ترا به عذاب ابد و عقاب جاوید
می کشاند از آیات و اخبار وارده در ذم آن و عقوبت صاحب آن معلوم و روشن
شد، و به علاوه دانستی که حسود از قضاء خدای تعالی ناخشنود و خشمگین
است، و از نعمتهای الهی که برای بندگان خود تقسیم کرده کراهت دارد، و
عدالتی را که در مملکت خویش اجرا کرده منکر است، و این ناخشنودی و
انکار، که موجب ضدیت و عناد با خالق بندگان است، نزدیک است که اصل
توحید و ایمان را از میان ببرد چه رسد به ضرر رساندن به آنها. به علاوه حسد
موجب غش و خیانت و عداوت با مؤمن، و ترک خیرخواهی و دوستی و
بزرگداشت و مراعات او، و ترک همراهی و همگامی با پیامبران و اولیاء خدا در
خواستن خیر و نعمت برای او، و مشارکت با شیطان و حزب وی در شادی از

نزول بلاها و مصائب بر او و زوال نعمت از او می شود. و این خبائث و رذائل نفس حسنت را از میان می برد، همچنانکه آتش هیزم را.

و اما اینکه حسد باعث زیان دنیوی می شود به جهت این است که حسود همواره در رنج و الم و عذاب و پیوسته در غم و اندوه است، زیرا نعمتهای خدا به سبب حسد تو از بندگان او و از دشمنان تو قطع نخواهد شد، پس هر نعمتی که خدا به آنان می دهد ترا در تعب و اندوه و عذاب می گذارد، و هر بلائی که از ایشان دفع شود گوئی که بر تو فرود آید، و بدین گونه دائماً غمگین و محزون و تنگدل و پریشان خاطر می باشی، پس آنچه برای دشمنان خود می خواهی به جان خود می کشانی. و چه شگفت آور است که عاقلی خود را در معرض خشم خدا و گرفتار عذاب او در آخرت قرار دهد، و زیان و رنج و اندوه این دنیا را به جان بخرد، و دین و دنیای خود را بی هیچ نتیجه و فایده ای تباه سازد.

و اما اینکه حسد ضرر دینی و دنیوی به محسود نمی رساند روشن و آشکار است؛ زیرا نعمت با حسد کسی زوال نمی پذیرد. نعمتهای خدا تا زمانی که مقدر شده استمرار و دوام دارد، و هیچ تدبیر و حيله ای در دفع آن کارگر و سودمند نیست، و نه چیزی می تواند عطای او را منع کند و قضای او را دگرگون سازد:

«لکلّ اجلّ کتاب». «و کلّ شیء عنده بمقدار». (رعد، 40، 9)

«برای هر مدتی مکتوبی است». «و هر چیز نزد او به اندازه است».

و اگر به حسد حسود آن نعمت از کسی زایل شود نعمتی بر هیچ کس باقی نمی ماند، زیرا هیچ کس نیست که از حسد حسودان در امان باشد، بلکه نعمت ایمان نیز بر مؤمنان باقی نماند؛ زیرا کفار بر آنان حسد می برند، چنانکه خدای سبحان می فرماید:

«وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (آل عمران، 69)

«گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که شما را گمراه کنند ولی جز خویشتن را گمراه نمی کنند اما نمی فهمند.»

و اگر حسود تصور کند که حسد وی نعمت را از محسود بر طرف می کند ولی حسد دیگران درباره او آن را زایل نمی کند، براستی نادانترین و کودنترین مردم خواهد بود. آری، حسد وی گاهی منشاء انتشار برتری محسود خواهد شد، چنانکه گفته اند :

و اذا اراد اللّٰه نـشـر فضیلة طویت، اءتـاح لهـا لسان حـسود
هرگاه خداوند انتشار فضیلت نهانی را بخواهد زبان حسود را برای این کار آماده می کند
پس چون حسد حسود نعمت محسود را زایل نمی کند، نه به دنیای او
ضرری می زند و نه در آخرت گناهی بر او خواهد بود.

و اما اینکه حسد به دین محسود سود می رساند، از این جهت است که از طرف حسود مورد ستم واقع شده خصوصا اگر حسد وی را وا دارد که در گفتار و کردار به آنچه ناشایسته است پردازد، مانند غیبت و بهتان و پرده دری و فاش کردن راز و ذکر بدیهای او. و حسود با این کارها هدایائی به محسود می دهد یعنی بار بعضی از گناهان او را به دوش خود می گیرد و قسمتی از حسنات خود را به دفتر اعمال او منتقل می کند، پس تهی دست و محروم از رحمت در عرصه قیامت داخل می شود همچنانکه در دنیا از نعمت بی بهره بود. بنابراین نعمتی به نعمت محسود، و نعمت و عذابی به عذاب حسود افزوده می گردد.

و اما اینکه حسود نفع دنیوی به محسود می رساند از این روست که مهمترین مطالب مردم بد حالی دشمنان و رنج و اندوه آنان است، و عذابی بالاتر از درد و رنج حسد نیست. پس حسد آدمی را دشمنکام می کند و مراد دل دشمنان را بر

می آورد. و چون بدیده تحقیق بنگری خواهی دانست که هر حسودی در واقع دشمن خود و دوست دشمن خویش است. پس هر که در این معنی نیک بیندیشد، و فوائد خیرخواهی برای مسلمین را مورد توجه قرار دهد، و دشمن خود نباشد، البته حسد را رها خواهد کرد.

و اما عمل نافع برای معالجه حسد این است که بر آثار خیرخواهی که ضد حسد است مواظبت نماید، به این نحو که تصمیم بگیرد و خود را مکلف سازد که در گفتار و کردار بر خلاف مقتضای حسد رفتار کند. پس اگر حسد او را بر تکبر بر منی انگیزد، خود را به تواضع وادارد، و اگر او را بر غیبت و بدگویی ترغیب می کند، زبان به مدح و ستایش وی بگشاید، و اگر او را به خدعه و ترش روئی و درشتگوئی می خواند، خود را به خوشخوئی و شکفته روئی و خوشکلامی مکلف نماید، و اگر او را بر خودداری از احسان با وی وامی دارد، خود را به بذل و نیکی بیشتر ملزم سازد. و چون بر این روش ولو با تکلف مداومت نماید، ماده حسد به تدریج از او کنده و قطع می شود. به علاوه اگر محسود او را چنین یافت دلش با وی صاف و پاک می شود و او را دوست می دارد، و چون آثار محبت او برای حسود ظاهر شد حسدش زایل می شود و محبت وی در دلش جای می گیرد، و بین آن دو موافقت و همدلی پدید می آید، و ماده حسد از میان می رود. این معالجه کلی برای مطلق بیماری حسد است. و برای هر نوعی علاج مخصوصی هست که آن کندن و نابود ساختن انگیزه و سبب حسد است، از خُبث نفس و حُب ریاست و کبر و خودبزرگ بینی و شدت حرص و غیر اینها. و علاج هر یک از اینها در جای خود خواهد آمد.

تنبیه: آن مقدار از حسد که واجب است بر طرف شود

بدان که برابری خوبی و بدی حال دشمن، و در نیافتن فرق بین آن دو در نفس، از اموری است که تحت اختیار نیست، و تکلیف به آن تکلیف به محال است. بنابراین آنچه در نفی و بر طرف کردن حسد واجب است مقداری است که دفع آن ممکن باشد، و بیان آن - چنانکه اشاره شد - این است که حسد:

(وَلَا) یا آدمی را بر آن می دارد که به گفتار یا کردار اظهار حسد کند، به طوری که از آثار اختیاری او حسد معلوم شود، این گونه حسد بی شک مذموم و حرام است، و صاحب آن گناهکار، نه صرفاً برای آثار ظاهر آن مثل غیبت و بهتان، زیرا اینها افعالی است که از حسد ناشی و صادر می شود و محل آنها جوارح است، و خود حسد نیست. حسد صفت قلب است نه صفت فعل و محل آن قلب است نه جوارح. خدای سبحان می فرماید:

«و لا یجدون فی صدورهم حاجةً ممّا اءوتوا» (حشر، 9)

«و از آنچه به آنان داده شده در دل خویش هیچ گونه نیاز و سوزش دل [از

حسد] ندارند». و می فرماید:

«وَدُّوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء» (نساء، 88)

«دوست دارند شما نیز همانند آنها کافر شوید و یکسان باشید».

و می فرماید:

«انّ تمسکم حسنة تسؤهم» (آل عمران، 120)

«اگر نیکی به شما رسد بدحال و غمین شوند.»

و اگر گناه مخصوص افعال جوارح بود، حسد که صفت قلب است گناه شمرده نمی شد، و حال آنکه چنین نیست، و حسود برای خود حسد نیز که در قلب اوست گناهکار است یعنی شادی و خشنودی او به زوال نعمت بدون اینکه

آن را مکروه داشته باشد. گناه او در حقیقت به سبب این شادمانی و خشنودی قلبی و عدم کراهت از این حالت و مبارزه نکردن با خود است، زیرا این حالت اختیاری و زوال پذیر است، نه به سبب خود شادی و جنبشی که چنانکه اشاره شد طبیعی است و همه کس نمی تواند آن را دفع کند. این گونه حسد بدترین نوع آن است، زیرا معصیت بر خود حسد مترتب است، و نیز بر آثار مذمومی که از آن ناشی و صادر می شود.

(ثانیا) یا او را بر اظهار آن به وسیله گفتار و کردار وادار نمی کند، بلکه در ظاهر از آن خودداری می کند، لکن در باطن زوال نعمت او را می خواهد و کراهتی در درون خود از این حالت ندارد. شکی نیست که این نوع حسد نیز مذموم و حرام است، زیرا عینا مانند نوع پیشین است و فرقی بین آنها نیست جز اینکه در این نوع آثار فعلی و قولی صادر و ظاهر نمی شود، و بنابراین مظلومه ندارد و لازم نیست از محسود حلّیت بخواهد، بلکه گناهی است بین او و خدا، زیرا حلّیت خواستن تنها در مورد کارهای ظاهر است که از جوارح صادر می شود.

(ثالثا) یا حسد وی را بر آثار مذموم ظاهر و نمی دارد، و به علاوه اگر در دل خود طبعاً تمایلی به زوال نعمت محسود احساس کند آن را مکروه دارد و از آن ناخشنود و بر خود خشمناک باشد و با خود مبارزه کند. در این صورت بر او گناهی نخواهد بود، زیرا در مقابل میلی که از جهت طبع به زوال نعمت محسود دارد از جهت عقل به مبارزه بر می خیزد و آن را ناپسند و مکروه می دارد، و در واقع با این کار آنچه بر او واجب بوده بجا آورده است. و اما اصل میل طبیعی غالباً تحت اختیار در نمی آید، زیرا دگرگون ساختن طبع به نحوی که نیکوکار و بدکار در نزد او یکسان باشد و نعمت و بلا و راحت و رنج برای او

فرقی نکند کار هر کسی نیست و آبشخوری نیست که هر کسی بتواند به آن دست یابد. آری هر که پرتو معرفت پروردگار بر دلش تابیده، و جانش به انوار حُب و اُنس او روشن شده، و در دریای محبّت خدای تعالی مستغرق و از عشق او واله و مدهوش گشته، و از ارتباط خاصی که بین علّت و معلول و خالق و مخلوق است آگاهی یافته و آن را نیرومندترین بستگی دانسته، و آنگاه یقین کرده باشد که همه موجودات رشحه ای از رشحات وجود او و جمیع کاینات صادر از فیض وجود اویند، و تمامی ممکنات از یک پستان شیر مکیده اند، و حقایق عالم کون از آبشخور وحدت حقیقی آب رحمت وجود نوشیده اند - چنین کسی کارش به جایی می رسد که دیگر به جزئیات و تفصیل احوال مردم توجه و التفات ندارد، بلکه همه را با یک چشم می نگرد، و آن چشم رحمت است، و همه را بندگان خدا و فعل او می بیند، و جملگی را مسخر او می داند، و دیگر چیزی را با چشم ناخشنودی و بدی ملاحظه نمی کند، اگر چه هر گونه بلیّه و گرفتاری از آن به او برسد، زیرا به هر که و به هر چه می نگرد از خود وی غافل است، و نسبت و انتسابش را به خدای سبحان در نظر می گیرد، و همه در انتساب به او یکسانند.

مطلب دیگر این است که بعضی بر این عقیده اند که حسد تا به مرحله عمل نرسد و آثارش بر جوارح نشود گناه نیست، و بنابراین حسد حرام منحصر است به قسم اول. دلیل اینان حدیث نبوی است که ذکر کردیم: «سه چیز است که مؤمن از آنها جدا نمی شود: حسد...»، و این حدیث دیگر از آن حضرت صلی الله علیه و آله «سه چیز است که برای مؤمن راه بیرون شدن و خلاصی از آنها هست، و راه نجات و بیرون شدن از حسد این است که ستم و تعدّی نکند». ولی صحیح این است که امثال این اخبار را بر قسم سوم حمل کنیم. و آن این است که نفس

طبعاً به زوال نعمت شادمان است با اینکه از جهت عقل و دین از آن کراهت دارد، تا آنجا که این کراهت به مقابله و رویارویی با تمایل طبع می‌کشد. زیرا ظاهر اخبارِ ذمّ حسد دلالت دارد بر اینکه هر حسودی گناهکار است، و حسد عبارت است از صفت قلبی نه افعال ظاهری. و حال آنکه بنابراین مذهب بر صفت قلب گناهی نیست، بلکه گناه صرفاً بر افعالی است که از جوارح سر می‌زند.

از آنچه گفته شد روشن است که برای هر کس نسبت به دشمنانش سه حالت می‌توان تصور کرد: اول: آنکه بدی و بدحالی آنها را می‌خواهد و دوست دارد و شادی خود را با زبان و جوارح ظاهر می‌سازد، و آنچه را موجب ایذاء آنهاست با گفتار و کردار خود نشان می‌دهد، و این نوع حسد قطعاً ممنوع و حرام، و صاحب آن یقیناً گناهکار است. دوم: اینکه طبعاً بدحالی آنها را دوست دارد، ولی به واسطه عقل خود از این بدخواهی کراهت دارد، و با خود مبارزه می‌کند، و اگر چاره‌ای برای برطرف کردن این میل داشته باشد آن را زایل می‌کند. این گونه حسد مورد عفو است و صاحبش گناهکار نیست. سوم: مابین این دو نوع است: در دل حسد می‌ورزد بدون اینکه خود را بر آن حسد ملامت کند یا آن را در دل خود زشت و ناپسند شمارد، ولیکن جوارح خود را از صدور آثار حسد نگاه می‌دارد. این گونه حسد مورد اختلاف است. و حقیقت مطلب را چنانکه بیان شد دانستی.

بیوست: خیرخواهی

ضدّ کینه و حسد نصیحت (خیرخواهی) است، و آن عبارت است از دوست داشتن و خواستن دوام و بقاء خیر و نعمت خدا برای مسلمانان، و کراهت داشتن از رسیدن بدی و شر به آنها. و گاهی در اخبار به ارشاد و راهنمایی آنان در

آنچه مصلحت و خیر و سعادت آنهاست اطلاق شده است. و نصیحت به این معنی لازمه معنی اول است. و سزاوار است که به فوائد آن و اخباری که در ستایش آن رسیده است اشاره کنیم، تا میل و رغبت بر مواظبت بر آن برانگیخته شود و بدین وسیله ضد آن (حسد) بر طرف گردد.

بدان که هر کس طالب خیر و نعمت برای مسلمانان باشد در هر خیری که به ایشان برسد شریک است، یعنی ثواب او مانند ثواب خیر رسان و انعام کننده است. و در اخبار ثابت است که هر که در کارهای شایسته به درجه نیکان نرسد ولی آنان را دوست داشته باشد در روز قیامت با ایشان محشور خواهد شد، چنانکه وارد شده است :

«ان المرء یحشر مع من اءحبّه» (آدمی با کسی محشور خواهد شد که او را دوست دارد. «

مردی اعرابی به رسول خدا ﷺ عرض کرد : «انسان مردمی را دوست دارد ولی نمی تواند به آنها برسد. حضرت فرمود : آدمی با کسی خواهد بود که او را دوست دارد. «

در حضور پیغمبر اکرم ﷺ سخن از قیامت به میان آمد، مردی عرض کرد : «من نماز و روزه چندانی آماده نکرده ام، اما خدا و رسول او را دوست می دارم. حضرت فرمود : هر که را دوست داری با او خواهی بود. « راوی گوید : مسلمین بعد از اسلام آوردن خود مانند آن روز [به سبب شنیدن این سخن] خوشحال نشدند، زیرا بیشترین اعتمادشان به دوستی خدا و رسول او بود. و به این مضمون اخبار بسیاری رسیده است.

و اخباری که در مدح خیر خواهی و مذمت ترک آن، و در ثواب ترک حسد وارد شده بیرون از حدّ شمار است.

از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان اعظم الناس منزلة عند الله يوم القيامة اءمشاهم في ارضه بالنصيحة لخلقه»
«بزرگترین مردم از جهت مرتبه و منزلت نزد خدا در روز قیامت راه روترین ایشان است در زمین برای خیرخواهی خلق خدا.»

و از امام باقر عليه السلام روایت است که: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لينصح الرجل منكم اءخاه كنصيحته لنفسه» «رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: هر یک از شما باید خیرخواه برادرش باشد همچنانکه خیرخواه خود است.»

و نیز فرمود: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة»
«نصیحت و خیرخواهی مؤمن بر مؤمن واجب است.»

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له فى المشهد و المغيب» «بر مؤمن واجب است که برای مؤمن در حضور و غیاب خیرخواهی کند.»

و فرمود: «عليك بالنصح لله فى خلقه، فلن تلقاه بعمل اءفضل منه»
«بر تو باد به نصیحت کردن و خیرخواهی نمودن خلق خدا برای رضای خدا، که خدا را به عملی بهتر از این ملاقات نکنی.» و به این مضمون اخبار دیگری نیز هست.

و از امام صادق عليه السلام روایت است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من سعى فى حاجة لاءخيه فلم ينصحه، فقد خان الله و رسوله» «هر که دنبال حاجت برادر [دینی] خود رود و برای او خیرخواهی نکند به خدا و رسولش خیانت کرده است.»

و فرمود: «من مشى فى حاجة اءخيه، ثم لم ينصحه فيها، كان كمن خان الله و رسوله، و كان الله خصمه»

«هر که در برآوردن حاجت برادرش قدم بردارد و برای او خیرخواهی و خیراندیشی نکند چنانست که به خدا و رسولش خیانت نموده، و خداوند خصم او خواهد بود.»⁽⁹²⁾ و اخبار بسیار دیگری نیز به این مضمون رسیده است.

و روایت است که: «رسول خدا ﷺ برای مردی از انصار شهادت داد که از اهل بهشت است، بعد از جستجو معلوم شد که باعث آن این بود که چون کار خیری برای یکی از مسلمانان انجام می داد از غش و حسد خالی و پاک بود.»

روایت است که: «موسی عَلَيْهِ السَّلَام چون به وعده گاه پروردگار خود شتافت، مردی را در سایه عرش دید و به مقام و مرتبه او رشک بُرد و آرزوی آن نمود، و گفت: این شخص نزد پروردگار خود گرامی است. از خدا خواست که نامش را به او خبر دهد، خدا نام او را نگفت، ولی فرمود: از عمل او ترا آگاه می کنم: این شخص نسبت به مردم بر آنچه خدا از فضل و کرم خویش به ایشان داده حسد نمی بُرد، و پدر و مادر خود را نمی آزارد، و سخن چینی نمی کند.»

و غایت خیرخواهی این است که آنچه را برای خود می خواهد برای برادرش نیز بخواهد، رسول خدا ﷺ فرمود: «المؤمن يحبّ للمؤمن ما يحبّ لنفسه» «مؤمن آنچه برای خود دوست دارد برای برادر مؤمن خود نیز دوست دارد.»

و فرمود: «لا يؤمن احدكم حتى يحبّ لاخيه ما يحبّ لنفسه» «هیچ کس از شما مؤمن نباشد تا آنچه برای خویش می خواهد برای برادر خود نیز بخواهد.»

و فرمود: «إنّ احدكم مرآة اخيه، فاذا رأى به شيئاً فليمط عنه هذا» «هر یک از شما آئینه برادر خویش است، وقتی چیزی بر او دید این را از این بزدايد.»

و از آنهاست:

ایذاء و اهانت و تحقیر

شکی نیست که این صفات ناپسندیده غالباً مترتب بر عداوت و حسد است، اگرچه بعضی از مصادیق و افراد آن گاهی اوقات صرفاً ناشی از طمع یا حرص است و این از پستی قوه شهویه می باشد، یا تنها از غضب و بد خوئی و کبر سرچشمه می گیرد، هر چند کینه و حسدی در میان نباشد. و به هر حال، بی شک و شبهه ایذاء و تحقیر مؤمن شرعاً حرام و موجب هلاکت ابدی است. خدای سبحان می فرماید :

«وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاثْمًا مَبِينًا» (احزاب، 58)

«کسانی که مردان و زنان با ایمان را برای عملی که نکرده اند بیازارند دروغی بزرگ و بزهی هویدا بر گردن خویش دارند».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «هر که مؤمنی را بیازارد مرا رنجانده و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانده، و هر که خدا را برنجاند در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون است». و در خبری دیگر آمده: «لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد.»⁽⁹³⁾

و فرمود: «المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه» «مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش ایمن باشند.»

و فرمود: «لا يحلّ للمسلم ان يشير الى اءخيه بنظرة تؤذيه»
«روا نیست که مسلمانی با نگاهی آزار دهنده به برادر مسلمان خود اشاره نماید.»

و فرمود: «آیا به شما خبر دهم که مؤمن کیست؟ کسی که مؤمنان وی را بر جان و مال خویش امین بدانند. می خواهید به شما بگویم که مسلمان کیست؟

کسی که مسلمان از دست و زبان او ایمن باشند. برای مؤمن حرام است که بر مؤمن ظلم یا خواری یا غیبت روا دارد یا او را رد و طرد کند. «
امام صادق علیه السلام فرمود: «قال الله عزوجل: لِيَاءِ ذَنِّ بِحَرْبٍ مِّنِّي مَن آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» «خدای عزوجل می فرماید: آنکس که بنده مؤمن مرا بیازارد به من اعلان جنگ می دهد.»

و فرمود: «اذ كان يوم القيامة نادى مناد: اءین المؤمنون لاءولیائی؟ فیکوم قوم لیس علی وجوههم لحم، فیقال: هو لاء الذین آذوا المؤمنین، و نصبوا لهم و عاندوهم و عنفوههم فی دینهم. ثم یؤمر بهم الی جهنم»
«چون قیامت شود، منادی ندا کند: کجایند آزارکنندگان دوستان من؟ پس عده ای که صورتشان گوشت ندارد برخیزند، و گفته شود: اینها ایند آن کسانی که مؤمنان را آزرده، و با آنان دشمنی کردند و عناد ورزیدند و با آنها درباره دینشان درشتی نمودند، سپس فرمان رسد که آنان را به دوزخ برند.»
و فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله تبارک و تعالی: من اءهان لی ولیاً فقد ارضد لمحاربتی»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: هر که به یکی از دوستان من اهانت کند، کمر محاربه با من بسته است.»
و فرمود: «خدای تبارک و تعالی می فرماید: هر که دوستی از من را مورد اهانت قرار دهد به جنگ با من کمین کرده، و من به یاری دوستانم شتاب می کنم.»

و فرمود: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله عزوجل: قد نابذنی من اذلّ عبدی المؤمن»

«رسول خدا ﷺ فرمود: خدای عزوجل می فرماید: آنکس که بنده مؤمن مرا خوار کند با من جنگ برخاسته».

و فرمود: «من حقر مؤمنا مسکینا ءو غیر مسکین، لم یزل اللّٰه عزوجلّ حاقرا له ماقتا، حتّٰی یرجع عن محقرته ایّاه»

«هر که مؤمنی را چه مستمند باشد یا غیر مستمند خوار شمارد، خدای عزوجل همواره او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن وی باز گردد».⁽⁹⁴⁾
و در این معنی اخبار بسیار دیگری نیز هست.

و هر که نسبت میان علت و معلول و ارتباط خاصی را که میان خالق و مخلوق است بشناسد، می داند که ایذاء و اهانت بندگان در حقیقت به ایذاء و اهانت خداوند بر می گردد، و همین امر در مذمت آن کافی است. پس بر هر عاقلی واجب است که پیوسته متذکر بدی و مذموم بودن ایذاء و تحقیر مسلمین و خوبی و پسندیده بودن ضد آن باشد، و آنچه را که در رفع آزار و اذیت آنان و گرامی داشتن ایشان رسیده است - چنانکه خواهد آمد - به خاطر داشته باشد، و خود را از ارتکاب ایذاء و تحقیر آنها باز دارد تا موجب رسوائی در دنیا و عذاب آخرت نگردد.

پیوست: خودداری از آزرده شدن مسلمانان

در فضیلت و فوائد اضداد آنچه ذکر شد، یعنی خویشتن داری از آزار مؤمنان و مسلمانان و اکرام و تعظیم ایشان، شکی نیست. و اخباری که در ستایش دفع ضرر و خودداری از آزار مردم رسیده بسیار است، مانند این سخن پیغمبر اکرم

ﷺ :

«من ردّ عن قوم من المسلمین عادیة ماء ءو نار و جبت له الجنّة»

«هر که تجاوز آب یا آتشی را از گروهی از مسلمانان بگرداند بهشت برای او واجب خواهد بود».⁽⁹⁵⁾

و در گفتاری دیگر فرمود: «برترین مسلمان آنست که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند».

و در حدیثی طولانی در امر به فضائل فرمود: «... اگر بر این کار توانائی نداری مردم را از شرّ خود نگاه دار، که این کار صدقه ای است از جانب تو».

و نیز سخن آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مردی را دیدم که در بهشت در گردش بود به این سبب که درختی را که مزاحم مسلمانان بود از سر راه برداشته بود».

و فرمود: «هر که از راه مسلمانان چیزی را که آنان را می آزارد بردارد، خداوند برای او حسنه ای می نویسد که به سبب آن بهشت برایش واجب می شود».⁽⁹⁶⁾

و همچنین اخباری که در مدح اکرام و تعظیم مؤمن وارد شده بسیار است.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «خدای سبحان می فرماید: هر که بنده مؤمن مرا گرامی دارد از غضب من ایمن است».

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من اکرم اءخاه المسلم بكلمة يلفظه بها و فرج عنه كربته، لم يزل في ظلّ الله الممدود، عليه الرّحمة ما كان في ذلك»

«هر که برادر مسلمانش را با سخن محبت آمیزی گرامی دارد و اندوه و گرفتاریش را بر طرف کند، تا زمانی که در این کار باشد همواره در سایه رحمت گسترده خدا خواهد بود».

و فرمود: «ما في اءمتي عبدالطف اءخاه في الله بشي ء من لطف الاءخدمه الله من خدم الجنة»

«هیچ بنده ای از امت من نیست که به برادرش لطفی کند مگر آنکه خداوند از خدمتکاران بهشت برای او قرار خواهد بود».

و فرمود: «ایما مسلم خدم قومنا من المسلمین الا اعطاه الله مثل عددهم خداما فی الجنة»

«هر مسلمانی که جمعی از مسلمین را خدمت کند خداوند به شمار آنان خدمتگزاران در بهشت به او می دهد».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من اءخذ من وجه اءخیه المؤمن قذاة كتب الله عز و جل له عشر حسنات، و من تبسم فی وجه اءخیه کانت له حسنة».

«هر که خاشاکی از چهره برادر مؤمن خود بگیرد، خدای عزوجل ده حسنه برایش می نویسد، و هر که به روی برادر مؤمن خود تبسم کند برای او حسنه ای خواهد بود».

و فرمود: «من قال لاءخیه مرحبا كتب الله له مرحبا الی یوم القیامة»

«هر که برادر مؤمن خود را مرحبا گوید خداوند تا روز قیامت برای او مرحبا می نویسد».

و فرمود: «من آتاه اخوه المسلم فاءكرمه فإئما اكرم الله عزوجل»

«هر که نزد برادر مسلمان خود آید و او را اکرام کند خدای عزوجل را اکرام کرده است». و به اسحاق بن عمّار فرمود: «اءحسن یا اسحاق الی اولیائی ما استطعت، فما اءحسن مؤمن الی مؤمن و لاءعانه الا خمش وجه ابلیس و قرح قلبه»

«ای اسحاق با دوستان من هر قدر توانی نیکی کردن، که هیچ مؤمنی با مؤمنی احسان و اعانت نکرد مگر آنکه چهره ابلیس را خراشید و بر دلش زخم زد»⁽⁹⁷⁾.

و شایسته است که بعضی از طبقات مردم را به زیادت تعظیم و اکرام اختصاص دهد، مانند اهل علم و تقوا، چنانکه در اخبار بر اکرام و احسان آنان تاءکید شده است، و همچنین سزاوار است که پیران و ریش سفیدان مسلمان بیشتر مورد اکرام و احترام قرار گیرند، و در این باره اخبار بسیار وارد شده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: من عرف فضل کبیر لسنه فوقه آمنه الله من فزع یوم القيامة»

«هر که برتری بزرگتر را به جهت زیادتی سن او بشناسد و او را احترام کند خداوند او را از ترس روز قیامت ایمن می گرداند».

و فرمود: «ان من اجلال الله عزوجل اجلال الشیخ الکبیر» «بزرگ شمردن پیر سالخورده، تعظیم و بزرگ شمردن خداست».

و فرمود: «لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا» «کسی که بزرگسال ما را احترام نکند و بر خردسال ما رحم نکند از ما نیست».

و اخبار به این مضمون بسیار است.

و همچنین سزاوار است که بزرگ یک قوم را به زیادتی اکرام و احترام مخصوص داشت، به واسطه قول نبی اکرم ﷺ: «إِذَا اتَّكَمَ كَرِيمٌ قَوْمٍ فَأَكْرَمُوهُ» «هرگاه بزرگ قومی نزد شما آید او را اکرام کنید».

و همین طور شایسته است که ذریه و سادات علوی را به زیارت اکرام و تعظیم اختصاص داد. رسول خدا ﷺ فرمود: «شفاعت من برای کسی که ذریه مرا به دست و زبان و مال کمک کند ثابت است». و نیز فرمود: «چهار نفرند که شفاعت من در روز قیامت به آنها می رسد: کسی که ذریه مرا گرامی دارد، و آن

که حوائج ایشان را برآورد، و کسی که در موقع اضطرار و درماندگیشان به دنبال انجام کارشان برود، و آن که به دل و زبان ایشان را دوست دارد».⁽⁹⁸⁾

و فرمود: «فرزندان مرا اکرام کنید، و آداب مرا نیکو دارید». و فرمود: «خوبانِ ذرّیه مرا برای خدا و بدانِ ایشان را برای من اکرام کنید». و احادیث در فضیلت سادات و ثواب اکرام و اعانت ایشان بی شمار است.

و ضرر رساندن به مسلمان نزدیک است به معنی ایذاء، و گاهی اخصّ از آن است. بنابراین آنچه بر ذم آن دلالت دارد بر ذم این نیز دلالت می کند، مانند این سخنی نبی اکرم ﷺ: «خصلتان لیس فوقهما شیء من الشرّ: الشّرک باللّه تعالی، و الضّرّ بعباد اللّه» «دو خصلت است که بدتر از آن نیست: شرک به خدای تعالی، و ضرر زدن به بندگان خدا». و همچنین ضد آن، یعنی نفع رساندن به مسلمان نزدیک است به معنی ضدّ ایذاء و اخصّ از آن است. بنابراین آنچه بر مدح آن دلالت دارد بر مدح این نیز دلالت می کند. و شکی نیست که رساندن نفع به مؤمنان از صفات و افعال شریف است. و اخبار وارده در فضیلت آن بسیار است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «الخلق عیال اللّه، فاءحبّ الخلق الی اللّه من نفع عیال اللّه و ادخل علی اهل بینه سرورا» «خلق عیال خداوندند، پس محبوبترین آنها نزد خدا کسی است که برای عیال خدا سودمند باشد و خانواده اش را شاد سازد».

و از آن حضرت ﷺ سؤال شد: «من اءحبّ الناس الی اللّه؟ قال: انفع الناس للناس» «محبوبترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: کسی که برای مردم سودمندتر باشد».⁽⁹⁹⁾

و فرمود: «خصلتان من الخیر لیس فوقهما شیء من البر: الایمان باللّه، و النّفع لعباداللّه»

«دو خصلت است که نیکوتر از آن چیزی نیست: ایمان به خدا و سودمندی برای بندگان خدا».

تنبیه: مذمتّ ظلم به معنی اخصّ

بدان که ظلم گاهی به معنی ضد عدالت است، و آن تعدّی از حدّ وسط در هر چیزی است، و ظلم به این معنی جامع همه ردائیل است - چنانکه به آن اشاره شد - و این ظلم به معنی اعم است و گاهی لفظ جور نیز بر آن اطلاق می شود. و گاهی مراد از آن مترادف زیان رساندن و اذیت کردن دیگری است، که شامل کشتن و زدن و دشنام و تهمت و غیبت و گرفتن مال او به قهر و غارت و غضب و دزدی است با غیر اینها از گفتار و کرداری که باعث اذیت دیگری باشد. و این همان ظلم به معنی اخصّ است، و ظلم در آیات و اخبار و در عُرف مردم به همین معنی است. و باعث این ظلم اگر عداوت و حسد باشد از ردائیل قوه غضب است، و اگر حرص و طمع در مال باشد، از ردائیل قوه شهوت است. و به اتفاق همه آدمیان این ظلم از بزرگترین گناهان و عذاب آن شدیدتر است، و علاوه بر مذمتّ هر یک از امور مندرج در تحت آن - چنانکه بعضی از آنها ذکر خواهد شد - در قرآن مکرّر بر ظالمین لعن شده است، و برای ذمّ آن کافی است که خدای تعالی در مقام مذمتّ شرک می فرماید:

«انّ الشّرک لظلم عظیم» (لقمان، 13)

«شرک ظلمی بزرگ است».

و می فرماید:

«أما السبيل على الذين يظلمون الناس وبيغون في الارض بغير الحق
ءولئك لهم عذاب اليم» (شوری، 42)

«راه [تعرض و مؤ اخذه] بر کسانی است که به مردم ستم کنند و در زمین به
ناحق سرکشی نمایند، آنها عذابی دردناک دارند».
و می فرماید :

«و لا تحسبنّ الله غافلا عما يعمل الظالمون» (ابراهیم، 42)
«مپندار که خدا از اعمال ستمکاران غافل است».

و می فرماید :

«و سيعلم الذين ظلموا ايّ منقلب ينقلبون» (شعراء، 227)
«بزودی کسانی که ستم کرده اند خواهند دانست که به کجا بازگشت می
کنند».

رسول خدا ﷺ فرمود :

«انّ اهون الخلق على الله من ولي امر المسلمين فلم يعدل لهم»
«خوارترین مردم نزد خداوند کسی است که امر مسلمین در دستش باشد و به
عدل رفتار نکند».

و فرمود : «جور ساعة في حكم اشدّ و اعظم عند الله من معاصي تسعين
سنة».

«یک ساعت ستم کردن در حکومت (یا قضاء) نزد خدا شدیدتر و بزرگتر
است از نودسال گناه».

و فرمود : «اتّقوا الظلم، فانّه ظلمات يوم القيامة» «از ظلم بپرهیزید که آن
تاریکی روز قیامت است».

و فرمود : «من خاف القصاص كفّ عن ظلم الناس»

«هر که از قصاص بترسد، از ستم کردن به مردم خودداری کند».

روایت است که : «خدای تعالی به داود وحی فرستاد : به ستمکاران بگو مرا یاد نکنند، که بر من حق است که یاد کنم هر که مرا یاد کند، و یاد کردن من از ستمکاران به لعن کردن آنهاست».

امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام هنگام وفات به فرزند خود حضرت باقر علیه السلام فرمود : «یا بنیّ ایّاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الاّ الله» «فرزندم، زنهار ستم نکنی بر کسی که یاور و دادرسی غیر از خدا نداشته باشد».

و امام باقر علیه السلام فرمود : «ما من احد یظلم بمظلّمة الاّ اخذہ الله تعالی بها فی نفسه او ماله»

«هیچ کس به کسی ظلم نمی کند مگر اینکه خدای تعالی او را به همان ظلم بگیرد، درباره خودش باشد یا مالش». مردی به آن حضرت عرض کرد : «من از ولّایه و کارگزاران حکومت [غاصب] بوده ام، آیا توبه ام پذیرفته است ؟ فرمود : نه ! تا وقتی که حقّ هر صاحب حقّی را ادا کنی».

و فرمود : «الظلم ثلاثة : ظلم یغفره الله تعالی، و ظلم لا یغفره الله تعالی، و ظلم لا یدعه، فاما الظلم الذی لا یغفره الله عزوجلّ فالشّرك و اما الظلم الذی یغفره الله عزوجلّ فظلم الرجل نفسه فیما بینہ و بین الله عزوجلّ، و اما الظلم الذی لا یدعه فالمداینة بین العباد».

«ظلم سه گونه است : ظلمی که خدا آن را می آمرزد، و ظلمی که خدا نمی آمرزد، و ظلمی که خدا از آن صرف نظر نمی کند. اما ستمی که خدای عزوجلّ نمی آمرزد شرک است، و اما ستمی که خدا می آمرزد ستمی است که آدمی به خویشتن کند در آنچه میان او و خدای عزوجلّ است، و اما ستمی که از آن صرف نظر نکند حقوق و دیونی است که بندگان به یکدیگر دارند».

و حضرت صادق علیه السلام درباره این قول خدای تعالی :

«ان ربک لبالمرصاد» (فجر، 14)

«همانا پروردگارت بر گذرگاه در کمین است».

فرمود : «قنطرة علی الصراط لا یجوزها عبد بمظلمة».

«[آن کمینگاه] پلی است بر صراط که از آن نمی گذرد بنده ای که بر گردن او

مظلمه باشد».

و فرمود : «ما من مظلمة اشدّ من مظلمة لا یجد صاحبها علیها عونا الاّ الله

تعالی».

«هیچ ظلم و جور و بیدادی شدیدتر و بدتر از ظلمی نیست که بر کسی شود

که یآوری بجز خدای تعالی نداشته باشد».

و فرمود : «من اءکل مال اءخیه ظلما و لم یرده الیه اءکل جدوة من النار یوم

القیامة»

«هر که مال برادر خود را بناحق بخورد و به او رد نکند در قیامت پاره ای از

آتش دوزخ خواهد خورد».

و فرمود : «خدای عزوجل در مملکت پادشاه جبّاری به یکی از پیغمبران

خود وحی فرستاد : نزد این ستمگر برو و به او بگو : من تو را به این کار وا

نداشته ام که خون مردم بریزی و اموالشان را بگیری، بلکه ترا بر این گماردم که

صداهای مظلومان را از درگاه من بارداری [و داد مظلومان بستانی]، من از

ظلمی که بر آنان شود نخواهم گذشت اگر چه از کفّار باشند».

و فرمود : «اءما إنّ المظلوم یاءخذ من دین الظالم اءکثر ممّا یاءخذ الظالم من

مال المظلوم... ثمّ قال : من یفعل الشرّ بالنّاس فلا ینکر الشرّ اذا فعل به. اءما انه

یحصد ابن آدم ما یزرع. و لیس یحصد اءحد من المر حلوا، و لا من الحلو مرا»

«بدانید که مظلوم از دین ظالم می گیرد بیش از آنچه ظالم از مال مظلوم می گیرد... سپس فرمود: هر که به مردم بدی کند، اگر به وی بدی شود بر او ناخوش نیاید. بدانید که فرزند آدم آنچه را می کارد می درود. و هیچ کس از تخم تلخ، میوه شیرین و از تخم شیرین بار تلخ بر نمی دارد.»

و فرمود: «هر که ظلم کند، خدا کسی را بر او مسلط سازد که به وی یا به فرزند یا به فرزند فرزند وی ستم نماید». راوی می گوید: «گفتم: او ظلم می کند، خداوند ظالمی را بر فرزندان و بازماندگان او مسلط می کند؟! فرمود: خدای تعالی می فرماید:

«و لیخس الذین لو ترکوا من خلفهم ذریّة ضغافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سديدا» (نساء، 8).

و کسانی که اگر بعد از خود فرزندان ناتوانی واگذارند بر آنها بیمناکند باید از خدا بترسند و سخنی درست و استوار بگویند.»

و ظاهر این است که مؤ اخذه اولاد به سبب ظلم پدران مخصوص فرزندان است که به کار پدران خویش راضی بودند، یا از ظلم پدر اثری به آنها رسیده باشد، یعنی برخی از اموال مظلومان به آنان منتقل شده باشد.

یکی از دانشمندان در سرّ این مطلب گفته است که دنیا خانه مکافات و انتقام است، اگر چه بعضی از آن برای آخرت می ماند. و این مکافات و انتقام هم برای ظالم و هم برای مظلوم فایده دارد: اما نسبت به ظالم به جهت اینکه وقتی این را شنید و دانست که هر ظلمی را در دنیا مکفاتی است بسا از ظلم کردن باز ایستد، و اما نسبت به مظلوم به سبب اینکه با آگاهی بر انتقام در دنیا و ثوابی که از ستمدیدی در آخرت به او می رسد شاد می شود، که هیچ کس به خیری مانند آنچه مظلوم به آن دست می یابد نخواهد رسید⁽¹⁰⁰⁾، زیرا چنانکه گفته شد

مظلوم از دین ظالم بیش از مالی که ستمکار از او گرفته می ستاند. و این است آنچه انتقام از فرزند و فرزند فرزند ظالم را توجیه می کند، زیرا اگرچه ظاهراً بر او ظلم است، و آنرو که انتقام از غیر خودِ ظالم است و وزر و گناه کسی بر دیگری نیست، لیکن در معنی نعمتی است از خدای برای وی از جهت ثواب هر دو جهان، زیرا ثواب مظلوم در آخرت بیش از ظلمی است که در دنیا بر او رفته است.

همچنین هر که به ظالم کمک و اعانت کند، و راضی به فعل او باشد، و در بر آمدن حاجات او و حصول مقاصد وی سعی کند او نیز مثل ظالم است در گناه و عقوبت.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که ظلم کند، و کسی که به ظالم کمک کند، و کسی که راضی به ظلم کمک کند، و کسی که راضی به ظلم او باشد، هر سه در ظلم شریکند».

و فرمود: «هر که ظالمی را در ظلمش اعانت کند، خدا کسی را بروی مسلط می سازد که به او ستم کند، و اگر دعا کند به اجابت نرسد، و بر ظلمی که بر او می شود اجری نباشد».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بدترین مردم مُنَلَّث (101) است». پرسیدند: مُنَلَّث کیست؟ فرمود: «کسی که نزد سلطان از کسی سعایت و بدگوئی کند، که هم خود و هم برادر مسلمان خویش و هم سلطان را به هلاکت می افکند».

و فرمود: «من مشی مع ظالم فقد اءجرم» «هر که با ظالمی راه رود گناهکار است».

و فرمود : «وقتی روز قیامت درآید، بانگ زنی بانگ زند : کجایند ظالمان و یاران آنها و کسی که دواتی برای آنها لایقه کرده یا قلمی برایشان تراشیده ؟ اینها را با آنها محشور کنید».

پیوست : عدالت به معنی اخص

ضد ظلم به معنی اخص عدالت به معنی اخص است، و آن عبارت است از بازداشتن خود از ستم، و برطرف کردن آن، و بر راست بودن، و نگاهداشتن هر کسی را بر حقّ خود. و مراد از عدل که در آیات و اخبار ذکر شده همین معنی است. و فضیلت آن از حد شمار بیرون است. خدای سبحان می فرماید :

«انّ الله یاءمر بالعدل و الا حسان...» (نحل، 90)

«خدا به عدالت و نیکی کردن... فرمان می دهد».

و فرمود : «انّ الله یامرکم ان تؤدّوا الاءمانات الی اهلها و اذا حکمتکم»

«بین الناس اءن تحکموا بالعدل» (نساء، 57)

«خدا به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و چون میان مردم حکم می کنید به عدالت حکم کنید».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «یکساعت عدالت از هفتاد سال عبادت که شبها به نماز و روزها به روزه بگذرد بهتر است».

و امام صادق علیه السلام فرمود : «من اءصبح و لا یهمّ بظلم اءحد غفرالله له ما اجترم».

«هر که بامداد کند و قصد ستم به کسی نداشته باشد، خداوند گناهانش را می آمرزد».

و فرمود : «ما اءصبح و لا ینوی ظلم اءحد، غفرالله تعالی له ذنب ذلک الیوم، ما لم یسفق دما او یاءکل مال یتیم حراما»

«هر که صبح کند و قصد ظلم به کسی را نداشته باشد، خدای تعالی گناه آن روزش را بیامرزد، در صورتی که خونی نریزد و مال یتیمی را به حرام نخورد».

و فرمود: «العدل اءحلی من الماء یصبیه الظّمان. ما اوسع العدل اذا عدل فیه و إن قلّ».

«عدالت شیرین تر از آبی است که به کام تشنه رسد. چه گشایشی است در عدالت وقتی که در امری عدالت شود، اگر چه اندک باشد».

و فرمود: «العدل اءحلی من الشّهد، و اءلین من الزّبّد، و اءطیب ریحاً من المسک».

«عدالت از غسل شیرین تر، و از کره نرمتر، و از مشک خوشبوتر است».

و فرمود: «اتّقوا الله و اعدلوا، فانّکم تعیبون علی قوم لا یعدلون»⁽¹⁰²⁾.

«از خدا بترسید و عدالت ورزید، که خود شما از مردمی که به عدالت رفتار نمی کنند عیب می گیرید».

و از چیزهایی که بر فضیلت عدالت به این معنی دلالت می کند اخبار و روایاتی است که درباره ثواب ردّ مظالم رسیده است.

و از آنهاست:

ترساندن و اندوهناک ساختن مؤمن

اینها نیز دو شاخه از ایذاء و اضرار است، و غالباً به سبب عداوت و حسد پدید می آید، و گاهی صرفاً از غضب یا بدخوئی یا طمع سرچشمه می گیرد. و این دو از رذائل است، و اخباری که در ذم آنها وارد شده بسیار است، مانند این سخن نبی اکرم ﷺ:

«من نظر الی مؤمن نظرة لیخیفه بها، اءخافه الله تعالی یوم لا ظلّ الا ظلّه».

«هر که به مؤمنی نگاهی افکند که او را بترساند، خدای تعالی در روزی که سایه پناهی جز سایه رحمت او نیست او را بترساند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من روع مؤمنا بسطان لیصیبه منه مکروه فلم یصبه فهو فی النار، و من روع مؤمنا بسطان لیصیبه منه مکروه فاءصابه فهو مع فرعون و آل فرعون فی النار».

«کسی که مؤمنی را به سلطانی بترساند که از آن سلطان به وی بدی می رسد و نرسد او در آتش است، و اگر مؤمنی را به سلطانی بترساند که از جانب او به وی بدی می رسد و برسد با فرعون و پیروان فرعون در آتش است».

و فرمود: «من ادخل السرور علی مؤمن فقد ادخله علی رسول الله صلی الله علیه و آله و من ادخله علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقد وصل ذلک الی الله، و کذلک من ادخل علیه کربا».

«هر که مؤمنی را شاد کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاد و خشنود کرده و هر که رسول خدا صلی الله علیه و آله را شاد و مسرور کند آن شادی به خدا می رسد، و همچنین است کسی که به مؤمنی اندوهی رساند».

بیوست: شاد ساختن مؤمن

ضد ترساندن مؤمن، بر طرف کردن ترس و اندوه از او و شاد و مسرور ساختن اوست. و آن از بزرگترین شاخه های خیرخواهی (نصیحت) است، و ثواب آن را حدی نیست، چنانکه اخبار گویای آن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من حمی مؤمنا من ظالم بعث الله له ملکا یوم القیامة یحمی لحمه من نار جهنم».

«هر که مؤمنی را از شرّ ظالمی نگاهدارد، خداوند فرشته ای در روز قیامت بر می انگیزد تا گوشت او را از آتش دوزخ نگاهدارد».

و فرمود: «من فرج عن مغموم اء و اءعان مظلوما غفرالله له ثلاثا و سبعين مغفرة».

«هر که اندوه غمناکی را برطرف کند یا به مظلومی کمک رساند، خداوند هفتاد و سه بار او را آمرزد».

و فرمود: «انصر اخاک ظالما اء و مظلوما» «برادر خود را یاری کن چه ستمگر باشد و چه ستم دیده». پرسیدند: ستمگر را چگونه می توان یاری کرد؟ فرمود: «تمنعه من الظلم» «او را از ستم - بازداری».

امام ابو عبدالله (الصادق) علیه السلام فرمود: «من اءغات اءخاه المومن اللھفان اللھتان عند جھده، فنفس کربته و اءعانه علی نجاج حاجته، کتب اللھ تعالی له بذلک اثنتین و سبعین رحمة من اللھ، یعجل له منها واحدة يصلح بها اءمر معیشته، و یدخر له احدى و سبعین رحمة لا فزاع یوم القیامة و اءهواله».

«هر که به فریاد برادر مؤمن ستمدیده دادخواه تشنه کام خود بهنگام بی تابیش برسد، و او را از گرفتاری نجات دهد و برای بر آوردن حاجتش او را یاری کند، خدای تعالی به واسطه این عمل هفتاد و دو رحمت از جانب خود برایش بنویسد، که یکی از آنها بزودی (در دنیا) امر زندگی او را بهبود بخشد و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای هول و هراس روز قیامت ذخیره کند».

و فرمود: «من نفس عن مؤمن کربة نفس اللھ عنه کرب الآخرة، و خرج من قبره و هو تلج الفؤاد».

«هر که مؤمنی را از گرفتاری نجات دهد، خدا او را از گرفتاریهای آخرت نجات دهد، و از گور خود با دلی خنگ و مسرور بیرون آید».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «من فرج عن مؤمن فرج اللھ قلبه یوم القیامة».

«هر که مؤمنی را از گرفتاری و رنجی گشایش دهد، خداوند روز قیامت دلش را گشایش دهد».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «من سرّ مؤمنا فقد سرّنی و من سرّنی فقد سرّ الله».

«هر که مؤمنی را شاد و خوشحال سازد مرا مسرور کرده و هر که مرا مسرور کند خدا را خشنود کرده».

و از امام صادق عليه السلام روایت است که: «قال رسول الله ﷺ: إن أحبّ الاعمال إلى الله عزّوجلّ ادخال السرور على المؤمنین».

«رسول الله فرمود: محبوبترین اعمال نزد خدای عزوجل شاد و خوشحال ساختن مؤمنان است».

امام محمد باقر عليه السلام فرمود: «تبسّم الرجل فی وجهه حسیه حسنة، و صرف القذی عنه حسنة، و ما عبد الله بشیء أحبّ إلى الله من ادخال السرور على المؤمن».

«لبخند شخص به روی برادر مؤمن حسنه است، و برداشتن خار و خاشاکی از وی حسنه است، و خدا به چیزی محبوبتر از مسرور ساختن مؤمن پرستش نشده است».

و فرمود: «در مناجاتی که خدا با بنده خود موسی عليه السلام کرد فرمود: مرا بندگان است که بهشت خویش بر آنان مباح و ارزانی داشته ام و آنان را در آن فرمانروا ساختم. پرسید: خدایا، اینان کیانند؟ فرمود: هر که مؤمنی را خوشحال سازد. آنگاه امام فرمود: مؤمنی در مملکت پادشاه ستمگری بود، و آن ستمگر قصد او کرد، مؤمن از آنجا به سرزمین شرک گریخت و بر یکی از آنها وارد شد. وی به او پناه داد و مهربانی و میزبانی نمود. چون مرگ آن مشرک فرا رسید

خداوند به او وحی کرد که به عزت و جلالم سوگند! اگر برای تو در بهشت جائی بود ترا در آن جای می دادم و لیکن بهشت بر کسی که مشرک بمیرد حرام است. اما ای آتش او را بترسان و مسوزان و آزارش مرسان، و بامداد و شامگاه روزی او می رسد. راوی گوید: پرسیدم که از بهشت؟ فرمود: از هر کجا که خدا خواهد».

و فرمود: «کسی از شما گمان نکند که اگر مؤمنی را شاد ساخت فقط او را خوشحال کرده، بلکه به خدا ما را شاد کرده، بلکه به خدا قسم رسول خدا ﷺ را شاد کرده است».

ابان بن تغلب گوید: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: حق مؤمن بر مؤمن بزرگتر از اینهاست، اگر شما را از آن خبر دهم باور نمی کنید. مؤمن چون از قبر بیرون آید، صورت مثالی اش با او از قبر بیرون می آید و به وی می گوید: از جانب خدا ترا به کرامت و شادمانی مژده می دهم، سپس می گوید: خداوند ترا به خیر بشارت می دهد. آنگاه آن مثال همراه او می رود، و چون مؤمن به جای هول انگیزی می رسد به او می گوید: این از آن تو نیست، و چون به خیری می رسد می گوید: این از آن توست. و پیوسته با مؤمن خواهد بود، از آنچه می ترسد او را ایمن می سازد و به آنچه دوست دارد بشارت می دهد تا با او به پیشگاه خدای عزوجل می رسد، و خدا فرمان می دهد که او را به بهشت برند، مثال بشارت بهشت را به وی می دهد. آنگاه مؤمن می پرسد: خدایت رحمت کند تو کیستی؟ که از هنگام خروج از قبر مرا همراهی کردی و مونس من بودی و مرا از پروردگارم خبر دادی! مثال گوید: من آن شادی و سروری هستم که در دنیا به دل برادران مؤمنت وارد می

کردی، من از آن آفریده شده ام تا ترا بشارت دهم و انیس تنهائی و وحشت تو باشم».

ابن سنان روایت کرده است که : «مردی در حضور امام صادق علیه السلام بود و این آیه را خواند :

«و الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بِهْتَانًا وَ اِثْمًا مَبِينًا» (احزاب، 58)

«کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را برای کاری که نکرده اند بیازارند همانا بهتان و گناهی بزرگ بر گردن گرفته اند».

امام صادق علیه السلام فرمود : «ثواب کسی که مؤمنی را خوشحال کند چیست ؟ عرض کردم : فدایت شوم ! ده حسنه. فرمود : آری به خدا و هزار هزار حسنه!»⁽¹⁰³⁾

و از آنهاست :

کمک نکردن به مسلمین و بی اعتنائی به امور آنان

هر که با دیگری دشمنی کند یا حسد ورزد از کمک و یاری به او خودداری می نماید و به کارهای او همت نمی گمارد، و گاهی این صفت از کسالت یا ضعف نفس یا بخل ناشی می شود. و به هر حال شکی نیست که این خوی از صفات رذیله و نشانه ضعف ایمان است. و اخباری که در ذم آن وارد شده بسیار است.

امام باقر علیه السلام فرمود : «من بخل بمعونة اءخيه المسلم و القيام له في حاجة، الا ابتلى بالقيام بمعونة من ياءثم عليه و لا يؤجر»

«هر که در کمک کردن به برادر مسلمان خود بخل ورزد و از اقدام در بر آوردن حاجت وی دریغ کند به کمک کردن کسی گرفتار شود که در کمک به او گناه باشد و اجری هم نبرد».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ایما رجل من شیعتنا اءتاه رجل من اخوانه فاستعان به فی حاجة فلم یعنه، و هو یقدر، الا ابتلاه الله تعالی بآن یقضی حوائج عدّة (غیره) من اءعدائنا، یعذبه الله علیها یوم القیامة».

«هر مردی از شیعیان ما که نزد مردی از برادرانش آید و از او درباره حاجتی کمک خواهد و او با اینکه قدرت دارد او را یاری نکند خدای تعالی او را به کمک کردن و بر آوردن حاجات دشمنان ما گرفتار سازد تا بواسطه آن در روز قیامت او را عذاب کند».

و فرمود: «ایما مؤمن منع مومنا شیئا ممّا یحتاج الیه و هو یقدر علیه من عنده اءو من عند غیره، اءقامه الله عزوجلّ یوم القیامة مسودا وجهه، مزرقه عیناه، مغلوله یداه الی عنقه، فیقال: هذا الخائن الذی خان الله و رسوله، ثمّ یؤمر به الی النار»

«هر مؤمنی که مؤمن دیگر را از چیز خود یا دیگری که بر آن قدرت دارد منع کند و آن مؤمن به آن نیازمند باشد، خدای عزوجل در روز قیامت او را در حالی که رویش سیاه و چشمش کبود و دستهایش به گردن بسته باشد باز می دارد، پس گفته می شود: این است آن خیانتکاری که به خدا و رسول او خیانت کرده، سپس فرمان رسد که او را به جهنم برند».

و فرمود: «من کانت له دار فاحتاج مؤمن الی سکنها، فمنعه إیها، قال الله تعالی: یا ملائکتی، اءبخل عبدی علی عبدی بسکنی الدار الدنیا؟! و عزّتی و جلالی! لا یسکن جناتی اءبدا»

«هر که خانه ای داشته باشد و مؤمنی به سکونت در آن محتاج باشد و از او منع و مضایقه کند، خدای عزوجل خطاب کند که : ای فرشتگان من ! بنده ام به بنده دیگرم از نشستن در خانه دنیا بخل ورزید، به عزت و جلالم سوگند، هرگز ساکن بهشت من نگردد».

آن حضرت به جمعی که در محضر او بودند فرمود : «شما را چه افتاده است که ما را سبک می شمارید؟» مردی از اهل خراسان برخاست و عرض کرد : به خدا پناه می بریم که شما یا فرمانی از شما را سبک شماریم. فرمود : «تو یکی از آنهایی که مرا سبک شمردی» عرض کرد : معاذ الله که شما را سبک شمرده باشم. فرمود : «وای بر تو! آیا فلان شخص را، در آن وقت که ما نزدیک جُحفه بودیم، نشنیدی که می گفت بقدر یک میل مرا سوار کن که به خدا قسم خسته شده ام، و تو سر بلند نکردی (اعتنا نکردی) و او را استخفاف کردی، و هر که مؤمنی را استخفاف کند به ما استخفاف کرده است، و حرمت خدای عزوجل را ضایع نموده است».⁽¹⁰⁴⁾

و فرمود : «هر که برادر مؤمنش برای حاجتی نزد او رود و او قدرت بر روا کردن آن داشته باشد و روا نکند خدا در قبر ماری را بر او مسلط کند که تا روز قیامت انگشت ابهام او را بگزد، خواه [در قیامت] آمرزیده باشد، یا معذب».

و حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : «من قصد ائلیه رجل من اخوانه مستجیرا به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه، فقد قطع ولایة الله عزوجل».

«هر که مردی از برادران ایمانش نزد او رود و برای کاری به او پناه برد و او با اینکه قدرت دارد پناهِش ندهد، به تحقیق پیوند و رابطه ولایت خدای عزوجل را بریده است».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «من اءصبح لایتهم باءمور المسلمین فلیس بمسلم»

«هر که روز آغازد و به کار مسلمین همّت نگمارد مسلمان نیست».

و فرمود: «من اءصبح لا یهتم باءمور المسلمین فلیس منهم، و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»

«هر که روز آغازد و به کار مسلمین اهتمام نداشته باشد از آنان نیست، و هر که بشنود که مردی فریاد می زند «مسلمانها بدادم برسید» و جوابش ندهد مسلمان نیست». (105)

پیوست: برآوردن حوائج مسلمین

ضدّ رذیله مذکور روا کردن حوائج مسلمین و سعی در بر آوردن مقاصد و مهمّات آنهاست. و این از بزرگترین موارد و مصداقهای خیرخواهی (نصیحت) است، و ثواب بجا آوردن آن بیحد است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «من قضی لاءخیه المؤمن حاجة، فکاءنما عبدالله دهره» (106)

«هر که حاجت برادر مؤمن خویش برآورد، چنانست که در همه عمر خود خدا را عبادت کرده است».

و فرمود: «من مشی فی حاجة اءخیه ساعة من لیل اءو نهار، قضاها اءو لم یقضها، کان خیرا له من اعتکاف شهرین»

«هر که در راه حاجت برادر مؤمنش ساعتی از شب یا روز گام بردارد، خواه آن حاجت را بر آورد یا نه، برای او از اعتکاف دو ماه بهتر است».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل به موسی علیه السلام وحی کرد: بعضی از بندگان من با حسنه ای به من تقرب جوید و من بهشت را در اختیار او می

گذارم، موسی پرسید: پروردگارا آن حسنه کدام است؟ فرمود همراه برادر مؤمنش در راه بر آوردن حاجت او گام بردارد، خواه آن حاجت بر آورده شود یا نشود».

و فرمود: «هر که در راه حاجت برادر مسلمان خود گام بردارد، خداوند سایه 75 هزار فرشته را بر او خواهد افکند، و هیچ قدمی بر نمی دارد مگر خدا برای او حسنه ای می نویسد، و سیئه ای را از او می زداید، و درجه او را بلند می گرداند، و چون از حاجت او فارغ شود خدای عزوجل اجر حج و عمره برای او ثبت می کند».

و فرمود: «ان المؤمن لترد عليه الحاجة لاء خيه فلا تكون عنده فيهم بها قلبه، فيدخله الله تبارك و تعالی بهمه الجنة»

«گاهی مؤمن حاجتی از برادرش به او آورده می شود و نمی تواند روا کند ولی دل او به آن مشغول می شود و در اندیشه آن است، خدای تبارک و تعالی او را به سبب همین اندیشه و اهتمام به بهشت می برد».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که حاجتی از برادر مؤمن خود را بر آورد خدای تعالی در روز قیامت صد هزار حاجت او را بر می آورد که نخستین آنها بهشت است، و یکی دیگر این است که خویشان و آشنایان و برادران او را داخل بهشت می کند، بشرط آنکه ناصبی (دشمن اهل بیت) نباشند».

و فرمود: «ان الله تعالی خلق خلقا من خلقه انتجيبهم لقضاء حوائج فقراء شيعتنا ليثيبهم على ذلك الجنة، فان استطعت ان تكون منهم فكن».

«خدای تعالی از مخلوق خود گروهی را آفریده و آنان را برای بر آوردن حوائج شیعیان فقیر ما برگزیده تا برای این کار بهشت را به ایشان پاداش دهد. پس اگر توانی از آنها باش».

و فرمود : «قضاء حاجة المؤمن خير من عتق اءلف رقبة، و خير من حملان اءلف فرس فى سبيل الله»

«بر آوردن حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خدا [برای جهاد] بهتر است».

و فرمود : «لقضاء حاجة امرى مؤمن احبّ الى الله تعالى من عشرين حجة، كلّ حجة ينفق فيها صاحبها مائة اءلف»

«بر آوردن حاجت مؤمنی در نزد خدا محبوبتر است از بیست حج که صاحب آن در هر حجّی صد هزار [دینار یا درهم] خرج کند».

و فرمود : «هر که این خانه (کعبه) را طواف کند شش هزار حسنه برای او نوشته می شود و شش هزار سیئه از او محو می گردد و شش هزار درجه بالا می رود و چون نزدیک ملتزم ⁽¹⁰⁷⁾ رسد هفت در بهشت بر او گشوده می شود»، عرض کردم : فدایت شوم ! این همه فضیلت برای طواف است ؟ فرمود : «بلی ! ترا به بهتر از این خبر دهم : بر آوردن حاجت مسلمانی افضل است از طوافی و طوافی و طوافی تا به ده طواف رسد».

و فرمود : «تنافسوا فى المعروف لاخوانكم، و كونوا من اءهله، فانّ للجنة بابا يقال له المعروف، لا يدخله الا من اصطنع المعروف فى الحياة الدنيا، فانّ العبد ليمشى فى حاجة اءخيه المؤمن، فيوكّل الله عزوجلّ به ملكين، واحدا عن يمينه و آخر عن شماله، يستغفران له ربّه، و يدعوان بقضاء حاجته»... ثمّ قال : «و الله لرسول الله ﷺ اءسّرّ بقضاء حاجة المؤمن إذا وصلت اليه من صاحب الحاجة» در نیکی به برادران خود با یکدیگر مسابقه گذارید، و اهل نیکی باشید، که بهشت را دری است به نام معروف (نیکی) که جز کسی که در زندگی دنیا نیکی کرده داخل آن نمی شود، و چون بنده در راه بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود

گام بردارد خدای عزوجل دو فرشته بر او می گمارد، یکی در جانب راست و دیگری در طرف چپ او، که برایش از پروردگار آمرزش خواهند و برای رواشدن حاجت او دعا کنند... آنگاه فرمود: «به خدا قسم وقتی مؤمن به حاجتش رسد رسول خدا ﷺ از خود او خوشحال تر است».

و فرمود: «ما قضی مسلم لمسلم حاجة الا ناداه الله تعالى: علیّ ثوابک، و لا اءرضی لک بدون الجنة»

«هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نمی کند مگر اینکه خدای تعالی به او خطاب می کند که: ثواب تو به عهده من است، و به غیر از بهشت چیزی را برای او نمی پسندم».

و فرمود: «ایمّا مؤمن اءتی اءخاه فی حاجة فیّ نما ذلک رحمة من الله ساقها الیه و سببها له فان قضی حاجته کان قد قبل الرحمة بقبولها، و ان رده عن حاجته و هو یقدر علی قضاها فانما رد عن نفسه رحمة من الله عزوجل ساقها الیه و سببها له، و ذخر الله تلك الرحمة الی یوم القیامة حتی تكون المردود عن حاجته هو الحاکم فیها، ان شاء صرفها الی نفسه، و ان شاء صرفها الی غیره»

«هر مؤمنی که برای حاجتی نزد برادر خود رود رحمتی است که خدا آن را به سوی او فرستاده و برای او سبب ساخته است، پس اگر آن حاجت را بر آورد رحمت را قبول کرده است، و اگر حاجت او را رد کند، با وجود اینکه می تواند بر آورد، رحمتی را که خدای عزوجل به سوی او فرستاده و برای او سبب ساخته رد کرده است، و خدای عزوجل آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره کند تا کسی که حاجتش رد شده درباره آن حکم کند، اگر خواهد آن را به خود برگرداند و اگر خواهد به دیگری واگذار کند».

سپس امام به راوی فرمود: «به نظر تو چون روز قیامت شود، این شخص رحمتی را که از جانب خدا برایش روا گشته به چه کسی وا می گذارد؟» راوی گفت: گمان دارم آن را به خود بر می گرداند، فرمود: «گمان مبر! بلکه یقین داشته باش، که هرگز آن رحمت را از خود نمی گرداند».

و فرمود: «من مشی فی حاجة اءخیه المؤمن یطلب بذلک ما عندالله حتی تقضى له کتب الله عزوجل له بذلک مثل اءجر حجة و عمرة مبرورتین، و صوم شهرین من اءشهر الحرم و اعتکافهما فی المسجد الحرام، و من مشی فیها بنیة و لم تقض، کتب الله له بذلک مثل حجة مبرورة، فارغبوا فی الخیر»

«هر که در راه حاجت برادر مؤمنش برای خدا گام بردارد تا آن را بر آورد، خدای عزوجل ثواب حج و عمره مقبول و روزه دو ماه حرام و اعتکاف آن دو ماه در مسجد الحرام را برای او می نویسد. و هر کس به نیت روا کردن حاجت برادر خود گام بردارد و آن حاجت بر آوردن نشود ثواب یک حج مقبول برایش می نویسد، پس در کار خیر رغبت کنید».

و فرمود: «لاءن اءمشی فی حاجة اءخ لی مسلم اءحب الی من اءن اءعتق اءلف نسمة، و اءحمل فی سبیل الله علی اءلف فرس مسرجه ملجمة»

«این را که در راه بر آوردن حاجت برادر مسلمانم گام بردارم دوستتر دارم از اینکه هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب زین و لجام کرده در راه خدا (یعنی به جهاد) بفرستم».

و فرمود: «هر که برای خدا در راه حاجت برادر مسلمانش بکوشد، خدای عزوجل برای او هزار هزار حسنه نویسد، که به سبب آن خویشان و همسایگان و برادران و آشنایانش آمرزیده شوند، و اگر کسی در دنیا به او نیکی کرده باشد

روز قیامت به او گویند: به آتش در آی و هر که را که در دنیا به تو نیکی کرده یافتی به اذن خدای عزوجل بیرون آر، مگر اینکه ناصبی باشد».

و امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «انَّ لِّلَّهِ عِبَادًا فِي الْاَرْضِ يَسْعُونَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمُ الْآمَنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ مِنْ اَدْخَلَ عَلٰى مُؤْمِنٍ سُرُورًا، فَرَّحَ اللّٰهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»⁽¹⁰⁸⁾

«برای خدا در زمین بندگانی است که در حاجات مردم می کوشند، اینان در روز قیامت ایمنند. و هر که مؤمنی را شاد سازد خدا روز قیامت دلش را شاد و خوش گرداند».

و اخباری که با این مضامین رسیده بسیار است، و آنچه ذکر کردیم برای تشویق و ترغیب طالبان بر آوردن حوائج مؤمنان کافی است. و از چیزهایی که بر مدح و شرافت آن دلالت دارد اخباری است که در ثواب اطعام و سیراب کردن مؤمن و پوشاندن او وارد شده است، چنانکه خواهد آمد. و از آنهاست:

سستی و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر

سبب این خوی یا ضعف و کوچکی نفس است یا طمع مالی، و بنابراین از رذائل قوه غضب از جانب تفریط یا از رذائل قوه شهویه از جانب افراط است. و آن از مُهلکاتی است که فساد و زیانش عام و فراگیر است و شرش به بخش بزرگی از مردم سرایت می کند. زیرا اگر بساط امر به معروف و نهی از منکر پیچیده گردد دین و آئین الهی بر چیده شود و نبوت تعطیل و بی اثر ماند، و سستی و بی تفاوتی همه را فرو می گیرد و ضلالت و گمراهی آشکار می گردد و جهل و نادانی شیوع می یابد، و احکام دین ضایع و آثار شریعت پروردگار جهان فراموش و کهنه می شود، و بندگان به هلاکت و اهل بلاد به نابودی می

افتند. و از این روست که می بینی که می شنوی که در هر عصر و روزگاری مردانی که به تاءیبید الهی مؤیدند با نهضت خود به اقامه این سنت (امر به معروف و نهی از منکر) بر می خیزند، بی آنکه در راه خدا از ملامت و سرزنش مردمان اندیشه کنند. اینان علمای قویّ النفس و دیندارند که با علم و اقیاء خود سعی و کوشش می کنند و اشخاص سعادت‌مندی که نفوذ و قدرت دارند در اجرا و تحقّق آن دامن همّت بر میان می بندند. در نتیجه مردمان به طاعات و خیرات راغب می گردند و برکات زمین و آسمان برویشان گشوده می شود، و در هر دوره و زمانی که عالم عاملی یا فرمانروای عادلّی برای احیای آن (امر به معروف و نهی از منکر) قیام نکرد و سهل انگاری نمود بازار فساد رونق می گیرد و اعمال خلاف دین گسترش می یابد، و شهرها به تباهی کشانده می شود، و مردم در دام پیروی از شهوات و هوی و هوس گرفتار می گردند، و نشانه های هدایت و تقوی از میان می رود.

و از این رو در عصر ما (عصر مؤلف) چون علم و عمل این قطب بزرگ (امر به معروف و نهی از منکر) مندرس گشته و حقیقت و حتّی نام آن بکلی از میان رفته، و دیندارانی که شریعت را در روی زمین حفظ کنند کمیاب شده، و بر دلها سستی و مداهنه مستولی شده، مردم در بیابان گمراهی حیران و سرگردان مانده و در دست سپاه شیاطین اسیر گشته اند، و از اسلام جز اسم آن و از شرع جز نوشته های آن باقی نمانده است.

و به این سبب در آیات و اخبار مذمت شدید در ترک امر به معروف و نهی از منکر و سستی و مسامحه درباره این دو شده است، خدای سبحان می فرماید:

«لولا ینهاهم الرّبّانیون و الاءخبار عن قولهم الاثم و اءكلهم السّحت لبّس ما

كانوا یصنعون» (مائده، 66)

«چرا علما و دانایان آنها را از گفتار گناه و خوردن حرام نهی نمی کنند، چه بد است آنچه می کنند».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «ما من قوم عملوا بالمعاصی، و فیهم من یقدر ان ینکر علیهم فلم یفعل، الا یوشک ان یعمهم الله بعذاب من عنده»
«هیچ قومی نیست که گناه کنند و در میانشان کسی باشد که قدرت جلوگیری داشته باشد و منع نکند مگر بیم آن است که خداوند آنها را به عذابی که از نزد او نازل می شود فرو گیرد».

به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کردند: «آیا قریه ای که در آن مردمی صالح باشند ممکن است به هلاکت و نابودی افتد؟ فرمود: آری! گفتند: برای چه یا رسول الله؟ فرمود: به سبب سستی و سکوتشان در برابر معاصی خدا».
و فرمود: «البتة امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه بدان شما بر شما مسلط می شوند، آنگاه خوبان شما دست به دعا بر می دارند و دعایشان اجابت نخواهد شد».⁽¹⁰⁹⁾

و فرمود: «خدای تعالی از بنده بازخواست خواهد کرد که: چرا وقتی کار زشت و گناه را دیدی منع نکردی؟»
و فرمود: «خدا خواص را به گناه عوام عذاب نمی کند تا معاصی و منکرات در میانشان آشکار و هویدا شود، و خواص قدرت بر انکار و جلوگیری داشته باشند و انکار و نهی نکنند».

امیر مؤمنان در یکی از خطبه های خود فرمود: «کسانی که پیش از شما به هلاکت رسیدند به این سبب بود که مرتکب گناهان شدند و علمای ایشان آنها را نهی نکردند، و چون گناهشان ادامه یافت و علما آنان را منع نکردند، عقوبتهای الهی بر آنها نازل شد، آنگاه امر به معروف و نهی از منکر کردند...»

و فرمود: «من ترک انکار المنکر بقلبه و یده و لسانه فهو میت بین الاحیاء»
«هر که انکار و بد شمردن کار زشت و منکر را به دل و دست و زبان ترک
کند، او مرده ای است در میان زندگان».

و فرمود: «اءمرنا رسول الله ﷺ ان نلقى اهل المعاصی بوجوه مکفهره»
«رسول خدا ﷺ به ما فرمان داد که ترشروی و عبوس با گناهکاران
برخورد کنیم».

و فرمود: «نخستین چیزی که از جهاد به آن دست می یابید جهاد با دستتان
و سپس با زبانتان و بعد با دلتان خواهد بود، پس هر که در دل کار نیک را نیک
و کار بد را بد نشمرد، خداوند دل او را واژگون کند و او را از بلندی به پستی
سقوط دهد».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند به شعیب وحی فرستاد که من صد هزار نفر
از قوم ترا عذاب خواهم کرد: چهل هزار از بدان آنها، و شصت هزار از
خوبانشان. عرض کرد: پروردگارا نیکان را چرا؟ خطاب رسید برای اینکه با
گناهکاران مسامحه و سهل انگاری کردند، و به غضب من غضبناک نشدند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «ما قدّست ائمة لم یؤخذ لضعیفها من قویها بحقه
غیر متعتع»

«مردمی که حقّ ضعیف آنها از قوی آنها بدون لکنت زبان گرفته نشود پاک و
مقدّس نخواهند شد».

و فرمود: «وای بر مردمی که خدا را بوسیله امر به معروف و نهی از منکر
اطاعت نمایند».

و فرمود: «خدای تعالی دو ملک فرستاد تا شهری را بر اهلیش سرنگون
سازند، چون به آنجا رسیدند مردی را یافتند که خدا را می خواند و زاری و

تضرع می کرد، یکی از دو فرشته به دیگری گفت: آیا این دعا کننده را نمی بینی؟ گفت: چرا، و لیکن آنچه را خدا فرموده انجام می دهم. اولی گفت: نه، من کاری نمی کنم تا از پروردگارم بپرسم. پس به سوی خدای تبارک و تعالی بازگشت و گفت: پروردگارا چون به آن شهر رسیدم فلان بنده ترا دیدم که دعا و تضرع می کرد. خداوند فرمود: امری که کردم انجام ده، که آن مرد هرگز برای من چهره درهم نکشیده و غیظی نکرده (در مقابل معاصی به خشم نیامده).

آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود: «بر من حق است که بیگناه شما را به گناهکار مؤاخذه نمایم، و چگونه حق نباشد و حال آنکه از مردی از شما کار زشتی به شما می رسد و بر او انکار نمی کنید، و از او دوری نمی نمائید و به او اذیت نمی رسانید تا آن را ترک کند».

و فرمود: «البتّه گناهان نادانان شما را بر دانایان شما بار می کنم... تا آنجا که فرمود: چه چیز شما را باز می دارد که وقتی مردی از شما کاری زشت و ناپسندیده و آنچه موجب ایذاء ماست انجام داد، به نزد او بروید و او را سرزنش کنید، و سخن لازم و رسا را به وی بگوئید!»، شخصی عرض کرد: از ما نمی پذیرد، فرمود: «از آنها دوری کنید و از نشستن با آنها اجتناب نمائید».

و در یکی از اخبار نبوی آمده است: «هرگاه امت من در امر به معروف و نهی از منکر سستی و کوتاهی کنند اعلان جنگ به خدا داده اند». و اخباری در منع از حضور در مجالس گناه، اگر قدرت جلوگیری و نهی از آن نباشد، رسیده، و وارد شده است که اگر کسی در آن مجالس حاضر شود لعنت بر او نازل می شود. و بنابراین دخول در خانه ظلمه و فاسقان جایز نیست، و همچنین حاضر شدن در جاهائی که در آنها منکر و معصیتی واقع می شود و آدمی قدرت بر منع و تغییر آن ندارد، زیرا مشاهده منکر و گناه بدون ضرورت جایز نیست و نه این

عذر پذیرفته است که قدرت بر منع و دفع آن ندارم. و از این رو جمعی از پیشینیان عزلت و گوشه نشینی اختیار کردند، از ترس اینکه مبادا در بازار و مجامع و اعیاد منکری را مشاهده کنند و از جلوگیری آن عاجز باشند.

و چون حال مداهنه و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر چنین سخت باشد، معلوم است که امر به منکر و نهی از معروف چه حال دارد. رسول خدا ﷺ فرمود: «چگونه خواهید بود هرگاه زنانان فاسد گردند و جوانانان فاسق شوند و امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟» یا رسول الله چنین چیزی خواهد شد؟! فرمود: «آری! و بدتر از این! چگونه خواهید بود وقتی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟!» گفتند: یا رسول الله آیا چنین خواهد شد؟! فرمود: «آری، و بدتر از این! چگونه خواهید بود وقتی که معروف در نظر شما منکر باشد و منکر معروف؟!» و در روایتی: «در این هنگام مردم به فتنه ای مبتلی خواهند شد که شخص بردبار در آن حیران بماند».⁽¹¹⁰⁾

و هر که در اخبار و آثار تاءمل کند، و بر تواریخ و سرگذشتها و داستانهای پیشینیان، و از بلاها و عقوبتهائی که بر آنها وارد شده آگاه باشد، و تجربه و مشاهده عصر خود و ابتلای مردمان به بلاهای آسمانی و زمینی را به آنها بیفزاید، خواهد دانست که هر عقوبت آسمانی و زمینی، از طاعون و وبا و قحط و گرانی و کم شدن آبها و باران و تسلط ستمکاران و اشرار و وقوع قتل و غارتها و پدید آمدن زلزله ها و مانند اینها به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر در میان مردم است.

پیوست: کوشش در امر به معروف و نهی از منکر

ضد کوتاهی و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر، سعی و اهتمام در آنهاست. و این خود بزرگترین مراسم دین و امر و مهمی است که خدا پیامبران

را بر آن برانگیخت، و بعد از ایشان جانشینان و اوصیاء منصوب کرد، و نایبان ایشان را بهترین نفوس قدسی از علماء قرار داد. بلکه مدار و محور گردش آسیای همه آئینها و ادیان است، و اختلال در آن به سقوط و برافتادن آنها از گردش و دوران خواهد شد. و از این رو در مدح و ترغیب به آن آیات و اخبار بیشمار رسیده است، و خدای سبحان می فرماید :

«و لتكن منكم ائمة يدعون الى الخير و ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون» (آل عمران، 104)

«باید از شما جمعی باشند که به نیکی بخوانند و به معروف وا دارند و از منکر باز دارند و آنها رستگارانند».

و نیز می فرماید : «کنتم خیر ائمة اءخرجت للناس، تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» (آل عمران، 110)

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید، که به نیکی و می دارید و از بدی باز می دارد».

و می فرماید :

«فلما نسوا ما ذكروا به اءنجینا اللذین ینهون عن السوء و اءخذنا اللذین ظلموا بعذاب بئیس بما كانوا یفسقون» (اعراف، 164)

«و چون آنچه را که بدان اندرزشان داده بودند فراموش کردند کسانی را که از بدی نهی می کردند نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند به سزای فسق و عصیانی که می کردند به عذابی سخت دچار کردیم».

و می فرماید :

«لاخیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس، و من يفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتيه اجرًا عظيمًا» (نساء، 114)

«در بسیاری از راز گوئی آنها خیری نیست مگر آنکه به صدقه دادن یا کار نیکو یا صلاح میان مردم فرمان دهد، و هر که به طلب خشنودی خدا چنین کند، پاداشی بزرگ به او خواهیم داد».

و می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط» (نساء، 135)

«شما که ایمان آورده اید عدل و انصاف را برپا دارید».

و برپا داشتن عدل و انصاف، امر به معروف و نهی از منکر است.

و رسول خدا ﷺ فرمود: «ما اعمال البر عند الجهاد فی سبیل الله الا کنفثة فی بحر لجی، و ما جمیع اعمال البر و الجهاد فی سبیل الله عند الاءمر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی»⁽¹¹¹⁾

«کارهای نیک نسبت به جهاد در راه خدا نیست مگر ترشح آب دهان (ئف نمی) نسبت به دریای ژرف، و همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا نسبت به امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر ئف نمی در جنب دریای ژرف».

و فرمود: «از نشستن در راههای پرهیزید!» گفتند: گاهی از این کار چاره نداریم، که مجالس گفتگوی ما در راههاست. فرمود: «اگر این را ترک نمی کنید، پس حق راه را ادا کنید»، گفتند: حق راه چیست؟ فرمود: «چشم پوشی، و خودداری از آزار، و جواب سلام، و امر به معروف و نهی از منکر».

و فرمود: «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر اینکه برای او خواص و یاران برگزیده ای هستند و آن پیغمبر در میان آنان بقدری که خدا خواهد می ماند، به کتاب خدا و به امر او عمل می کند تا خدا آن پیغمبر را قبض روح کند،

آن خواص می مانند و به کتاب خدا و امر او و سنت پیغمبرشان عمل می کنند. و چون منقرض شدند؛ بعد از ایشان کسانی می آیند که بر منبرهای نشینند که قولشان معروف و عملشان منکر است. پس هرگاه شما چنین زمانی را دریابید بر هر مؤمنی واجب است که با دست خود با آنها جهاد کند و اگر نتواند با زبان خود و اگر نتواند با دل خود با آنها پیکار کند، و به غیر از این اسلامی نخواهد بود». (112)

و امیر مؤمنان فرمود: «هر که ببیند که به تجاوز و بدی و فساد عمل می شود و به کار زشت و منکر دعوت می شود و با دل خود آن را انکار کند و ناپسند شمرد، همانا سالم و پاک می ماند، و هر که آن را با زبان انکار کند اجر می برد و از اولی برتر است، و هر که با شمشیر به انکار آن برخیزد تا کلمه خدا والا و کلمه ستمکاران زبون باشد، پس این شخص است که به هدایت راه یافته و بر طریق حق ایستاده و نور یقین در دلش تابیده است». (113)

و فرمود: «بعضی اشخاص منکر را با دل و زبان و دست خود انکار می کنند، چنین شخصی خصال نیک را به کمال رسانده. و بعضی منکر را با زبان و دل خود انکار می کنند، چنین شخصی به دو خصلت خیر چنگ زده و یک خصلت را ضایع نموده. و بعضی منکر را با دل انکار می کنند و انکار آن را با دست و زبان وامی گذارند، چنین کسی دو خصلت شریفتر را ترک کرده و به یکی تمسک نموده. و بعضی انکار کار بد را با زبان و دل و دست خود ترک می کنند، چنین فردی مرده ای است در میان زندگان. و همه اعمال نیک و جهاد در راه خدا نسبت به امر به معروف و نهی از منکر جز پف نمی در جنب دریای پهناور و ژرف نیست، امر به معروف و نهی از منکر اجل کسی را نزدیک نمی

کند و روزی را نمی کاهد، و بهتر از این سخن عدل [یا حق] در پیش حاکم جائز است».

در خبر جابر از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: «امر به معروف و نهی از منکر طریقه پیامبران و شیوه شایستگان است، فریضه بزرگی است که دیگر فرائض بواسطه آن به پا داشته می شود و راهها امن می گردد، و کسبها حلال و مظالم به صاحبانش رد می شود، و زمین آباد می گردد، و تمام حق از دشمنان گرفته می شود و کارها استقامت و استواری بهم می رساند. پس با دلهای خود بدیها و کارهای زشت را انکار کنید، و با زبان بگوئید، و بر روهایشان بزیند، و در راه خدا از ملامت کسی نترسید. پس اگر پند پذیرفتند و به حق بازگشتند راه تعرضی بر آنها نیست:

«أَنَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلَمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
أَوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری، 42)

«راه [تعرض] بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق سرکشی می نمایند، آنها عذابی دردناک دارند».

با این کسان با بدنهای خود جهاد کنید، و با دلهای خود آنان را دشمن دارید، بی آنکه سُلطه طلب و یا در جستجوی مال باشید و یا از راه ظلم پیروزی بخواهید، تا اینکه آنها به امر خدا بازگردند و به طاعت او در آیند».⁽¹¹⁴⁾

فصل 6: وجوب و شرایط امر به معروف

آنچه از آیات و اخبار یاد شده مستفاد می شود وجوب امر به معروف و نهی از منکر است و در وجوب آن هیچ اختلافی نیست. تنها اختلاف در این است که وجوب این دو کفائی است یا عینی. و قول حق این است که واجب کفائی است، چنانکه ذکر خواهد شد.

و آنچه واجب است امر به واجب و نهی از حرام است. و اما امر به مستحب و نهی از مکروه مستحب است. و وجوب امر به معروف و نهی از منکر چهار شرط دارد:

اول - علم به معروف و منکر بودن فعل، تا از غلط و اشتباه در امان باشد، پس در امور متشابه امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست، بنابراین هر که به وجوب یا حرمت هر امری علم قطعی دارد و می داند که در آن اختلافی نیست و ضروری دین یا مذهب یا اجماع قطعی یا از کتاب و سنت و یا از قول علماست، بر اوست که امر و نهی کند. ولی کسی که علم قطعی نداشته باشد، بلکه علم ظنی از راه اجتهاد یا تقلید حاصل کرده باشد، و اختلاف درباره آن جائز باشد، بلکه علم ظنی از راه اجتهاد یا تقلید حاصل کرده باشد، و اختلاف درباره آن جائز باشد، امر و نهی بر او واجب نیست، مگر بر کسی که در این اعتقاد مجتهد یا مقلد باشد، و یا اینکه اگر فعلا به سبب جهل در مسأله آن را قبول ندارد بر او لازم باشد که این اعتقاد را کسب کند، مانند مقلدی که بعضی از عقاید اجتهادی مجتهد خود را نداند بر دیگری است که مطابق آن به او امر به معروف و نهی از منکر کند.

خلاصه آنکه: در مسائل قطعی که مورد اجماع و اتفاق است بر هر کسی امر به معروف و نهی از منکر لازم است، و اما در آنچه غیر قطعی است و اختلاف رأی مجتهدین در آن ممکن است مجتهد یا مقلد در آن امر و نهی نمی تواند کرد مگر نسبت به کسی که بداند اعتقاد وی موافق اعتقاد اوست.

دوم - احتمال و امید فایده و تأثیر بر امر و نهی. پس اگر علم یا ظن غالب داشته باشد که اثر نمی کند امر به معروف و نهی از منکر چون فایده ای ندارد واجب نخواهد بود.

سوم - قدرت بر امر و نهی داشتن و عدم مفسده و ضرر. پس اگر ظن ضرر برای او یا یکی از مسلمانان باشد وجوب آن ساقط می شود، زیرا در دین ضرر و ضرار نیست.

چهارم - تارک معروف و مرتکب منکر و گناه بر استمرار خلاف خود اصرار ورزد، ولی اگر آثار پشیمانی و توبه ظهور رسد وجوب امر به معروف و نهی از منکر از میان می رود، زیرا کار عبثی خواهد بود.

و شرط بودن این شروط به سبب اختلاف درجات امر به معروف و نهی از منکر مختلف می شود چنانکه خواهد آمد. و دلیل بر شرط بودن سه شرط اول این روایت است که: «از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمود: نه. پرسیدند: چرا؟ فرمود: فقط بر قوی مطاع و کسی که معروف را از منکر باز می شناسد واجب است، نه بر ضعیفی که به تشخیص حق و باطل راه نیافته است. و دلیل این، کتاب عزوجل است که می فرماید:

«و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یاءمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» (آل عمران، 104)

«باید از شما دسته ای باشند که به نیکی بخوانند و به معروف امر کنند و از منکر نهی کنند».

و این فرمان برای عده ای خاص است نه برای همه، چنانکه خدای عزوجل می فرماید:

«و من قوم موسی امة یرهون بالحق و به یعدلون» (اعراف، 158)

«از قوم موسی گروهی به حق هدایت می کنند و به حق عدالت می ورزند».

و فرمود بر امت موسی، و نه بر هر قومی، که در آن روز دسته های مختلفی بودند. و امت از یک نفر به بالاست، چنانکه خدای عزوجل می فرماید: «ان ابراهیم کان امة قانتا لله: ابراهیم امتی (پیشوائی) فرمانبر خدا بود». و بر کسی که نیرو و طاقتی ندارد باک و بازخواستی نیست.

مسعده گفت: «به گفتار امام صادق علیه السلام گوش می دادم - در حالی که از معنی حدیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده: «ان افضل الجهاد كلمة عدل عند إمام جائر: برترین جهاد سخن عدل نزد پیشوای ستمگر است» سؤال شد - فرمود: این در صورتی است که بعد از معرفت او را امر به معروف کند و او بپذیرد، وگرنه نه». و در خبری دیگر: «امر به معروف و نهی از منکر در مورد مؤمنی است که پند گیرد یا نادانی که بیاموزد، اما در مورد صاحب شمشیر و شلاق نه». (115)

و یکی دیگر از شرایط این است که عمل منکر بر محتسب و نهی کننده بدون تفحص و تجسس ظاهر و آشکار باشد، و الا واجب نیست، و تجسس از آن روا نیست، مانند باز کردن در بسته، و فراداشتن گوش تا معلوم شود که صدائی که می آید گناه است یا نه، یا بوئیدن دهان کسی تا معلوم گردد که شراب خورده یا نه، یا از کسی بخواهد آنچه در زیر جامه دارد نشان دهد، و امثال اینها - به دلیل کتاب و سنت.

فصل 7: در امر به معروف و نهی از منکر عدالت شرط نیست

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند لازم نیست عادل باشد و یا به آنچه امر و نهی می کند حتماً عمل نماید، زیرا اولاً دلائل وجوب آن مطلق و بدون قید و شرط است، و ثانیاً بر کسی که فعل حرامی را انجام می دهد و در دیگری نیز آن را مشاهده می کند دو چیز واجب است: یکی ترک آن و دیگر

نهی از آن، و اگر یکی از آن دو را ترک کرد وجوب دیگری از میان نمی رود. زیرا در غیر این صورت امر و نهی جز بر معصوم واجب نخواهد بود، و بنابر این باب امر به معروف و نهی از منکر بکلی بسته می شود.

و اما ناپسند شمرده شدن آن در آیات شریفه :

«اتاءمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم» (بقره، 44)

«آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خود را از یاد می برید».

و «لم تقولون ما لا تفعلون؟ کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون»

(صف، 2 - 3)

«چرا آنچه نمی کنید، می گوئید؟ نزد خدا بسیار مبغوض است که آنچه نمی

کنید، بگوئید».

و آنچه در حدیث اسراء (سیر در شب) آمده که کسانی را با مقرض (قیچی)

آتشین می بریدند، برای این است که به آنچه امر می کردند و می گفتند عمل

نمی کردند، نه برای اینکه امر می کردند و می گفتند. و همچنین در این روایت :

«خدای تعالی به عیسی وحی کرد : نخست خود را پند ده، و اگر پندپذیر شدی

آنگاه مردم را پند ده، وگرنه از من شرم کن».⁽¹¹⁶⁾ و در دیگر روایاتی که به این

مضمون رسیده است.

و آنچه گفته شده است که هدایت کردن دیگران فرع اینست که خود در راه

هدایت باشد، و به راه راست آوردن دیگری فرع آنست که خود بر راه راست

باشد، برای این است که امر به معروف و نهی از منکر گاهی به وسیله پند و

موعظه است و گاهی به قهر و غلبه و تسلط، و کسی که خود به راه راست و

درست هدایت نشده باشد، امر و نهی و موعظه از او ساقط است، زیرا مردم به

فسق و گناه او آگاهند، و بنابراین پند و اندرز و او بی فایده است، و در کسی که

از فسق او مطلع است تأثیر نمی کند، و لیکن نمی توان گفت که این امر، پند و اندرز او را غیر جائز می سازد، چنانکه امر و نهی او نیز با قدرت و تسلط بی فایده و بدون تأثیر نیست، زیرا فاسق وقتی دیگری را با قهر و تسلط از زنا و شرابخواری و امثال اینها بازداشت بی شک فایده و تأثیر دارد.

خلاصه اینکه: یکی از دو نوع امر به معروف و نهی از منکر، یعنی طریق پند و اندرز تأثیرش متوقف برداشتن عدالت و عدم ارتکاب معاصی است، و اما نوع دیگر، یعنی با غلبه و تسلط، متوقف بر آن نیست.

نکته دیگر اینکه: آنچه درباره لازم نبودن شرط عدالت در امر به معروف و نهی از منکر یاد کردیم در مورد افراد رعیت و مردم معمولی است که از منکر آگاه می شوند. و اما شخصی که خود را در منصب اصلاح حال مردم و ارشاد و هدایت آنان و بیان احکام الهی به نیابت از رسول الله ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام قرار داده، ناچار باید دارای عدالت و تقوا و علم به کتاب خدا و سنت (احادیث) و دیگر شرایط اجتهاد باشد. و بنابراین پاسخ دیگری از آیات و اخبار در بدو منکر شمردن و عطف کسی که خود عمل نمی کند بدست می آید، به این معنی که این انکار و تقبیح مخصوص اوست نه عامه مردم. و به این معنی حمل می شود قول حضرت صادق علیه السلام در «مصباح الشریعه»: «هر که هوی و هوس خود را ترک نکرده، و از آفات نفس و شهوات آن رهائی نیافته، و شیطان را شکست نداده، و در پناه خدا و امان و نگاهداری او در نیامده، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر ندارد، زیرا اگر دارای این صفت نباشد، هر امری اظهاری کند حجّت بر ضدّ خود او می شود، و مردم از آن بهره نمی گیرند. خدای عزوجل می فرماید:

«إِنَّ مَرُونَ النَّاسِ بِالْبُرِّ وَتَنْسُونَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره، 44)

«آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خود را از یاد می برید».

و به وی خطاب می رسد: ای خائن! آیا از مخلوق من چیزی را مطلبی که در آن به خود خیانت کرده ای و عنان خود را رها ساخته ای!

و نیز این قول امام صادق علیه السلام (در همان کتاب): «صاحب امر به معروف باید دانای حلال و حرام باشد، به آنچه امر می کند خود عامل باشد و از آنچه نهی می کند باز ایستد، خیرخواه مردم و مهربان و با رفق و مدارا باشد، با گفتار و نیک و بیان خوش آنان را دعوت کند، تفاوت اخلاق و حالات مردم را بشناسد، تا با هر کس فراخور حال و منزلت او رفتار نماید، به مکر نفس و کیدهای شیطان بصیر و بینا باشد، بر آنچه به او می رسد صبر کند، در پی انتقام جوئی و شکایت بر نیاید، عصبیت و حمیت به کار نبرد، نیت خود را برای خدا خالص کند، از او کمک بخواهد و خشنودی او بجوید، و اگر با او مخالفت و جفا شد شکیبائی ورزد، و اگر با وی موافقت شد و امر و نهیش پذیرفته گشت سپاس گوید، کار خود به خدا وا گذارد، و از عیب خود غافل نشود».

تنبیه: بدان که کسی که باید امر و نهی کرده شود گرچه شرط است که عاقل و بالغ باشد، اما این شرط در بیشتر اوامر و نواهی است نه در همه موارد زیرا کسی که کودک یا دیوانه ای را ببیند که شراب می خورد بر او واجب است که منعش کند و شرابش را بریزد. و همچنین اگر دیوانه ای را ببیند که با دیوانه ای دیگر زنا می کند یا با حیوانی جمع شده باید او را منع کند، و حال آنکه لازم نیست چارپائی را که به کشتزار کسی وارد شده و کشت او را تباه می کند جلوگیری کند، زیرا نام محتسب (کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند) در این جا بر او صدق نمی کند و آن که مورد نهی واقع می شود باید کار در حق او زشت و منکر باشد، و این فقط در مورد حیوانات.

فصل 8: مراتب امر به معروف

بدان که امر به معروف و نهی از منکر را مراتبی است :

- 1- انکار قلبی : به اینکه در دل منکر مرتکب معصیت باشد و او را دشمن بدارد. و این مشروط است به اینکه نهی کننده علم داشته باشد و نهی شونده بر گناه اصرار و یافشاری کند (نادم و پشیمان نباشد).
- 2- راهنمایی و شناساندن : به اینکه مرتکب منکر و گناه بداند که این کار معصیت است، زیرا بعضی از مردم به سبب جهل و نادانی مرتکب بعضی از معاصی می شوند، و اگر بدانند که گناه است از آن خودداری خواهند کرد.
- 3- اظهار کراهت و نفرت از مرتکب گناه و کناره جوئی و دوری کردن از او.
- 4- منع و انکار به زبان : ابتدا با پند و نصیحت، و اگر اثر نکرد با ترساندن، و با داشتن تا آنجا که نبوت به سخنان تند و درشت برسد. مثل اینکه بگویند : ای نادان ! ای احمق ! با پروردگارت مخالفت مکن ! در اینجا دامی بزرگ برای شیطان هست که بسا بیشتر واعظان را شکار می کند. بنابراین هر عالم اندرز گوئی باید این دام را با نور بصیرت ببیند. آن دام اینست که شیطان بهنگام وعظ و ارشاد در نزد او حاضر می شود و خودبینی و برتری او را به سبب علمی که دارد در دلش وسوسه می کند قصدش از وعظ خوار ساختن و جاهل شمردن طرف و اظهار بزرگی و شرافت خویش به داشتن علم باشد. و این حالت آفتی است بزرگ و متضمن کبر و ریا. و سزاوار است که هر واعظ دینداری از این آفت غفلت نکند، و با نور بصیرت عیوب خود و زشتی درون خویش را بشناسد. و نشانه پاک بودن نفس از این آفت این است که اگر آن گناهکار با پند شخص دیگر پند پذیرد یا خود از معصیت باز ایستد دوستتر دارد تا به وسیله وعظ او پند گیرد.

5- بازداشتن به قهر و تسلط: مانند شکستن آلات لهو، و ریختن شراب، و یا کندن و گرفتن جامه و مال غضبی از وی ورد کردن آن به صاحبش، و امثال اینها.

6- تهدید و ترساندن: مثل اینکه بگوید دست از این کار بدار، وگرنه ترا می زنم و سرت را می شکم! و مانند این از آنچه در صورت دست نکشیدن از معصیت جایز است انجام دهد، ولی جایز نیست که به کاری تهدید کند که انجام دادن آن جایز نیست، مثل اینکه بگوید: این کار را رها کن وگرنه گردنت را می زنم! یا فرزندت را کتک می زنم، یا زنت را از خانه بیرون می کشم، و امثال اینها.

7- زدن با دست و پا بدون اینکه سلاح بر کشد یا جراحی وارد سازد.

8- مجروح کردن با بعضی از سلاحها، این را سید مرتضی - رضی الله عنه - و جمعی از علمای ما جایز دانسته اند، ولی بیشتر علما اذن امام را در این مورد شرط دانسته اند. زیرا در این کار بسا به تنهایی قادر نباشد و به یاران مسلح نیازمند باشد، و آن شخص فاسق هم از اعوان خود استمداد کند و کار به جنگ و کشتار کشد و فتنه ای بزرگ پدید آید.

فصل 9 و 10: معنی واجب کفائی بودن امر به معروف و نهی از منکر آنچه

در امر به معروف و ناهی از منکر سزاوار است

هرگاه شرایط امر به معروف و نهی از منکر حاصل باشد، و تنها یک فرد از گناهی مطلع شود، بر او واجب عینی است. و اگر شخص دیگری نیز آگاه باشد، و یکی از آن دو به امر و نهی آغاز کرده، اگر دیگری احتمال بدهد که مشارکت او زودتر اثر می کند و در بازداشتن از گناه استوارتر است، بر او نیز واجب است، وگرنه، نه، زیرا غرض حصول و وقوع معروف و از میان رفتن منکر است،

و هرگاه با فعل یک نفر حاصل شود، کوشش دیگری بیهوده خواهد بود. و معنی وجوب کفائی آنها همین است.

کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند باید خوشخو و بردبار و شکیبیا و قوی النفس باشد، تا اگر نسبت به وی ناسزا گفته شد پیریشان خاطر و مضطرب نگردد، زیرا بیشتر مردم پیرو هوی و هوسند، و اگر از میل و خواستشان باز داشته شوند و بر آنان گران آید، و بسا درباره باز دارنده زبان بگشایند و سخنان درشت و زشت گویند، و حتی کار را به بی ادبی و دشنام گوئی بکشانند.

و نیز باید با مردم به رفق و مدارا رفتار کند، که موعظه با رفق و ملایمت و نرمی در دل بیشتر مردم اثری بهتر و بیشتر دارد.

و نیز باید از مردم طمع ببرد، زیرا کسی که به مال مردم چشم طمع داشته باشد یا امید دارد که زبان به مدح و ستایش او بگشایند نمی تواند امر به معروف و نهی از منکر کند. و از اینرو گویند: «یکی از بزرگان در خانه گربه ای داشت، و هر روز از قصابی که در نزدیکی او بود مقداری گوشت برای گربه می گرفت. روزی از آن قصاب گناهی دید، نخست به خانه رفت و گربه را بیرون کرد، سپس به نزد قصاب آمده وی را از آن گناه به شدت نهی و منع نمود. قصاب گفت: بعد از این دیگر گربه ات چیزی نخواهد خورد. گفت: تا گربه را بیرون نکردم از تو طمع نبریدم به نهی و منع تو نپرداختم!».

تتمیم: انواع منکرات

بدان که منکرات یا حرامند یا مکروه، و منکرات یعنی اعمال ناشایسته بسیار و بی شمار است.

از جمله - منکراتی است که غالباً در مساجد رخ می نماید : مثل بد بجا آوردن نماز و اخلال در بعضی افعال آن، و تاءخیر از وقت آن، و داخل کردن نجاست در مسجد، و در آنجا سخن دنیا گفتن و خرید و فروش کردن، و کودکان و دیوانگان در آنجا بازی کردن، و به غنا خواندن قرآن، و دخول زنان که در معرض ریه و نگاه نامحرم به آنان یا نگاه آن ها با نامحرم باشند، و ورود جنب و حائض در آن، و غنا کردن مؤذن یا دیگر خوانندگان، و پیش از وقت اذان گفتن، و وعظ کسی که نباید به این کار پردازد مانند کسی که در گفتار خود دروغ وارد می کند و یا در مسائل فتوا می دهد بدون اینکه اهلیت برای آن داشته باشد، یا از موعظه اش آشکار شود که ریا کار و جاه طلب است، و امثال اینها، اینها افعال ناشایسته ای است که بعضی حرام و بعضی مکروه است، و هر که مطلع شد باید از آنها نهی کند.

و از جمله - اعمال ناشایستی است که بیشتر در بازار اتفاق می افتد : مثل دروغ گفتن در معاملات، و پوشیدن عیب کالا، و سوگند دروغ، و نزاع به وسیله زدن و دشنام و طعن و لعن و مانند اینها، و کم فروشی و معاملات فاسد که در فقه بیان شده است.

و از جمله - چیزهایی است که در راهها و کوچه و خیابان واقع می شود : مانند ستونها در میان راه نهادن، و ساختن دکان برای خود با استفاده از دیوار و بنای دیگران، و راه بر مردم تنگ کردن به گذاردن طبقهای طعام، و آشغال و کثافت بر سر راه مردم ریختن - به نحوی که موجب آزار و اذیت مردم باشد. درباره بعضی از اینها مثل گذاشتن بساط در کنار خیابان در صورتی که انتقال به جای وسیع ممکن نباشد مانعی ندارد، زیرا ممکن است مورد نیاز مردم باشد - و چارپایان را بیش از طاقت باز کردن، و ذبح کردن حیوان در میان راه و خون و

سرگین ریختن، و خاکروبه و امثال آن بر سر راه مردم افکندن، و آب پاشیدن به نحوی که موجب لغزش پا و زمین خوردن شود، و ناودان در کوچه های تنگ گذاردن و امثال اینها. و همچنین منکرات و اعمال ناشایسته ای که در حمامها و کاروانسراها و بازارها و مجالس عمومی و دادگاهها و مدرسه ها و خانقاهها و ادارات دولتی و غیر اینها یافت می شود. منکراتی از قبیل آنچه ذکر شد واجب است که نهی کرده شود، و اگر یک نفر به منع و نهی قیام کرد مسؤ و لیت از دیگران ساقط می شود، وگرنه به گردن همه اهل شهر خواهد بود. امثال اینها که ذکر شد از منکرات و معاصی جزئی و کوچک است.

و اما منکرات و گناهان بزرگ، مانند بدعت در دین، و قتل و ظلم و زنا و لواط و شرابخواری و غناء به نامحرم و حرامخواری، و نماز در مکان غصبی و وضو و غسل از آب حرام، و تصرف در مال وقف، و غصب موقوفات، و معامله با ظلمه، و جهل به اصول دین و احکام واجب، و آفات زبان و بسیاری دیگر که امکان شمارش آنها نیست، بخصوص در مثال زمان ما (زمان مؤلف). پس اگر برای مؤمن دینداری ممکن باشد که همه یا بعضی از این منکرات را دفع و منع کند نباید در خانه بنشیند، بلکه بر او واجب است که برای نهی و تعلیم بیرون آید. بلکه هر مسلمانی باید از اصلاح خود آغاز کند و بر طاعت مواظبت نماید و محرّمات را ترک کند، سپس اهل و اولاد و خویشان خود را هدایت و ارشاد کند، و بعد از آن به اهل محل و سپس به اهل شهر و دیگر شهرها پردازد و همچنین تا هر جای عالم که دست او برسد. و اگر شخص نزدیکتری به آن قیام کرد از دورتر ساقط است وگرنه هر کسی که بر آن توانائی دارد مکلف به آن است، چه نزدیک باشد و چه دور. و مادام که یک فرد جاهل به واجبات دین وجود دارد و کسی می تواند خود یا به وسیله دیگری وی را ارشاد و تعلیم کند

این تکلیف از او ساقط نمی شود. و این کاری است که هر که به امر دین خود اهمیت می دهد او را از دیگر کارها باز می دارد و به آن مشغول می کند. اما در عصر ما اعراض مردم از امور دینشان به حدی رسیده که اصلاح و بهبود نمی پذیرد، مگر اینکه مشیت خداوند به آن تعلق گیرد و یکی از بندگان سعادتمند و قوی خود را برانگیزد تا این عیب و ننگ را دفع کند و این رخنه و شکاف را ببندد، و این سستی را تلافی و جبران کند. (117)

و از آنهاست :

دوری و کناره گیری (قهر کردن و جدائی از برادر مؤمن)

این صفت بدون تردید از نتایج عداوت و کینه و یا از حسد و بخل است. و بنابراین از رذائل قوه غضب یا شهوت است، و از کارهای ناپسند بشمار می رود.

رسول خدا ﷺ فرمود: «ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لا یصلحان الا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة. فایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب»

«هر دو مسلمانی که از یکدیگر قهر کنند و از هم دوری نمایند و سه روز چنین باشند و با هم صلح نکنند از اسلام بیرون روند و میان آنها پیوند و دوستی دینی نخواهد بود. و هر کدام که به صلح و سخن گفتن پیشی گرفت، او در روز حساب زودتر به بهشت در آید.»

و فرمود: «لا یحلّ لمسلم ان یمجرأه فواحد فوق ثلاث...» «برای مسلمان روانیست که بیش از سه روز از برادر خود دوری و قهر کند...»

و امام صادق علیه السلام فرمود: «لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب اءحدهما البراءة و اللعنة، و ربّما استحقّ ذلک کلاهما» فقال له معتب: جعلنی الله

فداک! هذا للظالم، فما بال المظلوم؟! قال: «لأنه لا يدعو اخاه الى صلته، و لا يتعامس له عن كلامه. سمعت ابي - عليه السلام - يقول: اذا تنازع اثنان، فعادّ احدهما الاخر، فليرجع المظلوم الى صاحبه حتى يقول لصاحبه: اءى اخى، انا الظالم، حتى يقطع الهجران بينه و بين صاحبه، فان الله تبارك و تعالى حكم عدل، ياءخذ للمظلوم من الظالم».

«هیچ دو مردی از روی قهر از یکدیگر جدا نمی شوند مگر اینکه یکی از آن دو سزاوار بیزاری [خدا و رسولش از وی] و لعنت (دوری از رحمت خدا) گردد، و چه بسا که هر دو سزاوار آن شوند»، معتب (از دوستان آن حضرت) عرض کرد: خدا مرا فدای تو سازد، آن که ظالم است این سزای اوست، مظلوم چه گناهی دارد؟ فرمود: «برای آنکه برادر خود را به آشتی و پیوند با خود نمی خواند و از گفتار او تغافل نمی کند و آن را نشنیده نمی گیرد. از پدرم شنیدم که فرمود: هرگاه دو تن با هم ستیز کنند و یکی به دیگری تعدی کند، آن که مظلوم است نزد آن دیگری رود و به او بگوید: ای برادر من ستمکارم و تقصیر با من است تا جدائی و قهر از میانشان بر طرف شود، خدای تعالی حاکم عادل است و داد مظلوم را از ظالم می ستاند».

و فرمود: «مادام که دو مسلمان با هم قهرند پیوسته شیطان شادمان است، و همینکه با هم آشتی کنند زانوهایش بلرزد و بندهایش بگسلد و فریاد زند، ای وای! از هلاکتی که رسید».

و امام باقر عليه السلام فرمود: «ان الشيطان يغري بين المؤمنين ما لم يرجع اءحدهم عن دينه، فاذا فعلوا ذلك استلقى على قفاه و تمدد، ثم قال: فزت. فرحم الله امرءا اءلف بين و ليين لنا. يا معشر المؤمنين، تألفوا و تعاطفوا»⁽¹¹⁸⁾

«شیطان میان دو مؤمن دشمنی افکند و تا یکی از آن دو از دین خود بر نگردد [دست بر ندارد]، و چون چنین کردند به پشت افتد و دراز کشد و گوید : کامیاب شدم، پس خدا رحمت کند کسی را که میان دو نفر از دوستان ما الفت بیندازد. ای گروه مؤمنان با هم الفت گیرید و با یکدیگر مهربانی کنید». و اخبار در مذمت قهر و جدائی و دوری بسیار است.

پس بر هر طالب نجات آخرت لازم است که در مثال این اخبار بیندیشد، آنگاه ثواب و فوائد ضد آن یعنی دوستی و الفت و دیدار با برادران را به یاد آورد، و خود را از قهر و دوری و بریدن از برادران دینی نگاهدارد و اگر گاهی کدورت و رنجش و قهری با برادر مؤمن پیش آمد خود را بر آن بدارد که به آشتی و دیدن او ابتدا کند تا بر شیطان و نفس اماره غالب گردد، و به اجر و پاداش بزرگی که متقیان امید دارند برسد.

فصل 11 : الفت و دیدار

چنانکه اشاره شد ضد قهر و دوری کردن، الفت گرفتن و دید و بازدید است، و این از نتایج خیرخواهی و محبت است، و ثواب آن از حد شمار بیرون است. از حضرت امام باقر علیه السلام روایت است که : «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : جبرئیل مرا خبر داد که خدای عزوجل فرشته ای را به زمین فرستاد، فرشته می رفت تا به در خانه ای رسید که مردی از صاحب خانه اجازه ورود می خواست، فرشته به او گفت : با صاحب خانه چه کار داری ؟ گفت : او برادر مسلمان من است برای خدای تبارک و تعالی به دیدن او آمده ام. فرشته گفت : کار دیگری نداری ؟ گفت : نه. فرشته گفت : من فرستاده خدا به سوی توام، خداوند تو را سلام می رساند و می گوید : بهشت برای تو واجب شد، سپس گفت خدای عزوجل می

فرماید: هر مسلمانی که مسلمانی را دیدار کند، او را دیدار نکرده بلکه مرا دیدار کرده، و ثواب او بر عهده من بهشت است».

و امیر مؤمنان فرمود: «لقاء الاخوان مغنم جسيم و ان قلوبا»
«دیدار برادران غنیمتی بزرگ است، اگر چه [این گونه برادران] اندک و کمیابند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «ان لله عزوجل جنة لا يدخلها الا ثلاثة: رجل حكم على نفسه بالحق، و رجل زار اخاه المؤمن في الله، و رجل آثر اخاه المؤمن في الله»

«خدای عزوجل را بهشتی است که جز سه کس وارد آن نشوند: مردی که بر ضد خود به حق حکم کند، و مردی که برادر مؤمن خود را برای خدا زیارت کند، و مردی که برادر مؤمن خود را بر خویش ترجیح دهد».

و فرمود: «چون مؤمن از خانه خود برای دیدار برادر خود بیرون می آید، خدای عزوجل فرشته ای را بر او می گمارد که یک بال خود را در زیر گام او نهد و بال دیگر را سایبان او سازد: و چون به منزل وی در آید خدای تبارک و تعالی ندا فرماید: ای بنده ای که حق مرا بزرگ داشتی و از آثار پیغمبرم پیروی کردی، بزرگداشت تو حقی است بر من، از من بخواه تا عطا کنم، بخوان مرا تا اجابت نمایم، خاموش باش تا من آغاز کنم. و چون باز گردد همان فرشته بدرقه اش کند و همچنان بال خود را سایبان او سازد تا به منزل خویش وارد شود، آنگاه خدای تبارک و تعالی ندا فرماید که ای بنده ای که حق مرا بزرگ شمردی، گرامیداشت تو حقی است بر من. بهشت خود را برای تو واجب گردانیدم و تو را درباره بندگانم اذن شفاعت دادم».

و فرمود: «هر مؤمنی که از خانه خود بیرون آید که برادر [مؤمن] خود را از یارت کند و حق او را بشناسد، خداوند به هر گامی برای او حسنه ای می نویسد، و سیئه ای از او محو می کند، و درجه ای بلند می گرداند، و چون در خانه را بکوبد درهای آسمان برای او گشوده می شود، و چون با هم ملاقات کنند و مصافحه و معانقه (دست به گردن یکدیگر کردن) نمایند، خداوند به ایشان توجه کند و سپس به آنان بر فرشتگان مباحثات نماید و فرماید: به این دو بنده من بنگرید که در راه من با هم دیدار و دوستی کردند، بر من حق است که بعد از این به آتش عذابشان نکنم. و چون باز گردد به عدد نفسها و قدمها و سخنها و فرشتگان بدرقه اش کنند و او را از بلاهای دنیا و سختیهای آخرت محافظت نمایند تا سال دیگر مثل آن شب، و اگر بین آن دو شب بمیرد از حساب [قیامت] معاف باشد، و اگر دیدار شونده حق دیدار کننده را بشناسد همان اجر زائر برای او نیز هست».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که برادر [مؤمن] خود را برای خدا و وعده های خدا و آنچه نزد اوست نه برای چیز دیگر دیدن کند، خداوند هفتاد هزار فرشته بر او بگمارد که به وی ندا کنند: پاک گشتی و بهشت برایت خوش باشد!»

و فرمود: «من زار اءخاه فی الله، قال الله عزوجلّ: ایای زرت، و ثوابک علیّ، و لست ارضی لک ثوابا دون الجنة»

«هر که برای خدا از برادرش دیدن کند، خدای عزوجل فرماید: مرا دیدن کردی، و ثوابت بر من است، و برای توبه ثوابی کمتر از بهشت راضی نمی شوم».

و فرمود: «هر که برای خدا از برادر خود در حال بیماری یا تندرستی دیدن کند، که برای نیرنگ و دریافت عوض نباشد، خدا هفتاد هزار فرشته بر او گمارد

که از دنبالش ندا کنند : پاک شدی و بهشت برایت خوش باشد! شما زائران خدائید، و بر خدای رحمان وارد شده اید، تا به منزلش بر گردد»، بشیر گفت : فدایت شوم ! اگر چه مکان دور باشد؟ فرمود : آری ای بشیر! اگر چه مکان او یک سال راه باشد؛ زیرا خدا جواد است، و فرشتگان بسیارند، از او بدرقه کنند تا به منزلش برگردد».

و فرمود : «هر که در راه خدا و برای خدا به دیدن برادر خود رود، روز قیامت در میان جامه های بافته از نور گام بردارد، و از هر چه بگذرد برایش بتابد تا در پیشگاه خدای عزوجل بایستد، و خداوند به او مرحبا گوید، و چون مرحبا گوید عطایش را فراوان سازد».

و فرمود : «دیدار مؤمن در راه خدا از آزاد کردن ده بنده مؤمن بهتر است، و هر که بنده مؤمنی را آزاد کند هر عضو بنده عضوی از او را از آتش نگاهدارد».

و حضرت به ابی خدیجه فرمود : «تا بصره چه فاصله ای داری ؟ عرض کرد : از راه دریا اگر باد موافق بوزد پنج روز و از راه خشکی حدود هشت روز؛ فرمود : چه مسافت کمی است ! به دیدن یکدیگر روید و با هم تجدید عهد کنید، که هر انسانی در قیامت باید شاهی به دینداری او شهادت دهد».

و فرمود : «مؤمن چون برادر مؤمن خود را ببیند، اگر خدا را یاد کند سبب حیات دین او خواهد بود».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «مثل الاءخوین مثل الیدین تغسل احدهما الاخری. مالقی المؤمنان قطّ الاّ افاد الله احدهما من صاحبه خیرا»

«حکایت دو برادر چون دو دست است که یکی دیگری را بشوید، هیچ دو مؤمنی یکدیگر را ملاقات نمی کنند مگر اینکه خداوند از یکی خیری به دیگری می رساند».

و اخبار به این مضمون است. و سرّ این ترغیب و تاءکید در زیارت مؤمنان با یکدیگر این است که حسد و عداوت را از میان می برد و الفت و محبت می آورد. و این بزرگترین وسیله برای اصلاح امر دنیا و آخرت است. و به همین جهت در آیات و اخبار خود الفت و رفع دوری و بیگانگی ستایش شده است، بخصوص اگر پیوند و رابطه بر پایه تقوا و دین باشد. و درباره جدایی و گریز از یکدیگر مذمت شده است. خدای سبحان در مقام منت نهادن بر مؤمنان به سبب نعمت الفت، می فرماید :

«لَوْ اَنَّفَقْتُ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا مَا اَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و لَكِنَّ اللّٰهَ اَلْفَ بَيْنَهُمْ»
(انفال، 63)

«اگر همه ثروت زمین را خرج می کردی نمی توانستی میان دل‌هایشان الفت بیندازی، ولی خدا میانشان الفت افکند».

و فرمود : «فَاءَصْبِحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اَخْوَانًا» (آل عمران، 103) «و به سبب نعمت او (یعنی نعمت الفت) برادران گشتید».

و می فرماید : «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا و لَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، 103) «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید».

و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود : «اَلْمُؤْمِنُ اَلْفُ مَاءٍ لَوْفٍ، و لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْتِي اَلْفَ و لَا يُوَلِّفُ»

«مؤمن الفت گیرنده است و با او الفت می گیرند، و هر که الفت نگیرد و با او الفت نگیرند خیری در او نیست». و این است سرّ ترغیب بر سلام کردن و مصافحه و معانقه.

رسول خدا ﷺ فرمود: «اولی الناس باللّه و برسوله من بدا بالسلام»

«سزاوارترین مردم به خدا و رسول او کسی است که به سلام آغاز کند».

و امیر مؤمنان فرمود: «خشم مگیرید و بخل مورزید، بلند سلام کنید، و خوش سخن باشید، و شب هنگام که مردم در خوابند نماز گزارید تا به سلامت داخل بهشت شوید».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «ان الله يحبّ إفشاء السلام» «خداوند بلند و آشکار سلام کردن را دوست دارد».

و فرمود: «من التواضع ان تسلّم علی من لقیته» «از تواضع است که به هر که می رسی سلام کنی».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «تصافحوا فیّ نها تذهب بالسّخیمه» «مصافحه کنید که مصافحه کینه را می برد».

و فرمود: «مصافحه کردن با مؤمن از مصافحه کردن با ملائکه برتر است».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «وقتی مؤمنان به هم برخوردند و مصافحه کنند، خدای تعالی دست خود را میان دستهای آنان می گذارد، و به آن که رفیقش را بیشتر دوست دارد رو می کند. و چون خدای متعال به هر دو رو کند (که یکدیگر را به یک اندازه دوست دارند) گناهایش مانند برگ درخت می ریزد».

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إذ لقی اءحدکم اءخاه فلیسلّم علیه و لیصافحه،

فإنّ الله تعالی اءکرم بذلک الملائکه، فاصنعوا صنع الملائکه»

«چون یکی از شما برادر خود را ملاقات کند باید به او سلام کند و با او دست بدهد، که خدای تعالی فرشتگان را بدین کار گرامی داشته، پس شما نیز کار فرشتگان کنید».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی مؤمنان یکدیگر را در آغوش گیرند رحمت خدا آنان را فراگیرد، و چون یکدیگر را در بر کشند و از آن جز خشنودی خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، به آنها گفته شود: آمرزیده شدید عمل را از سرگیرید [که گناهان گذشته شما بخشوده شد]، و چون با یکدیگر گفتگو کنند، فرشتگان با هم گویند، از ایشان دور شوید، که رازی دارند که خدا بر آنها پرده انداخته است ⁽¹¹⁹⁾». و از آنهاست:

قطع رحم

قطع رحم عبارت است از آزرده و رنجاندن خویشان و بستگان و نزدیکان، و یاری نکردن و غمخواری ننمودن با آنان در مال و آسایش و خیرات دنیوی در حالی که به آن محتاج باشند. و سبب و باعث آن با عداوت است یا بخل و خست. بنابراین قطع رحم از رذائل قوه غضب یا شهوت است، و شکی نیست که از بزرگترین مُهلکات و تباه کننده دین و دنیای آدمی است. خدای سبحان می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»
(رعد، 25)

«و کسانی که پیمان خدا را بعد از استوار کردن آن بشکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده بگسلند و در زمین فساد کنند برای آنها لعنت و بدی سرای آخرت خواهد بود».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «ابغض الاءعمال الى الله : الشرك بالله، ثم قطيعة الرحم، ثم الاءمر بالمنكر و النهي عن المعروف».

«دشمن ترین اعمال در نزد خدا شرک به خداست، و بعد از آن قطع رحم، و سپس امر به منکر و نهی از معروف است».

و فرمود: «لا تقطع رحمك و إن قطعتك» «قطع رحم خود مکن اگر چه او از تو قطع کند». و از آن حضرت روایت است که: «من رحمان هستم، و این زحم است و نام آن را از نام خود مشتق کرده ام، هر که خویشی پیوسته دارد با او پیوندم، و هر که بریده دارد از او ببرم».

و فرمود: «حافننا الصراط يوم القيامة الرحم و الءمانة، فإذا مرّ الوصول للرحم المؤدى للامانة نفذ الى الجنة، و إذا مرّ الخائن للامانة القطوع للرحم لم ينفعهما معه عمل و تكفاء به الصراط فى النار».

«رحم و امانت روز قیامت در دو طرف صراطند، چون صله رحم کننده و امانتگزار بر صراط بگذرد به بهشت در آید، و چون خائن امانت و قاطع رحم بگذرد هیچ عملی با این دو گناه به او سود نبخشد و صراط او را در آتش سرنگون کند».

و امیر مؤمنان در خطبه ای فرمود: «اعوذ بالله من الذنوب التى تعجل الفناء» «از گناهانی که در نابودی [گناه کار] شتاب کنند به خدا پناه می برم»، عبدالله بن کواء یشکری عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا گناهانی هست که در فنای آدمی شتاب کنند؟ فرمود:

«نعم و یلک! قطیعة الرّحم، انّ اهل البيت لیجتمعون و یتواسون و هم فجرة فیرزقهم الله، و انّ اهل البيت لیترقون و یقطع بعضهم بعضا فیحرمهم الله و هم اءتقیاء».

«آری وای بر تو! آن قطع حرم است، خانواده ای هستند که گرد هم می آیند و یاری هم می کنند و با اینکه اهل گناهند خداوند به آنها روزی می دهد، و خانواده ای از هم جدا می شوند و از یکدیگر می بُرند پس خداوند آنها را محروم می کند با اینکه اهل تقوا هستند».

و فرمود: «إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جَعَلَتِ الْأَمْوَالَ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ».

«هر گاه مردم قطع رحم کنند، اموال و ثروتها در دست اشرار قرار گیرد».

امام باقر علیه السلام فرمود: «فی کتاب علی علیه السلام: ثلاث خصال لایموت صاحبهن اءبدا حتی یری و بالهن: البغی، و قطیعة الرّحم، و الیمین الکاذبة بیارز الله بها. و انّ اعجل الطّاعات ثوابا لصلة الرّحم. و انّ القوم لیكونون فجارا فیتواصلون فتنمی اموالهم و یثرون. و ان الیمین الکاذبة و قطیعة الرّحم لتذران الدیار بلاقع من اهلها. و تنقل الرّحم، و ان نقل الرّحم انقطاع النسل».

«در کتاب علی علیه السلام است که: سه خصلت است که صاحب آنها نمی میرد تا وبال آنها را ببیند: ستم، و قطع رحم، و قسم دروغ که به وسیله آن با خدا می جنگند و ثواب هیچ طاعتی زودتر از صله رحم به صاحب آن نمی رسد. براستی گاهی مردمی فاجر و گناهکار باشند که به سبب صله رحم و نیکی کردن با هم اموالشان زیاد شود و ثروتمند گردند، و قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و از اهلش خالی می کند. و خویشاوندی را از جای برکنند، و از جای برکننده شدن خویشی همان انقطاع نسل است».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا الْحَالِقَةَ فَإِنَّمَا تَمِيتَ الرِّجَالَ»، «از حالقه (وسیله ستردن) بپرهیزید زیرا که آن مردان را می میراند»، پرسیدند: حالقه چیست؟ فرمود: «قَطِيعَةُ الرَّحْمِ» «قطع رحم است».

مردی نزد آن حضرت آمد و از خویشان و نزدیکان خود شکایت کرد، به وی فرمود: «خشم را فروخور» عرض کرد: آنها چنین و چنان می کنند؛ فرمود: آیا تو هم می خواهی مانند آنها باشی تا خدا نظر و توجهی به شما نکند⁽¹²⁰⁾؟».

امیر مؤمنان علیه السلام به یکی از کارگزاران و گماشتگان خود نوشت: «خویشان و نزدیکان را امر کن که به دیدن هم روند ولی همسایگی نکنند؛ زیرا همسایگی باعث برخورد حقوق می شود، و چه بسا موجب حسد و بغض و قطع رحم گردد؛ چنانکه این امر در بیشتر اهل روزگار ما دیده می شود؛ و شنیدن کی بود مانند دیدن؛ و چون خویشان از هم دور باشند و در مجاورت هم نباشند دوستیشان بیشتر است؛ چنانکه گفته اند: «دوری و دوستی».

پیوست: ضد قطع رحم: صله رحم

صله رحم عبارت است از شریک ساختن رحم و خویشان در مال و جاه و دیگر خیرات دنیا که آدمی به آنها دست می یابد، و این از بزرگترین وسائل تقرب به خدا و برترین طاعات است، خدای سبحان می فرماید:

«و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی و

الیتامی...» (نساء، 36)

«خدا را بپرستید و چیزی را شریک و انباز او مکنید، و با پدر و مادر و خویشان و یتیمان... نیکی کنید».

و فرمود: «و اتَّقُوا اللهَ الَّذِیْ تَسَاءَلُونَ بِهِ و الْارْحَامَ اِنَّ اللهَ كَانَ عَلَیْكُمْ رَقِیْبًا»

(نساء، 1)

«بترسید از خدائی که به نام او از یکدیگر درخواست چیزی می کنید، و از [قطع] خویشاوندیها بترسید، که خدا مراقب شماست».

و فرمود: «الَّذِينَ يَصُدُّونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ يُوَصِّلُونَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ... أُولَئِكَ لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ» (رعد، 21، 22)

«و کسانی که به آنچه خدا فرمان داده می پیوندند و از خدای خویش می ترسند و از سختی حساب بیم دارند... آنان راست سرانجام نیک و ثواب آن سرای».

و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «أوصى الشَّاهد من أُمَّتِي و الغائب و من فى أوصلاب الرِّجال و أرحام النِّساء الى يوم القيامة : أن يصل الرِّحم و إن كانت منه على مسيرة سنة، فإنَّ ذلك من الدِّين»

«به حاضر و غائب ائمتم سفارش می کنم، و به کسانی که در پشت پدران و رحم مادران هستند تا روز قیامت، که صله رحم کنند اگر چه فاصله میان ایشان یک سال راه باشد، که این (صله رحم) جزء دین است».

و فرمود: «انَّ أعجل الخیر ثوابا صلة الرِّحم» «خیری که پاداش آن از همه زودتر رسد صله رحم است».

و فرمود: «من سره النِّساء فى الاجل، و الزَّیادة فى الرِّزق، فليصل رحمه» «هر که تاءخیر در مرگ و افزایش روزی را خوش دارد باید صله رحم کند».

و فرمود: «انَّ القوم لیكونون فجرة و لا یكونون بررة فیصلون أرحامهم، فتنمی اموالهم و تطول أعمارهم، فكیف إذا كانوا ابرارا بررة»

«گاهی مردمی بدکارند و از نیکان نیستند، ولی صله رحم می کنند، پس اموالشان افزون می شود و عمرهاشان دراز می گردد، پس اگر نیک و نیکوکار باشند چگونه خواهد بود».

از آن حضرت پرسیدند: برترین مردم کیست؟ فرمود: «با تقواترین آنها برای خدا، و کسی که بیشتر صله رحم کند، و آن که در امر به معروف و نهی از منکر کوشاتر باشد».

و فرمود: «برترین فضیلتها این است که با آن که از تو بریده صله رحم کنی، و به کسی که تو را محروم کرده ببخشی، و از کسی که به تو ستم کرده در گذری».

و فرمود: «من سرّه اءن یمدّ اللّٰه فی عمره، و اءن یبسط له فی رزقه، فلیصل رحمه، فإِنَّ الرَّحْمَ لَهَا لِسَانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ذَلْق، تَقُولُ: يَا رَبِّ، صَلِّ مِنْ وَصَلْنِي، وَ اقْطَعْ مِنْ قَطَعْنِي. فَالرَّجُلُ لِيَرَى بِسَبِيلِ خَيْرٍ إِذَا أَعْتَهُ الرَّحْمَ الَّتِي قَطَعَهَا فَتَهْوَى بِهِ إِلَى اسْفَلِ قَعْرِ فِي النَّارِ»

«هر که می خواهد خدا عمرش را دراز کند، و روزیش را وسیع گرداند، باید صله رحم کند، زیرا رحم را روز قیامت زبانی گشاده و تیز است، که می گوید: پروردگارا ببیوند با هر که به من پیوست، و بُر از هر که از من بُرید. مردی به ظاهر در راه خیر دیده می شود ولی چون خویشاوندی که از وی بریده نزدش آید: او را به ته دوزخ می افکند».

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «صلوا اءرحامکم و لو بالتّسليم، يقول اللّٰه تعالی: وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْاَرْحَامَ، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيكُمْ رَقِيْبًا»

«صلة ارحام بجا آورید اگر چه با سلام کردن باشد، که خدای تعالی می فرماید: از خدائی که به نام او درخواست می کنید و از [بریدن] خویشاوندیها پروا کنید، که خداوند مراقب شماست».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «انَّ الرَّحْمَ مَتَعَلِّقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْعَرْشِ، تَقُولُ: اللَّهُمَّ صَلِّ مِنْ وَصَلَنِي، وَاقْطَعْ مِنْ قَطَعَنِي»

«روز قیامت رحم به عرش آویخته و می گوید: خدایا هر که با من پیوست با او پیوند و هر که از من برید از او ببر».

در این روایت تشبیه معقول به محسوس است، و با رساترین وجه حق رحم را اثبات می کند، و آویختن به عرش کنایه از این است که حق خود را در پیشگاه خدا مطالبه می کند».

و فرمود: «صَلِّهِ الْاِرْحَامِ تَحْسِنَ الْخَلْقِ، وَ تَسْمَحَ الْكُفَّ، وَ تَطْيِبَ النَّفْسِ، وَ تَزِيدَ فِي الرِّزْقِ، وَ تَنْسِيَءَ فِي الْاَجَلِ»

«صله رحم خلق را نیکو، و دست را گشاده، و نفس را پاکیزه، و روزی را زیاد می کند، و مرگ را به تاخیر می اندازد».

و فرمود: «صَلِّهِ رَحْمَ اَعْمَالِ رَا پَاكٍ وَ اَمْوَالِ رَا اَفْزَوْنَ، وَ حَسَابِ رَا اَسَانَ كُنْدَ وَ بَلَا رَا بَكْرَدَانْدَ، وَ مَرْگ رَا بَه تَاخِيْر اَنْدَاذْدَ».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «صَلِّهِ الرَّحْمِ وَ الْبِرِّ لِيَهْوَتَانَ الْحَسَابِ وَ يَعْصَمَانَ مِنَ الذَّنُوبِ، فَصَلُّوا اِِرْحَامَكُمْ وَ بَرُّوا بِاِ خَوَانِكُمْ وَ لَوْ بِحَسَنِ السَّلَامِ وَ رَدِ الْجَوَابِ»

«صله رحم و احسان حساب را آسان می کنند و از گناهان نگه می دارند، پس صله رحم کنید و به برادران خود نیکی نمائید اگر چه با خوب سلام کردن و جواب سلام دادن باشد».

و فرمود: «صله الرَّحْمِ تَهْوَنَ الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ هِيَ مَنْسَاءَةٌ فِي الْعَمْرِ، وَ تَقَى مَصَارِعَ السَّوِّءِ»

«صله رحم حساب روز قیامت را آسان می کند، و عمر را دراز می گرداند، و از افتادنهای بد (حوادث یا مرگ بد) نگه می دارد».

و فرمود: «صله الرَّحْمِ وَ حَسَنَ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَ يَزِيدَانِ فِي الْاَعْمَارِ»
«صله رحم و رفتار خوب با همسایه شهرها را آباد و عمرها را افزون می کند».

و فرمود: «چیزی را جز صله رحم نمی دانم که بر عمر بیفزاید، تا آنجا که از عمر کسی سه سال باقی مانده باشد و صله رحم کند، خدا سی سال به عمرش بیفزاید و آن سه سال را سی و سه سال کند، و از عمر کسی سی و سه سال باقی مانده باشد و قطع رحم کند خدا سی سال عمر او را کم کند و سه سال گرداند».

(121)

و اخبار وارده در فضیلت صله رحم و بزرگی ثواب آن بیش از حدّ شمار است، و آنچه ذکر کردیم برای بیداری و آگاهی غافل بس است.

تنبیه: رحم کیست؟

مراد از رَحْمِی که بریدن از او حرام و صله با او واجب است، و اگر چیزی به وی بخشیدی باز پس گرفتن آن روا نباشد کسی است که خویش نسبی است، هر چند نسبت دوری داشته باشد و نکاح با او جایز باشد (یعنی محروم نباشد). و مراد از قطع رحم این است که او را به گفتار یا کردار بیازاری و با او رفتار ناشایست کنی، یا او را نیاز شدید به چیزی باشد و تو علاوه بر قدر حاجت ضروری خود قدرت بر رفع احتیاج او داشته باشی، از مسکن و لباس و خوراک، و از دادن آن به او خودداری و امتناع کنی، یا دفع ظلم از او برای تو میسر باشد و نکنی، یا به سبب کینه و حسد از او دوری و کناره کنی و هنگام

بیماری عیادتش نکنی، و چون از سفر آید به دیدنش نروی. همه اینها و امثال اینها قطع رحم است. و اضرار آنها، از دفع اذیت و یاری نمودن به مال و کمک کردن با زبان و دست و پا و مقام و امثال اینها، صله رحم است. ظاهراً بین قطع و صله رحم حالت واسطه ای وجود دارد، زیرا هر احسانی، ولو خویشاوندی وی بدان محتاج نیست و خود او به آن نیازمند است، صله نامیده می شود، و حال آنکه عدم این احسان قطع رحم نیست. و از آنهاست :

عقوق والدین (آزردن و رنجانیدن پدر و مادر)

عقوق والدین بدترین و شدیدترین انواع قطع رحم است، زیرا نزدیکترین و خاصترین ارحام به سبب ولادت تحقق می یابد و بنابراین حق پدر و مادر را دو چندان می سازد. عقوق والدین مانند قطع رحم یا ناشی از کینه و خشم است و یا از بخل و حُبّ دنیا؛ و بدین ترتیب از رذائل یکی از دو قوه غضب و شهوت است. از این رو آنچه بر مذمت قطع رحم دلالت دارد بر ذم عقوق نیز دلالت می کند، و چون این شدیدترین و بدترین انواع قطع رحم است آیات و اخبار بسیار در نکوهش آن رسیده است، چنانکه خدای تعالی می فرماید :

«و قُضِيَ رَبِّكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا، أَمَا يَبْلُغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أِفْ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (اسراء،

(23)

«پروردگار تو فرمان داد که جز او نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از ایشان یا هر دو نزد تو به پیری رسند، به آنها اُف (سخن ناخوش) مگو و بر آنها بانگ و فریاد مزن، و با ایشان گفتار خویش و نیکو بگو.»

و رسول خدا ﷺ فرمود: «کن باراً و اقصر علی الجنة، و إن كنت عاقاً فاقصر علی النار».

«[یا پدر و مادر] نیکو رفتار باش و در بهشت جای گیر، و اگر عاق باشی در آتش دوزخ خواهی بود».

و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که: «قال رسول الله ﷺ فی کلام له: ایاکم و عقوق الوالدین، فان ریح الجنة توجد من مسیره الف عام، و لا یجدها عاق، و لا قاطع رحم، و لا شیخ زان و لاجاراً إ زاره خیلاء. انما الکبریاء لله رب العالمین».

رسول خدا ﷺ در ضمن گفتاری فرمود: «زنهار از عقوق والدین حذر کنید که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده می شود، ولی عاق والدین و قطع کننده رحم و پیر زناکار و آن که از روی تکبر جامه خود را [بلند کند که] بر زمین کشد آن را نشوند. کبریا و بزرگی از آن پروردگار جهانیان است».

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من اءصبح مسخطا لا بویه اءصبح له بابان مفتوحان الی النار».

«هر که صبح کند در حالی که بر پدر و مادر خود خشمگین باشد، دو در جهنم به روی او گشوده است».

و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ان اءبی نظر الی رجل و معه ابنه یمشی و الابن متکی ء علی ذراع الاب، قال: فما کلمه اءبی مقتلا له حتی فارق الدنیا».

«پدرم مردی را دید که پسرش همراه او بود و پسر بر بازوی پدر تکیه کرده بود، فرمود: پدرم با آن پسر برای بدی آن کارش سخن نگفت تا از دنیا رفت».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «من نظر الی ابویه نظر مامت، و هما ظالمان له، لم یقبل الله له صلاة».

«هر که به پدر و مادر نگاه تند و خشم آلود کند، اگر چه به وی ستم کرده باشند، خداوند نمازش را نمی پذیرد».

و فرمود: «اذا كان يوم القيامة كشف غطاء من اغطية الجنة فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمائة عام الا صنفا واحدا».

«چون روز قیامت شود پرده ای از پرده های بهشت برداشته شود، و هر که روح داشته باشد بوی آن را از پانصد سال راه می شنود مگر یک دسته»، پرسیدند آنها کیستند؟ فرمود: «العاق لوالديه» «عاق والدین».

و فرمود: «لو علم الله شيئا هو اءدنى من اءف لئهی عنه، و هو من اءدنى العقوق، و من العقوق ان ينظر الرجل الی والديه فيحد النظر اليهما».⁽¹²²⁾

«اگر خداوند چیزی را کمتر و پس تر از اف گفتن می دانست از آن نهی می فرمود: و اف گفتن کمترین مرتبه عقوق است، و از جمله عقوق تند نگاه کردن به پدر و مادر است».

و از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: اگر کسی به یکی از فرزندان خود گوید: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا اشکال دارد؟ فرمود: «اگر پدر و مادر او زنده باشند این را از عقوق می دانم، و اگر مرده باشند باکی نیست».

اخباری که در ذم عقوق والدین رسیده بسیار است، و در یکی از اخبار قدسی آمده: «به عزت و جلال و بلندی شاءنم سوگند! اگر عاق والدین مثل همه انبیا عمل کند از او نمی پذیرم». و نیز روایت است که: «نخستین چیزی که خداوند در لوح محفوظ نوشت این بود: منم خدائی که جز من خدائی نیست، هر که پدر و مادر از او راضی باشند من نیز از او راضی هستم، و هر که پدر و

مادر بر او خشمگین و از او ناخشنود باشند من نیز بر او خشمناک و از او ناخشنودم».

و از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «همه مسلمین در روز قیامت مرا خواهند دید مگر عاق والدین و شرابخوار و کسی که نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد».

و از اخبار و تجربه ثابت شده که دعاء پدر نسبت به فرزند رد نخواهد شد و البته مستجاب خواهد شد. و اخبار دلالت دارد که سكرات مرگ و عذاب قبر بر کسی که مادرش از او ناخشنود باشد سخت خواهد بود. و در اسرائیلیات آمده است که: «خدای تعالی به موسی وحی فرمود که هر که با پدر و مادر خود نیکوئی کند و با من عقوق نماید او را نیکوکار می نویسم، و هر که با من نیکوئی کند و عاق والدین باشد او را عاق خواهم نوشت».

پیوست: نیکوئی به پدر و مادر

ضد عقوق والدین نیکوئی و احسان به ایشان است، و آن برترین وسیله قرب به خداوند و شریفترین سعادت‌هاست، و از این رو آیات و اخبار بسیار در ترغیب به آن وارد شده است. خدای سبحان می فرماید:

«و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا» (بنی اسرائیل، 24)

«برای ایشان از روی مهربانی جنبه فروتنی و افتادگی پیش آر و بگو پروردگارا پدر و مادر مرا رحمت کن چنانکه مرا در کودکی پروردند».

و می فرماید:

«و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا» (نساء، 36)

«خدا را بپرستید و چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر احسان و نیکی کنید».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «بر الوالدین افضل من الصلاة و الصوم و الحج و العمرة و الجهاد فی سبیل الله».

«نیکی به پدر و مادر از نماز و روز و حج و عمره و جهاد در راه خدا برتر است».

و فرمود: «من اءصبح مرضیا لابویه، اءصبح له بابان مفتوحان الی الجنة».

«هر که روز آغازد و پدر و مادرش از او راضی باشند، دو در از بهشت بر او گشوده باشد».

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «ان رجلا اتی النبی ﷺ فقال: یا رسول الله اوصنی. فقال: لا تشرك بالله شیئا و ان حرقت بالنار و عذبت الا و قلبک مطمئن بالایمان، و والدیك فاطعهما و برهما حیین کانا و میتین، و ان امراک ان تخرج من اهلک و مالک فافعل، فان ذلک من الایمان».

«مردی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسول الله! مرا سفارشی کن، فرمود: چیزی را شریک خدا مگیر، هر چند به آتش سوخته شوی و شکنجه بینی، که دل تو باید به ایمان مطمئن باشد، و پدر و مادر خود را فرمان بر و با آنها نیکی کن زنده باشند یا مرده، و اگر ترا فرمان دادند که دست از اهل و مال خود بردار چنان کن، که این عمل نشانه ایمان است».

و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و از نیکی به پدر و مادر پرسید. سه بار فرمود: با مادر خود نیکوئی کن و سه بار فرمود: با پدر خود نیکوئی کن، و مادر را قبل از پدر ذکر کرد».

و نیز از آن حضرت است: «مردی خدمت پیغمبر اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: به که احسان کنم؟ فرمود: به مادرت. گفت سپس به که؟ فرمود: به مادرت، پرسید: سپس به که؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد: سپس به که؟ فرمود: به پدرت».

و مرد دیگری خدمت آن حضرت ﷺ آمد و عرض کرد: «من مردی جوان هستم و جهاد را دوست دارم، و مادری دارم که از آن اکراه دارد. فرمود: برگرد و با مادر خود باش، به خدائی که مرا به حق برانگیخته است! آرام گرفتن مادر تو به تو در یک شب بهتر است از یک سال جهاد در راه خدا».

و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت آمد، چون او را دید شاد شد و روپوش خود را برای او گسترده و او را روی آن نشانید، سپس به او رو کرد و با تبسم با او سخن گفت، تا برخاست و رفت و برادرش آمد، حضرت رفتاری که درباره خواهرش کرد نسبت به او نکرد، گفتند: یا رسول الله، با خواهرش رفتاری کردی که نسبت به او با آنکه مرد است نکردی، فرمود: زیرا آن خواهر با پدر و مادر خود نیکوکارتر بود».

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «ای الاعمال افضل؟ قال: الصلاة لوقتها، و بر الوالدین، و الجهاد فی سبیل الله».

«چه اعمال بهتر است؟ فرمود: نماز در وقت، و نیکوئی با پدر و مادر، و جهاد در راه خدا».

مردی به آن حضرت عرض کرد: «ان ابی قد کبر جدا و ضعف، فنحن نحمله اذا اراد الحاجة. فقال: ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل، و لقمه بیدک، فانه جنة لک غدا».

«پدرم بسیار پیر شده و ضعف چنان بر او غالب گشته که برای قضای حاجت او را بر می داریم، فرمود: اگر توانی خودت چنان کن، و به دست خود لقمه به دهان او گذار که فردا سپر تو خواهد بود».

مردی به آن حضرت گفت: «ان لی ابوین مخالفین. فقال: برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا».

«پدر و مادری دارم که [در مذهب] مخالف من هستند. فرمود: با آنان نیکوئی کن همچنانکه با مسلمانهای دوست [و اهل ولاء] ما نیکوی می کنی».

مردی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: «اءدعوا لوالدی اذا کانا لایعرفان الحق؟ قال: ادع لهما و تصدق عنهما، و ان کانا حیین لا یعرفان الحق فدارهما، فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ان الله بعثنی بالرحمة لا بالعقوب».

«هر گاه پدر و مادرم [مذهب] حق را شناسند دعایشان کنم؟ فرمود: به ایشان دعا کن و برای آنها صدقه بده، و اگر زنده باشند و [مذهب] حق را شناسند با آنها مدارا کن، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا مرا برای رحمت فرستاد نه برای نافرمانی و بی مهری».

و اخبار دیگری نیز در امر به نیکوی و احسان به پدر و مادر، با آنکه بر خلاف حق باشند، رسیده است:

امام صادق علیه السلام فرمود: «ما یمنع الرجل منکم ان یتبر والدیه حیین و میتین، و یصلی عنهما، و یتصدق عنهما، و یحج عنهما، و یصوم عنهما، فیکون الذی صنع لهما و له مثل ذلک، فیزیده الله عزوجل بیره و صلاته (صلته) خیرا کثیرا».⁽¹²³⁾

«مردی از شما را چه باز می دارد که به پدر و مادر خود نیکوی کند، زنده باشند یا مرده، که از جانب ایشان نماز کند و صدقه دهد و حج بجا آورد و روزه

بگیرد، تا ثواب آنچه کرده از ایشان باشد و مانند آن هم برای خود او باشد، و خدای عزوجل به سبب احسان و نماز (یا صله) او خیر بسیار برای او بیفزاید».

و اخبار در ثواب نیکی به پدر و مادر بی شمار است. و هر مؤمنی را سزاوار است که در گرامیداشت و بزرگداشت و احترام ایشان اهتمام بسیار نماید، و در خدمت آنان کوتاهی نکند، و در معاشرت و مصاحبت با آنها رفتار نیکو داشته باشد، و اگر به چیزی نیاز داشته باشند صبر نکند تا آنها از او بخواهند بلکه پیش از اظهار ایشان تقدیمشان کند، که نیاز به سؤال نداشته باشند، همچنانکه در اخبار آمده است. و اگر با او درشتی کنند به آنها اُف نگویند، و حتی اگر او را بزنند چهره درهم نکشد، بلکه به ایشان بگوید: خدا شما را بیامرزد، و نگاه تند به ایشان نیفکند بلکه با نظر رحمت و عطف نگذارد، و جلوتر از ایشان راه نرود، بلکه تا آنجا که امکان دارد در حضور آنها ننشیند، و هر چه در فروتنی و خاکساری برای ایشان مبالغه کند اجر و ثوابش بیشتر و بزرگتر خواهد بود.

و بالجمله: اطاعت و فرمانبرداری ایشان و طلب خشنودی آنان واجب است، و فرزند نباید بی اجازه ایشان مباح و مستحبی را به جا آورد، و از این رو علما فتوا داده اند که مسافرت در طلب علم بدون اجازه آنها جایز نیست، مگر در طلب علم واجبات مثل نماز و روزه و اصول عقاید، بشرط آن که در شهر خودش کسی نباشد که به او بیاموزد، و اگر کسی باشد مسافرتش جایز نیست. و روایت است: «مردی از یمن نزد رسول خدا ﷺ آمد که در خدمت آن حضرت جهاد کند، حضرت فرمود: برگرد و از پدر و مادر خود اجازه بخواه، اگر اجازه دادند جهاد کن، وگرنه تا توانی به آنها نیکی کن، که این بعد از توحید از همه آنچه نسبت به آن تکلیف مقرر شده است بهتر است». و دیگری برای جهاد نزد آن حضرت آمد، فرمود: «آیا مادر داری؟» گفت: آری! فرمود:

«ملازم او باش، که بهشت زیر پای اوست». و دیگری آمد که برای جهاد بیعت کند، و گفت: به خدمت شما نیامدم مگر اینکه پدر و مادرم را به گریه آوردم. فرمود: «برگرد نزد ایشان، و آنها را چنانکه گریانیدی بخندان».

و اگر بین پدر و مادر اختلافی پدید آمد به نحوی که خشنودی یکی به ناخشنودی دیگری بسته بود، فرزند باید در اصلاح و آشتی بین آنها به هر طریق ممکن بکوشد، اگر چه لازم باشد که نزد فقیه شهر رود تا آنها را بخواهد و با پند و اندرز میانشان توافق برقرار کند، تا هیچ یک از او شکسته خاطر نشود.

و بدان که حق برادر بزرگتر بر کوچکتر نیز بزرگ و رعایت آن لازم است. و رسول خدا ﷺ فرمود: «حق برادر بزرگ بر کوچ مثل حق پدر است بر فرزند».

دنباله: حق همسایه

حق همسایگی نزدیک به حق رحم و خویشان است، زیرا همسایگی حقی است و رای حق برادری اسلامی، به این معنی که همسایه مسلمان علاوه بر حق برادری اسلامی حق دیگری نیز دارد و بنابراین هر که در حق همسایه عداوت یا بخل ورزد گناهکار است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «الجيران ثلاثة: فمنهم من لا ثلاثة حقوق: حق الجوار، و حق الاسلام، و حق القرابة. و منهم من لا حقان: حق الاسلام و حق الجوار. و منهم من له حق واحد: الكافر له حق الجوار».

«همسایگان سه قسمند: همسایه ای که سه حق دارد: حق همسایگی و حق اسلام و حق خویشاوندی. و همسایه ای که دو حق دارد: حق اسلام و حق همسایگی، و همسایه ای که یک حق دارد: کافری که حق همسایگی دارد و بس».

و فرمود: «أحسن مجاورة من جاورك تكن مؤمنا»، «با همسایگان نیکو همسایگی کن تا مؤمن باشی».

و فرمود: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فلا يؤذ جاره». «هر که به خدا و آخرت ایمان دارد، همسایه خویش را نیازارد».

و فرمود: «لا ایمان لمن لا یامن جاره بوائقه» «کسی که همسایه از بدیها و شرش ایمن نباشد ایمان ندارد».

به آن حضرت عرض کردند: «فلان زن روزها روزه می گیرد و شبها به عبادت می ایستد و صدقه می دهد، و لیکن همسایگان خود را به زبان آزار می رساند. فرمود: خیری در او نیست، او از اهل جهنم است».

و از حضرت علی علیه السلام روایت است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار و دیگر اهل مدینه که به آنها ملحق بودند نوشت: همسایه آدمی مثل خود اوست که باید به او ضرر نرساند و او را به گناه نیفکند، و حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «حسن الجوار زیادة فی الاعمار، و عمارة فی الدیار» «نیکوئی با همسایگان باعث فزونی عمر و آبادی دیار می گردد».

و فرمود: «لیس منا من لم یحسن مجاورة من جاوره» «هر که با همسایه نیکوئی نکند از ما نیست».

و فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است».

و فرمود: «یعقوب علیه السلام وقتی بنیامین از نزدش رفت، ندا داد: پروردگارا به من ترحم نمی کنی، چشم را گرفتی و پسرم را نیز گرفتی؟ خدای تبارک و تعالی به او وحی فرستاد: اگر آن دو را میرانده بودم برایت زنده می کردم و به

تو می رساندم. و لیکن به یاد آر که روزی گوسفندی را کشتی و کباب کردی و خوردی و فلان شخص در همسایگی تو روزه بود به او چیزی ندادی». و در روایت دیگر آمده است که: «بعد از آن هر صبح و شام منادی یعقوب تا یک فرسخ ندا می کرد: هر که صبحانه یا شام می خواهد به خانه یعقوب بیاید!» و در بعضی اخبار است که: «همسایه فقیر در قیامت به همسایه توانگر آویزد و گوید: پروردگارا از این بیرس که چرا با من نیکوئی نکرد و در خانه خود به روی من بست».

تتمیم: حدود همسایگی و حق آن

در شناختن همسایگی رجوع به عرف می شود، یعنی هر که را در عرف همسایه گویند حق همسایگی باید درباره وی مراعات شود. و از بعضی اخبار مستفاد می شود که تا چهل خانه از هر طرف همسایه هستند. و باید دانست که حق همسایه تنها این نیست که به وی اذیت نرسد، که این حقی است برای همه، بلکه باید با او به مهربانی و خیر و نیکی رفتار نمود، و در آنچه به آن محتاج باشد مضایقه نکرد، چنانکه از بعضی از اخبار که ذکر شد برمی آید. و در سلام باید بر او پیشی جست، و با او پُر حرفی نکرد، و از احوالی که می خواهد پوشیده باشد سؤال نمود، و به هنگام بیماری به عیادتش رفت، و در مصیبت تسلیتش داد، و در خوشی و شادی تبریک و تهنیتش گفت، و از لغزشهایش عفو و گذشت کرد، و اسرارش را پوشیده داشت، و اگر خواهد بر دیوار همسایه سر تیر بگذارد مضایقه نکند، و اگر خواهد آب را در ناودان وی جاری سازد مانع نشود، و اگر خواهد از راه مختصّ وی آمد و شد کند تنگ نگیرد، و از اسباب خانه آنچه خواهد دریغ ندارد، و چشم خود را از اهل خانواده او نگاهدارد، و چون در خانه نباشد از مواظبت خانه او غافل نشود، و با فرزندان او لطف و

مهربانی کند، و به آنچه مصلحت دین و دنیای او باشد ارشاد نماید، و اگر از او یاری خواهد یاریش کند، و اگر وام خواهد وام دهد، و بنای خانه خود را بدون اجازه او بلند نگرداند که هوای خانه او را حبس کند، و اگر از خوراکیهای لذیذ و مرغوب به خانه آورد به وی هدیه فرستد، و اگر این کار را نمی کند پنهان به خانه آورد و فرزندانش آن را بیرون نیاورند مبادا کودکان همسایه آگاه شوند و خواهش داشته باشند و خاطر او شکسته شود.

و از آنهاست :

عیبجوئی و لغزشیابی

جستجوی عیبه و لغزشهای مردم و آشکار کردن آنها بی شک ناشی از عداوت و حسد است، و گاه در قوه شهویّه پستی و زبونی پدید می آید که از آشکار شدن عیب بعضی از مسلمین شادی و انبساط دست می دهد، هر چند که از روزی عداوت و کینه نباشد، چنانکه گفته اند :

و عین الرضا عن کل عیب کليلة و لکن عین السخط تبدی المساویا
«چشمی که از روی خشنودی بنگرد از دیدن هر عیبی ناتوان است، ولی چشم خشم و ناخشنودی بدیها و زشتیها را ظاهر می کند».

و هر که در آیات و اخبار تتبع داشته باشد، می داند که آن که در پی عیبجوئی و رسوا کردن مسلمین است بدترین و خبیث ترین مردم است، خدای تعالی می فرماید :

«و لا تجسوا» (حجرات، 12) «کنجکاوای [عیوب مردم] مکنید».

و می فرماید :

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم». (نور،

(19)

«کسانی که دوست دارند زشتکاری و اعمال ناشایست در میان مؤمنان فاش و شایع شود عذابی دردناک دارند».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «من اذاع فاحشة كان كمتدئها، و من غير مؤمننا بشىء لم يمت حتى يرتكبه (یرکبه)».

«هر که عمل ناشایست کسی را ظاهر و شایع کند مثل آنست که خود بجای آورده باشد، و هر که مؤمنی را به عیبی (یا گناهی) سرزنش کند نمیرد تا خود گرفتار (یا مرتکب) آن شود».

و فرمود: «کلّ امّتی معافی الاّ المجاهرین»، «همه امّت من مورد بخشش و عفو قرار می گیرند مگر تظاهرکنان [به فسق]». و مجاهره بازگو کردن کار بد کسی است.

و فرمود: «من استمع خبر قوم و هم له کارهون، صبّت فی اذنیه الاّ نک یوم القیامة».

«هر که به خبر و سخن قومی که دوست ندارند کسی آن را بشنود گوش فرا دهد، در قیامت در گوشهای او سرب ریزند».

و از امام جعفر صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: «قال رسول الله ﷺ: يا معشر من اءسلم بلسانه و لم یسلم بقلبه! لا تتبعوا عثرات المسلمین، فانه من تتبع عثرات المسلمین تتبع الله عثراته، و من تتبع الله عثراته یفضحه».

«ای گروهی که به زبان اسلام آورده اید و دلتان از مسلمانی خالی است! در پی عیبجوئی و جستجوی لغزشهای مسلمین نباشید، که هر که در صدد عیبجوئی و لغزشهای مسلمین باشد خداوند عیوب و لغزشهای او را دنبال کند، و هر که خداوند عیوب و لغزشهای او را دنبال کند رسوایش گرداند».

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «من اقرب ما يكون العبد الى الكفر ان يؤاخى الرجل الرجل على الدين فيحصى عليه زلاته ليعيره بها يوما ما».

«از نزدیکترین حالات بنده به کفر این است که با مردی عقد برادری در دین بسته باشد و بدیها و لغزشهای او را بشمارد که روزی او را به آنها سرزنش کند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من ائنب مؤمنا ائنبه الله فى الدنيا و الآخرة».

«هر که مؤمنی را سرزنش کند، خدای عزوجل او را در دنیا و آخرت سرزنش کند».

شخصی به آن حضرت عرض کرد: «مردم می گویند: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ امام فرمود: مراد آن نیست که پنداشته ای، عورت مؤمن این است که کسی مواظب باشد که وی سخنی بگوید که بر او عیب گرفته شود و آن را به خاطر بسپرد تا روزی که بر او خشمگین است به وسیله آن وی را سرزنش کند».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «ان اسرع الخیر ثوابا البر، و اسرع الشر عقوبة البغی، و کفی بالمرء عیبا ان یبصر من الناس ما یرمی عنه، و ان یرعی الناس بما لا یرعی ترکه، و ان یؤذی جلیسه بما لا یعنیه».

«خیری که زودتر از همه به پاداش می رسد نیکوئی کردن است، و شری که زودتر از همه عقوبت می بیند ستم است. و آدمی را این عیب بس است که عیب مردم ببیند و از خود کور و غافل باشد⁽¹²⁴⁾، و مردم را به چیزی سرزنش کند که خود نمی تواند آن را ترک کند، و به همنشین خود بیهوده آزار رساند».⁽¹²⁵⁾ و اخبار وارده با این مضامین بسیار است.

بیوست : عیب پوشی

ضد عیبجوئی، عیب پوشی است، و آن از بزرگترین شاخه های خیرخواهی است، و چنانکه از اخبار استفاده می شود ثواب آن بسیار است. رسول خدا ﷺ فرمود : «من ستر علی مسلم ستره الله فی الدنیا و الآخرة». «هر که بر عیب مسلمانی پرده پوشد خداوند در دنیا و آخرت عیب او را بیوشاند».

و فرمود : «لا یستر عبد عیب عبد الا ستره الله یوم القیامة». «هیچ بنده ای عیب بنده دیگر را نیوشاند مگر این که خدا در قیامت عیب او را بیوشاند».

و فرمود : «لا یری امرؤ من اءخیه عورة فیسترها علیه، الا دخل الجنة». «هیچ فردی عیبی از برادر مسلمانش نبیند که آن را بیوشاند، مگر این که به بهشت در آید».

در فضیلت و شرافت پرده پوشی همین بس است که یکی از اوصاف خدای سبحان است، و از شدت اعتنای الهی در پوشیدن بدیها و زشتیها این است که ثبوت بدترین فواحش را که زنا باشد به نحوی مقرر فرمود که بسیار کم اتفاق می افتد که ثابت شود، یعنی مشاهده چهار عادل چون میل در سرمه دان. پس بنگر که خدای تعالی چگونه بر امر گناهکاران بندگان خود در دنیا پرده افکنده و راه کشف آن را تنگ و سخت کرده است. و چنین مپندار که از پرده پوشی پروردگار در آخرت محروم باشی، که در حدیث وارد شده است که : «هر گاه خدای تعالی عیب و راز بنده را بیوشاند کریمتر از آن است که در آخرت آن را آشکار سازد، و اگر در دنیا پرده از آن بردارد کریمتر از آن است که دوباره در آخرت آن را ظاهر گرداند».

و نیز وارد شده است که : «در قیامت بنده ای را می آورند که گریان است، خدای سبحان خطاب می کند که : چرا می گریی ؟ می گوید : گریه می کنم بر آنچه از عیوب و بدیهای من در نزد آدمیان و فرشتگان آشکار خواهد شد. خداوند می فرماید : ای بنده من تو را در دنیا با کشف عیوب و اعمال ناشایست تو رسوا نکردم، و حال آنکه گناه می کردی و می خندیدی ! چگونه امروز تو را رسوا می کنم و حال آنکه معصیت نمی کنی و گریانی.»

در خبر دیگر آمده است که : «رسول خدا ﷺ از خدای سبحان درخواست می کند که امت او را در حضور فرشتگان و پیامبران و دیگر امتان محاسبه نکند تا عیبهای آنها برایشان ظاهر نگردد، بلکه طوری آنها را محاسبه کند که بجز خدای سبحان و پیغمبر او دیگری بر گناهانشان آگاه نشود، و خطاب الهی رسد که : ای حبیب من، من به بندگان خود از تو مهربانترم، چون تو روا نداری که عیوب ایشان نزد غیر تو آشکار شود من روا ندارم که بر تو نیز ظاهر گردد، من خود به تنهایی آنان را محاسبه می کنم چنانکه جز من کسی بر لغزشهایشان آگاه نشود.»

پس وقتی عنایت خدای سبحان در پوشیدن عیوب بندگان تا این حد باشد، ای بیچاره مبتلی به انواع عیوب و گناهان، به کدام حق پرده از عیوب بندگان خدا بر می داری، با اینکه تو خود همانند آنها به انواع عیوب و لغزشها گرفتاری ! بیندیش که اگر کسی گناه یا عیبی از تو را در پیش مردم فاش کند حال تو چگونه خواهد بود، حال دیگران را هم در افشای گناهان و عیوب آنها بر خود قیاس کن. و از اخبار و تجربه روشن و واضح است که : هر که دیگری را رسوا کند خود نیز رسوا می شود، پس ای دوست من، بر خود رحم کن و به پروردگار خود تاءسی جوی، و بر عیوب دیگران پرده افکن.

و از آنهاست :

فاش کردن راز

افشاء و اشاعه راز اعمّ از کشف و آشکار ساختن عیب است. زیرا راز گاهی از عیوب است و گاهی عیب نیست، لیکن افشاء آن موجب ایذاء و اهانت به حق دوستان یا دیگر مسلمانان است، و اگر منشاء آن عداوت باشد از ردائیل قوه غضب است، و اگر سرچشمه آن سود مالی باشد از ردائیل قوه شهوت به شمار می رود، یا ممکن است صرفاً ناشی از خباثت نفس باشد، و به هر حال مذموم و مورد نهی است.

رسول خدا ﷺ فرمود : «هرگاه کسی با شما سخنی گفت و نگران [چپ و راست] بود، گفتار او امانت است». و روایت است که : «از جمله خیانت این است که راز برادر خود را فاش کنی». و عبدالله بن سنان به حضرت صادق عارض کرد : «گفته شده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است ؟ فرمود : بلی ! گفتیم : مراد عورتین اوست ؟ فرمود : نه، چنین نیست، بلکه فاش کردن سرّ اوست ⁽¹²⁶⁾».

فصل 12 : راز پوشی

ضد افشاء سرّ نگهداشتن و کتمان آن است، و از افعال پسندیده به شمار می رود، و در اخبار به آن امر شده است.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود : «طوبی لعبد نومة، عرفه الله و لم يعرفه الناس، اءولئك مصابيح الهدى و ينابيع العلم، تتجلّى عنهم كل فتنة مظلمة، ليسوا بالمذاييع البذر و لا الجفأة المرائين».

«خوشا حال بنده ای که گمنام باشد، خدا او را شناسد و مردم او را نشناسند، اینها چراغهای هدایت و چشمه های دانشند، هر فتنه ظلمانی از برکت وجود آنها بر طرف شود، نه فاش کننده اسرارند و نه ستم پیشه و ریاکار».

و امیر مؤمنان فرمود: «خوشا حال بنده گمنامی که به او اعتنا نشود، او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند، خدا او را به خشنودی و رضوان شناسد، اینها چراغهای هدایتند که هر فتنه تاریکی از برکت ایشان زایل شود، و درهای رحمت برایشان گشوده گردد، نه فاش سازنده رازند و نه درصدد جفا و آزار و خودنمایی».

و فرمود: «قولوا الخیر تعرفوا به، و اعمالوا الخیر تكونوا من اهلها، و لا تكونوا عجلا مذایع، فان خيارکم الذین اذا نظر الیهم ذکر اللّٰه، و شرارکم المشاؤون بالنمیمه، المفرقون بین الاحبّه، المبتغون للبراء المعایب⁽¹²⁷⁾».

«سخن خیر بگوئید تا به آن شناخته شوید، و کار خیر کنید تا اهل خیر باشید، عجول و فاش کننده راز نباشید، زیرا خوبان شما کسانی اند که وقتی به ایشان بنگرند به یاد خدا افتند، و بدان شما سخن چینانی اند که میان دوستان جدائی افکنند و عیبجوی پاکان باشند».

تنبیه: سخن چینی

سخن چینی غالباً به این گفته می شود که سخن کسی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید، مثلاً بگوید فلان درباره تو چنین و چنان گفت؟ یا نسبت به تو چنین و چنان کرد؛ و بدین سان نوع خاصی از افشاء سر و پرده دری و متضمّن فساد یا بدگوئی و سعایت است. و گاه به شخصی که پشت سر او سخن گفته شده اختصاص ندارد، بلکه به کشف و افشاء آنچه مورد کراهت است اطلاق می شود، خواه کراهت کسی باشد که از او نقل یا به او نقل می شود یا کراهت

شخص سوم و خواه کشف و افشاء به گفتار باشد یا به نوشتن یا به رمز و اشاره، و خواه آنچه نقل شده از اعمال باشد یا از اقوال، و خواه بر کسی که از او نقل می شود عیب و نقصی باشد یا نباشد. بنابراین سخن چینی مساوی است با فاش کردن راز و پرده دری و در این صورت هر چه از احوال مردم دیده شود که به افشاء آن راضی نباشند اشاعه آن سخن چینی است. پس بر هر مسلمانی لازم است که از آنچه از احوال دیگران می داند سکوت کند، مگر وقتی که حکایت و نقل آن برای مسلمانی سودمند باشد یا از گناهی جلوگیری شود. چنانکه اگر ببیند کسی مال دیگری را می برد بر اوست که برای حفظ حق صاحب مال گواهی دهد، اما اگر ببیند که کسی مالی را برای خود پنهان می کند، باز گفتن آن سخن چینی و فاش کردن راز است.

باعث سخن چینی غالباً بدخواهی نسبت به کسی است که از وی سخن چینی می شود، و این داخل در ایذاء است، و گاهی انگیزه آن اظهار محبت به مخاطب است، و یا برای تفریح و سرگرمی و وقت گذرانی و پُرگوئی است، و به هر حال شکی نیست که سخن چینی از پست ترین کارهای زشت است. و آیات و اخباری که در ذم آن رسیده از حدّ شمار بیرون است، خدای سبحان می فرماید:

«هَمَّارَ مَشَاءَ بِنَمِيمٍ. مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مَعْتَدَاءِ تِيمٍ. عَتَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ» (قلم 11 -

(13)

«عیبجو و پادوی سخن چینی است، مانع خیر است و ستمگر و گناهکار، و با این همه پررو و حرامزاده است.»

از این کلام الهی مستفاد می شود که هر سخن چینی حرامزاده است.

و می فرماید: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةٍ» (همزه، 1)

«وای بر هر سخن چین غیبت کننده (یا : وای بر هر عیبجوی طعنه زن یا : بدگوی واپس و بدگوی فراروی)».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «لا يدخل الجنة تمام» «هیچ سخن چینی به بهشت نمی رود».

و فرمود : «لا يدخل الجنة قتات» «سخن چین (یا دروغ پرداز) به بهشت نمی رود».

و فرمود : «اءحببكم الى الله اءحسنكم اءخلاقا، الموطؤ ون اءكنافا، الذين ياءلفون و يؤلفون، و ان اءبغضكم الى الله المشاؤ ون بالنميمة، المفرقون بين الاءحبة، الملتمسون للبراء العثرات»⁽¹²⁸⁾

«محبوبترین شما نزد ما کسانی اند که اخلاقشان نیکوتر باشد، و همنشین نواز باشند، آنان که با مردم الفت می گیرند و مردم با آنها الفت می گیرند، و دشمن ترین شما نزد خدا پادوهای سخن چینی هستند که بین دوستان جدائی می افکنند، و در جستجوی لغزشهای پاکان بر می آیند».

و فرمود : «ءلا اءنبئكم بشراركم ؟ قالوا : بلى يا رسول الله، قال : المشاؤ ون بالنميمة، المفرقون بين الاءحبة، الباغون للبراء المعايب»⁽¹²⁹⁾

«می خواهید شما را به بدترینتان آگاه کنم ؟ عرض کردند : بلی یا رسول الله. فرمود : آنان که به سخن چینی روند، و میان دوستان جدائی افکنند، و برای پاکان عیبجویی کنند».

و فرمود : «هر که درباره مسلمانی به کلمه ای اشاره کند تا بدان وسیله او را در دنیا به ناحق خوار سازد، خداوند در قیامت او را در دوزخ خوار گرداند».

و فرمود: «هر مردی که درباره مرد دیگر چیزی را که از آن بری و پاک است شایع کند تا به این وسیله او را در دنیا خوار سازد، بر خدا حق است که وی را در قیامت به خواری و ذلت در آتش افکند».

و فرمود: «چون خدا بهشت را آفرید به آن فرمود: سخن بگوی، بهشت گفت: هر که داخل من شد به سعادت رسید. خدای جبار، جل جلاله، فرمود: به عزت و جلالم سوگند! هشت گروه از مردم در تو جای نخواهند گرفت: باده پرست (دائم الخمر)، اصرار کننده بر زنا، سخن چین، دیوث، پُلِیس و لشکر پادشاه ستمگر، مخنث، آن که قطع رحم کند، و کسی که با خدا عهد بندد و به آن وفا نکند».

امام باقر علیه السلام فرمود: «بهشت بر غیبت کنندگان و سخن چینان حرام است». و فرمود: «بنده خدا روز قیامت محشور شود و با اینکه در دنیا خونی نریخته، به اندازه یک حجامت یا بیشتر خون به وی دهند و گویند: این سهم تو از خون فلانی است. عرض می کند: خدایا تو می دانی که تا وقتی که جانم را گرفتی خونی نریختم، خداوند فرماید: آری، تو از فلانی چنین و چنان شنیدی و به ضرر او بازگو کردی، و این نقل تو دهان به دهان به فلان ستمکار رسید و وی با شنیدن آن او را کشت، و این سهم تو از خون اوست».⁽¹³⁰⁾

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من روی علی مؤمن روایة یرید بها شینه و هدم مرؤ ته لیسقط من اءعین الناس، اءخرجه الله تعالی من ولایته الی ولایة الشیطان، و لا یقبله الشیطان».⁽¹³¹⁾

«هر که به ضرر مؤمنی داستانی بگوید و قصدش ریختن آبروی او باشد تا از چشم مردم بیفتد خداوند او را از ولایت (دوست و بستگی) خود به ولایت شیطان می راند، و شیطان هم او را نمی پذیرد».

روایت است که : «بنی اسرائیل گرفتار خشکسالی و قحط شدند، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چند بار به دعا باران خواست ولی دعایش مستجاب نشد و اثری نبخشید. خدای تعالی به او وحی فرمود : در میان شما سخن چینی هست که بر تمامی اصرار می ورزد و من از این جهت دعای تو و همراهانت را اجابت نخواهم کرد. موسی گفت : پروردگارا او کیست تا از میان خود برانیم ؟ فرمود : ای موسی، من تو را از سخن چینی نهی می کنم و خود سخن چینی کنم ؟ پس بنی اسرائیل همگی توبه کردند، آنگاه خداوند به آنها باران رسانید».

و روایت است که : «ثلث عذاب قبر از سخن چینی است».

و هر که واقعیت و کنه تمامی و سخن چینی را بشناسد، می داند که سخن چین بدترین و خبیث ترین مردم است، زیرا وی از دروغ و غیبت و مکر و بیوفائی و خیانت و کینه و حسد و دورویی و فساد کردن میان مردم و خدعه و فریب دور و بر کنار نخواهد ماند. خدای سبحان می فرماید :

«و يقطعون ما امر الله به اءن يوصل و يفسدون فى الارض». (بقره، 27)

«و آنچه را خدا به پیوند با آن فرمان داده می گسلند و در زمین تباهی می کنند».

و سخن چین در بریدن رشته ای که خداوند به پیوستن آن امر کرده می کوشد و در زمین فساد می کند. خداوند می فرماید :

«أما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون فى الارض بغير الحق»

(شوری، 40)

«راه [نکوهش و تعرض] بر کسانی است که به مردم ستم کنند و در زمین به ناحق سرکشی نمایند». و سخن چین از اینهاست.

و رسول خدا ﷺ فرمود: «قاطع داخل بهشت نمی شود»: یعنی قاطع بین مردم، و نَمّام قاطع بین مردم است.

و فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ اتَّقَاهُ النَّاسُ لَشَرِّهِ» «بدترین مردم کسی است که مردم از شرّ و گزند او بترسند و پروا کنند». و سخن چین از اینهاست، و شرّ و گزند سخن چین از هر کسی بیشتر است.

حکایت کرده اند که مردی بنده ای فروخت و به خریدار گفت: این بنده هیچ عیبی ندارد جز سخن چینی، خریدار گفت: قبول کردم، آن را خرید، چند روزی گذشت، روزی غلام به همسر آقای خود گفت: همسرت تو را دوست ندارد، و می خواهد زنی دیگر بگیرد، و من می توانم با موی او برای تو افسون کنم، زن گفت: چگونه به موی او دست یابم؟ گفت: هنگام خواب تیغی بر گیر و چند موی از پشت سر او بتراش و به من ده. سپس به نزد آقا رفت و گفت: همسرت با مردی بیگانه طرح دوستی افکنده و قصد کشتن تو دارد، و اگر می خواهی صدق گفتار من روشن شود خود را به خواب زن تا بدانی که راست می گویم. مرد به هنگام شب خود را خواب و انمود، زن را دید با تیغ بر بالین او آمد؛ یقین کرد که اراده قتل او دارد، پس برخاست و زن را کشت، آنگاه غلام نزد خویشان زن رفت و ایشان را از قتل وی آگاه ساخت؛ آنها آمدند و مرد را کشتند، سپس دو قبیله زن و شوهر به جان هم افتادند و میان آنها کشتار در گرفت و سالها گریبانگیرشان شد.

پس بر هر کسی لازم است که سخن نَمّام را باور و تصدیق نکند، زیرا سخن چین فاسق است، و شهادت فاسق مردود است به دلیل قول خدای تعالی:

«انّ جاءکم فاسق بنباء فتبیّنوا» (حجرات، 6)

«اگر فاسقی خبری نزد شما آورد به تحقیق پردازید».

و باید او را نهی کرد و پند داد و کار او را زشت شمرد، به دلیل این قول
خدای تعالی :

«و امر بالمعروف و ائنه عن المنکر» (لقمان، 17)

«امر به معروف و نهی از منکر کن».

و باید سخن چین را دشمن داشت، چنانکه خداوند او را دشمن داشته، و
نباید به مجرد گفته وی به برادر مسلمان خود بدگمان شد، که خدای تعالی می
فرماید :

«اجتنبوا کثیرا من الظن» (حجرات 12)

«از بسیاری گمانها بپرهیزید».

و نباید درباره سخن نمام تجسس و تحقیق و بررسی کرد، به دلیل قول خدای
تعالی : «و لا تجسسوا». و نیز نباید تسلیم آنچه نمام از آن نهی می کند شد، و
نباید سخن وی را بازگو کرد، مثلا گفت : فلانی چنین و چنان حکایت کرد، زیرا
خود این نیز سخن چینی و غیبت است.

محمد بن فضل به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کرد : «فدایت شوم !
از یکی از برادران دینی ام چیزی به من می رسد که آن را ناخوش دارم، و چون
از خود او می پرسم انکار می کند، و حال آنکه جمعی از اهل وثوق به من خبر
داده اند. امام فرمود : ای محمد، چشم و گوش خود را درباره برادر مسلمانان
تکذیب کن، و اگر پنجاه نفر در نزد تو شهادت دهند قول او را تصدیق و آنها را
تکذیب کن، و چیزی را به ضرر وی شایع مکن که سبب خواری و ریختن
آبروی او باشد، و در نتیجه از کسانی باشی که خدا درباره آنها می فرماید :

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم».⁽¹³²⁾

(نور، 19)

«کسانی که دوست دارند که کار بد در میان مؤمنان شیوع یا بد عذابی دردناک دارند».

از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که: «مردی به خدمت آن حضرت آمد و از شخصی بدگوئی و سعایت کرد، حضرت فرمود: استفسار می‌کنم اگر راست گفته باشی با تو دشمن خواهم شد، و اگر دروغ گفته باشی تو را مجازات می‌کنم؛ و اگر می‌خواهی در گذریم در می‌گذریم. گفت: در گذر یا امیرالمؤمنین». نقل شده است که شخصی به دیدن یکی از حکماء رفت و از شخص دیگری سخنی نزد او نقل کرد، حکیم گفت: دیدار ما را دیر آینده تر و مرا با برادرم بد کردی، و دل آسوده ام را مشغول ساختی، و خود را که نزد من امین بودی متهم گردانیدی».

تتمه: سعایت

سعایت همان سخن چینی است، با این شرط که کسی که نزد او سخن چینی می‌شود از او بیم ضرر و اذیت باشد، مانند سلاطین و امراء و حُکام و رؤسا و امثال آنان. و این بدترین انواع سخن چینی و گناه آن از همه بیشتر است، و آن نیز از عداوت و از مالدوستی و طمع به آن ناشی می‌شود، و از پستی و خباثت دو قوه شهوت و غضب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که نزد مردم از مردم سعایت می‌کند این به علّت عدم رشد اوست»: یعنی حلال زاده نیست.

در نزد یکی از بزرگان از سعایت کنندگان سخن به میان آمد. گفت: چه می‌پنداری درباره کسانی که راستگوئی از هر گروهی ستوده است جز از آنها؟ و از آنهاست:

فساد کردن میان مردم

افساد غالباً به سبب سخن چینی پدید می آید، هر چند افساد بدون سخن چینی هم تحقق می یابد. و شکی نیست که این صفت از مُهلکاتی است که آدمی را به دوزخ می کشاند. خدای سبحان می فرماید :

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره، 27)

«کسانی که پیمان خدا را بعد از استوار کردن آن می شکنند، و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند، و در زمین فساد می کنند، آنها زیانکارند». و رسول خدا ﷺ فرمود : «انّ فساد ذات البین هی الحالقة» «فساد بین دو نفر حالقه (وسیله ستردن و قطع) است».

پیوست : اصلاح

ضد افساد، اصلاح میان مردم است، و این از بزرگترین مصادیق خیرخواهی است، و ثواب آن در نزد خدا بسیار است.

رسول خدا ﷺ فرمود : «أفضل الصدقة اصلاح ذات البین» «برترین صدقات اصلاح میان مردم است».

و فرمود : «اتَّقُوا اللَّهَ وَاءْصَلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَصْلِحُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«از خدا بترسید و میان خویش را اصلاح کنید که خدای تعالی در قیامت میان مؤمنان اصلاح خواهد کرد».

و فرمود : «کسی که میان دو نفر اصلاح کند و خیر گوید دروغگو نیست».

(133)

و فرمود : «هر دروغی را می نویسند مگر اینکه در جهاد باشد، که جنگ خدعه است، یا دروغی گفته شود که برای اصلاح میان مردم باشد».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا، و تقارب بینهم اذا تباعدوا».

«صدقه ای که خدا دوست دارد اصلاح میان مردم است هرگاه به اختلاف و فساد افتاده باشند، و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر هرگاه از هم دور شده باشند».

و به مُفضَّل فرمود: «اذا راءیت بین اثین من شیعتنا منازعة، فافتدها من مالی».

«هرگاه میان دو تن از شیعیان ما نزاعی دیدی، از مال من فدیة بده».⁽¹³⁴⁾
و به این عمّار فرمود: «از جانب من چنین و چنان بگو. این عمّار گفت: فرموده شما را به آنها می رسانم، و خودم آنچه شما فرمودید و غیر از آنچه فرمودید بگویم؟ فرمود: آری، مُصلح دروغگو نیست [مانند این سخنها صلح است نه دروغ]».

و فرمود: «المصلح لیس بکاذب»⁽¹³⁵⁾ «مصلح دروغگو نیست»: یعنی اگر برای اصلاح میان مردم سخن غیر واقعی بگوید ولی اصلاح به آن بستگی داشته باشد سخن او دروغ بشمار نمی رود. و این دلیل بر وجوب اصلاح میان مردم است، زیرا ترک دروغ واجب است، و واجب جز به واجب مهمتر و مؤکدتر ساقط نمی شود.

و از آنهاست:

شماتت

شماتت عبارت است از گفتن اینکه بلا یا مصیبتی که به کسی رسیده از بدی و بدکاری اوست، و این غالباً ناشی از عداوت یا حسد است. علامت آن این است که با شادی و سرور همراه است، و گاه از پستی گرائی قوه شهویّه است،

که به سبب جهل به قضا و قدر الهی به آن میل می کند، اگر چه کینه و حسد نداشته باشد.

تجربه و اخبار دو دلیل و شاهدند بر اینکه هر که دیگری را شماتت کند، از دنیا بیرون نمی رود تا خود به آن گرفتار شود و دیگری او را شماتت کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «لا تبدی الشماتة لاءخیک فیرحمه الله و یصیرها بک».

«در گرفتاری برادر [مسلمان] خود شماتت و اظهار شادی مکن، که خداوند به او رحم می کند و آن گرفتاری را به سوی تو بر می گرداند».

و فرمود: «من شمت بمصیبة نزلت باءخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن».

(136)

«هر که برادر خود را به مصیبتی که بر او فرود آمده شماتت کند از دنیا نرود تا خود به آن گرفتار شود».

به علاوه هر بلا و مصیبتی که بر مسلمانی روی دهد ممکن است کفاره گناه یا موجب بلندی مرتبه او در آخرت گردد و دلیل این مطلب این است که بزرگترین بلاها و مصائب بر انبیا و سپس بر اولیاء و بعد به ترتیب بر مؤمنانی که در درجات بالاترند فرود آمده است. و شکی نیست که رنجها و مصیبتهای ایشان از بدی افعالشان نبوده است.

پس سزاوار است که هر عاقلی اندیشه و تامل کند که (اولاً) شماتت مسلمان به واسطه گرفتاری و مصیبتی که به او روی نموده موجب ابتلای خود وی به مثل آن در دنیا خواهد بود، و (ثانیا) شماتت باعث ایذاء برادر مسلمان و موجب عذاب آخرت است، و (ثالثاً) بلا و گرفتاری و مصیبت دلالت بر بدی و خواری در نزد خدا نمی کند، بلکه دلالت آن بر حُسن حال و قرب او به خدای سبحان بیشتر است. پس باید خود را از اظهار شماتت نسبت به هر مسلمانی

نگاهداشت، و شماتت کنندگان را از عقوبت این جهان و عذاب آن جهان ترسانید.

و از آنهاست :

مراء و جدال و خصومت

مراء عبارت است از ایراد و اعتراض به سخن دیگری و اظهار نقص و خلل در آن به قصد تحقیر و اهانت وی، و اظهار برتری و هوشمندی خود. و جدال همان مراء است که مورد و متعلق آن مسائل اعتقادی و بیان و تقریر آنها باشد. و خصومت نوعی مجادله و لجاج در گفتار است برای به دست آوردن مالی یا مقصودی دیگر، و این گاهی با ابتدا و شروع به سخن است و گاهی به نحو اعتراض، و مراء جز به صورت اعتراض به کلام دیگری نیست. پس مراء نوعی ایذاء است، و ناشی از عداوت و حسد می باشد. ولی جدال و خصومت، زمانی از یکی از این دو و زمانی از غیر این دو ناشی و صادر می شود.

بدین گونه، جدال اگر بحق باشد - یعنی به اثبات یکی از عقاید حقّه متعلق باشد - و قصد و غرض از آن ارشاد و هدایت باشد، و طرف مجادله دشمنی و عناد نداشته باشد، این «جدال احسن» است و مذموم نیست، بلکه ستوده و پسندیده است و از ثبات در ایمان که از نتایج نیرومندی معرفت و بزرگی نفس است شمرده می شود. خدای سبحان می فرماید :

«و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن» (عنکبوت، 46)

«با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله مکنید».

و اگر جدال به حق نباشد، مذموم و همراه با عصیّت یا غلبه جوئی یا طمع مالی است، و از ردائل قوه غضب یا شهوت است، و چه بسا که موجب شک و

شبهه هائی شود که اعتقادات حقّه را ضعیف سازد، و لذا خدای سبحان آن را نهی کرده و مورد مذمت قرار داده. و فرموده :

«و من النَّاسِ من یجادل فی اللّٰه بغير علم و لا هدی و لا کتاب منیر».

(حج، 8)

«از مردم کسانی هستند که درباره خدا بدون علم و هدایت و کتاب روشنی بخش مجادله می کنند». و فرموده :

«و اذا راءیت الذّین یخوضون فی آیاتنا فاءعرض عنهم حتّٰی یخوضوا فی

حدیث غیره». (انعام، 68)

«و چون کسانی را ببینی که در آیات ما به یاوه گوئی فرو می روند از آنها روی بگردان تا در سخنی غیر از آن گفتگو کنند».

و خصومت نیز اگر به حق باشد، یعنی برای استیفای مال یا حق مسلمی باشد، آن نیز ستوده و پسندیده است و از فضائل قوه شهویّه به شمار می آید؛ و اگر به باطل باشد، یعنی متعلّق به مدّعائی باشد که دروغ یا بدون علم و یقین است مذموم است و از رذائل به شما می رود. پس خصومت مذموم در مورد مخاصمه ای است که شخص می داند حق با او نیست، و اما در آنچه نمی داند حق با اوست یا نه، مانند خصومت وکیل قاضی (وکیل تسخیری)، که پیش از آنکه بداند که حق با کدام طرف است از هر طرفی وکیل می شود، و بدون علم و یقین به مخاصمه می پردازد، چنین شخصی مانند کسی است که با حالت سرگشتگی مرتکب لغزشها و شبهات می شود که بی قصد و غرض به مسلمین زیان می رساند، و بدون عوض و زر و وبال غیر از متحمل می گردد، و چنین کسی زیانکارترین مردم و بدبخت ترین آنها در آخرت است.

همچنین خصومت مذموم شامل مخاصمه کسی می شود که حق خود را می طلبد ولی به قدر حاجت و ضرورت اکتفا نمی کند، بلکه در خصومت به قصد تسلط و ایذاء لجاج و عناد می کند، و سخنان خود را با کلام ایذائی که در اظهار حق و بیان دلیل نیازی به آن نیست می آمیزد، و نیز شامل کسی می شود که صرفاً برای غلبه بر خصم و شکست او به مخاصمه برخاسته و حال آنکه آن مقدار از مال در نظر او کوچک و ناچیز است، و بسا هست که می گوید قصدش عناد دو غلبه بر وی و ریختن آبروی اوست، و چون این مال را بگیریم دو می اندازم، و بنابراین غرض او عناد و لجاج است.

پس خصومتی که جایز است منحصر است به خصومتی که مظلوم حق خود را بطلبد آن هم از راه مشروع و بدون قصد عناد و ایذاء، و در مخاصمه قدر حاجت را رعایت کند و زیاده از آن سخنی نگوید. بدین سان کار وی حرام نیست، اگرچه بهتر است طریق مخاصمه را ترک کند و راه دیگری برای استیفای حق خود بجوید، زیرا نگاهداشت زبان در وقت مخاصمه ناممکن یا بسیار مشکل است. که مخاصمه موجب برافروختن و تحریک خشم است، و چون خشم به هیجان آید مطلب اصلی از میان می رود، و کینه بین دو طرف مستحکم می شود تا جائی که هر یک از خوشی و سرور دیگری اندوهگین و از ناخوشی و ضرر دیگری شاد می گردد. بدین گونه خصومت خاستگاه همه شرها و بدیهاست، و سزاوار است که جز به وقت ضرورت و به اندازه ضرورت در خصومت را نگشایند و اگر ضرور باشد از حد واجب تجاوز نکنند، زیرا کمترین درجه آن از پریشانی خاطر و مشغولی دل خالی نیست، تا می رسد به اینکه در نماز نیز مشغول مخاصمه با او می گردد، و نیز خصومت موجب طعن و اعتراض بر خصم، و نسبت دادن جهل و کذب به او می گردد، زیرا کسی که با دیگری

مخاصمه می کند یا او را نادان و یا دروغگو می شمارد؛ و بنابراین سخنان بد و ناشایست به وی خواهد گفت؛ و گفتار خوش و سخن نیک را از دست خواهد داد. و همچنین است در مورد مرء و جدال

و بالجمله : مرء و جدال و خصومت، جز در موارد استثنائی، از کارهای ناپسند و سرچشمه بیشتر شرها و فتنه هاست؛ و از اینرو در اخبار از آنها ذم شدید شده است.

رسول خدا ﷺ فرمود : «من جادل فی خصومة بغیر علم، لم یزل فی سخط حتی ینزع».

«هر که در مخاصمه ای بدون علم مجادله کند در خشم و ناخشنودی خداست تا دست بردارد».

و فرمود : «انّ اءبغض الرجال الی الله الالدّ الخصم» . «منفورترین مردم در نزد خداوند لجوج خصومتگر (سخت خصومت) است».

و فرمود : «ما اءتانی جبرئیل قطّ الاّ و عظنی، فأخر قوله لی : ایاک و مشادّة الناس، فانّها تکشف العورة و تذهب بالعزّ».

«هیچگاه جبرئیل نزد من نیامد مگر مرا موعظه کرد و آخرین سخنش این بود که : زنهار از لجاج و سختگیری بر مردم بیرهیز، که این خوی عیب آدمی را آشکار می کند و عزت او را از میان می برد».

و امیر مؤمنان فرمود : «ایاکم و المرء و الخصومة، فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان، و ینبت علیهما النفاق».

«از ستیزه و خصومت بیرهیزید که اینها دلهای برادران را بیمار می کند و نفاق را می رویاند».

و حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «بدا به حال اُمّتی که پیوسته در مراء و ستیزه باشد! وای بر مردم فاجری که همواره در مخاصمه باشند! و بد اُمّت گناهکاری است که درباره غیر خدا پُرگو باشد».

و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «لاتمارینّ حلیمّا و لا سفیها، فانّ الحلیم یقلیک و السّفیه یؤ ذیک».

«هرگز با شخص حلیم مجادله و مراء مکن و نه با سفیهی، که حلیم دشمن تو می شود و سفیه به تو آزار می رساند».

و فرمود: «ایّاک و المشادّة، فانّها تورث المعرة و تظهر العورة». «از غلبه جوئی و سختگیری بپرهیز، که این موجب گزند و آسیب است و عیب پوشیده را آشکار می کند».

و فرمود: «ایّاکم و الخصومة، فانّها تشغل القلب، و تورث النّفاق، و تکسب الضّغائن». ⁽¹³⁷⁾

«از خصومت بپرهیزید، که دل را مشغول و گرفتار می کند، و باعث نفاق می شود؛ و کینه ها پدید می آورد».

پس هر کس در آنچه دلالت بر ذم و بد فرجامی این صفات (مراء و خصومت) عقلا و شرعا دارد بیندیشد - و در نظر بگیرد که فایده ای بر آنها مترتب نیست، و به یاد آورد که ترک آنها ممدوح و ضد آنها، یعنی گفتار خوش، سودمند است - ترک آنها بر او آسان می گردد و گرد آنها نمی گردد.

دنباله : علاج مراء

راه معالجه مراء و جدال و خصومت این است که بداند که اینها باعث دشمنی و بغض و دوری می شود و مهر و الفت را زایل می کند و دوستی و یگانگی را از میان می برد. شکی نیست که نظام اصلح بر همبستگی و یگانگی استوار است؛

و این مقتضای عنایت الهی و حکمت ازلی است، و اختلاف و تفرقه با آن سازگار نیست، و عاقل نباید مرتکب خلاف فعل و حکمت پروردگار شود. این علاج علمی است، و اما معالجه عملی این است که در عمل همواره بر ضد مرء و جدال و خصومت رفتار کند، یعنی گفتار خوش و سخن نیک داشته باشد، و بر آن مواظبت کند، هر چند با زحمت و به تکلف باشد، تا اینکه ملکه او شود و اضداد آن (مرء و جدال و خصومت) به کلی بر طرف گردد.

پیوست : خوش کلامی

اشاره شد که ضد آن سه رذیله سخن خوش و نیکوست، و آنچه در ستایش این و در ثواب ترک اضداد آن رسیده است بسیار و بی شمار است. رسول خدا ﷺ فرمود: «ثلاث من لقی الله تعالی بهن دخل الجنة من اءى باب شاء : من حسن خلقه، و خشى الله فى المغیب و المحضر، و ترک المرء و ان کان محققا».

«سه چیز است که هر که خدا را با آنها ملاقات کند از هر دری که بخواهد داخل بهشت می شود: کسی که خُلُقش نیکو باشد، و کسی که در نهان و آشکار از خدا بترسد، و کسی که ترک جدال کند اگر چه حق با او باشد».

و فرمود: «خوش کلامی و اطعام شما را در بهشت جای می دهد».

و فرمود: «در بهشت غرفه (قصر و بالاخانه)هائی هست که [از درخشندگی] بیرون آنها از درون و اندرون از بیرون دیده می شود، خدا آنها را برای کسانی آماده کرده است که مردم را اطعام کنند و خوش سخن باشند».

و فرمود: «الكلمة الطيبة صدقة». «سخن نیکو صدقه است».

و روایت است که: «خوکی از نزد عیسیٰ علیه السلام می گذشت، به او گفت: برو به سلامت. شخصی عرض کرد: یا روح الله، به خوکی چنین می گوئی! فرمود

: نمی خواهم زبانم به بدی عادت کند». حکیمی گوید : «سخن نرم کینه های
نهانی را می شوید».

و از آنهاست :

استهزاء و مسخره کردن

استهزاء این است که آدمی گفتار یا کردار یا صفات و خلقت مردم را به قول
یا به فعل یا به ایماء و اشاره طوری نقل و حکایت و بازگو کند که سبب خنده
دیگران شود، و البته این عمل از ایذاء و تحقیر و آگاهانیدن بر عیوب و نقائص
مردم خالی نیست، و اگر این کار در حضور شخص مورد استهزاء نباشد، متضمّن
غیبت نیز خواهد بود. و باعث این صفت و عمل یا عداوت است یا تکبر و
کوچک شمردن شخصی که به او استهزاء می شود، در این صورت از رذائل قوه
غضبیّه است. و یا به قصد خندانیدن و دلشاد کردن مالداران و اهل دنیاست از
راه طمع در چرکهای دست آلوده آنها و به دست آوردن پاره ای از اموال حرام
ایشان.

شکّی نیست که این خوی و عمل شیوه اراذل حزب شیاطین است که بهره ای
از دین و ایمان ندارند؛ زیرا اینان سخن دروغین بر هم می بندند و به کارهای
تعجب آور دست می زنند، قید و قلاده جوانمردی و آزادگی از گردن بر می
دارند، و پرده های شرم و حیا را در برابر دیده مردم خردمند می درند، و عیوب
و نقائص و لغزشهای مسلمانان را آشکار و علنی می سازند، و افعال نیکان و
اخیار را چنان نقل و حکایت می کنند که باعث مضحکه فرومایگان و اشرار
گردد، و صفات خوبان و ابرار را به رسواترین صورت در انظار مردم تقلید می
کنند. بدون تردید مرتکب این افعال به مراحل بسیار از انسانیت دور است، و
مستوجب عقوبت دنیا و عذاب آخرت خواهد بود، و در دیده اهل خرد و دانش

لحظه ای از خواری و پستی برکنار نیست، و در دل‌های اهل ایمان هیچ وقع و اعتباری ندارد. و در مذمت این عمل همین بس که چنین گناهان خبیثی را وسیله تحصیل مال پلید یا به دست آوردن اعتبار در نظر ابنای دنیای می گرداند، گویی اعتقاد ندارد که متکفل روزی بندگان خدای سبحان است.

راه دفع این خوی ناپسند - بعد از تاءمّل در بدی عاقبت و وخامت سرانجام آن، و در نظر آوردن ذلت و خواری دنیوی که لازمه آن است - این است که اگر باعث آن عداوت و تکبر است آن را از میان ببرد، و اگر انگیزه آن به نشاط آوردن و شادمان گردانیدن دل‌های اهل دنیا به طمع مال آنهاست باید بداند که هر کسی آن قدر مال و روزی که برای او مقدر شده است از سوی خدای سبحان به وی می رسد، و هر که تقوای الهی داشته باشد و بر خدا توکل کند خداوند گشایشی برایش پیش آورد و از آنجا که گمان ندارد به او روزی می رساند، و در آخرت سعادت‌مند خواهد بود. و اگر شیطان او را بفریبد و به تحصیل درآمدهای پلید و حرام وا دارد، بیش از آنچه مقدر است به وی نخواهد رسید، و در آخرت بدبخت و بیچاره خواهد بود.

و نیز باید دانست که هر کس بر خدا توکل کند و متّصف به آزادگی باشد، توکل و آزادگی را برای دستیابی به پاره ای از اموال خبیث و پلید به این افعال پست تبدیل نمی کند، و نفس خود را عتاب و سرزنش می کند و او را پند و نصیحت می دهد، و آنچه از شریعت در مذمت مستهزئان و عذاب آنها در قیامت (به صورت استهزاء) رسیده متذکر می شود. خدای سبحان می فرماید :

«لا یسخر قوم من قوم عسی اءن یکونوا خیرا منهم» (حجرات، 11).

«هیچ گروهی گروه دیگر را مسخره نکنند، شاید آن گروه از آنها بهتر

باشند».

و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «کسانی که مردم را مسخره و استهزاء می کنند برای هر یک دری از بهشت را می گشایند و می گویند: بشتاب بشتاب! او با رنج و غم می آید که داخل شود در را می بندند، سپس دری دیگر را می گشایند و به او می گویند: بشتاب و زود بیا! و چون به نزدیک در می رسد در را می بندند. و پیوسته با او چنین می کنند، تا در دیگر گشوده می شود و چون می گویند: بشتاب و تند بیا! دیگر نمی آید».

و ابن عباس در تفسیر این قول خدای تعالی:

«... یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغيرة و لا کبيرة الا احصاها...»

(کهف، 50).

«... ای وای بر ما! این چه نامه ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو

نگذاشته مگر آن را به شمار آورده است...»

گوید: «آن کوچک: تبسم از روی استهزاء، و آن بزرگ، قهقهه و خنده تمسخرآمیز به مؤمن است». و این اشاره است به اینکه خنده بر مردم از گناهان بزرگ است.

آنچه گفته شد در مورد کسی است که مردم را با استهزاء و تمسخر خود اذیت و اهانت می کند، و اما کسی که خود را مورد مسخرگی قرار داده و شاد است از اینکه با او شوخی و تمسخر می کنند، اگر چه نسبت به خود ستمکار است و از خلق و خوی مؤمنان بدور است، که خود را خوار و ذلیل ساخته، لیکن مسخره کردن دیگران نسبت به او از مزاح و شوخی به شمار می رود، و بیان شوخی مذموم و شوخی پسندیده خواهد آمد، و حرام آن این است که به ایذاء و تحقیر بیانجامد: به اینکه بر سخن اشتباه آمیز و نامنظم وی، یا بر افعال آشفته و

نامرتب او، یا بر چهره زشت یا قامت کوتاه یا دراز وی یا به عیب و نقصی که دارد بخندند، که خنده بر این چیزها داخل در مسخرگی و مورد نهی است. راه علاج آن - بعد از تذکر آنچه گفته شد - این است که استهزاء و مسخره کردن وی موجب خواری خود او در قیامت در پیشگاه خدای تعالی و در نزد فرشتگان و پیامبران و همه مردم خواهد شد، پس اگر در حسرت و شرم و خجالت و خواری خود در روزی که بار گناهان کسانی را که استهزاء کرده بر دوش دارد و به دوزخ رانده می شود بیندیشد، به وحشت می افتد و از خواری کردن دیگران باز می ایستد؛ و اگر حقیقت حال خود را در روز قیامت بداند در می یابد که سزاوارتر این است که گاهی بر خود بخندد و زمانی بگرید، زیرا با استهزاء کردن کسی در نزد اراذل مردم خویشتن را در معرض آن قرار می دهد که آن شخص در قیامت در برابر دیدگان مردم دست او را بگیرد و به ضرب تازیانه، چنانکه خر را می رانند، وی را به سوی آتش جهنم ببرد و او را استهزاء کند و از خواری او و از اجازه الهی برای انتقام از وی شادمان باشد. پس هر که در این باره بیندیشد و دشمن جان خود نباشد، از استهزاء و مسخره کردن به کلی اجتناب خواهد نمود.

و از آنهاست

مزاح و شوخی کردن

مزاح در اصل مذموم و مورد نهی است، و سبب آن یا سبکی و کم و قاری نفس است، که در این صورت از رذائل قوه غضبیه به شمار می رود، یا تمایل و خواهش نفس به آن است، یا شاد و خندان ساختن بعضی از اهل دنیا به طمع مال آنهاست، که در این صورت از رذائل قوه شهویّه می باشد.

مزاح از آنرو مذموم است که موجب سقوط مهابت و وقار می شود، و بسا باعث دشمنی و قهر و کینه می گردد، و یا به هرزگوئی و استهزاء می انجامد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تمارء خاک، و لا تمازحه» «با برادر خویش مراء و ستیزه مکن، و با او مزاح مکن».

یکی از بزرگان به فرزند خود گفته است: «پسرم، با مردم شریف شوخی مکن که کینه تو را در دل می گیرند، و با مردم پست و فرومایه نیز شوخی مکن که با تو جرات پیدا می کنند».

و دیگری گفته است: «زنهار از شوخی پرهیزید، که موجب کینه و جدائی خواهد شد».

و دیگری گوید: «شوخی آبرو را می برد، و دوستان را جدا می کند».

و نیز گفته اند: «هر چیزی تخمی دارد، و تخم دشمنی شوخی است».

و از مفاسد شوخی این است که: سبب هرزه خندی می شود، و حال آنکه از خنده نهی شده است.

خدای تعالی می فرماید:

«فلیضحکوا قليلا و لیبکوا کثیرا» (توبه، 82).

«باید کم بخندند و بسیار بگرینند»⁽¹³⁸⁾.

رسول خدا ﷺ فرمود: «گاهی مرد کلمه ای می گوید که همنشینان را بخنداند، و بدان سبب به فاصله بیشتر از ثریا سقوط می کند».

و فرمود: «هرگاه آنچه من می دانم می دانستید بسیار می گریستید و کم می خندیدید». و این روایت دلالت دارد بر اینکه خنده نشانه غفلت از آخرت است.

یکی از بزرگان گفته است: «هر که بسیار بخندد هیبتش می رود، و هر که شوخی کند سبک می شود، و هر که زیاد به کاری پردازد به آن شناخته شود، و

هر که پرگو باشد لغزشش بسیار باشد، و هر که بسیار بلغزد شرمش کم شود، و هر که حیائش کم شود ورع و تقوایش کم شود، و هر که ورعش کم شود دلش می میرد».

عارفی خود را مورد خطاب قرار داد و گفت: «آیا می خندی و حال آنکه شاید کفن تو اکنون از دست گازر بیرون آمده باشد؟!»

مردی به برادرش گفت: «آیا به تو رسیده است که به آتش داخل می شوی؟ گفت: آری! گفت: آیا دانسته ای که از آن خارج می شوی؟ گفت: نه، گفت: پس برای چه می خندی؟ بعد از آن کسی وی را تا هنگام مرگ خندان ندید.»

و نیز بزرگی به جمعی که در روز فطر در حال خنده بودند گفت: «اگر اینها آمرزیده شده اند این کارِ شاکران نیست، و اگر بخشوده نشده اند این فعلِ خائفان نیست.»

باید دانست که خنده مذموم قهقهه است، اما تبسم که دندانها نمایان شود ولی صدائی شنیده نشود مذموم نیست، بلکه پسندیده است به دلیل فعلِ نبیِّ اکرم

ﷺ (139)

دنباله: مزاح مذموم

حق است که مزاح مذموم افراط و مداومت بر آن است، یا مزاحی که به دروغ و غیبت و امثال اینها بیانجامد و آدمی را از راه حق خارج کند. اما اندک آن که موجب گشادگی خاطر و خوشدلی شود، و متضمن ایذاء و دروغ و باطل نباشد ناپسند نیست، به دلیل سخن رسول خدا ﷺ: «من مزاح می کنم ولی بجز حق نمی گویم». و نیز روایت است که «به آن حضرت ﷺ گفتند: یا رسول الله، شما با ما شوخی می کنید! فرمود: من اگر چه شوخی می کنم ولی

بجز حق نمی گویم». و عامّه روایت کرده اند: «پیغمبر ﷺ بسیار تبسم می کرد، و از همه مردم خوش طبعتر بود». روزی [به پیرزنی] فرمود: «پیرزن به بهشت نمی رود، پیرزن گریست فرمود: در آن روز دیگر پیر نخواهی بود». زنی به خدمت آن حضرت رسید و گفت: «شوهرم شما را دعوت می کند. فرمود: شوهر تو همان است که در چشمش سفیدی است؟ زن گفت: نه به خدا در چشمش سفیدی نیست! فرمود چرا، هست. زن گفت: نه به خدا! فرمود: هیچ کس نیست مگر اینکه در چشمش سفیدی هست» امثال این مطایبات از رسول خدا ﷺ و از ائمه علیهم السلام روایت شده، و از طرف این گونه شوخی ها نیز غالباً زنان و یا کودکان بوده اند، زیرا پیامبر اکرم و یا ائمه علیهم السلام در مواجهه با آنان متناسب با احساسات و رقت قلب آنان، با ایشان رفتار می کرده اند، بی آنکه به هزل و دروغ و باطل کشانده شود، و صدور این مزاحها گاه و به ندرت اتفاق افتاده، و البته ایشان می توانستند طوری شوخی کنند که از حق و اعتدال خارج نشوند، اما دیگران هرگاه در شوخی را بکشایند چه بسا که به افراط و باطل افتند. پس در مورد امثال ما بهتر این است که مطلقاً آن را ترک کنیم.

و از آنهاست:

غیبت

غیبت آنست که چیزی نسبت به کسی گفته شود و اگر به گوش وی برسد خوشش نیاید، خواه آن گفته راجع به نقص در بدن او یا در اخلاق یا در اقوال و یا در افعال مربوط به دین یا دنیای او باشد، بلکه اگر مربوط به نقصی در لباس یا خانه یا مرکب وی باشد.

دلیل این گستردگی و تعمیم معنی غیبت - علاوه بر اجماع امت بر اینکه هر کس از دیگری چیزی بگوید که چون بشنود ناراحت و آزرده شود غیبت کننده است - روایاتی است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام رسیده است :
 از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمود : «آیا می دانید غیبت چیست ؟» گفتند : خدا و رسول او داناترند. فرمود : «این است که درباره برادر مسلمانان چیزی بگوئی که خوشش نیاید»، شخصی عرض کرد : اگر آنچه بگوئیم در او باشد چطور؟ فرمود : «اگر آنچه می گوئی در او باشد غیبت کرده ای و اگر نباشد بهتان زده ای».

و روایت است که : «نام مردی در نزد آن حضرت برده شد، گفتند : چقدر عاجز است ! فرمود : برادر خود را غیبت کردید، گفتند : یا رسول الله، آنچه گفتیم در او هست. فرمود : اگر آنچه در او نیست می گفتند بهتان زده بودید».
 از عایشه روایت است : «زنی به خانه ما آمد، وقتی باز می گشت، با دست اشاره کردم که کوتاه است، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود : غیبت کردی». و نیز از او روایت است : «وقتی در خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره زنی گفتم : دامنش دراز است. فرمود : از دهانت بینداز! از دهانت بینداز! پس پاره گوشتی از دهانم بیرون افتاد».

و روایت است : «یکی از شیخین به دیگری گفت : فلان شخص پر خواب است، پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفره خواستند که از آن نان بخورند. فرمود : خوراک خود را خوردید. گفتند : یادمان نمی آید، فرمود : بلی ! گوشت رفیقان را خوردید».

و اما روایتی که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رسیده است که فرمود : «غیبت آنست که درباره کسی چیزی بگویی که در نزد خداوند عیب نباشد و به چیزی او را

مذمت کنی که دانشمندان آنرا می ستایند. ولی سخن گفتن درباره غایب به چیزی که در نزد خدا مذموم و صاحب آن مورد سرزنش است، این غیبت نیست، هر چند صاحب آن اگر بشنود ناراحت شود و تو از آن عیب بری و خالی باشی، و در این سخت حق را از باطل به وسیله بیان خدا و رسول او جدا و روشن کنی، و لیکن به این شرط که گوینده غیر از بیان حق و باطل در دین خدای عزوجل مقصود دیگری نداشته باشد، و اما هر گاه مرادش ذکر نقص مذکور بدون این معنی (بیان حق و باطل) باشد، این شخص اگر چه کارش صواب باشد به سبب فساد مراد و مقصد بازخواست خواهد شد⁽¹⁴⁰⁾». این روایت مخصوص موردی است که صاحبش قبح آن را نداند، یا آن را پوشیده دارد و آشکار شدن آن او را ناخوش آید. دلیل این مطلب روایت دیگری است از آن حضرت، که وقتی از غیبت پرسیدند، فرمود:

«هو اءن تقول لآخیک فی دینه ما لم یفعل، و تبث علیه امرا قد ستره اللّٰه علیه لم یقم علیه فیه حدّ».

«این است که درباره برادرت در دین او چیزی بگوئی که نکرده است، و به زبان چیزی را منتشر کنی که خدا بر او پوشانده و حدّی درباره آن اقامه نکرده است».

و فرمود: «الغیبة ان تقول فی آخیک ما ستره اللّٰه علیه، و اءما الامر الظّاهر فیه، مثل الحدّة و العجلة، فلا».

«غیبت آنست که درباره برادرت چیزی بگوئی که خدا بر او پوشانده است و اما چیزی که در او آشکار است، مانند تندخوئی و شتابزدگی [گفتن آن] غیبت نیست».

و امام کاظم علیه السلام فرمود: «من ذکر رجلا من خلفه بما هو فيه ممّا عرفه الناس لم یغتنبه، و من ذکره من خلفه بما هو فيه ممّا لا یعرفه الناس اغتابه، و من ذکره بما لیس فيه فقد بهته ⁽¹⁴¹⁾».

«هر که در پشت سری مردی چیزی بگوید که در او هست و مردم می دانند او را غیبت نکرده، و هر که پشت سر کسی چیزی بگوید که در او هست ولی مردم نمی دانند غیبتش کرده، و هر که پشت سر کسی چیزی بگوید که در او نیست به او بهتان زده است.» و خواهد آمد که هر کس تجاهر به گناه کند و آن را پوشیده ندارد غیبت ندارد.

حاصل آنکه: اجماع و اخبار متفقند که حقیقت غیبت این است که کسی درباره دیگری چیزی بگوید که اگر بشنود بدش آید، خواه این چیز نقصی در خود او یا در بدن او یا در دین یا دنیای او یا در چیزی که متعلق به اوست باشد.

بعضی گفته اند که در آنچه مربوط به دین است غیبت نیست، زیرا مذمت و سرزنش وی همان مذمتی است که خدا و رسول او از وی کرده اند، پس ذکر معاصی و ذم او جائز است. صاحب این گفتار برای تاءیید قول خود این روایت را دلیل می آورد:

«در نزد رسول خدا از زنی یاد شد که نماز و روزه او بسیار است و لیکن همسایگان خود را می آزارد. فرمود: او در آتش است» و از زنی دیگر یاد شد که بخیل است، حضرت فرمود: «پس دیگر چه خیری دارد؟» اما این قول باطل است، زیرا ادله حرمت غیبت عام است و شامل همه موارد آن می شود. و آنچه در ذم اشخاص معین در کلام خدا و سخن حجج الهی آمده برای تعریف و تبیین

احکام است؛ نه برای ذم و آشکار کردن عیب، و لذا این جز در مجلس پیغمبر
ﷺ یا ائمه علیهم السلام نبوده است.

فصل 13 : غیبت منحصر به زبان نیست

بدان که غیبت کردن منحصر به زبان نیست، بلکه هر چیزی که عیب و نقص
غیر را برساند و آنچه وی را ناخوش آید بفهماند غیبت است، خواه به گفتار
باشد یا به کردار، یا تصریح یا کنایه یا اشاره و ایما، یا رمز و طعنه زدن، یا به
نوشتن. شکی نیست که غیبت با زبان از آنرو حرام است که نقص برادرت و
چیزی را که از آشکار شدنش ناراحت می شود به غیر می فهمانی، نه از اینرو
که زبان آن را می فهماند و می شناساند، پس هر چه عیب مسلمانی را بفهماند
همان حکم را دارد.

بنابراین غیبت با اظهار نقص و یا تقلید و شبیه سازی (محاكاة) تحقق پیدا می
کند، مثل لنگ راه رفتن و تقلید او را در آوردن، بلکه این گونه غیبت از غیبت با
زبان بدتر است؛ زیرا این کار عیب کسی را واضحتر می فهماند و نشان می دهد.
و همچنین است اشاره دست و سر و چشم و ابرو. روایت است که : «زنی بر
عایشه وارد شد، وقتی بیرون می رفت عایشه با دست اشاره کرد که کوتاه است.
رسول خدا ﷺ فرمود : غیبت کردی».

و با نوشتن، زیرا قلم یکی از دو زبان است، و به کنایه، مثل اینکه بگوید :
الحمد لله که خدا ما را به همنشینی ظلمه یا به حب ریاست و مال مبتلا نکرد، یا
بگوید : از بی شرمی به خدا پناه می بریم یا خدا ما را از آن نگاهدارد. و غرض
از اینها کنایه به شخصی باشد که مرتکب این اعمال شده، و آن را به صورت
دعاء ذکر می کند. و چه بسا که آدمی وقتی می خواهد کسی را غیبت کند ابتدا
او را می ستاید، سپس در پی آن به اظهار عیب او می پردازد، چنانکه گوید :

فلانی چقدر حال خوبی داشت، ولی مثل ما به بدحالی دچار شد، و این کار جمع بین ریا و غیبت است، و در عین حال با تشبّه به نیکان و صالحان که خود را ذم می کنند خودستائی می کند.

و بعضی از غیبت کنندگان از راه نفاق در مقام غیبت مسلمان اظهار غم و اندوه از حال بد او می کنند، مثلاً می گویند: چقدر از خواری و اهانتی که به دوست ما رسید، یا گناهی که مرتکب شد، ناراحت و اندوهناک شدم، خدا ذلت و خواری او را جبران کند و امر او را به اصلاح آورد. این منافق بیچاره گرفتار آفتی بزرگ است، و در ادعای اندوه و ناراحتی و در اظهار دعا دروغ می گوید، زیرا اگر براستی غم و اندوه او را می خورد بایستی چیزی که خوشش نمی آید نمی گفت، و اگر قصد دعا داشت در خلوت به او دعا می کرد، پس اظهار حزن و دعا ناشی از خباثت باطن اوست، و حال آنکه می پندارد که از پاکی و صفای درون اوست. آری این چنین شیطان کسانی را که نیروی بصیرت به مکرهای این لعین ندارند بازیچه قرار می دهد و آنان را به مسخره می گیرد و بر آنها می خندد، و با نیرنگهای خود اعمالشان را تباه می سازد، و آنها می پندارند که کار خوبی می کنند.

و چه بسا یکی از غیبت کنندگان عیب مسلمانی را یاد می کند و بعضی از حاضران متوجه نمی شوند، آنگاه برای جلب توجه آنها و اعلام به آنها می گوید: «سبحان الله چقدر این عجیب است!» تا به او توجه کنند و مراد او را دریابند. این بدبخت اسم خدا را وسیله برای تحقق خباثت خود می سازد.

شنونده غیبت: آن که غیبت را می شنود نیز حکم غیبت کننده را دارد، چنانکه در خبر وارد شده است.⁽¹⁴²⁾ و خبری که قبلاً درباره شیخین نقل کردیم نیز بر آن دلالت دارد. و نیز روایت است که: «چون رسول خدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما عزرا به جهت زنا سنگسار کرد، مردی به دیگری گفت: این مثل سگ جان داد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن دو به مرداری گذشت، فرمود: از این مردار بخورید. گفتند: یا رسول الله! مردار بخوریم! فرمود: آنچه از برادر مسلماتان خوردید از این گنده تر است». بدین سان حضرت هر دو را شریک در گناه دانست، با اینکه یکی گوینده و دیگری شنونده بود.

شنونده غیبت مانند غیبت کننده اقسام دارد: یا با شنیدن آن خوشحال نمی شود، ولی با زبان آن را بد و منکر نمی شمارد و در دل نیز بدش نمی آید، یا از شنیدن آن شاد و خوشحال می شود، لیکن از راه نفاق و تظاهر به زهد تصدیق نمی کند، و گاهی از روی ریا و تزهد منع هم می کند، در حالی که قلبا طالب آن است، و چه بسا حيله ها برانگیزد که غیبت کننده بیشتر غیبت کند، بدون آنکه وی بفهمد که او خواستار غیبت بیشتر است، مثل اینکه اظهار تعجب کند و بگوید: عجب! من نمی دانستم که او چنین است، و تاکنون او را شخص خوبی می شناختم، خدا ما را از مثل این بلا نگاهدارد. این گونه سخن گفتن تصدیق غیبت کننده و باعث غیبت بیشتر است، که گویی از این راه غیبت را از او بیرون می کشد.

خلاصه آنکه: شنونده غیبت از گناه غیبت بر کنار نیست مگر اینکه با زبان آن را بدو منکر بشمارد، یا سخن او را با سخن دیگر قطع کند، یا از مجلس برخیزد، و اگر هیچ یک از اینها را نتواند در دل آنرا زشت و ناپسند شمارد، و اگر به زبان بگوید: ساکت شو، اما در دل آن را بخواهد از اهل نفاق است، و تا قلبا ناراضی و متنفر نباشد از گناه بر کنار نخواهد بود. و اگر بتواند جلوگیری کند اشاره به دست یا ابرو یا سر، به این معنی که ساکت باش، کافی نیست؛ زیرا

این کار کوچک شمرده غیبت است، و حال آنکه سزاوار است که این گناه بزرگ شمرده شود و صریحا از آن جلوگیری شود.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من اءذلّ عنده مؤمن و هو يقدر على ان ينتصر له فلم ينصره، اءذله الله يوم القيامة على رؤس الخلائق».

«هر که مؤمنی را در نزد او خوار و رسوا کنند و او بتواند یاریش کند و نکند خدا او را در روز قیامت در حضور همه خلائق خوار و رسوا خواهد ساخت».

و فرمود: «من ردّ عن عرض اءخيه بالغيب، كان حقا على الله ان يردّ عن عرضه يوم القيامة».

«هر که در غیاب برادر خویش از آبروی او دفاع کند، بر خداست که در قیامت آبروی او را نگاهدارد».

و فرمود: «من ذبّ عن عرض اءخيه بالغيب، كان حقا على الله ان يعتقه من النار».

«هر که در غیاب برادرش از آبروی او دفاع کند بر خدا حق است که او را از جهنم نجات بخشد».

و فرمود: «من ردّ من عرض اءخيه، كان له حجابا من النار» «هر که از آبروی برادر خویش دفاع کند، همان دفاع حایلی از آتش دوزخ برای او خواهد بود».

و فرمود: «هیچ مردی نیست که برادر مسلمانش پیش او [به بدی] یاد شود، و او بتواند - و لو به کلمه ای - او را یاری کند و نکند، مگر اینکه خدای عزوجل در دنیا و آخرت او را خوار سازد. و هر که پیش او از برادر مسلمانش [به بدی] یاد شود و او را یاری کند، خداوند در دنیا و آخرت او را یاری می کند».

و فرمود: «هر که در دنیا از آبروی برادر مسلمانش حمایت و دفاع کند، خداوند در قیامت فرشته ای را بر خواهد انگیخت تا او را از آتش حمایت کند».

و فرمود: «هر که بر برادر خویش منت گذارد درباره غیبتی که از او در مجلسی بشنود و آن را رد کند خداوند هزار هزار شر را در دنیا و آخرت از او بگرداند، و اگر تواند و غیبت او را رد نکند، گناه او هفتاد برابر آن کسی است که او را غیبت کرده است».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «هر که در نزد او غیبت برادر مؤمنش بشود و او را یاری و کمک کند، خداوند در دنیا و آخرت او را یاری کند، و کسی که با داشتن قدرت او را یاری نکند و از او دفاع ننماید، خداوند در دنیا و آخرت او را خوار و پست گرداند». و به این مضامین اخبار بسیار هست.

فصل 14: انگیزه های غیبت

بدان که باعث غیبت غالباً یا غضب است یا کینه یا حسد، و در این صورت از رذائل قوه غضب است، و انگیزه های دیگری نیز دارد:

1- مسخرگی و استهزاء: که این عمل همچنان که در حضور انجام می گیرد در غیاب نیز واقع می شود، و منشاء آن را قبلاً شناختی.

2- بازی و شوخی و مطایبه: که از کسی که سخنی بر سبیل تعجب و تقلید و محاکات یاد شود تا مردم بخندند. و اینکه انگیزه هزل و مزاح چیست خواهد آمد، و این حالت متعلق به قوه شهویّه است.

3- افتخارجوئی و مباهات: که به وسیله ذکر نقص دیگری خود را بالا ببرد، و مثلاً گوید: فلان کس چیزی نمی داند. و غرضش در ضمن این گفتار اثبات

فضل و برتری خویش باشد. واضح است که منشاء این عمل تکبر یا حسد است، و از ردائل قوه غضب به شمار می رود.

4- نسبت دادن یکی از کارهای زشت به شخص دیگر، که با ذکر آن بخواهد خود را از آن بری و پاک نشان دهد، و حال آنکه بر اوست که خود را از آن تبرئه کند، و متعرض دیگری که آن را انجام داده نشود. و گاه دیگری را به عنوان شریک خود در آن کار یاد می کند، تا بدین وسیله خود را در این کار معذور بنماید. و چه بسا که منشاء این عمل کوچکی نفس و خبثت آن است.

5- رفاقت و هماهنگی با همنشینان و همسران، برای اینکه از وی تنفر پیدا نکنند و با او سرسنگین نشوند، و از اینرو با آنان در اظهار عیوب مسلمانان و ذکر بدیهای آنها همراه و همدستان می شود، به این گمان که این کار در مقام مصاحبت لازم است، پس خود و آنان را هلاک می سازد. و انگیزه این گونه غیبت نیز کوچکی و ضعف نفس است.

6- آگاهی به اینکه کسی می خواهد بدیها و زشتیهای حال او را در نزد شخص بزرگی یاد کند، یا به ضرر وی شهادت دهد، پس برای اینکه کلام و شهادت او را از اثر بیندازد پیشدستی می کند و به اظهار دشمنی با وی و یا به تقبیح او می پردازد. و چه بسا در آغاز چیزهایی را که قطعا در او هست بگوید، به طوری که بر شنوندگان ثابت شود، تا بعدا بر او دروغ بندد، و این دروغ او به وسیله سخن راست اول پذیرفته گردد، و از آن سخن راست استشهاد کند و بگوید: من به دروغ عادت ندارم، و همچنان که آنچه از حالات او قبلا گفتم درست بود، این نیز درست است. منشاء این عمل نیز ترس و ضعف نفس است.

7- مهربانی و دلسوزی، به این معنی که به سبب گرفتاری و ابتلائی که برای کسی پیش آمده است اندوهگین گردد و بگوید: بیچاره فلان که با کار زشت

خود مرا محزون و غمگین ساخته؛ و یا خواری و اهانتی که به او شد بر من گران آمد! و در این غم و اندوه صادق باشد، ولی با ذکر نام و اظهار عیب وی غیبت کننده به شمار می آید؛ زیرا اندوهگین شدن او بدون ذکر نام و عیب وی ممکن بود، اما شیطان او را در غیبت افکند تا ثواب اندوه و دلسوزی او را از بین ببرد.

8- شگفتی کردن از صدور کار زشت و منکر و خشم نمودن بر او برای خدا، به اینکه منکری را از انسانی ببیند یا بشنود، و در نزد جماعتی بگوید: عجب است از فلانی که چنین منکری را مرتکب شود! یا از او به خشم آید و خشم خود و نام و کار ناپسند او را اظهار کند، وی اگر چه در تعجب از آن کار زشت و خشم بر او صادق باشد لکن آنچه لازم بود تعجب از وی و خشم بر اوست، نه اینکه نام او را در نزد کسی که از کار ناپسند وی بی خبر بوده اظهار نماید، بلکه می بایست غضب خود را بر او به وسیله نهی از منکر و امر به معروف آشکار کند بدون اینکه آن را برای دیگری ظاهر سازد، پس چون شیطان او را به بدگوئی وی کشانید غیبت کننده گردید، و ثواب تعجب و خشم او از میان رفت، و از جایی که نمی داند گناهکار شد.

درک این سه نوع غیبت اخیر دشوار است؛ زیرا بیشتر مردم می پندارند که رحمت و تعجب و غضب اگر برای خدا باشد عذری است برای ذکر نام کسی [به بدی]، و این پندار خطای محض است؛ زیرا موجب رخصت، حاجات مخصوصی است که از ذکر نام چاره ای نیست و در غیر آن موارد جایز نیست.

روایت است که: «در عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی بر جمعی که نشسته بودند می گذشت، یکی از آنان گفت: من این مرد را برای خدا دشمن دارم، آن گروه گفتند: به خدا قسم که سخن بدی گفتی! و ما به او خبر می دهیم، و به وی

خبر دادند. آن مرد به خدمت رسول خدا ﷺ رسید و سخن او را بازگفت. پیغمبر ﷺ او را خواست و از آنچه درباره وی گفته بود پرسید. مرد گفت: آری، چنین گفتم. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا با او دشمنی می کنی؟ گفت: من همسایه اویم و از حال او آگاهم، به خدا قسم ندیدم که جز نماز واجب هرگز نمازی بگزارد! آن مرد گفت: یا رسول الله، از وی پیرس آیا دیده‌است که من نماز واجب را از وقت خود به تاءخیر اندازم یا بد وضو بسازم و رکوع و سجود را درست انجام ندهم؟ پیغمبر ﷺ پرسید، مرد گفت: نه، سپس گفت: به خدا ندیدم جز ماه رمضان، که هر نیکوکار و بدکاری روزه می گیرد، هرگز در ماه دیگر روزه بگیرد! آن مرد گفت: یا رسول الله، از وی پیرس آیا دیده‌است که من در روز رمضان افطار کرده باشم یا چیزی از حق آن فرو گذاشته باشم؟ پیغمبر ﷺ پرسید و وی گفت: نه. باز گفت: به خدا هیچ گاه ندیدم که به سائل و فقیری چیزی بدهد و ندیدم که چیزی از مال خود انفاق کند مگر این زکاتی که نیکوکار و بدکار آن را ادا می کنند! مرد گفت: از او پیرس آیا دیده‌است که چیزی از آن کم گذاشته باشم یا با خواهان آن چانه زده باشم؟ گفت: نه؟ آنگاه رسول خدا ﷺ به آن مرد فرمود: برخیز که شاید او از تو بهتر باشد». و شکی نیست که منکر شمردم آن گروه کار وی را بعد از شنیدن سخنش که برای خدا با او دشمنی می کنم، دلیل است بر اینکه آشکار کردن منکری که از شخصی نسبت به دیگری صادر شده است جایز نیست، اگر چه در مقام غضب و بغض برای خدا باشد.

فصل 15: ذمّ غیبت

اکنون که حقیقت معنی غیبت و اسباب و انگیزه های آن را شناختی، این را نیز بدان که آن از بزرگترین مُهلکات و بدترین گناهان است که خدای سبحان به

صراحت در کتاب خود آن را مذمت کرده و غیبت کننده را به خوردن گوشت
مردار تشبیه فرموده است :

«و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ۚ یحبّ اءحدکم اءن یاءکل لحم
اءخیه میتا فکر هتموه». (حجرات، 12)

«کنجکاوی [احوال مردم] مکنید، و بعضی پشت سر بعضی بدگوئی نکنید،
مگر یکی از شما دوست دارد که گوشت مرده برادرش را بخورد؟ همه این را
ناخوش می دارید».

و می فرماید :

«لا یحبّ الله الجهر بالسوء من القول الاّ من ظلم و کان الله سمیعا علیما».
(نساء، 147)

«خدا آشکار کردن سخن بد را دوست ندارد مگر از کسی که ستم دیده است
و خدا شنوا و داناست».

و می فرماید :

«ما یلفظ من قول الاّ لدیه رقیب عتید». (ق، 18)

«[انسان] سخنی ادا نکند مگر اینکه نزد وی مراقبی آماده است».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «المسلم علی المسلم حرام دمه و ماله و عرضه».
«خون و مال و آبروی مسلمان بر مسلمان حرام است». و غیبت (بدگوئی) پشت
سر کسی باعث می شود آبروی مسلمانی از بین برود.

و فرمود : «ایاکم و الغیبة، فانّ الغیبة اءشدّ من الزنا، فانّ الرجل فدی زنی و
یتوب فیتوب الله علیه، و انّ صاحب الغیبة لا یغفر له حتّی یغفر له صاحبه».

«از غیبت پرهیزید که غیبت از زنا بدتر است زیرا مردی که گاهی زنا می کند و توبه می کند خدا توبه اش را می پذیرد، و غیبت کننده آمرزیده نمی شود تا آن که غیبت او را کرده از وی بگذرد».

و فرمود: «در شب معراج به مردمی گذشتم که روهای خود را با ناخن های خود می خراشیدند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: غیبت کنندگان مردم، و کسانی که آبروی مردم را می ریزند».

روزی آن حضرت خطبه ای خواند به گونه ای که زنان در خانه ها شنیدند، و فرمود: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و به دل مؤمن نشده اید! مسلمانان را غیبت نکنید، و به عیب جوئی آنها مپردازید، که هر که عیب جوئی برادر خود کند خداوند عیب او را ظاهر می سازد تا آنجا که در اندرون خانه اش رسوایش می کند».

و روز دیگر آن حضرت خطبه ای ایراد کرد و از ربا و بزرگی گناه آن سخن گفت و فرمود: «یک درهم که کسی از ربا به دست آورد بدتر است از سی و شش زنا، و آبروی برادر مسلمان را ریختن از ربا بدتر است».

خدای تعالی به موسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی فرمود: «هر غیبت کننده ای که با توبه از دنیا برود واپسین کسی است که به بهشت رود، و هر غیبت کننده ای که بی توبه بمیرد پیشین کسی است که به دوزخ رود».

و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هر که به دنبال غیبت و کشف عیب برادر مؤمن خود برود اول گامی که می نهد در دوزخ است، و خداوند عیب و بدی او را بر همگان آشکار خواهد کرد. و هر که مسلمانی را غیبت کند روزه اش باطل و وضویش شکسته خواهد شد، و اگر با این حال بمیرد در حالی مرده است که حرام خدا را حلال شمرده است».

و فرمود: «الغیبة اءسرع فی دین الرّجل المسلم من الاکلة فی جوفه».

«غیبت دین مسلمان را زودتر از میان می برد که خوره درون او را»⁽¹⁴³⁾.

و فرمود: «نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است، تا پدیده ای پیش نیاید»، پرسیدند: یا رسول الله، آن پدیده چیست؟ فرمود: «غیبت».

و فرمود: «هر که مرد مسلمان یا زن مسلمانی را غیبت کند خداوند چهل شبانه روز نماز و روزه او را قبول نمی کند، مگر اینکه شخص غیبت شده از وی بگذرد».

و فرمود: «هر که در ماه رمضان مسلمانی را غیبت کند اجری برای روزه او نخواهد بود».

و فرمود: «هر که مؤمنی را به چیزی غیبت کند که در او باشد، خداوند در بهشت هرگز بین آنها جمع نخواهد کرد، و هر که مؤمنی را به چیزی غیبت کند که در او نباشد، عصمت (نگاهداری از گناه) از بین آنها قطع خواهد شد، و غیبت کننده همیشه در آتش خواهد بود و بد سرانجامی است».

و فرمود: «کسی که گوشت مردم را به غیبت می خورد و می پندارد حلال زاده است پندار نادرستی دارد. پس، از غیبت پرهیز که آن خورش سگان جهنم است».

و فرمود: «هیچ مجلسی با غیبت آباد نمی شود مگر اینکه دین را ویران می کند، پس گوشه‌های خویش را از شنیدن غیبت نگاه دارید، که گوینده و شنونده هر دو در گناه شریکند».

و فرمود: «آتش که در گاه افتد زودتر آن را نمی سوزاند و از میان نمی برد که غیبت حسنات بنده را»⁽¹⁴⁴⁾.

و امام صادق عليه السلام فرمود: «من قال في مؤمن ما رآته عيناه و سمعته اذناه فهو من الذين قال الله عزوجل: (ان الذين يحبون اعداء تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب اليم)».

«هر که درباره مؤمنی آنچه را که دیده یا شنیده بگوید، او از کسانی است که خدای عزوجل درباره آنها فرموده: کسانی که دوست دارند که امر ناشایست و قبیح درباره آنان که ایمان آورده اند فاش شود ایشان را عذابی است دردناک.»
و فرمود: «من روی علی مؤمن روایة یزید بها شینه و هدم مروءته لیسقط من اءین الناس اءخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان، فلا یقبله الشیطان.»
«هر که علیه مؤمنی چیزی بگوید که او را عینناک کند و آبرویش را بریزد تا از چشم مردم بیفتد خداوند او را از دوستی و سرپرستی خود به دوستی و سرپرستی شیطان می راند و شیطان هم او را نمی پذیرد.»

و فرمود: «من اغتاب اءخاه المؤمن من غیر ترة بینهما فهو شرک شیطان»⁽¹⁴⁵⁾.

«هر که برادر مؤمن خود را بی آنکه دشمنی و کینه ای بین آنها باشد غیبت کند شیطان در نطفه وی شریک است.»

و فرمود: «الغیبة حرام علی کل مسلم، و انها لتاءکل الحسنات کما تاءکل النار الحطب».

«غیبت بر هر مسلمانی حرام است، و آن حسنات را می خورد همچنان که آتش هیزم را می خورد.»

و اخباری که در مذمت غیبت وارد شده بی شمار است، و آنچه ذکر کردیم برای بیداری طالبان کفایت می کند. و عقل نیز حکم می کند که آن خبیث ترین رذائل است، و بزرگان پیشین عبادت را در نماز و روزه نمی دانستند، بلکه در

خودداری از ریختن آبروی مردم می دانستند؛ که این را افضل اعمال می شمردند، و خلاف آن را صفت منافقان می دیدند، و معتقد بودند که وصول به مراتب عالی در بهشت متوقف بر ترک غیبت است، به دلیل روایتی که از رسول خدا ﷺ رسیده که فرمود :

«من حسنت صلاته، و کثرت عیاله، و قلّ ماله، و لم یغتب المسلمین، کان معی فی الجنّة کھاتین».

«هر که نماز او نیکو، و عائله او بسیار، و مال او کم باشد، و مسلمانان را غیبت نکند با من در بهشت خواهد بود همانند این دو (انگشتان سبّابه و وسطی)».

و چقدر زشت است که مرد مسلمان از عیوب خود غافل باشد و در جستجوی عیوب برادران [دینی] خود بر آید و آنها را میان مردمان آشکار کند، خاری را در چشم دیگران ببیند و شاخ درختی را در دیده خود مشاهده نکند. پس ای دوست من، چون خواهی که عیوب دیگران بگویی، عیوب خود را یاد کن، و به یقین بدان که به حقیقت ایمان نخواهی رسید مگر اینکه مردم را به عیبی که در خود تو هست عیب جوئی نکنی و به اصلاح آن عیب پردازی. و چون مشغول عیوب خویش باشی به کار خودپردازی و دیگر فرصتی برای اشتغال به عیوب مردم نخواهی داشت، و در این حال محبوبترین بندگان در نزد خدا خواهی بود به دلیل گفتار پیغمبر اکرم ﷺ که فرمود : «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس!». «خوشا آن که مشغول عیوب خود باشد و به عیوب مردم نپردازد».

و بدان که هرگاه عیبی را که یاد می کنی امری اختیاری باشد ناتوانی دیگران از اجتناب از آن عیب و دشواری بر طرف کردن آن همانند عجز تو از آن است،

و اگر غیر اختیاری و مربوط به خلقت و طبیعت باشد، مذمت او برای آن عیب مذمت خالق تعالی است، که هر که ساخته ای را مذمت کند در واقع سازنده آن را ذم نموده است. شخصی به یکی از حکما گفت: ای زشت روی! گفت: «خلقت صورتم به دست خودم نبود تا آن را زیبا بسازم». و اگر فرض کنیم که از همه عیوب پاک و بری هستی، باید خدا را سپاس گویی، و خود را به بزرگترین عیبهای آلوده نسازی زیرا خوردن گوشت مردگان بدترین و زشت ترین عیبهاست، علاوه بر اینکه اگر خود را از همه عیوب خالی بدانی نادانترین مردم خواهی بود، و هیچ عیبی بزرگتر از این گونه جهل و نادانی نیست.

و سزاوار است که غیبت کننده بداند که غیبت حسنات او را از میان می برد و به سیئات او می افزاید، زیرا در اخبار بسیار ثابت شده است که غیبت حسنات غیبت کننده را در قیامت به دفتر اعمال شخصی که غیبت او شده منتقل خواهد کرد، و اگر حسنه ای نداشته باشد از گناهان شخص غیبت شده به دفتر اعمال او نقل می شود.

رسول خدا ﷺ فرمود: «در قیامت یکی از شما را می آورند و در پیشگاه خدای تعالی نگاه می دارند و نامه اعمال او را به دست او می دهند، چون می نگرد از حسنات خود چیزی نمی بیند، و می گوید: خدایا این نامه عمل من نیست، که من از طاعات خویش هیچ در آن نمی بینم، خطاب می رسد: پروردگار تو خطا و سهو نمی کند، عمل تو به غیبت مردم رفت. سپس دیگری را می آورند و کتاب او را به دستش می دهند، در آن طاعات بسیار مشاهده می کند و می گوید: این کتاب من نیست، که من این طاعات را انجام نداده ام، خطاب می رسد: فلان شخص تو را غیبت کرد و این طاعات اوست که به تو داده شده است». و در این معنی اخبار دیگری نیز رسیده است. و بی شک آدمی

در حالی به جهنم می رود که کفه سیئاتش سنگین تر باشد، و ممکن است با انتقال یک گناه از نامه عمل شخصی که غیبت او را کرده به نامه عمل وی کفه سیئاتش بچربد و به سبب همان داخل دوزخ شود. و دست کم ثواب اعمال صالح وی نقصان می یابد، و این بعد از تحمّل مخاصمه و سؤال و جواب و سختگیری در حساب است. نقل شده است که: «به مردی گفتند: فلان شخص از تو غیبت کرده، وی طبقی از خرمای تازه برایش فرستاد، و گفت: به من خبر رسیده که قسمتی از حسنات خود را به من اهداء کرده ای، خواستم پاداشی به شما داده باشم، مرا معذور دار که نتوانستم به نحو کامل جبران نمایم».

حاصل آنکه: عاقل باید تاءمل کند کسی را که غیبت می کند اگر دوست اوست، اظهار عیوب و لغزشهای او از مروّت و انصاف دور است، و اگر دشمن اوست، کشیدن بار گناهان و خطاهای او و دادن حسنات خود به وی نهایت حماقت و نادانی است.

فصل 16: معالجه غیبت

راه معالجه و ترک غیبت این است که آدمی اولاً مفسد و عقوبتهای اخروی آن را به آید آورد، و ثانیاً مفسد و بدیهای آن را در دنیا متذکر باشد، زیرا گاهی غیبت کسی که از او غیبت می شود به او می رسد، و این منشاء عداوت و یا باعث زیادتی دشمنی و بغض وی می گردد، و در مقام اهانت و اذیت او بر می آید، و بسا ممکن است کار به جائی منجر شود که چاره آن نتوان کرد، از قبیل زدن و کشتن و مانند اینها. ثالثاً فوائد اضرار آن را - که به آنها اشاره خواهیم کرد - به خاطر آورد. و بعد از اینها مراقب زبان خود باشد، و پیش از آنکه بخواهد زبان به گفتار بگشاید در آن بیندیشد، که هرگاه متضمّن غیبت است

خاموش باشد، و به این شیوه ولو به تکلف و سختی ادامه دهد، تا میل آشکار و نهان به غیبت از دلش بیرون رود. این راه اجمالی معالجه غیبت است.

اما راه عمده و تفصیلی علاج آن این است که اسباب و انگیزه های مذکور آن ریشه کن شود، و قبلا علاج خشم و کینه و حسد و استهزاء [که از عوامل غیبت به شمار می روند] ذکر شد، و راه معالجه هزل و شوخی و فخرفروشی و مباحثات [که بعضی دیگر از عوامل غیبت اند] خواهد آمد.

اما پاک و منزّه شمردن خود با نسبت دادن کار زشتی که از خود او سر زده به دیگری [به این نحو که بگوید من نکرده ام و فلانکس کرده]، معالجه آن این است که بداند در معرض غضب خالق قرار گرفتن سخت تر و شدیدتر است از اینکه در معرض دشمنی مخلوق قرار گیرد، و کسی که غیبت می کند قطعاً در معرض خشم و دشمنی خدا واقع می شود، و نمی داند که از خشم و ناخشنودی مردم رهائی خواهد داشت یا نه، پس با عمل خود ذم و سخط خداوند را هم اکنون حاصل می کند، و منتظر دفع ذم مردم در آینده می ماند، و این نهایت نادانی و واماندگی و بی بهره بودن است.

و اما غیبت کردن دیگری به این بهانه که وی نیز فلان کار قبیح را مرتکب شده از این جهت که عذری برای خودش باشد، مثلا بویید من حرام خوردم، چون فلان شخص نیز حرام خورد، و مال سلطان را قبول کردم، زیرا فلانی نیز پذیرفت، با اینکه او از من داناتر است، شکی نیست که این جهل و سفاهت و عذر بدتر از گناه است، زیرا عذر خود را پیروی از کسی که نباید به او اقتداء کند قرار داده است. از کسی که با خدا مخالفت می کند هر که باشد نباید پیروی کرد، که اگر کسی داخل آتش شود و او بتواند داخل نشود آیا در دخول به آتش از وی پیروی می کند؟ و اگر داخل شود سفیهی احمق به شمار می آید، و فعلش

گناه و عذرش کودنی و حماقت است، و بنابراین میان دو معصیت و حماقت را جمع کرده، و همانند گوسفندی است که چون ببیند بز پیشاهنگ گله خود را از کوه پرت کرد او نیز خود را به دره اندازد، و اگر این گوسفند زبان می داشت و عذر کارش این بود که بز پیشاهنگ که از من زیرکتر بود خود را به دره افکند پس من هم چنین کردم، همین غیبت کننده که عذر می آورد به او می خندد، با اینکه حال او مانند حال گوسفند است ولی به خود نمی خندد.

و شگفت اینکه بعضی از اشقیای عوام، که دلهاشان آشیانه شیطان گشته، و عمرشان در گناهان صرف شده، و آنقدر از مظلوم مردم بر گردنشان جمع آمده که دیگر امید خلاصی ندارند، نفس خبیثشان تمایل دارد که معاد و حساب و حشر و عقابی نباشد، و چون شیطان این میل را در دل آنها یافته، از کمین بیرون آمده، و به وسوسه آنان پرداخته و انواع شک و شبهه در دلشان انداخته، تا آنجا که عقایدشان را سست و ضعیف و تباه ساخته، و در مقام عذر تراشی از اعمال ناشایست خود به آنها چنین القاء می کند که به آنچه در دل دارند و می خواهند تصریح نکنند، از ترس اینکه احکام مرتد و کافر درباره آنها اجرا شود. و از تلبیس و تزویری هم که دارند و از آنجا که شیطنت چنان بر آنها چیره است که به نقص و گناه خود اعتراف نمی کنند شیطان وادارشان می کند که از اعمال ناشایست خویش عذر تراشی کنند و بگویند که بعضی از علما همین اعمال ما را مرتکب شده و از مثل این کارها اجتناب نمی کنند، مانند ریاست طلبی و گرفتن اموال حرام. و نمی دانند که این عذرهای ناشی از جهل و خباثت آنهاست.

به اینان می گوئیم: اگر عمل این عالم منشاء زوال ایمان شما به معاد و حساب گشته است، پس شما کافرید، و باعث این اعمال زشت و ناشایست شما کفر و بی اعتقادی به احوال آخرت است. و اگر ایمان شما را برطرف نکرده،

بلکه ایمانتان ثابت است، باید به مقتضای ایمان خود عمل کنید، بی آنکه به سبب عمل دیگری - هر که باشد - در شما تزلزلی پدید آید. پس عمل فلان شخص چه دلیل و حجتی می تواند باشد، با آنکه معتقدید که وی بر باطل است؟! و نیز می گوئیم: اگر انگیزه اعمال ناشایست شما عمل بعضی از علماست، چرا به وی اقتداء کرده اید با آنکه او از علمای آخرت نیست و به حقیقت علم پی نبرده است؟ و اگر شما در انتساب به وی راستگوئید، او که علم را وسیله رسیدن به دنیا قرار داده و پاره ای از علوم دنیوی را تحصیل کرده تا بدان وسیله به اسباب دنیوی دست یابد، و چنین شخصی در نزد خردمندان دانشمندان به شمار نمی آید، بلکه نام عالم بر خود نهاده و خود را داخل علما کرده است. چرا به علمای آخرت که به تمام وجود خود از دنیا و حطام آن روی گرداند اقتداء نمی کنید؟ و انکار وجود امثال ایشان با اینکه در اطراف زمین بسیارند نهایت لجاج و عناد است. و گیریم راست گوئید و چنین علمائی نباشند، چرا به سلسله انبیا و اولیا اقتداء نمی کنید، و حال آنکه به اتفاق همگان اعلم مردمند، و حقیقت علم فقط در نزد ایشان یافت می شود؟ و اگر منکر اعلم بودن و عصمت ایشان از گناهان باشند، و آنان را همچون خود پندارند، کفری که در باطن پنهان کرده اند آشکار می شود.

و اما اگر انگیزه غیبت موافقت و همزبانی با رفیقان و همنشینان است، معالجه آن این است که به یاد داشته باشد که اگر خشنودی مخلوق را بر خشنودی خالق برگزیند گرفتار خشم و سخط خداوند خواهد شد، و مؤمن چگونه راضی می شود که رضا و خشنودی پروردگار خود را برای رضا و خشنودی بعضی از مردم پست و فرومایه ترک کند؟ و آیا این جز به این معنی است که خدای تعالی

در نزد او بی‌مقدارتر از آن اراذل است؟ و حال آنکه این حال با ایمان منافات دارد.

و اما اگر غیبت به این گمان است که شخصی می‌خواهد در نزد بزرگی از او مذمت کند یا شهادتی به ضرر وی بدهد و او به غیبت پیشدستی می‌کند تا اثر سخن او را از بین ببرد، علاج این گونه غیبت این است که بداند:

اولا - مجرد گمان و احتمال مستلزم وقوع نیست، و ممکن است آن شخص از او بدگویی نکند یا شهادتی به ضرر وی ندهد. و بنابراین مؤاخذه و تلافی به محض توهّم و خیال با دیانت و ایمان منافات دارد.

ثانیا - اینکه لازمه سخن او موجب از میان رفتن اثر کلام کسی است که از او غیبت می‌کند توهّمی بیش نیست، ولی دشمنی خدا به سبب غیبت امری یقینی است، و ارتکاب چنین گناهی به مجرد چنان توهّمی عین جهل و حماقت است.

ثالثا - فعل آن شخص - یعنی بدگویی و شهادت وی در نزد آن بزرگ با فرض اینکه واقع شود - معلوم نیست ضرری برساند، زیرا چه بسا که آن محتشم باور نکند و شهادت وی را شرعا نپذیرد، پس بدگویی و غیبت وی و کشیدن بار گناهان او بی‌آنکه یقین حاصل شود که وی سبب اذیت شده است نادانی و خسران است.

و اما ترحم و دلسوزی بر گناه کسی و یا تعجب از وی و یا غضب برای خدا بر او، هر چند این همه نیکو و پسندیده است، شرطش این است که آمیخته به غیبت نباشد، و اما اگر با غیبت همراه باشد، پاداش و اجرش از میان می‌رود و گناهِش باقی می‌ماند. علاج این نوع غیبت این است که بیندیشد که انگیزه ترحم و تعجب و غضب همانا ایمان و حمایت از دین است، و چون با غیبت

همراه باشد به دین و ایمان زیان می رساند، و هیچ یک از این امور سه گانه مستلزم غیبت نیست و می تواند بدون آن نیز تحقق یابد، پس مقتضای ایمان و حمایت از دین این است که ترحم و تعجب و غضب برای خدا باشد، و در عین حال غیبت و آشکار ساختن گناه و عیب را ترک نماید، تا ماء جور باشد بی آنکه مرتکب گناهی شود.

فصل 17: مواردی که غیبت در آنها جایز است

چون دانستی که غیبت عبارت است از یاد کردن دیگری به آنچه اگر بشنود خوشش نیاید، اکنون بدان که غیبت در صورتی حرام است که به قصد آبرو ریزی یا تفریح و سرگرمی، یا خنداندن مردم به وسیله آن باشد. و اما اگر برای مقصود صحیحی باشد که جز غیبت راهی به رسیدن آن وجود ندارد حرام نیست. و مقاصد و اغراض صحیحی که غیبت را جایز و روا می سازد چند چیز است:

1- دادخواهی و تظلم در نزد کسی که حکم و حکومت به دست اوست و می تواند احقاق حق کند، مانند قاضیان و مفتیان و حاکمان، که در نزد اینها نسبت ظلم و بدی به کسی دادن برای گرفتن حق جایز است، به دلیل قول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «انَّ لَصحابِ الْحَقِّ مَقَالاً» «برای صاحب حق سخنی است [که باید سخن خود را بگوید]» و نیز گفتار او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لِيَ الْوَالِدِ يَحِلُّ عَرْضُهُ وَعَقُوبَتُهُ» «سر پیچانیدن و مسامحه آدم دارا [در ادای قرض خود] شرافت و مجازات وی را مباح و روا می سازد [یعنی به طلبکار حق می دهد که آبروی کس را که می تواند دین خود را بپردازد و مسامحه می کند بریزد و در خواست باز داشت وی را بکند]». و وقتی هند در محضر آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: «ابوسفیان مردی بخیل است و به قدر کفایت به من و فرزندانم خرجی نمی دهد، آیا می توانم بی

آگاهی او از مالش بگیریم؟ حضرت سخن او را بد و منکر نشمرد، و فرمود: به اندازه ای که تو و فرزندان را کفایت کند به نحو نیکو برداشت کن».

2- کمک کردن در رفع منکر و جلوگیری از گناهان و برگرداندن گناهکار به صلاح، در این صورت ذکر بدی و غیبت تنها به قصد درست و صحیح جایز است وگرنه جایز نیست.

3- برای خیرخواهی و راهنمایی کسی که در امر ازدواج و سپردن امانت و امثال اینها مشورت می کند. همچنین جرح کردن (یعنی شهادت به عدم عدالت) شاهد و مفتی و قاضی هرگاه درباره آنها سؤال شود. در این صورت ذکر آنچه از عدم عدالت و اهلیت آنها برای فتوا دادن و قضاء می داند جایز است به شرط آنکه به قصد صحیح و به نیت ارشاد و راهنمایی باشد و انگیزه حسد یا تلبیس و تزویر شیطانی در میان نباشد، و همچنین برای حفظ مسلمانان از شر و زیان یا سرایت فسق و بدعت. بنابراین کسی که عالمی یا غیر عالمی از مؤمنان را ببیند که با بدکار یا فاسق یا بدعتگذاری رفت و آمد دارد، و بترسد که به وی زبانی برسد و فسق و بدعت او در اثر مصاحبت به وی سرایت کند، جایز است که او را از شر و فسق و بدعت وی آگاه سازد به شرطی که انگیزه او صرفاً ترس از رسیدن شر و فساد یا سرایت فسق و بدعت به وی باشد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا از ذکر فاجر خودداری می کنید تا مردم او را نشناسند؟ وی را به آنچه در اوست یاد کنید تا مردم از وی بر حذر باشند».

و از جمله چیزهایی که در بر حذر داشتن مسلمانان و حفظ آنها از شر و ضرر داخل است اظهار عیبی است که می داند در کالای مورد خرید و فروش هست، هر چند فروشنده را خوش نیاید زیرا اظهار وی خریدار را از ضرر حفظ می کند. مثلاً شخصی را می بیند که می خواهد مرکبی بخرد و می داند که این

مال دزدی است یا عیب دیگری دارد، باید آن را بر خریدار آشکار کند، زیرا سکوت وی موجب زیان خریدار خواهد شد.

4- ردّ کسی که خود را به دیگری منسوب نماید و نسبتی با او نداشته باشد.

5- ردّ اقوال اهل ضلالت یا رد دعوی باطل در دین.

6- شهادت دادن علیه کسی که فعل حرامی را مرتکب شده باشد، در جائی که باید شهادت داد.

7- ضرورت شناسانیدن، که هرگاه کسی به لقبی معروف باشد که دلالت بر عیبی کند، و شناسانیدن او فقط به وسیله این لقب باشد و در ذکر آن گناهی نهفته نیست، به شرط آنکه از راه دیگر معرفی وی ممکن نباشد شناسانیدن او به آن لقب اشکالی ندارد. دلیل این، فعل راویان و عالمان در اعصار و در بلاد اسلامی است، که مثلاً می گویند: اعمش (آن که از چشمش به علت سستی و بیماری آب می ریزد) و اعرج (لنگ) و مانند اینها چنین روایت کرده اند، زیرا غالباً به صورتی است که صاحب آن را از شنیدنش ناخوش نمی آید.

8- هرگاه کسی که از او سخن گفته می شود سزاوار خوار داشتن و سبک شمردن باشد، از آنرو که تظاهر به گناه و فسق می کند، مثل ظلم و زنا و شرابخواری و مانند اینها، به شرط آنکه به غیر از گناهی که آشکار ساخته به امر دیگری تعدی نشود، زیرا گفتن آنچه غیر علنی است غیبت و گناه شمرده می شود. و اما ذکر گناهی که علانیه مرتکب شده گناه نیست، زیرا خود صاحبش از ذکر آن باکی ندارد و بلکه به آن تفاخر می کند و علنی شدن آن را می خواهد. و علاوه بر این، اخبار بر جواز غیبت چنین کسی دلالت دارد، چنانکه بعضی از آنها ذکر شد.

رسول خدا فرمود: «من القى جلباب الحياء من وجهه فلا غيبة له» «هر که پرده حیا از رخسار بیندازد غیبتش رواست».

و فرمود: «لیس لفاسق غيبة» «غیبت فاسق ناروا نیست».

و ظاهر آن است که ذکر عیوبی که به آن تظاهر و تجاهر می شود غیبت نیست، نه شرعا و نه لغة، نه اینکه غیبت است و چون شرعا از مستثنیات غیبت شمرده شده جایز است. جوهری گفته است: «غیبت آن است که پشت سر انسان چیزی گفته شود که اگر بشنود غمگین گردد، که اگر راست باشد غیبت نامیده می شود و اگر دروغ باشد بهتان نام می گیرد».

و جماعتی از علما در دو موضع دیگر غیبت را جایز دانسته اند: یکی آنکه دو یا چند نفر بر عیب کسی مطلع باشند و بین خود باز گویند بی آنکه برای دیگری که از آن آگاه نیست اظهار کنند. و در بعضی از اخباری که گذشت دلالتی بر جواز آن هست. و دیگر غیبت کسانی که محصور نباشند، چنانکه گفته می شود: «فلان طایفه چنین می گویند، یا اهل فلان شهر چنین اند». و مثل اینکه گفته شود: «بعضی از مردم چنین می گویند یا چنین می کنند، یا کسی که امروز با او ملاقات داشتیم چنین بود»، در صورتی که آن بعض یا آن شخص بر شنونده معلوم نباشد، ولی اگر به واسطه قرینهای به شخص معینی دلالت کند غیبت حرام است، و همین طور اگر گفته شود: «یکی از مدعیان علم»، اگر قرینه ای با آن باشد که شخص خاصی از آن فهمیده شود غیبت است و گرنه، نه. و همچنین اگر مصنفی در کتاب خود از فاضل معینی نام ببرد و گفتار او را بدون اینکه عذر ضروری او را ذکر کند زشت و عیبناک گرداند غیبت است، و اما اگر مطلب را بدون تعیین آن شخص ذکر کند، مثل اینکه بگوید: «یکی از فضلا خطا و لغزشی کرده»، غیبت نیست.

سر اینکه در غیبت شرط است که تعریض (کنایه و گوشه زدن) به شخص معینی باشد، و اعتراض و تعرض نسبت به مبهم و غیر محصور غیبت نیست این است که با ابهام و منحصر نبودن [اشخاص مورد غیبت]، کسی را ناخوش نمی آید، چنانکه این حال معلوم است. و بعضی از اخبار به این معنی دلالت دارد، رسول خدا ﷺ ایلمعه لآل و وقتی از کسی چیز ناخوشایندی سر می زد می فرمود: «چرا مردمی چنین و چنان می کنند» بدون اینکه کننده آن را تعیین کند.

دنباله: کفاره غیبت

کفاره غیبت - بعد از توبه و پشیمانی برای آنکه ذمه اش از حق خداوند بیرون رود - این است که از عهده حق شخصی که غیبت او را کرده بر آید. و راهش این است که اگر از دنیا رفته و یا در دسترس او نیست، برای او بسیار استغفار و دعا کند، تا این دعا و طلب آمرزش در قیامت از حسنات وی به شمار رود و جبران سیئه غیبت را بنماید. و اگر زنده و در دسترس او باشد و از غیبت با خبر نشده، و در شنیدش احتمال دشمنی و فتنه رود، برایش بسیار دعا و طلب آمرزش نماید و وی را با خبر نکند، و اگر خبر آن به او رسیده و یا نشنیده ولی در اظهار آن احتمال فتنه و عداوت نمی رود، از او حلیت بطلبد و عذر خواهی کند و اظهار تأسف نماید و در ستایش و دوستی وی مبالغه کند و به این شیوه چندان ادامه دهد تا دلش خوش شود و حلالش کند، و اگر قلباً راضی نشد و حلال نمود همین عذر خواهی و اظهار دوستی حسنه ای است که در قیامت برابر سیئه غیبت قرار می گیرد.

و دلیل این بیان قول امام صادق علیه السلام است: «اگر غیبت کردی و به گوش آن غیبت شده رسید، از او حلیت بخواه، و اگر نشنیده به او مرسان و استغفار کن»⁽¹⁴⁶⁾، و این برای آنست که در حلیت خواستن در صورتی که به گوش او

نرسیده فتنه انگیزی و کینه توزی است، و کسی که با خبر نشده در حکم کسی است که به او دسترسی نیست یا در گذشته یا غایب است، و بنابراین قول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «کفّاره غیبت کسی این است که برای او استغفار کنی»، بر صورتی حمل می شود که به وی دسترسی نباشد، و یا اگر در دسترس باشد آگاهانیدن و حلّیت خواستن موجب فتنه انگیزی و عداوت گردد. و نیز این قول آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هر که از برادرش مظلّمه ای در آبرو یا مال به گردن دارد، از او حلّیت بخواهد پیش از آنکه روزی بیاید که درم و دیناری نیست، از حسنات او بگیرند، و اگر حسناتی نداشته باشد از سیّئات آن شخص بردارند و بر سیّئات او افزایند»، بر این صورت حمل می شود که به گوشش رسیده یا اگر نرسیده اعلام و استحلّال موجب فتنه و عداوت نخواهد شد.

تتمیم: بهتان

از آنچه گفته شد بر می آید که بهتان این است که درباره مسلمانان چیزی گفته شود که او را ناخوش آید و در وی نباشد. حال اگر این گفتار در غیاب وی باشد دروغ و غیبت است، و اگر در حضورش باشد بدترین نوع دروغ است. و به هر تقدیر، گناه آن از غیبت و دروغ بدتر و شدیدتر است. خدای سبحان می فرماید:

«و من یکسب خطیئة اءو ائما ثم یرم به یرینا فقد احتمل بهتانا و ائما مبینا».

(نساء، 111)

«هر که خطایا گناهی مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی اندازد دروغی بزرگ و گناهی آشکار به گردن گرفته است».

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من بهت مؤمنا ءو مؤمنة، ءو قال فیه ما لیس فیه، ءقامه الله علی تلّ من نار حتی یخرج ممّا قاله فیه».

«هر که به مرد مؤمن یا زن مؤمنه ای بهتان زند، یا درباره او چیزی بگوید که در او نیست، خداوند او را بر تلی از آتش وا دارد تا از عهده گفته خود بر آید».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «من بهت مؤمنا او مؤمنه بما لیس فیہ، بعثه اللہ عزوجل فی طینة خبال، حتی یخرج ممّا قال»، قلت: و ما طینة خبال؟ قال: «صدید یخرج من فروج المومسات».

«هر که به مرد مؤمن یا زن مؤمنه ای بهتان زند به آنچه در او نیست، خدای عزوجل او را در «طینت خبال» بر انگیزد و نگهدارد تا از آنچه گفته بیرون آید، عرض کردم: «طینت خبال» چیست؟ فرمود: چرکی است که از فرج زنان بدکاره بیرون آید».⁽¹⁴⁷⁾

به علاوه آنچه در مذمت زبان و اینکه بدترین اعضاء و منبع بیشتر گناهان است وارد شده - چنانکه در جای خود خواهد آمد - بر ذم غیبت و بهتان دلالت دارد، چنانکه بر ذم جمیع آفات زبان - از آنچه گفته شد: از دشنام و لعن و طعن و استهزاء و غیره، و آنچه خواهد آمد: از دروغ، و مزاح، و فرو رفتن در باطل، و سخنان هرزه و بیهوده و مانند اینها - دلالت دارد.

پیوست: ستایش و موارد حسن و قبح آن

چون غیبت بدگوئی است، پس ضدش مدح و ستایش و دفع مذمت است، و بهتان چون دروغ است، پس ضدش راستگوئی است. و همچنان که برای هر یک از آفات زبان ضدّ خاصی هست، همچنین برای همه آنها یک ضد عام و کلی هست و آن خاموشی است؛ چنانکه قبلا به آن اشاره شد. و ضد بهتان - راستگوئی - در بیان دروغگوئی خواهد آمد. و اما ضدّ عامّ همه آفات زبان، در جای خود که دلالت بر ذمّ همه این آفات دارد خواهد آمد. پس در اینجا به بیان مدح و آنچه از آن ستوده است اشاره می کنیم، تا ضدی برای بهتان و فضیلتی

برای قوه غضب یا شهوت باشد، و نیز از مدح و ستایشی که ناپسندیده است و رذیلت یکی از این دو قوه به شمار می آید یاد خواهیم کرد، بنابراین می گوئیم : شکی نیست که مدح و ستایش مؤمن در غیبت و حضور او پسندیده و مستحب است، زیرا نوعی شادمان ساختن اوست، و مدح و ثواب شادمان کردم مؤمن قبلاً دانسته شد، و به علاوه در حدیث است که رسول خدا ﷺ اصحاب خود را می ستود و تحسین می کرد، و به جماعتی که بعضی از مردگان خود را تعریف و تمجید می کردند فرمود : «بهشت برای شما واجب شد، و شما گواهان خداوند در زمین هستید». و در خبر است «که هر یک از فرزندان آدم را همنشینانی چند از ملائکه هست، که وقتی برادر مسلمان خود را به نیکویی یاد کند، فرشتگان گویند : مثل این برای تو باد، و هرگاه به بدی یاد کند، گویند : ای فرزند آدم که عیوب تو پوشیده‌است، مشغول خود باش، و خدا را شکر کن که عیب تو پوشیده داشت».

و لیکن هر گونه مدح و ستایشی خوب و پسندیده نیست، بلکه در صورتی نیک و ستوده است که از آفات آن مصون باشد، بدین نحو که آن ستایش، راست باشد و ستاینده راه افراط نیپدید که به دروغ بیانجامد، و ریاکار و دورو نباشد، به این صورت که اظهار دوستی کند در حالی که در واقع دلش خالی از محبت باشد خواه در مدحی که می کند راستگو باشد یا نباشد، و ظالم و فاسق را نستاید هر چند در آنچه درباره وی می گوید صادق باشد، زیرا وی به مدح او شاد می شود، و شادمان ساختن ظالم یا فاسق جایز نیست.

رسول خدا ﷺ فرمود : «ان الله لیغضب اذا مدح الفاسق» «هر گاه فاسق را بستایند خداوند خشمناک می شود». بلکه ظالم فاسق را باید با مذمت غمگین

ساخت و ستایش نکرد تا شاد و خوشحال گردد. و نیز چیزی را که تحقیق نکرده و راهی برای اطلاع از آن نیست نگوید.

این آفت، در ستایش از اوصاف مطلق و پنهان پدید می آید، چنانکه گویی: فلانی متقی و پارسا و زاهد و خیر است، یا اینکه فلانی عادل و راضی است، و مانند اینها؛ که راست بودن مدح در این موارد متوقف است بر وجود دلائل و آگاهی از درون اشخاص، و تحقق این دو بسیار نادر است. و غالباً ستایش به امثال این امور بدون تحقق و درنگ و تاءنی است.

و همچنین مدح کسی باعث کبر و خودبینی او نشود که اینها موجب هلاک است، و سبب نگردد که ممدوح از خود راضی شود و همین او را در عمل سست کند، زیرا کسی که زبانها به مدح و ستایش وی گشوده شود خودپسند می گردد و می پندارد به اوج رسیده، و این موجب سستی در عمل می شود، آن که دامن عمل به کمر می بندد خود را مقصّر و کوتاه می بیند، و از اینرو رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مردی که در خدمت حضرت دیگری را مدح کرد فرمود: «وای بر تو! گردن رفیقت را شکستی، اگر به آن گوش دهد [و باورش آید] رستگار نخواهد شد». و فرمود: «هرگاه برادر خود را در حضور او بستائی، گویا تیغ بر گلوی او کشیده ای». و نیز به کسی که مردی را مدح می کرد فرمود: «آن مرد را پی کردی ⁽¹⁴⁸⁾ خدا ترا پی کند!» و فرمود: «اگر مردی با کارد تیز به دیگری حمله کند، برای او بهتر است از اینکه رویاروی وی را مدح و ثنا گوید».

رازی که در این اخبار هست این است که: مدح و ستایش موجب سستی در عمل می شود، و یا کبر و عجب پدید می آورد و همانند گردن زدن و پی کردن و تیغ بر کشیدن کُشنده است. پس اگر مدح از آفات مربوط به ستاینده و ستایش شده سالم و در امان بماند پسندیده است و اگر نه ناپسند است. و با این

بیان می توان بین اخباری که در مدح آن وارد شده - چنانکه گذشت - و آنچه در مذمت آن رسیده جمع کرد.

پس ستاینده باید از آفات مربوط به خود بر حذر باشد، و ممدوح نیز باید از کبر و عجب و سستی و ریا احتراز کند، به این که خود را بشناسد و خطر سرانجام کار را به یاد داشته باشد، و از نکات باریک ریا غافل نماند، و کراهت و ناخوشایندی خود را از مدح نشان دهد، و سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این معنی اشاره دارد که فرمود: «**أَحْثُوا التُّرَابَ فِي وَجْهِهِ الْمَدَّاحِينَ**» «بر روی ستایشگران خاک پاشید».

و بالجمله: کسی که او را مدح گویند نباید حالش به واسطه مدح تفاوت کند، و این امر فرع بر خودشناسی و تذکر این نکته است که ستاینده لغزشهای او را نمی داند. و سزاوار است که اظهار کند که او آنطور که معرفی می کنند نیست. یکی از صالحان وقتی او را مدح کردند گفت: «خدایا اینها مرا نمی شناسند و تو مرا می شناسی». و امیر مؤمنان هنگامی که او را مدح و ثنا گفتند فرمود: «خدایا آنچه اینان نمی دانند بر من ببخشای، و به آنچه می گویند مرا بازخواست مکن، و مرا بهتر از آنکه می پندارند قرار ده».

نکته دیگر اینکه ظاهراً گشادگی خاطر و سرور و شادمانی به سبب شنیدن مدح مؤ اخذه و بازخواستی ندارد، زیرا این طبیعی و جبلّی آدمیان است که اگر کمالی به آنان نسبت داده شود شاد و خوشحال می شوند، ولی شرط است که از این شاد شدن خوشش نیاید، و خود را بر این شادمانی مورد عتاب و سرزنش قرار دهد، و در بر طرف کردن آب بکوشد، زیرا مقتضای عقل این است که آدمی با وجود کمال شاد و خوشحال باشد نه به سبب نسبت دادن آن به وی. پس آنچه به وی نسبت داده می شود اگر در او باشد، باید شادی و سرورش از

داشتن آن باشد نه از نسبت دادن آن به وی، که شادمانی به سبب گفتن کسی به اینکه تو صاحب این کمالی حماقت و سفاهت است. و اگر در او وجود نداشته باشد، باید اندوهناک و خشمگین شود، زیرا آن مدح در واقع استهزاء و مسخره است.

حاصل اینکه : عاقل نباید به مدح و ستایش دیگران خوشدل و شادمان شود و یا از مذمت آنها محزون و اندوهگین گردد، زیرا کسی که یاقوت سرخ نفیسی دارد او را چه زیان که کسی بگوید خر مُهره ای است، و اگر مُهره ای دارد چه سود که دیگری بگوید یاقوت است.

و از آنهاست :

دروغ

دروغ اقسامی دارد :

1- دروغ در گفتار، یعنی خبر دادن از چیزهایی بر خلاف آنچه هستند، و آن از عداوت یا حسد و یا خشم ناشی می شود، و در این صورت از رذائل قوه غضب است؛ و یا از مالدوستی و طمع سرچشمه می گیرد و یا از عادت است که به سبب معاشرت با دروغگویان پدید می آید، و در این حال از رذائل قوه شهوت است.

2- دروغ در نیت و اراده، و آن عدم خلوص نیت برای خداست، به این نحو که تنها خدای سبحان برانگیزنده طاعات و اعمال او نباشد، بلکه چیزی از لذایذ و بهره های نفسانی به آن آمیخته شود. و این گونه دروغ به ریا بر می گردد، و گفته خواهد شد که از رذائل کدام قوه است.

3- دروغ در عزم و تصمیم بر کار خیر، به این معنی که در عزم بر کار خیری نوعی سستی و ضعف و تردید وجود داشته باشد که با صدق در عزم مخالف و متضاد باشد، و این نیز از فساد و زبونی قوه شهوت است.

4- دروغ در وفای به عزم، که نفس گاهی و در حالتی به آسانی تصمیم می گیرد، زیرا وعده دادن برایش سختی و مشقتی ندارد. ولی چون حقایق به وقوع پیوست، و قدرت و تمکن [بر لذات] حاصل شد، و شهوتها به هیجان آمد، عزیمت به نابودی می گراید، و وفای به عزم تحقق نمی یابد، و این نیز از رذائل قوه شهوت و از انواع شره است.

5- دروغ در اعمال، و آن این است که اعمال ظاهری وی دلالت بر صفتی در باطن او می کند که فاقد آن است، و به عبارت دیگر باطنش مثل ظاهرش و یا بهتر از آن نیست. و این حالتی است غیر از ریا، زیرا ریاکار کسی است که در اعمال خود غیر از خدای تعالی را در نظر دارد، و چه بسیار که شخصی در نماز به حال خشوع ایستاده است و مقصودش مشاهده و دین کسی غیر از خدا نیست ولی در دل از خدا و از نماز غافل است، به طوری که اگر کسی به خشوع و فروتنی و تضرع ظاهریش بنگرد گمان می کند که به تمامی وجود از همه چیز و همه کس بریده و به حضرت پروردگار پیوسته، و ما سوای او را از صفحه دل محو نموده، و حال آنکه بکلی از خدای تعالی غافل و به امور دنیوی متوجه است. و همچنین گاهی مردی چنان با آرامش و وقار راه می رود که بیننده او را با سکون خاطر و آرامش دل می انگارد، در حالی که درونش متصف به این صفت نیست. پس چنین شخصی در عمل کاذب است هر چند ریا کار هم نیست که به خلق التفات داشته باشد. و نجات از این گونه دروغ جز با یکسان کردن درون و بیرون یا بهتر ساختن باطن از ظاهر ممکن نیست. بر این گونه دروغ

گاهی از رذائل قوه شهوت است و گاهی از رذائل قوه غضب، و زمانی از پستی و تباهی قوه مدر که، که باعث آن هم وجود وسوسه هاست.

6- دروغ در مقامات دینی، مانند دروغ در خوف و رجاء، و زهد و تقوا، و حُبّ و تعظیم، و توکل و تسلیم، و دیگر فضائل اخلاقی، زیرا برای این فضائل مبادی و اصولی است که نامهای آنها با تحقق و ظهور آنها قابل اطلاق است، و نیز حقایق و لوازم و غایاتی دارند که صادق حقیقی کسی است که به آنها نائل شده باشد، و هر که به آنها نرسیده باشد در ادعای خود کاذب است. مثلاً مبدء خوف از خدای تعالی ایمان به خداست، و حقیقت خوف سوز و درد درون است، و لوازم و آثارش زردروئی و لرزش اندامهای تن و تیرگی معیشت و پریشانی فکر (در امر دنیا) و امثال اینهاست. و غایات و نتایج آن اجتناب از گناهان و بدیها و مواظبت بر طاعت و عبادتهاست. پس هر که به خدای تعالی ایمان داشته باشد خائف بودن از خدا بر او صدق می کند و نام خوف را می توان بر او اطلاق کرد، جز اینکه اگر سوز دل و تیرگی زندگی و کوشش در عمل همراه آن نباشد خوف او کاذب است، و اگر این آثار با او باشد خوفش صادق است، یعنی به خوف حقیقی رسیده است.

امیر مؤمنان - صلوات الله علیه - فرمود: «ایاکم و الکذب، فان کلّ راج طالب، و کلّ خائف هارب⁽¹⁴⁹⁾» «از دروغ پرهیزید، زیرا هر امیدواری به دنبال مطلوب خود است، و هر بیمناکی [از چیزی که می ترسد] گریزان است». یعنی هر که به چیزی امید دارد، در طلب آن و تحصیل اسباب آن می کوشد و شما این گونه نیستید، و هر که از چیزی ترس دارد از آنچه او را به بیم نزدیک می کند گریزان است، و شما چنین نیستید. و این سخن همانند گفتار اوست در نهج البلاغة :

«كذب و الله العظيم! ما باله لا يتبين رجاؤه في عمله! و كل من رجا عرف رجاؤه الا رجاء الله، فانه مدخول، و كل خوف محقق الا خوف الله، فانه معلول (150) ...».

«سوگند به خدای بزرگ که دروغ می گوید! چگونه است حال او که امیدواریش به خداوند در عملش نمایان نیست، هر که به چیزی امیدوار است امید او [از عملش] شناخته می شود مگر امید به خدا که خالص نباشد، و هر ترسی [آثارش] مسلم است مگر ترس از خدا که سست و نا استوار باشد...».

اما چون دروغ در موارد مذکور به عدم باز می گردد (چنانکه دروغ در ایمان، یعنی بی ایمانی و دروغ در خوف، یعنی ترس نداشتن و...) بنابراین رذیله ای است که در هر مورد به قوه ای متعلق است که فضیلتش نیز به آن متعلق است. از آنچه گفته شد آشکار است که: کسی که ایمان دارد یعنی به شهادتین اقرار می کند و در عین حال فاقد حقیقت ایمان است، یعنی یقین قطعی به وجود مبداء و معاد، یا به لوازم و غایات آن، یعنی ترس راستین از خدای تعالی و تعظیم حقیقی او و کوشش کافی در فرمان بردن از او امر و نواهی او ندارد، در ادعای ایمان دروغگوست.

فصل 18: ذمّ دروغ

دروغ قبیح ترین و بدترین گناهان و خبیث ترین و زشت ترین عیبهاست. خدای سبحان می فرماید:

«أما يفتري الكذب الذين لا يؤمنون». (نحل، 105)

«دروغ را کسانی می سازند که ایمان ندارند».

«فأء عقبهم نفاقا في قلوبهم الى يوم يلقونه بما ء خلفوا الله ما وعدوه و بما

كانوا يكذبون». (توبه، 78)

«خداوند به سزای آن خلف وعده ای که با خدا کردند و برای آن دروغها که می گفتند در دلشان تا روزی که به پیشگاه او می روند نفاق افکند».

و رسول خدا ﷺ فرمود: «ایاکم و الکذب، فان الکذب یهدی الی الفجور، و الفجور یهدی الی النار».

«از دروغ پرهیزید زیرا دروغ به بدکاری می کشاند و بدکاری آدمی را به جهنم می رساند».

و فرمود: «هرگاه مؤمنی بدون عذر [شرعی] دروغ گوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت می کنند، و از دلش تعفن و گندی بر آید تا به عرش رسد، و حاملان عرش وی را لعنت کنند، و خداوند برای آن دروغ هفتاد زنا بر او نویسد، که آسانترین آنها زنا با مادر است⁽¹⁵¹⁾».

از آن حضرت پرسیدند: «آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری! پرسیدند: و بخیل باشد؟ فرمود: آری! پرسیدند: و دروغگو باشد؟ فرمود: نه!»

و فرمود: «کبرت خیانة اءن تحدث اءخاک حدیثا هو لک به مصدق و انت له کاذب».

«خیانتی بزرگ است که به برادرت سخنی گوئی که راستگویت شمارد و تو به او دروغ بگوئی».

و فرمود: «الکذب ینقص الرزق».

و فرمود: «ویل للذی یحدّث فیکذب لیضحک به القوم! ویل له ویل له».

«وای بر آن که سخن دروغ گوید تا حاضران را بخندانند! وای بر او وای بر

او!»

و فرمود: «گویا مردی نزد من آمد و گفت: برخیز، برخاستم و با او روانه شدم تا رسیدم به دو نفر یکی ایستاده بود و دیگری نشسته، در دست ایستاده قلبی از آهن بود و آن را در کُنج دهان آن که نشسته بود فرو می بُرد و می کشید تا از شانه به پشت او می رسید، سپس بیرون می آورد و به طرف دیگر فرو می بُرد و می کشید، و همچنان این عمل را تکرار می کرد، به آن که با من گفتم: این چیست؟ گفت: این مرد [نشسته] دروغگوست که تا روز قیامت این گونه در گور عذاب می شود».

و فرمود: «می خواهید شما را به بزرگترین گناهان کبیره خبر دهم؟ شرک به خدا، و رنجاندن پدر و مادر، و دروغگویی».

و فرمود: «بنده وقتی دروغ می گوید فرشتگان از گند عمل او تا یک میل از وی دور شوند».

و فرمود: «شیطان سرمه و لیسیدنی و بوئیدنی دارد. لیسیدنی او کذب است، و بوئیدنی اش غضب است، و سرمه اش خواب است»⁽¹⁵²⁾.

حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام به اصحاب خود فرمود: «هر که بسیار دروغ گوید آبرویش می رود».

امیر مؤمنان فرمود: «لَا يَجِدُ الْعَبْدَ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ يَتْرَكَ الْكُذْبَ، هَزْلَهُ وَجَدَهُ». «بنده مزه ایمان را نمی یابد تا دروغ را ترک کند، چه شوخی باشد و چه جدی».

و فرمود: «بزرگترین خطاها در نزد خداوند خطای زبان و دروغ است، و بدترین پشیمانی ها پشیمانی در قیامت است».

و امام علی بن الحسین عَلَيْهِمَا السَّلَام فرمود: «اتَّقُوا الْكُذْبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدٍّ وَ هَزْلٍ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَّبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ».

«از دروغ، کوچک و بزرگش و جدی و شوخی اش بپرهیزید؛ زیرا کسی که در امر کوچک دروغ گفت بر دروغ بزرگ نیز جرات پیدا می کند.»
و امام باقر علیه السلام فرمود: «انَّ الله عزوجل جعل للشرِّ اقفالاً، و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب، و الكذب شرٌّ من الشراب».

«خدای عزوجل برای بدی قفلها قرار داده، و کلید این قفلها شراب است، و دروغ از شراب بدتر است».

و فرمود: «انَّ الكذب هو خراب الايمان». «دروغ ویران کننده ایمان است».
و فرمود: «انَّ اءول من يكذب الكذاب الله عزوجل، ثم الملكان اللذان معه، ثم هو يعلم انه كاذب».

«اول کسی که دروغگو را تکذیب کند خدای عزوجل است، سپس دو فرشته ای که با او هستند، و آنگاه خود او هم می داند که دروغگوست».
و امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «جعلت الخبائث كلها في بيت، و جعل مفتاحها الكذب».

«همه پلیدیها در خانه ای نهاده شده و کلید آن خانه دروغ است».
اخباری که در نکوهش دروغ رسیده بیشمار است. و بدترین انواع دروغ از لحاظ گناه و نافرمانی دروغ بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است، و در مذمت آن همین بس که روزه را باطل می کند و موجب قضاء و کفاره می شود (بنابر اقوی).

امام صادق علیه السلام فرمود: «انَّ الكذبة لتفطر الصائم». «یک دروغ روزه روزه دار را می گشاید»، راوی عرض کرد: کدامیک از ماست که چنین کاری از او سر نزنند؟ (که دروغی نگوید)، فرمود: «لیس حیث ذهبت، انما الكذب على الله»

تعالی و علی رسوله و علی الائمه علیهم السلام «آن دروغ که تو پنداشته ای مراد نیست، بلکه دروغ بر خدای تعالی و رسول او و ائمه علیهم السلام است.»
و فرمود: «الكذب على الله و علی رسوله و علی الاءوصیاء علیهم السلام من الكبائر»

«دروغ بر خدا و رسول او و بر اوصیاء علیهم السلام از گناهان کبیره است.»
در نزد آن حضرت علیهم السلام از اینکه «بافنده ملعون است» سخن به میان آمد،
فرمود: «این، بافنده ای است که بر خدا و رسول او دروغ می بافد.»
و امام باقر علیه السلام فرمود: «لا تكذب علينا كذبة، فتلب الحنیفیة⁽¹⁵³⁾». «بر ما دروغی مبند، که دین خود را بر باد دهی.»

فصل 19: موارد تجویز دروغ

دروغ حرام است، زیرا در آن زیانی متوجه مخاطب یا غیر اوست، یا موجب می شود که مخاطب به خلاف واقع معتقد شود و این سبب جهل او می گردد. این گونه دروغ با اینکه آسانترین و کم گناهترین درجات آن است نیز حرام است، زیرا القاء خلاف واقع به دیگری و سبب جهل او شدن جایز نیست جز اینکه هرگاه به دست آوردن مصلحت مهمی متوقف بر دروغ باشد، و با راستگوئی نمی توان به آن رسید، حُرمتش بر طرف می شود و گناهِش از میان می رود، و اگر تحصیل این مصلحت واجب باشد، مانند نجات مسلمانی از قتل و اسارت، یا حفظ آبرو یا مال محترم او، دروغ در این صورت واجب می شود. و اگر آن مصلحت به حد وجوب نرسد ولی راجح باشد، دروغ جایز یا مثل آن مصلحت راجح است، مانند اصلاح بین مردم و غلبه بر دشمن در جنگ، و دلشاد و خشنود کردن همسر، و اخباری وارد شده که هرگاه به دست آوردن این مقاصد سه گانه متوقف بر دروغ باشد گفتن آن جایز است⁽¹⁵⁴⁾، چنانکه روایت

شده است که : رسول خدا ﷺ در چیزی دروغ را رخصت نمی داد مگر در سه مورد : سخنی دروغی که آدمی به قصد اصلاح بگوید، سخن دروغی که در جنگ بگوید، و سخنی که زن و شوهر با یکدیگر گویند».

و فرمود : «لیس بکذاب من اءصلح بین اثنین فقال خیرا». «هر که میان دو تن اصلاح دهد و سخن نیکوئی بگوید دروغگو نیست».

و فرمود : «کلّ الکذب یکتب علی ابن آدم، الاّ رجل کذب بین رجلین یصلح بینهما».

«هر دروغی بر فرزند آدم نوشته می شود مگر مردی که با دو کس دروغ گوید که میانشان اصلاح دهد».

و فرمود : «همه دروغها ناگزیر ثبت می شود مگر دروغی که مرد در جنگ بگوید، که جنگ خدعه کردن است، یا وقتی میان دو کس کدورت و ملالی باشد و میانشان اصلاح کند، یا مرد با زن خود سخنی گوید که او را خوشدل سازد».

و فرمود : «لا کذب علی المصلح» «بر اصلاح کننده دروغی نیست».

و امام صادق علیه السلام فرمود : «کلّ کذب مسؤؤل عنه صاحبه یوما الاّ کذبا فی ثلاثة : رجل کائد فی حُرُوبِهِ فهو موضوع عنه، اءو رجل اءصلح بین اثنین یلقى هذ بغیر ما یلقى به هذا، یرید بذلک الاصلاح ما بینهما، او رجل وعد اءهله شیئا و هو لا یرید اءن یتّم لهم».

«هر دروغگوئی در یک روزی مورد بازخواست و پرسش است مگر در سه چیز : مردی که در جنگ نیرنگ زند که گناهی بر او نیست، یا مردی که میان دو کس اصلاح کند که با این برخوردی کند غیر از آنچه با دیگری برخورد کند (یعنی سخنی از قول یکی به دیگری بگوید که نگفته)، و مرادش از این کار

اصلاح بین آن دو باشد، یا مردی که به خانواده خود چیزی وعده دهد که قصد انجام آن را نداشته باشد (یا نمی تواند یا بر او واجب نیست)».

و فرمود: «الكلام ثلاثة : صدق و كذب و اصلاح بين الناس».

«سخن سه گونه است : راست و دروغ و اصلاح میان مردم»، پرسیدند :

اصلاح میان مردم چیست ؟

فرمود : «تسمع فى الرجل كلاً ما يبلغه فتخبث نفسه، فتلقاه و تقول : قد

سمعت من فلان فيك من الخير كذا و كذا، خلاف ما سمعت منه»⁽¹⁵⁵⁾

«از کسی سخنی درباره دیگری می شنوی که اگر به گوشش برسد بد دل می

شود، و تو او را ببینی و بگویی : از فلانی شنیدم که درباره تو چنین و چنان ذکر

خیر می کرد، بر خلاف آنچه شنیدی».

هر چند این اخبار در خصوص مقاصد سه گانه است، لیکن غیر از اینها

ممکن است مقاصد ضروری دیگری باشد که در مصلحت بالاتر یا مثل اینها

باشد و بنابراین از باب اولویت یا اتحاد طریق به آنها می پیوندد. و از اخباری

که در ذم پرده درى و كشف عيوب و زشتیهای مردم وارد شده چنین بر می آید

که در این موارد باید اظهار بی اطلاعی نمود، هر چند مطلع باشد و اظهار بی

اطلاعی دروغ باشد [زیرا مصلحت و دلیل موجهی وجود دارد]. بنابراین هرگاه

کسی دروغی گفت که وسیله بود برای مقاصد صحیح ضروری به جهت خود یا

مسلمانی دیگر بر او گناهی نیست، مثلاً اگر ظالمی او را بگیرد و مالش را

بخواهد می تواند انکار کند، و اگر سلطان ستمکاری او را دستگیر کند و درباره

کار بدی که بین خود و خدا دارد بیرسد می تواند انکار کند، و اگر از عیب یا

سرّ برادر مسلمانش بیرسد سزاوار است که اظهار بی اطلاعی نماید، و اگر بین

دو نفر نزاع و فسادى روى داد مى تواند برای اصلاح میان آنها دروغ گوید، و

اگر همسرش جز به وعده ای که وی قدرت انجام آن را ندارد اطاعت نمی کند جایز است که فعلا وعده ای برای دل خوشی او بدهد هر چند که در وعده خود صادق نباشد. و نیز به کودکان برای ترغیب به درس خواندن و یادگیری و مانند آن که جز به وعده و وعید فرمان نمی برند، دادن چنین وعده هائی جایز است، اگر چه قصدش وفای به آنها نباشد⁽¹⁵⁶⁾. همچنین اگر کسی از وی مکدر باشد، و جز به عذرخواهی خوشدل نمی شود، جایز است که منکر قول یا فعل خطا شود و اظهار دوستی نماید، هر چند راست نباشد.

حاصل آنکه: دروغ برای دفع ضرر یا شر یا فساد جایز است به شرط آنکه قصد و نیت صحیح در میان باشد. در خبر است که: دروغ مباح نوشته و محاسبه می شود تا صحت نیت گوینده معلوم گردد، پس اگر قصدش صحیح بود مورد عفو قرار می گیرد و گرنه مؤاخذه و مجازات می شود. بنابراین سزاوار است که بکوشد تا نیتش صحیح باشد، و تا ناچار نشود از آن احتراز جوید، و به حد واجب اکتفا نماید، و به آنچه ضروری و مورد نیاز نیست تعدی نکند.

و شکی نیست که آنچه واجب و ضروری است دروغی است که اگر ترک شود محذور (آنچه باید از آن حذر کرد) یا ضرر مهمی پیش آید، ولی هر دروغی که برای افزایش مال و جاه و مانند اینها که می توان از آنها بی نیاز بود گفته شود قطعا حرام است، زیرا از دست دادن آنها موجب زیان و تباهی و نابودی نخواهد بود بلکه برخی از لذات نفسانی را از انسان می گیرد. و همچنین است فتوای عالم در آنچه تحقیق نکرده و فتوای کسی که اهلیت فتوا دادن ندارد و برای اظهار فضل یا طلب جاه و مال به آن مبادرت می کند، بلکه گناه و حرمت این گونه دروغ بدتر و شدیدتر است، زیرا در عین اینکه دروغ غیر ضروری است کذب بر خدا و رسول اوست.

بنابراین دروغ هرگاه وسیله ای است برای دست یافتن به چیزی که ضروری نیست و می توان از آن بی نیاز بود مطلقاً حرام است. و اگر وسیله است برای آنچه نمی توان از آن بی نیاز بود باید محذور دروغگوئی با محذور راستگوئی سنجیده شود، و آنچه در نظر شرع بدتر است رها شود⁽¹⁵⁷⁾. بیان مطلب این است که: دروغ فی نفسه محذور (حذر کردنی، مورد ترس و پرهیز) است، و راستگوئی در مواضع مذکور (که استثنائی است) موجب بروز محذور است، پس باید دو محذور را مقابل قرار داد و با ترازوی عدل سنجید، اگر محذور کذب آسانتر و کم ضررتر از محذور صدق است دروغ ترجیح دارد، و اگر محذور صدق آسانتر و کم ضررتر است راستگوئی واجب است، و گاهی دو محذور برابر هم قرار می گیرد به نحوی که در آدمی تردید پیدا می شود، و در این حال راستگوئی اولی و برتر است، زیرا دروغ در اصل حرام است، و تنها به ضرورت یا نیاز مهمی مباح می شود، و اگر در وجود حاجت مهمی شک پیش آید، باید به اصل تحریم بازگشت.

تنبیه: توریه⁽¹⁵⁸⁾ و مبالغه

در هر جا که دروغ رواست، اگر ممکن باشد که دروغ صریح گفته نشود و به تعریض⁽¹⁵⁹⁾ و توریه تبدیل شود البته بهتر است. و اینکه گفته شده: در معاریض (سخنهای پوشیده غیر صریح، کلامی که معنی آن پوشیده و پنهان باشد) فراخی و گشایشی برای دروغ هست، و آدمی را از دروغ بی نیاز می کند، مراد این نیست که بدون نیاز و ضرورت، تعریض جایز است، زیرا تعریض به دروغ قائم مقام تصریح به آن است. زیرا اشکال و محذور کذب این است که چیزی را بر خلاف آنچه فی نفسه هست بفهمانی، و این امر در دروغ به وسیله معاریض (کنایه و توریه) وجود دارد. بنابراین مراد این است که تعریض وقتی جایز است

که انسان به دروغ گفتن ناچار شود و ضرورت و حاجتی پیش آید و مصلحتی اقتضا کند مثلاً مصون ماندن از ظالمان و اشرار، که اگر کسی به دروغ در این گونه موارد ناچار شود برای او رواست، زیرا گفتار او بر مقتضای حق و دین است، و او در حقیقت راستگوست، اگرچه کلام او غیر از آن را بفهماند، از اینرو که قصد و نیتش راست و صحیح و اراده اش در طریق خیر و صلاح است. و چنین سخنی بیرون از حقیقت صدق نیست، زیرا راستگویی مقصود ذاتی نیست، بلکه باید به معنی و حقیقت آن توجه نمود. بلی، در این موارد باید به توریه و کنایه متوسل شد تا راهی یافت که الفاظ نیز راست باشد، اگرچه معاریض در اینکه خلاف واقع را می فهماند با دروغ صریح شریک است. و رسول خدا ﷺ وقتی قصد سفری داشت مقصد را پنهان می کرد (توریه) و چنین می نمود که مقصد دیگری دارد، تا خبر به دشمنان نرسد و او را تعقیب نکنند.

و از دلائل جواز تعریض (سر بسته و به کنایه سخن گفتن) به شرط صحّت نیت، روایتی است در احتجاج که: «از حضرت صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی در داستان ابراهیم علیه السلام :

«قال بل فعله کبیرهم هذا فاساء لوهم ان كانوا ینطقون». (انبیاء، 63)

«گفت بلکه این بزرگشان چنین کرده است، اگر سخن می گویند از خودشان پرسید» سؤال کردند، فرمود: نه بت بزرگ بتها را شکسته بود و نه ابراهیم دروغ گفت. پرسیدند: چگونه؟ فرمود: ابراهیم گفت: اگر سخن گفتن می توانند از آنها پرسد⁽¹⁶⁰⁾، یعنی اگر سخن می گویند بت بزرگ هم این کار را کرده، و اگر سخن نمی گویند بت بزرگ هم کاری نکرده، پس نه آنها سخن گفتند و نه ابراهیم علیه السلام دروغ گفت». و نیز درباره این قول خدای تعالی :

«اینها العیر انکم لسارقون». (یوسف، 70)

«ای کاروانیان! شما دزدانید⁽¹⁶¹⁾».

پرسیدند. فرمود: «آنان یوسف را از پدرش دزدیدند [اما جام ملک را نذزدیدند]، مگر نمی بینید که وقتی [برادران یوسف] گفتند: چه گم کردید، گفتند: جام پادشاه را گم کرده اید، و نگفتند: شما جام را دزدیدند. آنها یوسف را از پدر دزدیده بودند».

و نیز درباره قول ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام:

«فَنظَرُ نَظْرَةٍ فِي النُّجُومِ. فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ» (صافات، 88 و 89)

«پس نظری به ستارگان کرد و گفت: من بیمارم».

پرسیدند، فرمود: «ابراهیم بیمار نبود و دروغ هم نگفت، قصدش این بود که در دین خود بیمار است، یعنی مُرتاد⁽¹⁶²⁾ (جوینده) است».

راه تعریض و توریه: این است که گوینده با مخاطب به لفظی سخن گوید که در آن دو احتمال برود یکی غیر مطابق با واقع که احتمالش ظاهرتر باشد و مخاطب گفته وی را بر این معنی حمل کند، و احتمال دوم که مطابق با واقع و مراد گوینده است، چنانکه از خبر «احتجاج» [که نقل شد] بر می آید. مثلا: اگر ظالمی ترا بجوید و تو در خانه ات باشی و نخواهی بیرون آیی، به کسی می گویی انگشت خود را در جایی بگذارد و بگوید: او اینجا نیست. و اگر سخن ناسزائی درباره کسی گفته باشی و به او رسیده باشد، و خواهی بدون آنکه دروغ بگوئی دل او را خوش کنی، بگو: خدا نخواسته باشد که من چنین بگویم یا پناه به خدا اگر چنین گفته باشم یا بگو: تو بالاتر از آنی که چنین سخنی درباره تو بتوان گفت، و امثال اینها.

از آنچه که گفته شد معلوم است که هر تعریضی (کنایه و توریه) که برای غرض باطلی گفته شود در جایز نبودن مانند تصریح است، زیرا دیگری را به

گمان دروغ می اندازد. بلی، گاهی سخن سربسته و کنایه و توریه برای غرضی اندک و کوچک، مثل خوشدل کردن دیگری با مزاح، مباح است، مانند قول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «پیرزن به بهشت نمی رود» و «در چشم شوهر تو سفیدی است»، که قبلاً ذکر شد، و امثال اینها.

و از دروغهایی که جایز است و موجب فسق نمی شود، مبالغه ای است که بر حسب عادت میان مردم متعارف است مثل اینکه بگوئی : صد بار به تو گفتم، و صد مرتبه تو را خواستم، و مانند اینها که مراد گوینده تفهیم تحقّق این عدد نیست، بلکه رساندن مبالغه و تاءکید است. پس اگر او را فقط یک بار مطلب کرده دروغ گفته است، و اگر چند بار طلب کرده که بیش از حدّ عادت باشد، اگر چه به صد نرسیده باشد، گناه نکرده است.

و از جمله دروغهایی که گناه نیست آنست که در انواع مجاز و استعاره و تشبیه به کار می رود، زیرا غرض از آنها تفهیم نوعی مناسبت و مبالغه است نه ادعای حقیقت و مساوات از جمیع جهات.

و از دروغهایی که مردم به آن عادت کرده اند و آن را آسان می گیرند، آنست که وقتی کسی را به خوردن طعام تعارف کنند بگویند اشتها ندارم و حال آنکه گرسنه و دارای اشتهاست. این گونه دروغ مورد نهی است چنانکه بعضی از اخبار بر آن دلالت دارد، مگر اینکه غرض صحیحی در آن باشد. و از دروغهایی که عادی و متعارف است این است که کس بگوید : خدا می داند که چنین است در صورتی که می داند چنین نیست، و این بدترین نوع دروغ است. عیسی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود : «از بزرگترین گناهان در نزد خداوند این است که بنده بگوید : خدا می داند که چنین است در حالی که خلاف واقع بگوید». و از دروغهایی که گناهی بزرگ است و در آن سهل انگاری می شود، دروغ در نقل خواب است. رسول

خدا ﷺ فرمود: «از گناهان بزرگ این است که کسی خود را به غیر پدرش نسبت دهد، یا آنچه در خواب ندیده بگویم دیده ام، یا سخنی به من نسبت دهد که نگفته ام».

دنباله: گواهی دروغ - سوگند دروغ - خلف وعده

از بدترین انواع کذب: شهادت دروغ و قسم دروغ و خلف وعده است.

و بر ذم شهادت دروغ این قول خدای تعالی در وصف مؤمنان دلالت دارد:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا».

(فرقان، 72)

«و کسانی که گواهی دروغ ندهند و چون بر بیهوده و ناپسند بگذرند بزرگوارانه می گذرند».

و همچنین گفتار پیغمبر اکرم ﷺ: «شاهد الزور کعابد الوثن» «شاهد دروغ مانند بت پرست است».

و بر ذم سوگند دروغ قول رسول اکرم ﷺ دلالت دارد: «تاجران فاجرند!» پرسیدند: یا رسول الله، مگر نه این است که خداوند خرید و فروش را حلال کرده؟ فرمود: «آری! ولیکن سوگند می خورند و گناهکار می شوند، و دروغ می گویند».

و فرمود: «سه کسند که روز قیامت خداوند با آنها سخن نگوید و به آنها ننگرد و آنها را پاک نگرداند: کسی که با بخشش خود منت گذارد، و کسی که قسم دروغ خورد که جنس خود را بیشتر از قیمت واقعی خریده است، و کسی که جامه خویش [از روی تکبر] چندان دراز کند که وقتی راه رود به زمین برسد».

و فرمود: «هیچ کس به خدا سوگند نمی خورد که در آن به قدر بال پشه ای [خلاف واقع] داخل کند، مگر آنکه نقطه ای سیاه تا روز قیامت در دلش خواهد بود».

و فرمود: «سه کسند که خداوند آنان را دشمن دارد: تاجر یا فروشنده ای که بسیار قسم خورد، و فقیر متکبر، و بخیل منت گذار».

و بر ذم خلف وعده این سخن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلالت دارد که: «هر که به خدا و آخرت ایمان دارد چون وعده دهد باید به آن وفا کند». و نیز قول امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام: «وعده مؤمن به برادرش نذری است که کفاره بردار نیست، پس هر که خلف وعده کند با خدای تعالی خلاف وعده کرده و در معرض دشمنی او قرار گرفته، و دلیلش قول خدای تعالی است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف، 2-3)

«ای کسانی که ایمان دارید! چرا چیزی می گوئید که نمی کنید. نزد خدا سخت مبعوض است که آنچه نمی کنید بگوئید».

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «چهار چیز است که در هر که باشد منافق است و در هر که یکی از آن خوبها باشد بخشی از نفاق در او هست تا وقتی که آن را رها کند: چون خبر دهد دروغ گوید، و چون وعده دهد خلف کند، و چون عهد و قرار نهد مکر نماید، و به هنگام مخاصمه و محاکمه راه گناه پیش گیرد».

پس کسی که وعده دهد و در هنگام وعده دادن قصد خلف و بی وفایی داشته باشد، یا در آغاز قصد وفا کند ولی بعدا بدون عذر ترک عزم نماید، منافق است. و اما اگر عنوان عذر برای او پیدا شد و به وعده وفا نکرد منافق و گناهکار نیست. و اگر صورت نفاق پیدا کرد، بهتر آنست که از صورت نفاق نیز پرهیزد

چنانکه از ذات و واقعیت آن احتراز می کند، به این طریق که قطعاً و جزماً وعده ندهد، بلکه به خواست خدا موکول و معلق نماید یعنی بگوید: اگر خدا بخواهد، یا سخنی مثل این.

علاج دروغ

راه معالجه دروغ این است که نخست در آیات و اخباری که در ذم آن وارد شده بیندیشد، تا بداند که اگر آن را ترک نکند هلاک ابدی گریبانگیرش خواهد شد. سپس به یاد داشته باشد که هر دروغگوئی از دلها و نظرها می افتد و کسی به سخن او اعتنا نمی کند، و چه بسیار که دروغ گفتن باعث رسوائی نزد مردم می شود. و از اسباب افتضاح او این است که خدای سبحان فراموشی را بر او مسلط می کند، تا آنجا که اگر چیزی بگوید گفته خود را از یاد می برد و خلاف گفتار خود می گوید و رسوا می گردد. و سخن امام صادق علیه السلام به این معنی اشاره دارد که می فرماید: «از چیزهایی که خداوند بر دروغگویان گماشته است نسیان است». پس از آن در آیات و اخباری که در ستایش ضد آن - یعنی راستگوئی - وارد شده تأمل کند، و بعد از این اگر دشمن خود نباشد در هر سخنی که می خواهد بگوید نخست بیندیشد و تفکر کند، پس اگر دروغ باشد ترک نماید و از همنشینی فاسقان و دروغگویان اجتناب کند، و با صالحان و راستگویان همنشین شود.

پیوست: راستگوئی و ستایش آن

ضد دروغگوئی راستگوئی است و آن شریفترین صفات پسندیده و رئیس فضائل اخلاقی است، و آیات و اخباری که در ستایش و بزرگی فایده آن رسیده بیرون از شمار است، خدای سبحان می فرماید:

«رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه» (احزاب، 23)

«مردانی که به پیمان خویش با خدا وفا کردند».

و می فرماید :

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه، 120)

«از خدا بترسید و با راستگویان باشید».

و می فرماید :

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْفَائِزِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ». (آل

عمران، 17)

«صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان

سحرگاهان».

و می فرماید :

«أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا... أُولَئِكَ هُمُ

الصَّادِقُونَ» (حجرات، 15)

«مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسول او ایمان آورده آنگاه شک نکرده

اند... اینها راستگویانند».

و می فرماید :

«و لَكِنَّ الْبِرَّ مِنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. ثُمَّ قَالَ : الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ

الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا». (بقره، 177)

«نیک آن کس است که به خدا و آخرت... ایمان دارد... سپس فرمود : و

شکیبایان در سختی و رنجوری و هنگام جنگ، این کسانی که راست گفته اند».

رسول خدا ﷺ فرمود : «تَقَبَّلُوا لِي بَسْتٍ أَعْتَقِلَ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ : إِذَا حَدَّثَ

أَعْدَاكُمْ فَلَا يَكْذِبُ، وَ إِذَا وَعَدَ فَلَا يَخْلِفُ، وَ إِذَا أَيْتَمَنَ فَلَا يَخُنُ، وَ غَضَّوْا

أَبْصَارَكُمْ، وَ كَفَّوْا أَيْدِيَكُمْ، وَ أَحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ».

«شما شش چیز را برای من تعهد کنید من بهشت را برای شما تعهد می کنم : هرگاه یکی از شما سخن گوید دروغ نگوید، و هنگامی که وعده دهد خُلف نکند، و چون امانت به او سپارند خیانت نکند، و چشم های خود را بپوشید، و دست خود را از [از تعدی و ستم به یکدیگر] باز دارید، و دامنه های خود را [پاک] نگه دارید».

و از صادقین (امام باقر و امام صادق علیهما السلام) روایت است که : «انَّ الرَّجُلَ لِيَصْدُقَ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ صَدِيقًا» «مرد به سبب راستگوئی به مرتبه صدیقان می رسد».

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «كونوا دعاة الناس بالخير بغير السنتكم، ليروا منكم الاجتهاد والصدق والورع».

«مردم را با غیر زبان به خیر و نیکی دعوت کنید، آنها باید از شما کوشش [در اعمال نیک] و راستگوئی و پارسائی ببینند».

و فرمود : «من صدق لسانه زكى عمله، و من حسنت نيته زيد في رزقه، و من حسن برّه باءهل بيته مدله في عمره».

«هر که زبانش راستگو باشد، عملش پاکیزه است، و هر که نیت او پاک باشد روزیش بسیار می شود، و هر که با خانواده خود نیکی و خوشرفتاری کند عمرش دراز می گردد».

و فرمود : «لا تنظروا الى طول ركوع الرجل و سجوده، فان ذلك شىء اعتاده، و لو تركه لاستوحش لذلك، و لكن انظروا الى صدق حديثه و اءداء اءمانته».

«به طول دادن رکوع و سجود کسی منگرید، که این عادت او شده، و اگر آن را ترک کند به وحشت می افتد، و لیکن به راستگوئی و امانتداریش بنگرید».

آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود: «بنگر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به چه چیز در نزد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن مقام و مرتبه رسید، چنان باش، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همانا به راستگوئی و اداء امانت به آن مرتبه در نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید.»
و از آن حضرت روایت است که: «انَّ اللهَ لم يبعث نبيا الاَّ بصدق الحديث و اداء الامانة الى البرِّ و الفاجر».⁽¹⁶³⁾

«خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستگوئی و اداء امانت به نیکوکار و بدکار».

و نیز فرمود: «چهار چیز است که در هر که باشد ایمانش کامل است، و هر چند از سر تا قدمش گناه باشد از ایمان او نمی کاهد، و آنها راستگوئی و اداء امانت و حیاء و خوشخوئی است». و اخبار بسیار دیگری نیز به این مضامین رسیده است.

و از انواع صدق، صدق در گواهی است، و آن ضد گواهی دروغ است؛ و صدق در سوگند، و آن ضد قسم دروغ است؛ و وفای به عهد، و آن ضد خُلف و عده است، و این نوع صدق، یعنی وفای به عهد، برترین و دوست داشتنی ترین انواع صدق است، و از اینرو خدای تعالی اسماعیل پیامبر را به آن می ستاید و می فرماید:

«أَنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» (مریم، 54)

«که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود».

گفته اند که وی با شخصی در جائی وعده کرد و آن شخص نیامد، اسماعیل بیست و دو روز در انتظار او باقی ماند. و روایت است که: «مردی با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیعت کرد و وعده داد که در فلان مکان به خدمت حضرت برسد، مرد

در آن روز و روز بعد فراموش کرد و روز سوم آمد و پیغمبر را در همان مکان دید.»

رسول خدا ﷺ فرمود: «العدة دين» «وعدة دين است».

و فرمود: «الوأي - أي الوعد - مثل الدين أي وءفضل» «وعدة مانند دین یا برتر از آن است».

تکمیل: اقسام صدق

صدق مانند کذب شش نوع دارد:

1- صدق در گفتار، و آن خبر دادن از چیزهاست آن چنانکه در واقع هستند، و کمال این نوع صدق ترک کنایه و توریه بدون ضرورت است، برای احتراز از تفهیم خلاف واقع و تحصیل صورت دروغین در دل، و نیز رعایت معنای حقیقی در الفاظی که بدانها با خدای سبحان مناجات می کند، پس کسی که می گوید «و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض» «روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را پدید آورده» و دل دلش غیر این است، و یا می گوید: «ایاک نعبد» «فقط تو را می پرستیم»، و با دل بستگی به دنیا دنیا را می پرستد، زیرا هر که دل خود را به چیزی ببندد بنده آن است - چنانکه اخبار بر این معنی دلالت دارد - چنین شخصی دروغگوست.

2- صدق در نیت و اراده، و این معنی به اخلاص بر می گردد، و آن خالص ساختن نیت برای خداست، به اینکه انگیزه ای در طاعاتش، بلکه در همه حرکات و سکناش، جز خدا نداشته باشد. بنابراین آمیختن نیت به غیر خدا موجب بطلان آن و تکذیب صاحبش خواهد بود.

3- صدق در عزم و تصمیم بر کار نیک: انسان گاهی ابتدا عزم بر کاری می کند، و در دل می گوید: اگر خدا فلان چیز را روزی من کرد فلان مقدار آن را

صدقه می‌دهم، و اگر خدا مرا از این گرفتاری نجات داد چنین و چنان می‌کنم. حال اگر این شخص در درون خود عزم را جزم کرده و مصمم به انجام آن عمل است، عزمش صادق است، و اگر در عزم او نوعی انحراف و سستی و تردید باشد، عزمش کاذب است، زیرا شک و تردید در عزم ضد صدق در آن است، و صدق در اینجا به معنی قوت و کمال آن است، چنانکه می‌گویند: فلانی میل و خواست راستین دارد، یعنی دارای قوه تام و تمام است، یا میل و خواست کاذب دارد، یعنی خواهش و میلش ناقص و ضعیف است.

4- صدق در وفای به عزم: نفس آدمی گاهی در عزم و تصمیم کنونی سخی است، زیرا وعده دادن برایش مشقتی ندارد، و لیکن چون وقت عمل رسید تمایلات و شهوات به جنبش می‌آیند و با انگیزه دینی به معارضة بر می‌خیزند، و بسا چنان بر انسان چیره می‌شوند که عزیمت وی را از میان می‌برند و وفای به وعده اتفاق نمی‌افتد، و این با صدق در وفای به عزم منافات و ضدیت دارد، و از اینرو خدای سبحان می‌فرماید:

«رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه» (احزاب، 23)

«مردانی که به پیمان خویش با خدا وفا کردند».

5- صدق در کردار: و آن مطابقت باطن و ظاهر و یکسانیِ نهان و آشکار است، یا بهتر بودن باطن از ظاهر، به این معنی که اعمال ظاهر او بر چیزی دلالت نکند که در باطن به آن متصف نباشد، البته نه به این که اعمال را ترک کند بلکه باطن را به تصدیق ظاهر بکشاند. و این بالاترین مراتب اخلاص است، زیرا نوعی از اخلاص ممکن است به کمتر از این تحقق یابد، یعنی باطن بدون قصد و غرض با ظاهر مخالفت کند، و این ریا نیست، و می‌توان نام اخلاص بر آن نهاد.

توضیح آنکه : ریا آن است که در اعمال، غیر خدای سبحان قصد شود. گاهی از انسان اعمالی صادر می شود که دلالت می کند بر اینکه وی دارای فضیلت باطنی است، از قبیل توجه به خدا و انس به او، یا آرامش و وقار، یا تسلیم و رضا و مانند اینها، و حال آنکه وی فاقد آنهاست؛ این حال یا به سبب این است که مانعی در تحقق آنها بر او غلبه کرده، یا به واسطه این است که صدور این اعمال ظاهری به این نحو بدون قصد مشاهده غیر خدای سبحان است، پس چنین شخصی در عمل خود صادق نیست و در دلالت و مطابقت ظاهر با باطن کاذب است. اما اگر ریا کار نباشد و توجهی به خلق نداشته باشد، در این صورت مخالفت ظاهر با باطن اگر از روی قصد باشد ریا نامیده می شود، و اخلاص در کار او نیست، و اگر بدون قصد باشد کذب نامیده می شود و صدق در کار او نیست، و گاهی بعضی از مراتب اخلاص وجود دارد. و این نوع صدق - یعنی یکسان بودن پنهان و آشکار یا بهتر بودن باطن از ظاهر - کمیاب تر و گرانبهاتر از انواع پیشین است؛ و از اینرو سرور فرستادگان الهی سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دعای خود مکرر آن را از خدا می طلبد : «خدایا باطنم را بهتر از ظاهرم قرار ده، در حالی که ظاهرم را شایسته و آراسته سازی».

و در خبر است که : «چون پنهان و آشکار مؤمن یکسان باشد خداوند به او به ملائکه مباحثات می کند و می فرماید : «بنده حقیقی من این است»». یکی از بزرگان گفته است : «کیست که به من شخصی را نشان دهد که شبها [در میان مردم] خندان باشد».

چه خوش گفته است :

إذا السرّ و الاعلان فی المؤمن استوی فقد عزّ فی الدّارين و استوجب الثّنا

«هرگاه پنهان و آشکار مؤمن یکسان باشد در دو جهان عزیز و سزاوار ستایش است.»

و ان خالف الاعلان سرا فماله علی سعيه فضل سوی الكدّ و العنا
«و اگر ظاهر [آراسته] او مخالف باطن باشد برایش هیچ فضیلت و اجری جز رنج و زحمت نیست.»

كما خالص الدينار في السوق نافع و مغشوشه المردود لا يقتضى المنا
«همچنان که زرناب در بازار رائج است و زر ناسره مردود است و از آن آرزوئی بر نمی آید.»

و از این گونه صدق: موافقت گفتار با کردار است، که آدمی آنچه را نمی کند نگوید و به آنچه نمی کند فرمان ندهد، زیرا آن که پند می دهد و خود پند نمی گیرد دروغگوست. و از اینروست که امیر مؤمنان فرمود:

«أني و الله ما اءحتكم على طاعة الا و اءسبقكم اليها، و لا اءنهاكم عن
معصية الا و اءتناهى قبلكم عنها.»

«به خدا سوگند که شما را به طاعتی ترغیب نمی کنم مگر آنکه به آن از شما پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم مگر آنکه پیش از شما از آن باز می ایستم.»

6- صدق در مقامات دینی: مانند صبر و شکر و توکل و حُب و رجا و خوف و زهد و تعظیم و رضا و تسلیم و امثال اینها. این گونه صدق بالاترین و ارجمندترین درجات صدق است، و هر که به حقیقت این مقامات و لوازم و آثار و غایات آنها متّصف شود حقیقه صدیق است، و هر که اسم آنها را بر خود ببندد و از حقیقت و آثار و غایات آنها بی خبر باشد در واقع کاذب است. مگر نمی بینی که هر که از سلطان یا قدرتمندی ترسان شود چگونه چهره اش زرد و خور

و خوابش دشوار و عیش و زندگانش تیره و ناگوار و خاطرش پریشان و اعضا و جوارحش مضطرب و لرزان می گردد؟ و گاه دست از شهر و دیار می شوید و ترک اهل و عیال خود می کند و در غربت با تنهایی و رنج و مشقت می سازد و خطرها را به جان می خرد و سختی و زحمت سفرها را بر می گزیند، این همه از بیم آن کسی است که از او ترسیده، چنین خوفی صادق و واقعی است. و اما کسی که ادعای ترس از خدا یا آتش دوزخ دارد و هیچ اثری از آن به هنگام قصد انجام گناه در او ظاهر نیست، خوفش کاذب است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لم اءر مثل النار نام هاربها، و لم اءر مثل الجنة نام طالباها» «چون آتش دوزخ ندیدم که گریزان از آن در خواب باشد، و چون بهشت ندیدم که خواهان آن در خواب باشد».

اما این مقامات را نهایی متصور نیست تا برای کسی ممکن باشد که به نهایت آن برسد، بلکه هر بنده ای به حسب حال و مرتبه خود نصیب و بهره ای دارد، معرفت و بزرگداشت خدا و خوف از او نامحدود است، و از اینرو پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون جبرئیل را به صورت اصلیش دید بیهوش بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد و به حال طبیعی باز گشت فرمود: «من هیچ یک از مخلوقات خدا را این چنین گمان نمی کردم! جبرئیل گفت: اگر اسرافیل را ببینی چه خواهی گفت که عرش بر دوش اوست و پاهای او زمینها را شکافته، و با وجود این از عظمت خدا همچون گنجشک کوچکی می گردد!» و فرمود: «شبی که در سیر شبانه - همراه جبرئیل - به ملاء اعلی می گذشتم عالم بالا از خوف و خشیت خدا همچون پلاس کهنه ای می نمود».

به فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل بنگر که از شدت خشیت چه حالی دارند، و این همه از قوت معرفت ایشان به عظمت و جلال خداوند است، و حال

آنکه بالاتر از آنچه ایشان دریافته اند مراتب نامتناهی هست. پس اختلافی که مردم در مراتب خوف و تعظیم و حُبّ و اُنس دارند به حسب اختلاف آنان در معرفت خداوند است، و برای احدی ممکن نیست که به نهایت این معرفت برسد، و اختلاف مردم به قدر معرفتی است که امکان دستیابی به آن هست، و رسیدن همه مردم به این مقدار نیز نادر است، و کسی که در همه این مقامات صادق باشد جدّاً کمیاب و بلکه نایاب است.

و از نشانه های این صدق: پوشیده داشتن همه مصائب و طاعات و ناخشنودی از اطلاع مردم بر آنهاست. روایت است که: «خدای تعالی به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی فرمود: چون من بنده ای را دوست دارم او را به بلاهائی مبتلا می کنم که کوهها توانائی تحمل آنها را نداشته باشند تا ببینم صدقش چگونه است، پس اگر او را صابر یافتم او را دوست خود می گیرم، و اگر بی تاب و بی صبر دیدم که از من به خلق زبان شکوه می گشاید او را خوار و بیمقدار می سازم و هیچ باک ندارم».

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «چون بخواهی بدانی که در دعوی خود صادقی یا کاذب، در راستی نیت و ادعای خود بنگر، و آنها را با ترازوی خدائی بسنج که گوئی در قیامت هستی، خدای عزوجل می فرماید:

«و الوزن یومئذ الحق» (اعراف، 7)

«و سنجش در آن روز به حق و درست است».

پس اگر حقیقت نیت و مقصود تو با کُنه دعوی تو هماهنگ و برابر بود صدق تو مسلم است. و پائین ترین مرتبه صدق این است که زبان و دل مخالف یکدیگر نباشند. مثل شخص صادقی که وصفش را گفتیم مانند کسی است که در حال جان دادن است، اگر جان ندهد چه می تواند بکند⁽¹⁶⁴⁾».

تنبیه: زبان زیانبارترین اعضاست

بدان که بیشتر ردائل مذکور در این مقام: از دروغ و غیبت و بهتان و شماتت و مسخرگی و استهزاء و مزاح و غیر اینها - مانند سخنان بیهوده و باطل - از آفات و مفسد زبان است و بنابراین زبان زیانبارترین جوارح انسان است و آفات آن بیش از آفات دیگر اعضا است، و مفسد آن اگر چه از معاصی ظاهر است (که در علم اخلاق به آنها پرداخته نمی شود) لیکن به اخلاق رذیله و ملکات ناپسند می انجامد. زیرا اخلاق با تکرار اعمال در نفس آدمی راسخ و استوار می گردد، و اعمال به توسط جوارح از قلب صادر می شود، و هر عضوی شایسته است که از آن کارهای پسندیده که پذیرای اخلاق زیبا و نیکوست برخیزد، و نیز می تواند از آن کارهای ناپسند که اخلاق زشت و بد را پدید می آورد صادر شود. پس طالب فضائل اخلاق باید مواظب و مراقب باشد که هم دل و نفس و هم اعضا و جوارح به خیرات و نیکی ها رو آورند و از شرور و بدیها جلوگیری شوند. و عمده عضوی که مصدر و منشاء افعال زشت و ناپسند ظاهری است که مؤدّی به ردائل باطنی می شود زبان است، و آن بزرگترین و بهترین آلات شیطان در گمراه کردن نوع انسان است، و از اینرو مراقبت آن مهمتر و محافظت آن واجب تر و لازمتر است. و سرّ آن - چنانکه گفته اند - این است که: زبان از نعمتهای بزرگ خداوند و از لطیف ترین عجایب صنع اوست، که هر چند جرمش کوچک است اطاعت و جُرمش بزرگ است، زیرا ایمان و کفر جز با شهادت آن معلوم نمی شود، و به چیزی از امور دو جهان جز به دلالت و راهنمایی آن نمی توان راه یافت، و هیچ موجود یا معدومی نیست مگر اینکه زبان از آن سخن می گوید و به اثبات یا نفی آن می

پردازد. زیرا هر چه را علم شامل می شود زبان به حق یا باطل بیان می کند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه علم شامل آن می شود.

و این خاصیت در دیگر اعضاء یافت نمی شود، زیرا چشم جز رنگها و شکلهای، و گوش جز اصوات، و دست جز اجسام را نمی یابد، و همچنین دیگر اعضاء، ولی میدان جولان زبان وسیع و پهناور است، و جلوگیری ندارد، و مجال آن را حد و نهایی نیست، که در خوبیها میدان وسیعی دارد و در بدیها دامنی گسترده، پس هر که عنان زبان را رها ساخت شیطان او را به هر میدانی خواهد کشانید، و او را به وادی ضلالت و خذلان خواهد افکند، تا سرانجام به پرتگاه سقوط در افتد و به منزلگاه هلاکت برسد. و لذا سرور فرستادگان الهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «هل يكبُّ النَّاسُ على مناخرهم في النار الاَّ حصائد السنتهم⁽¹⁶⁵⁾؟». «آیا مردم را جز درو شده های زبانشان به رو در آتش می اندازد؟» پس کسی از شرّ زبان نجات نمی یابد مگر اینکه آن را به لجام شرع مقید سازد، و جز در آنچه سود دنیوی و اخروی دارد آزادش نگذارد، و آن را از هر چه بیم فاسده ای در دنیا و آخرت می رود باز دارد، و شناسائی جاهائی که آزاد گذاشتن زبان در آنها پسندیده و ستوده یا ناپسند و نکوهیده است بسیار دشوار است، و عمل به مقتضای آن حتی برای کسی که آن موارد را می شناسد سخت و سنگین است، که زبان بیش از همه اعضاء نافرمان و گناهکار است، زیرا به حرکت درآوردنش رنجی ندارد و در رها کردنش سختی و زحمتی نیست. پس سهل انگاری در اجتناب از آفات و مفاسد آن جایز نیست و احتراز از کمینگاهها و دامهای آن واجب و لازم است.

و آیات و اخبار وارده در مذمت و در کثرت آفات آن و در امر به محافظت و پرهیز از مفسد آن بسیار است، و همه آنها دلالت بر ذم جمیع آفات آن - آنچه گفته شد و آنچه خواهد آمد - دارد. خدای سبحان می فرماید :

«ما یلفظ من قول الألدیه رقیب عتید». (ق، 18)

«سخنی نگویید مگر اینکه نزد وی مراقبی آماده است».

و می فرماید :

«لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من اءمر بصدقةء و معروف اء و اصلاح بین

الناس». (نساء، 113)

«در بسیاری از رازگوئیشان خیری نیست، مگر آن که به صدقه دادن یا کار

نیک کردن یا اصلاح میان مردم فرمان دهد»

و رسول خدا ﷺ فرمود : «من یتکفل لی بما بین لحييه و رجلیه اتکفل له

بالجنة».

«هر که برای من نگهداری آنچه در میان دو فک او (یعنی زبان) و در میان

دو پای اوست تعهد کند من بهشت را برای او تعهد می کنم. »

و فرمود : «هر که خود را از شر شکم و دامن و زبان نگاهدارد، خود را [از

همه بدیها] نگاهداشته است».

از آن حضرت پرسیدند : «نجات در چیست ؟ فرمود : زبان خود را

نگاهدار».

و فرمود : «بزرگتر چیزی که مردم را به دوزخ می برد دو میان تهی است :

دهان و عورت»، و مراد از دهان : زبان است.

مردی از آن حضرت پرسید : «از چه چیز بیشتر بر من ترسیده شود؟ زبان او

را گرفت و فرمود : «این».

و فرمود: «لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه».

«ایمان هیچ بنده ای راست نباشد تا دلش راست گردد، و دلش راست نباشد تا زبانش راست شود.»

و فرمود: «اذا اءصیح ابن آدم اءصیحت الاعضاء کلها تکفر اللسان، فتقول: اتق الله فینا فانما نحن بک، فان استقمت استقمنا، و ان اعوججت اعوججنا»⁽¹⁶⁶⁾.

«وقتی فرزند آدم صبح کند همه اعضا در برابر زبان فروتنی کنند و گویند: درباره ما از خدا بترس، زیرا ما به تو وابسته ایم، اگر راست باشی ما نیز راست می شویم، و اگر کج شوی ما نیز کج می شویم.»

مردی به آن حضرت عرض کرد: «مرا سفارشی کن! فرمود: خدا را چنان عبادت کن که گوئی او را می بینی، و خود را چنان بینگار که در میان مردگانی، و اگر می خواهی تو را به آنچه از همه بیشتر مالک توست خبر دهم - و با دست زبان اشاره نمود.»

و فرمود: «ان الله عند لسان کل قائل، فلیتق الله امرؤ علی ما یقول.»
«خداوند مراقب زبان هر گوینده ای است، پس انسان باید در آنچه می گوید از خدا بترسد.»

و فرمود: «من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه.»
«هر که سخنش را از عملش نشمارد خطاهایش زیاد شود و عذابش فرا رسد.»

و فرمود: «خداوند زبان را عذابی کند که هیچیک از اعضا و جوارح را آن عذاب نکند، زبان گوید: پروردگارا! مرا عذابی کردی که هیچ یک از اعضا و جوارح را چنین عذاب نکردی. خطاب رسد: یک کلمه از تو سر زد که به

مشرق و مغرب زمین رسید، و به واسطه آن خود محترم ریخته شد، و مال محترم به غارت رفت، و برده عفت بر باد رفت، به عزت و جلالم سوگند! ترا عذابی کنم که هیچ یک از جوارح را چنان عذاب نکنم!»
و فرمود: «ان کان فی شیء شوّم ففی اللسان». «اگر در چیزی شومی باشد در زبان است».

و امیر مؤمنان به مردی که سخن بیهوده می گفت فرمود: «ای مرد! تو سخنانی را بر محافظان خود املاء می کنی که به پیشگاه پروردگارت می برند، پس سخنی بگو که برای تو سودی داشته باشد، و سخنان بیهوده را رها کن»⁽¹⁶⁷⁾.

و فرمود: «مردی در زیر زبان خود پنهان است، پس سخن خود را بسنج، و بر عقل و معرفت عرضه کن، اگر برای خدا و در راه خدا باشد بگو، و اگر غیر از این است سکوت بهتر است، و برای جوارح عبادتی آسانتر و برتر و با ارزش تر در نزد خدا از سخنی که در آن خشنودی خدای عزوجل باشد و برای او و در راه نشر نعمتهای او در میان بندگانش گفته شود نیست، بدانید که خدا میان خود و فرستادگانش معنایی جز کلام برای کشف آنچه نزد ایشان پنهان بود، از نهفته های علم خود و گنجینه های وحی خویش، قرار نداد؛ و همچنین میان رسولان و امتها. پس معلوم می شود که زبان برترین وسیله برای ادای تکلیف و عبادت است. و همچنین هیچ گناهی بر بنده سنگین تر و عقوبتش سریعتر در نزد خداوند، و ملامتش شدیدتر و ملالتش زودرس تر در نزد مرد از زبان نیست، و زبان ترجمان درون و خبر دهنده دل است، و سرّ باطن را آشکار می کند، و خلق در قیامت بر آن محاسبه می شوند، و سخنی که برای خدا نباشد همچون

خمر است که عقلها را مست می کند، و هیچ چیز برای زندانی شدن از زبان سزاوارتر نیست (168)».

و امام سجّاد علیه السلام فرمود: «انّ لسان ابن آدم يشرف في كلّ يوم على جوارحه كلّ صباح، فيقول كيف اءصباحتم؟ فيقولون: بخير ان تركتنا! و يقولون: الله الله فينا! و يناشدونه و يقولون: انما نثاب و نعاقب بك».

«زبان آدمیزاد در بامداد هر روز بر همه اعضائش رو کند و گوید: چگونه اید؟ گویند: اگر تو ما را رها کنی خویم! و گویند: خدا را خدا را درباره ما به یاد آور! و سوگندش دهند و گویند: ما به سبب تو ثواب و عقاب می بینیم».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ما من يوم الاّ و كلّ عضو من اعضاء الجسد يكفر اللسان، يقول: نشدتك الله اءن نعذب فيك! (169)».

«روزی نیست مگر اینکه هر عضوی از اعضا تن نسبت به زبان فروتنی کند و گویند: ترا به خدا مبادا درباره تو عذاب شویم».

تتمیم: خاموشی

اکنون که دانستی که زبان بدترین اعضا است و آفات و مذمت آن بسیار است، بدان که چیزی جز خاموشی راه نجاتی از خطر آن نیست، و قبلا اشاره شد که: خاموشی ضد همه آفات زبان است، و با مواظبت بر آن همه آنها برطرف می شود، و آن از فضائل قوه غضب یا شهوت است، و فضیلت آن بزرگ و فوائد آن شگرف است. در صمت و خاموشی، جمعیت خاطر و افکار و دوام هیبت و وقار نهفته است و باعث فراغت برای عبادت و فکر و ذکر است، و وسیله سلامت از پیامدهای گفتار در دنیا و حفظ و ذخیره حسنات در آخرت است. و از اینرو شرع مقدس آن را ستوده و به آن ترغیب کرده است.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «من صمت نجا» «هر که خاموشی گزید نجات یافت».

و فرمود: «الصّمت حکم، و قلیل فاعله» «خاموشی خردمندبهاست و خاموشی گزینان اند کند».

و فرمود: «من کفّ لسانه ستر الله عورته» «هر که زبان خود را نگهدارد خداوند عیب او را بپوشاند».

و فرمود: «الا اءخبرکم باءیسر العبادۃ و اءهونها علی البدن : الصّمت و حسن الخلق» «می خواهید شما را به عبادتی که از همه عبادتها بر بدن آسانتر است خبر دهم؟ : خاموشی و نیک خوئی».

و فرمود: «من کان یؤ من بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا ءو ولیسکت».
«هر که به خدا و آخرت ایمان دارد یا سخن خیری گوید یا خاموش باشد».
و فرمود: «رحم الله عبدا تکلم خیرا فغنم، ءو سکت عن سوء فسلم»
«خدا رحمت کند بنده ای را که سخن نیک گوید و سود برد، یا از بدگوئی سکوت کند و سالم بماند».

مردی اعرابی به خدمت آن حضرت رسید و گفت: «مرا به کاری راهنمایی کن که مرا به بهشت برد، فرمود: گرسنه را سیر کن، و تشنه را سراب ساز، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و اگر نمی توان زبانت را از غیر سخن خیر نگهدار».

و فرمود: «زبانت را از غیر سخن خیر محافظت کن، که به این سبب بر شیطان قالب می شوی».

و فرمود: «چون مؤمن را خاموش و با وقار ببینید به او نزدیک شوید که حکمت بر دل او القا می شود (یا: او حکمت را القا می کند)».

و فرمود: «مردم سه دسته اند: غانم (بهره مند)، و سالم (تندرست و صحیح)، و شاحب (بیمار رنگ باخته). غانم کسی است که به یاد خداست، و سالم کسی است که خاموش است، و شاحب کسی است که در سخنان باطل فرو می رود»⁽¹⁷⁰⁾.

و فرمود: «زبان مؤمن در پشت دل اوست، و چون بخواهد سخنی بگوید آن را در دل بیندیشد و بسنجد، سپس آن را به زبان جاری نماید. و زبان منافق در پیش دل اوست، و چون قصد گفتن چیزی کند به زبان روان سازد بی آنکه در دل آن را به اندیشه و تفکر در آورد».

و فرمود: «زبان را نگهدار، که این صدقه ای است که به خویش می دهی».

و فرمود: «هیچ بنده ای حقیقت ایمان را نشناسد تا آنکه زبان خود را نگهدارد».

به مردی که خدمت آن حضرت آمد فرمود: «نمی خواهی ترا به چیزی راهنمایی کنم که خداوند به وسیله آن ترا به بهشت برد؟ عرض کرد: چرا یا رسول الله! فرمود: از آنچه خدا به تو داده است به دیگران بده! گفت: اگر از دیگری محتاجتر باشم؟ فرمود: مظلوم را یاری کن، گفت: اگر ضعیفتر از آن باشم که یاری او کنم؟ فرمود: کاری برای نادان کن - یعنی نادان را راهنمایی کن - عرض کرد: اگر خودم از او نادانتر بودم؟ فرمود: زبان را جز از خیر خاموش دار. آیا شادمان نیستی که یکی از این خصلتها در تو باشد که ترا به بهشت برد؟».

و فرمود: «نَجَاةُ الْمُؤْمِنِ حِفْظُ لِسَانِهِ» «نجات مؤمن در نگهداشتن زبانش است».

روزی مردی به خدمت آن حضرت رسید و گفت: «یا رسول الله مرا سفارشی کن! فرمود: زبان خود را نگهدار. عرض کرد: یا رسول الله مرا سفارشی کن! فرمود: زبانت را نگهدار! وای بر تو! آیا مردم را جز درو شده های زبانشان به دوزخ سرنگون می کند؟».

به عیسی عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: «ما را به کاری راهنمایی کن که به وسیله آن به بهشت رویم. فرمود: هرگز سخن مگوئید، گفتند: نمی توانیم. فرمود: جز به نیکی و خیر سخن مگوئید». و نیز فرمود: «عبادت ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است، و یکی در گریز از مردم». و فرمود: «در غیر ذکر خدا سخن بسیار مگوئید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا بسیار سخن می گویند قساوت دلهاشان را فرو گرفته است و خود نمی دانند».

لقمان به پسر خود گفت: «ای فرزند، اگر پنداری که سخن گفتن نقره است، بدان که سکوت طلاست».

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «كان ابوذري يقول: يا مبتغى العلم، ان هذا اللسان مفتاح خير و مفتاح شر، فاختم على لسانك كما تختم على ذهبك و ورقك». «ابوذری می گفت: ای جویندگان علم، [بدانید که] این زبان کلید خیر و کلید شر است، پس همچنانکه بر زر و سیم و پولت مهر می نهی بر زبانت نیز مهر بنه».

و فرمود: «انما شيعتنا الخرس» «شیعیان ما را زبانشان [مانند] گنگ و لال است». (کم گوی و دیر گوی اند).

و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به غلامش، سالم، فرمود: «يا سالم احفظ لسانك تسلم، و لا تحمل الناس على رقابنا» «ای سالم زبانت را نگهدار تا سالم بمانی، و مردم را برگردن ما سوار مکن»⁽¹⁷¹⁾.

و فرمود : «فی حکمة آل داود : علی العاقل اءن یکون عارفا بزمانه، مقبلا علی شاءنه، حافظا للسانه».

«در حکمت آل داود است که : عاقل باید به زمان خود آشنا و شناسا باشد، به کار خود پردازد، و نگاهبان زبان خود باشد».

و فرمود : «لا یزال العبد المؤمن یکتب محسنا مادام ساکتا، فاذا تکلم کتب محسنا ءو مسیئا».

«بنده مؤمن تا زمانی که خاموش است نیکوکار نوشته می شود، و چون سخن گوید نیکوکار یابد کار نوشته شود».

و فرمود : «خواب آسایش تن، و سخن آرامش روح، و سکوت راحت عقل است».

و فرمود : «خاموشی گنج پُر گهر، و زینت بردبار، و پرده نادان است».

و امام ابوالحسن الرضا علیه السلام فرمود : «احفظ لسانک تعزّ، و لا تمکّن للنّاس من قیادک فتدّل رقبتک» «زبان‌ت را نگهدار تا عزیز باشی، و عنان خود را به دست مردم مده که خوار و زبون شوی».

و فرمود : «من علامات الفقه : الحلم، و العلم، و الصّمت، انّ الصّمت باب من ابواب الحکمة، انّ الصّمت یکسب المحبّة، انه دلیل علی کلّ خیر».

«از نشانه های فهم دین بردباری و علم و خاموشی است، خاموشی یکی از درهای حکمت است، خاموشی جلب محبّت می کند، و راهنمای هر خیری است».

و فرمود : «كان الرجل من بنی اسرائیل اذا ءراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنین ⁽¹⁷²⁾».

«هر گاه مردی از بین اسرائیل می خواست به عبادت پردازد، ده سال پیش از آن خاموشی پیشه می کرد»⁽¹⁷³⁾.

و در «مصباح الشریعة» از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که فرمود: «خاموشی شعار محققان حقایقی است که قلم تقدیر بر آن گذشته، و آن کلید هر راحتی دنیا و آخرت است، و در آن خشنودی پروردگار، و سبکی حساب، و محفوظ بودن از خطاها و لغزشهاست، و خداوند آن را پرده جاهل و زینت عالم قرار داده، و همراه آن بر کناری هوی، و ریاضت نفس، و شیرینی عبادت، و زوال قساوت دل، و عفاف و مروّت و ظرافت است. پس زبان را تا ناچار نشدی ببند، بخصوص هنگامی که شخص شایسته ای برای کلام نیابی و یار و همدمی در سخن گفتن و مذاکره برای خدا در راه خدا پیدا نکنی. ربیع بن خثیم کاغذی فراروی خود می نهاد و هر چه می گفت می نوشت و شبانگاه حساب خود را می رسید که چه چیز به سود او و چه چیز به زیان او بوده، و می گفت: آه آه! خاموشان نجات یافتند و ما ماندیم. و یکی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگریزه در دهان خود می نهاد، و چون می خواست سخنی بگوید که می دانست برای خدا و در راه خدا و رضای خداست آن را از دهان خود بیرون می آورد. و بسیاری از صحابه - رضوان الله عليهم - نفس کشید نشان مانند نفس کشیدن غریق بود، و همچون بیماران سخن می گفتند. و همانا سبب هلاک و نجات خلق تکلم و خاموشی است. پس خوشا به حال کسی که عیب کلام و تمایل و خواهشی را که در آن است بشناسد، و خاموشی و فوائد آن را بداند، که این از اخلاق انبیاء و شعار اصغیاء است. و هر که اندازه کلام بداند خاموشی را نیکو قرینی خواهد یافت، و هر که بر لطائف صمت و سکوت آگاه باشد و بر

گنجینه های خویش واقف و امین باشد سخن گفتن و خاموشی اش هر دو عبادت است، و بر این عبادت جز خداوند جبار آگاه نخواهد بود⁽¹⁷⁴⁾».

از این اخبار معلوم می شود که : صمت و خاموشی با همه آسانی از هر عملی برای انسان سودمندتر است، و چگونه چنین نباشد در حالی که خطر زبان که از هر خطر دیگری بزرگتر و آفات آن از هر چیز هلاک آورتر است جز از راه خاموشی جلوگیری نمی شود. و هر چند برای بعضی از سخنان فوایدی هست، لیکن فرق نهادن بین خوب و بد سخن بسی دشوار است، و بر فرض این فرق و تشخیص وقتی زبان به سخن گشوده شود اقتضای بر سخنان نیک و بی عیب دشوارتر است، و بنابراین خاموشی درباره آنچه یقین به خیر و ثواب بودن آن حاصل نیست از سخن گفتن بهتر و سودمندتر است.

نقل شده است که چهار پادشاه - رای هند و خاقان چین و کسری و قیصر - در مجمعی جمع شدند، و همه بر مذمت سخن گفتن و ستایش خاموشی متفق گشتند، یکی گفت من از آنچه گفته ام پشیمان شده ام ولی از آنچه نگفته ام پشیمان نشده ام. و دیگری گفت : هرگاه من سخنی گفته ام آن سخن مالک من شده است و مرا اختیاری بر آن نیست، و هرگاه نگفته ام مالک آنم و اختیارش را دارم. سومی گفت : از گوینده سخن در عجبم، زیرا اگر سخنش به خود او برگردد به او زیان می رساند و اگر بر نگرده سودی به او نمی رساند. چهارمی گفت : من به رد آنچه نگفته ام توانا تر از رد آنچه گفته ام.

و از آنهاست :

حُبَّ جَاهٍ وَ شَهْرَتِ

مراد از شهرت، انتشار نام و آوازه است؛ و معنی جاه مالک شدن دلها و تسخیر قلوب مردم برای بزرگداشتن وی و فرمانبرداری و گردن نهادن آنها، و

به عبارت دیگر : منزلت یافتن در دلهای مردم است. و دلهای مردم وقتی مملوک و مسخر کسی می گردند که معتقد شوند آن شخص دارای کمال حقیقی است، یا چنین پندارند که وی صاحب کمال است، از قبیل علم و عبادت، یا زهد و پارسائی یا نیرو و شجاعت، یا بذل و سخاوت، یا سلطنت و ولایت، یا منصب و ریاست، یا مال و ثروت، یا حُسن و جمال، و امثال اینها که مردم کمال می انگارند. و تسخیر دلهای مردم و به فرمان در آوردن آنها به قدر اعتقادشان و به حسب درجه آن کمال نزد آنان است، زیرا به اندازه ای که دلهای مردم نسبت به وی معتقد گردد به همان مقدار برای وی قدرت حاصل می شود، و به اندازه قدرتش شادی و نشاط و حب جاه پدید می آید. آنگاه آن دلها صاحبان خود را بر مدح و ثنا گوئی وا می دارند، زیرا معتقد به کمال از یاد آنچه بدان اعتقاد دارد باز نمی ایستند و صاحب آن را می ستایند، و بر خدمت و از یاد آنچه بدان اعتقاد دارد باز نمی ایستند و صاحب آن را می ستایند، و بر خدمت و یاری وی می ایستند، و از بذل جان خویش در اطاعت از او به قدر اعتقادی که دارد بخل و امساک نخواهد نمود، و از ایثار و ترک منازعه با وی و تعظیم و احترام او و پیشی جستن در سلام و بالا نشانیدن در مجالس و مقدم داشتن وی در همه مقاصدش خودداری نخواهد کرد.

تنبیه : اگر باعث حُب جاه و شهرت غلبه و استیلا باشد در حقیقت به حُب این دو باز می گردد، و خواستار جاه و شهرت در واقع طالب سلطه و غلبه است، و در این صورت از رذائل قوه غضب می باشد، و اگر برای رسیدن به کامیابی شهوات و لذات نفس حیوانی و بهیمی باشد، از رذائل قوه شهوت بشمار می رود، و اگر از هر دو جهت باشد از رذائل مشترک آن دو قوه است، به این معنی که هر دو در پدید آمدن این صفت دخالت دارند. و اصل این است که هر

دو قوه در حدوث حُب جاه و شهرت مشترکند، بر خلاف مالدوستی که بیشتر برای رسیدن به لذات قوه شهویّه است، و نادر است که صرفاً برای استیلا به سبب مالکیت و توانائی بر تصرف در مال باشد، و از این رو آن را متعلّق به قوه شهوت ذکر کردیم.

فصل 20 : مذمت دوستی جاه و شهوت

بدان که حب جاه و شهرت از مُهلکات بزرگ است، و طالب آن در واقع خواستار آفات دنیوی و اخروی است، و کسی که نام او مشهور و آوازه اش بلند شد سلامت دنیا و آخرتش در خطر است، مگر این که خداوند وی را برای نشر دین خود مشهور سازد بی آنکه خود در طلب شهرت بکوشد. و از این رو در مذمت جاه طلبی و شهرت خواهی آیات و اخبار پیشمار رسیده است :
خدای سبحان می فرماید :

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً».

(قصص، 83)

«آن خانه آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در زمین برتری و سرکشی و فساد نمی خواهند».

و می فرماید : «من كان يريد الحياة الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها و هم فيها لا يبخسون. اولئك الذين ليس لهم في الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا يعملون».

(هود، 15 - 16)

«آنان که زندگی این دنیا و آرایش و زیور آن را خواهند پاداش اعمالشان را تمام خواهیم داد و در اینجا کمبودی ندارند. همین کسان در آخرت نصیبی جز

آتش ندارند، و هر چه در دنیا کرده اند نابود می شود و اعمالشان باطل و هدر است.»

و این معنای عام و کلی شامل جاه طلبی نیز می شود، زیرا حُب جاه از بزرگترین لذات زندگی دنیا و بالاترین زیور از زینتهای آن است.

رسول خدا ﷺ فرمود: «حُبّ الجاه و المال یبتان النفاق فی القلب کما یبت الماء البقل». «دوستی جاه و مال نفاق را در دل می رویاند چنانکه آب گیاه را می رویاند».

و فرمود: «ماذئبان ضاریان اءرسلا فی رزیبة غنم باءکثر فسادا من حبّ الجاه و المال فی دین الرجل المسلم» «و گرگ درنده در آغل گوسفندان خطرناکتر و زیانبارتر از دوستی جاه و مال برای دین مرد مسلمان نیست».

و فرمود: «حسب امری ء من الشرّ الاّ من عصمه الله ان یشیر الناس الیه بالاصابع» «مرد را از بدی همین بس که انگشت نمای مردم باشد، مگر کسی که خدا او را در پناه عصمت نگاه دارد».

و امیر مؤمنان علیؑ فرمود: «از جلوه گری دست بدار و شهرت مجو، و خود را زبانزد مردم مساز، و علم بیاموز و پنهان دار، و خاموشی گزین تا سالم بمانی، و بدین وسیله نیکان را شاد کنی و بدان را به خشم آوری».

و امام باقر علیؑ فرمود: «ریاست مجو و گرگ صفت مباش، و به نام ما (با وابستگی به ما) مردم رام خور که خداوند ترا محتاج خواهد ساخت».

و امام صادق علیؑ فرمود: «ایاکم و هوّ لاء الرؤساء الذین یتراسون، فوالله ما خفقت النعال خلف رجل الاّ هلك و اءهلك!» «از این رؤسائی که ریاست را به خود می بندند بپرهیزید، به خدا سوگند که مردی کفشهای دنبال وی صدا نکند مگر اینکه هلاک شود و دیگران را هلاک کند».

و فرمود : «ملعون من تراءس، ملعون من همّ بها، ملعون من حدث بها نفسه!»
«ملعون است کسی که ریاست را به خود بندد (ریاست طلب باشد)، ملعون
است کسی که به آن همّت گمارد، ملعون است کسی که در دل اندیشه ریاست
پیرورد و با آن حدیث نفس کند!»

و فرمود : «من اءراد الریاسة هلك» «هر که ریاست طلبد هلاک گردد».
و فرمود : «اءتری لا اءعرف خیارکم من شرارکم ؟ بلی و اللّٰه ! ان شرارکم
من اءحب اءن یوطا عقبه انه لا بدّ من کذاب اءو عاجز الرأی»⁽¹⁷⁵⁾.
«آیا می پندارید که من خوبان و بدان شما را نمی شناسم ؟ چرا به خدا! بدان
شما آنند که دوست دارند پشت سرشان راه روند، چنین کسی باید دروغ پرداز
یا سست رأی باشد».

و به این مضمون اخبار بسیار است، و به سبب کثرت آفات ریاست است که
بزرگان علما و اتقیا همواره از آن می گریزند همچنانکه کسی از مار زنگی می
گریزد، تا آنجا که یکی از ایشان هرگاه بیش از سه نفر در مجلس خود می دید
بر می خاست و می رفت، و دیگری می گریست که نامش به مسجد جامع
رسیده است، و یکی دیگر از آنان چون گروهی از مردم به دنبالش می رفتند رو
به آنها می کرد و می گفت : «برای چه دنبال من می آئید، به خدا سوگند اگر از
آنچه در خانه ام بر آن بسته می شود (از اعمالی که در خلوت می کنم) آگاه
شوید دو نفر از شما دنبال من نمی آئید». و دیگری می گوید : «من مردی را
نمی شناسم که دوست داشته سرشناس شود مگر اینکه دینش از دست رفته و
رسوا شده است». و دیگری گوید : «مردی که دوست دارد که مردم او را
بشناسند شیرینی آخرت را نخواهد چشید». و دیگری گوید : «به خدا قسم بنده
ای با خدا صادق نیست مگر اینکه از گمنامی شاد باشد».

و از مفسد حُب جاه این است که : هر کسی که این صفت بر دل او غالب و مستولی شود همه همّت خود را بر مراعات جانب خلق مقصور می کند، و همواره منافقانه و از روی ریا در گفتار و کردار دوستی خود را با ایشان ظاهر می سازد و پیوسته متوجّه این است که در نظر آنان منزلتش بیفزاید، و همین توجّه تخم نفاق و ریشه فساد است، و ناگزیر کارش به سهل انگاری و ریاکاری در عبادات و روی آوردن به انواع معاصی و محرّمات برای به دست آوردن دلها می انجامد، و از این رو رسول خدا ﷺ جاه طلبی و مالدوستی و فساد آن دو را به دو گرگ درنده تشبیه نمود، و فرمود : «دوستی جاه و مال نفاق را در دل می رویاند چنانکه آب گیاه را می رویاند»، زیرا نفاق همان مخالف بودن ظاهر با باطن در گفتار و کردار است، و هر که در پی یافتن منزلت در میان مردم باشد ناچار با آنها نفاق و دورویی پیش می گیرد، و به صفات و اخلاق پسندیده که از آنها تهی است تظاهر می کند، و این همان نفاق است.

فصل 21 : جاه از مال محبوبتر است

مالک دلها بودن از چند جهت بر مالک مال بودن ترجیح دارد :
اولاً، مال در معرض تلف شدن و نابودی است، زیرا به غصب و دزدی و طمع شاهان و ستمکاران از دست می رود، و به نگهداری و پاسداری نیاز دارد، و خطرهای بسیار در کمین آن است. و اما دلها اگر به دست آید از این آفت ها محفوظ است، مگر اینکه صاحبان دلها پس از اعتقاد به اینکه کسی دارای کمال (حقیقی یا موهوم) است تغییر عقیده دهند.

ثانیاً، دست یافتن به مال به وسیله جاه آسانتر است از رسیدن به جاه به وسیله مال، چنانکه برای عالم یا زاهدی که در دلهای جای دارد اگر بخواهد مال به دست آورد به آسانی حاصل می شود، زیرا اموال مردم مسخر دلهای آنهاست،

و آن را برای کسی که اطاعت وی را به گردن گرفته اند و او را دارای صفات کمال می دانند بذل می کنند، و اما کسی که پست و فرومایه و عاری از کمال باشد! اگر مال فراوانی به دست آورد و جاهی نداشته باشد که بدان وسیله مال خود را حفظ کند، و بخواهد به وسیله مال به جاه برسد، نمی تواند.

ثالثاً، مالک دلها شدن گسترش و فزونی و ازدیاد می یابد بی آنکه به رنج و مشقتی نیاز داشته باشد، زیرا وقتی دلها نسبت به شخصی اعتقاد پیدا کرد و او را به علم و عمل یا کمالی دیگر وصف نمود، ناگزیر زبانها به ستایش وی گشوده می شود، و اعتقاد خود را برای دیگران وصف و تعریف می کند و او نیز برای دیگری باز می گوید، و به این ترتیب پیوسته گسترش و سرایت پیدا می کند، تا آنکه بیشتر دلها وی را به بزرگی و قبول می پذیرند. و اما مال، اگر کسی مالک آن شد جز به رنج و زحمت فزونی نمی یابد. پس به این جهات است که اموال در برابر بزرگی جاه و شهرت و آوازه و گشوده شدن زبانها به مدح و ثنا کوچک و ناچیز است.

فصل 22 : مقدار ضروری جاه

همچنانکه مقداری از مال که برای خوراک و پوشاک و مسکن ضرورت دارد مذموم نیست، همچنین حدّ اقلّی از جاه برای زندگی با مردم ضروری است، زیرا انسان همچنانکه از خوردن بی نیاز نیست و جایز است که خوراک و مالی را که به وسیله آن غذا خریداری می شود دوست بدارد، همین طور از خدمتگزار و رفیق و مددکار و صاحب قدرتی که او را حفظ کند و از ستم اشرار نگهدارد بی نیاز نیست، پس اگر دوست داشته باشد که در دل خادم خود برای انجام خدمت، و دل دل رفیقش برای حُسن رفاقت و همراهی و یاری، و دل دل قدرتمندی برای دفع شر منزلتی داشته باشد مذموم نیست. زیرا جاه مانند مال وسیله برای

مقاصد و اغراض است، و فرقی بین آن دو نیست، جز اینکه خود مال و جاه نباید محبوب باشند بلکه از این حیث محبوبند که وسیله برای رسیدن به هدف دیگری هستند. و شکی نیست که هر چیزی را که انسان برای رسیدن به محبوبی در نظر می‌گیرد محبوب همان هدف و مقصود است نه وسیله.

و نظیر این دوستی مانند دوستی انسان نسبت به هر چیزی است که به وسیله آن حاجات خود را بر می‌آورد، و چون چنین چیزهائی برای زندگی آدمی وسیله ضروری است دوستی آنها (نه لذاته) مذموم نیست، و مذموم این است که خود آنها لذاته دوست داشته شود. پس اگر چه حب جاه و مال برای خود آنها (لذاته) مذموم و مرجوح است، دارندة آن به فسق و عصیان وصف نمی‌شود، البتة مادام که این حُبّ او را به گناه آلوده نکند و او را به دروغ و خدعه و تزویر نکشاند، مثل اینکه به گفتار و کردار تظاهر به علم و ورع یا بزرگی نسب نماید تا مردم او را به وصفی که در او نیست بشناسند، و از این راه در دل‌های آنها منزلت پیدا کند، و مادام که نخواهد به وسیله عبادت به آن دو برسد، زیرا رسیدن به مال و جاه به وسیله عبادت جنایت بر دین است و حرام می‌باشد، و معنای ریای حرام همین است، چنانکه شرح آن خواهد آمد.

و اما طلب آن دو با صفتی که در او هست مباح و غیر مذموم است، مانند

سخن یوسف علیه السلام :

«اجعلنی علی خزائن الاءرض انی حفیظ علیم» (یوسف، 55)

«گنجینه‌های این سرزمین را به من بسپار که من نگهدار و دانایم».

که می‌خواست به سبب امانت و علم خود در دل پادشاه راه یابد و در گفتار خود صادق بود. و همچنین طلب آن دو از راه پنهان داشتن عیب و گناه خود، که آگاه نکند و منزلتش از دست نرود، مباح و غیر مذموم است، زیرا پرده پوشی

بر زشتیها جایز است، بلکه پرده دری و فاش کردن زشتیها روا نیست، و این کار دروغ و تلبیس نیست بلکه بستن راه علم نسبت به چیزی است که دانستن آن سودی ندارد، مثل آنکه کسی شرابخواری خود را پنهان نگه دارد ولی ادعا و تظاهر به پارسائی نکند، که ادعای پارسا بودن تلبیس و تزویر است، و عدم اقرار به شرابخواری موجب اعتقاد به پارسائی نمی شود، بلکه مانع علم به شرب خمر است، و این شرعا و عقلا جایز است.

فصل 23 : دفع اشکال در دوستی جاه و مال

اگر گفته شود : دلیل و توجیه درباره حُبّ مال و جاه بالعرض و به اندازه ضرورت زندگی ظاهر و معلوم است، اما دوستی آن دو که بذاته و بیش از قدر ضرورت باشد چه وجه و دلیلی دارد؟ مثل حُبّ گردآوری مال و گنجینه ساختن و مال اندوزی و افزون کردن آب بدون هیچ نیازی، و همچنین حب فراخی و گشادگی جاه و انتشار شهرت و آوازه در شهرهای دوری که می داند هرگز به آنجاها نخواهد رفت و اهل آن بلاد را نخواهد دید تا او را بزرگ شمارند یا برای مقصودی او را یاری کنند، ولی با وجود این از آن کمال لذت می برد و بی نهایت شادمان می شود، به طوری که لذتی نیرومندتر و برتر از آن در نفس خویش نمی یابد.

در پاسخ می گوئیم : دلیل و وجه این امر دو چیز است :

اول - دفع درد و رنجی که از بیم ناشی از بدگمانی و آرزوی دراز دارد. زیرا انسان اگر چه اکنون مال کافی داشته باشد، اما به سبب آرزوی دراز گاهی به خاطرش چنین خطور می کند که این مال ممکن است از دست برود پس به غیر آن مال نیز محتاج است، و چون این اندیشه در خاطرش می گذرد ترس از تنگدستی در آینده در دلش به حرکت در می آید، و پیوسته درد و رنج ترس

وجود دارد مگر اینکه احساس امنیتی که حاصل از وجود مال دیگری غیر از مال موجود باشد بکند که اگر به این مال آفت رسید به آن مال دیگر پناه برد. پس وی به سبب عشق به زندگی و دوست داشتن خود همواره در اندیشه زندگی دراز و نگران رو آوردن حاجات است، و در پی احتمال که از رسیدن آفات به اموال خود می دهد دچار ترس می شود، و برای دفع ترس چاره می جوید، و این چاره را در کثرت مال می یندارد، که اگر به قسمتی از مالش آسیب رسید به قسمت دیگر پناه برد. و این ترس با مقدار مخصوصی از مال از میان نمی رود، و بدین سبب میل او برای به دست آوردن همه آنچه در دنیاست متوقف و محدود نخواهد شد، و از این رو پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «منهومان لا يشبعان: منهوم العلم، و منهوم المال» «دو گرسنه اند که سیری نپذیرند: گرسنه علم، و گرسنه مال». نظیر همین انگیزه و علت در مورد جاه طلبی و کسب شهرت و منزل در دلّهائی که از وطن و شهر او بسیار دورند وجود دارد، زیرا این احتمال را می دهد که از وطن خود کنده و آواره شود، یا آنان از وطن خود دور افتند و به سرزمین وی درآیند، و به کمک آنها نیازمند شود، و تا آنجا که این احتمالات هست نفس آدمی از پیدا کردن منزلت در دلها لذت می برد، زیرا در آن امنیتی از این ترس احساس می کند.

دوم - انسان از اصول و قوای مختلف ترکیب یافته: قوه شهویّه، قوه درندگی و سبّیت، و قوه شیطنت و مکر، و روح مجردی که امر ربّانی است. و از این رو آدمی مایل به صفات حیوانی و بهیمی، مانند خوردن و آمیزش، و صفات درنده خوئی، مانند کشتن و آزار دادن، و صفات شیطنی، مانند مکر و خدعه و نیرنگ، و صفات ربوبی، مانند علم و قدرت و بزرگی و عزت و فخر و برتری خواهی است. پس وی از جهت داشتن امر ربّانی طبعاً ربوبیت را دوست دارد، و معنی

ربوبیت یعنی یگانگی در کمال، و تفرّد در وجود و استقلال، و غلبه و استیلاء بر همه اشیاء، و اینکه همه وابسته به او باشند.

و بالجمله: مقتضی ربوبیت، یگانگی در وجود و کمال، و بستگی و رجوع هر وجود و کمالی به اوست، زیرا او تام و کامل فوق هر تمام و کاملی است، و این جز با یگانه بودن در وجود و کمال و قدرت و استیلاء بر دیگران متحقّق نمی شود. زیرا مشارکت در وجود، ناگزیر نقص است، چنانکه کمال خورشید در این است که یگانه است، و اگر خورشید دیگری وجود داشته باشد این درباره او کمبود و نقص است، زیرا در کمالی که در معنی خورشید بودن نهفته است یگانه نیست. پس چون معنی ربوبیت یگانه بودن در وجود و کمال است، و چون در هر انسانی امری ربّانی هست، یگانگی در وجود و کمال بالطبع محبوب اوست، و ضد آن - یعنی عبودیت - بر نفسش چیره است، زیرا می داند که یگانه در وجود و کمال همانا خدای تعالی است، از آنرو که موجود دیگری با او نیست، که موجودات دیگر اثری از آثار قدرت اویند و به ذات خود قیام و قوام ندارند، بلکه قائم و وابسته به او هستند، و در وجود نسبت به خدای تعالی معیت و همبودی ندارند، زیرا معیت و همبودی موجب مساوات در مرتبه است، و این تساوی در رتبه همان نقص در کمال است، زیرا کامل حقیقی کسی است که در وجود و کمال به هیچ وجه نظیری ندارد هر چند برای غیر او بعد از آنکه از او صادر شدند و معلول اویند وجود و کمالی باشد، زیرا تحقّق موجودات و ممکنات موجب نقصانی در ذات مقدس او نیست بعد از آنکه همه مستند و وابسته به اویند و در شدّت و قوّت وجود و کمال، بی نهایت از وی ضعیف ترند. پس همان گونه که تابش نور خورشید بر اقطار و آفاق جهان نقص و نقصانی در خورشید پدید نمی آورد، بلکه از کمال آن است، و نقص آن فقط به وجود

خورشید دیگری است که در رتبه مساوی آن و بی نیاز از آن باشد، همین طور وجود هر چه در عالم است از آنجا که از تابش نور قدرت الهی و تابع آن است، موجب نقص و نقصانی در واجب سبحانه و تعالی نخواهد بود، بلکه برای او کمال است.

و چون انسان این حقیقت را دانست و یقین کرد که تفرد و یگانگی در وجود و کمال و استیلاء کامل بر همه اشیاء در حدّ او نیست، زیرا که وی بنده ای مملوک و مقهور قدرت الهی است، در می یابد که از درک منتهای کمالی که همانا تفرد در وجود و استیلاء یعنی وابستگی وجود غیر او به اوست عاجز است. لیکن میل و خواهش او برای کمال از میان نمی رود، بلکه دوستدار آن است و از آن به خاطر آن (کمال) نه چیزی غیر از آن لذت می برد، و خواستار آن است که به اندازه ممکن آن را تحصیل نماید. پس مطلق کمال نزد او محبوب است، جز اینکه جستجوی او به کمالی که برای او ممکن است تعلق می گیرد، و از جمله کمالات ممکن در حق او این است که نوعی استیلاء بر موجودات پیدا کند، و این نزد او محبوب و برای او مطلوب است. و موجودات تقسیم می شوند به آنچه تغییرناپذیر است، مانند ذات و صفات واجب و عالم مجردات، و آنچه تغییر می پذیرد ولی خلق نمی تواند بر آن استیلاء و تصرف نماید، مثل آسمانها و ستارگان و ملائکه و جن و شیاطین و کوهها و دریاها و غیر اینها، و آنچه تغییرپذیر است و بندگان می توانند بر آن استیلاء پیدا کنند، مانند زمین و عناصر آن و معادن و گیاهان و حیوانات، و از جمله دلها و نفوس آدمیان که اینها نیز مانند اجسادشان و اجساد دیگر حیوانات تغییر و تأثیر می پذیرند. و انسان چون نمی تواند بر همه چیز استیلاء پیدا کند در جستجوی آن بر نمی آید، بلکه دوست دارد که به نوعی استیلاء که در حق او ممکن است دست

یابد، و استیلائی که برای او نسبت به دو قسم اول ممکن است احاطه علمی و اطلاع بر اسرار آنهاست، که این خود نوعی استیلاست. زیرا آنچه مورد احاطه علمی است تحت قدرت در می آید، و عالم گوئی بر آن مستولی است. و از این رو انسان دوست دارد که واجب تعالی و ملائکه و آسمانها و ستارگان و شگفتیهای مُلک و ملکوت را بشناسد، زیرا این نوعی استیلاست، و استیلا نوعی کمال است.

اما نسبت به قسم سوم، برای وی ممکن است که زمینها و املاک را تحت تصرف در آورد و در آنها کشت و زرع کند، و اجساد حیوانی و گیاهی و جمادی را با سوار شدن و حمل کالا و دیگر تصرفات مورد استیلا و بهره برداری قرار دهد، و جانها و دلهای آدمیان را با اشاره و اراده خود به وسیله اعتقادی که به کمال او دارند مسخر خود سازد. و چون این نوع استیلاء نوعی کمال است، انسان این استیلاء بر اموال و دلها را دوست دارد، اگر چه برای خوراک و پوشاک و خواهشهای نفسانی خود به آنها نیازی نداشته باشد، و بدین جهت خواهان برده گیری و لو با قهر و غلبه است.

از آنچه گفته شد آشکار است که: محبوب نفس ذاتا کمال به وسیله علم و قدرت است، و مال و جاه از آنرو محبوبند که از اسباب قدرت به شمار می روند. و چون معلومات و مقدورات نامحدود است، نفس آدمی به حدی از علم و قدرت متوقف نمی شود، و برای این دو درجات و مراتب نامتناهی است، و بنابراین شادمانی و لذت هر نفسی به اندازه و درجه ادراک آن است.

فصل 24: کمال حقیقی در علم و قدرت و مال و جاه

چون دانستی که محبوب انسان علم و قدرت و مال و جاه از جهت کمال بودن آنهاست، این را نیز بدان که به سبب اغواء شیطان چنان امر بر آدمی مشتبه

می شود که کمال حقیقی را با کمال وهمی و خیالی اشتباه می کند، و همه آنها را کمال می داند و به همه دل می بندد. اما تحقیق مطلب این است که بعضی از اینها کمال حقیقی و بعضی کمال وهمی است که اصل و ریشه ای ندارد، و سعی در طلب آن نادانی و زیانکاری و تضييع وقت و زبونی است.

بیان مطلب: شکی نیست که مال و جاه و کمال نیست، زیرا قدرت و استیلا بر اموال از راه تصرف در آنها و بر دلها و بدنها به وسیله تسخیر و به فرمان در آوردن آنها با مرگ پایان می پذیرد، پس هر که آن را کمال پندارد نادان است. و مردم همگی در گرداب این نادانی گرفتارند، و گمان می کنند که قدرت بر اجساد به قهر و غلبه و حشمت، و بر اموال به وسیله گسترش ثروت و توانگری، و بر تعظیم دلها به سبب جاه و منزلت، کمال است. و چون عقیده به کمال بودن اینها پیدا کردند آنها را دوست می دارند، و چون به آنها دل بستند در جستجوی آنها بر می آیند، و چون به دنبال آنها رفتند بدانها مشغول می شوند و جان و عمر خویش بر سر آنها می گذارند. در نتیجه کمال حقیقی، یعنی علم و آزادگی، را که موجب قرب به خداست فراموش می کنند. «اینانند که زندگی دنیا را به آخرت خریدند، پس در عذاب ایشان هرگز تخفیف داده نخواهد شد و یاری نمی شوند»، و همین کسانی که این قول خدای تعالی را نفهمیدند:

«المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا و

خيراء مالا» (کهف، 47)

«مال و فرزندان زیور زندگی دنیاست، و کارهای ماندنی و شایسته را نزد

پروردگارت پاداشی بهتر و امیدوی بیشتر است».

و علم و آزادگی و فضائل اخلاق باقیات صالحاتند که بعد از ویرانی تن به عنوان کمال نفسانی باقی می ماند، و مال و جاه همانست که از قُرب الهی باز می دارد، چنانکه خدای تعالی به طریق تمثیل می فرماید :

«أَمَّا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا آءِزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ...»

(یونس، 24)

«مَثَلِ زَنْدِغِي دُنْيَا مَانْدِ آبِي اَسْتِ كِه اَز آسْمَانِ فَرَسْتِيمِ وَ بِه وَسِيلِه آن گیاهان

زَمین... بِه هِم آمیخته شُود...»

و هر چه را که باد مرگ فرو ریزد و پراکنده کند همان زیور زندگی دنیاست،

و هر چه را که مرگ نتواند نابود کند همان باقیات صالحات است.

پس معلوم است که کمال حاصل از قدرت مال و جاه کمال و همی و بی

اصل و ریشه است، و کسی که وقت و عمر خویش را در طلب آنها مقصور کند

و آنها را مقصود پندارد نادان است، مگر مقداری از آنها که وسیله نیل به کمال

حقیقی است.

و اما علم، شکی نیست که آنچه حقیقت علم است کمال حقیقی است، زیرا

کمال حقیقی آنست که متّصف خود را به خداوند نزدیک گرداند، و بعد از مرگ

نیز کمال نفس باشد. و بی تردید علم به خدا و صفات و افعال و حکمت او در

ملکوت آسمانها و زمین و ترتیب دنیا و آخرت و آنچه بدان تعلق دارد بنده را به

خداوند نزدیک می کند، زیرا این علم ثابتی است که تغییر و دگرگونی نمی

پذیرد و متعلّقات این علم، ازلی و ابدی است و طوری نیست که به سبب تغییر

آنها علم نیز تغییر کند مانند چیزهائی که به سبب دگرگونی و تغییرشان علم به

آنها نیز دگرگون و متغیّر می شود، مثل علم به بودن زید در خانه.

پس آن علم، علم ثابت ازلی و ابدی بدون تغییر و اختلاف است، مانند علم به جایز بودن امور جایز و علم به وجوب واجبات و علم به محال بودن محالات. و این علم - یعنی معرفت خدا و معرفت صفات و افعال او - همان کمال حقیقی است که بعد از مرگ باقی می ماند و در آن، علم به نظام کلی و اصلح و جمیع معارف محیط به موجودات و حقایق اشیاء مندرج و منطوی است، زیرا همه موجودات از افعال اوست، و هر که این افعال را از این حیث که فعل خداوند است و از این جهت که با قدرت و اراده و حکمت مرتبط است بشناسد، این معرفت مکمل معرفت خداست که بعد از مرگ به عنوان کمال نفس باقی می ماند، و نوری برای عارفان خواهد بود که پس از مرگ پیشاپیش و طرف راستشان می رود: «يقولون ربنا اتمم لنا نورنا» «گویند پروردگارا نور ما را کامل کن». و این معرفت سرمایه ای است که انسان را به کشف آنچه در دنیا برایش مکشوف نبود می رساند. چنانکه کس که چراغی پنهان دارد، این چراغ ممکن است سبب شود برای افروختن چراغی دیگر از آن، و بدین سان این نور به وسیله آن نور پنهان کامل گردد، و کسی که اصلاً چراغ با خود ندارد امید و طمعی در نور ندارد. پس آنکس که از اصل معرفت خداوند محروم است او را هیچ گونه امید و طمعی در این نور نیست، بلکه در «ظلمتهائی است در دریائی ژرف که موجی آنرا فراگرفته و بالای آن موج دیگر است و بالای آن ابری است، ظلمتهاست بر همدیگر».

و غیر از این معرفت، معرفتهای دیگر یا اصلاً فایده ای در آن نیست، مثل معرفت شعر و انساب عرب و امثال آن، یا در معرفت الله فایده ای در بردارد، مانند شناخت لغت عرب و تفسیر و فقه و اخبار، و معرفت طریق تزکیه نفس که

وسیله و مقدمه است برای راه یافتن به معرفت خداوند، چنانکه خدای تعالی می فرماید :

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» «شمس، 9)

«هر که جان خود پاک کرد رستگار شد».

و می فرماید :

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت، 69).

«کسانی که در راه ما بکوشند به راههای خود هدایتشان می کنیم».

که چون این گونه شناخت وسیله برای معرفت خدا و تحصیل آزادگی است بالعرض لازم و ضروری است.

اما معرفتی که کمال حقیقی برای انسان است کمال علم و رسیدن به آخرین مرتبه آن نیست، زیرا کمال علم و نهایت آن جز برای واجب تعالی تصور شدنی نیست که کمال علم به سه امر تحقق می یابد :

اول - احاطه به همه معلومات، و این در علم بشر تحقق نمی پذیرد. زیرا به بشر جز اندکی علم نداده اند، بلکه علمی که بر همه معلومات احاطه دارد علم خدای تعالی است، و علم بنده به قسمتی از معلومات تعلق می گیرد، و هر چه معلوماتش بیشتر باشد علمش به علم خدای تعالی نزدیکتر است.

دوم - دست یافتن به معلوم آنچنانکه هست، و معلوم چنان کامل و واضح برای او منکشف باشد که انکشافی تمامتر از آن ممکن نباشد. و این نیز درباره انسان امکان پذیر نیست، زیرا که علم او از تیرگی و ابهام خالی نیست، بلکه کشف تام و تمام که غایت ظهور است به علم خدای تعالی اختصاص دارد، زیرا معلومات او به کاملترین نوع کشف چنانکه در واقع هست مکشوف است، و علم بنده کشف بعضی از مراتب است، و هر اندازه واضحتر و روشنتر و استوارتر و با

معلوم در تفصیل صفات آن بیشتر سازگار و موافق باشد، به علم خدا نزدیکتر است.

سوم - جاویدان و برای همیشه باقی باشد، به طوری که دگرگونی و زوال نپذیرد. و این نیز مختص به علم خدای تعالی است، زیرا علم الهی باقی است و تصور اختلاف و تغییر و زوال در آن نمی رود، ولی علم انسان تغییر و زوال می پذیرد، و هر چه علم وی به معلومات تغییر و دگرگونی نپذیرد به علم خدای تعالی نزدیکتر است.

و نیز از کمالات انسان : آراستگی به فضائل اخلاق و صفات است، که موجب صفا و پاکی نفس خواهد بود که خود به سرور و شادمانی دائمی و آزادگی، یعنی رهائی و خلاصی از اسارت شهوات و غم و اندوه دنیا و غلبه و استیلا بر آنها، رهنمون و راهبر خواهد بود، و به فرشتگان که دست شهوت و غضب از دامنشان دور است شبیه می گردد؛ زیرا برداشتن و رفع آثار شهوت و غضب از نفس، کمال حقیقی است و از صفات ملائکه بشمار می رود. و از صفات کمال خدای سبحان این است که تغییر و تأثیر بر حریم کبرایی او راه نمی یابد، و هر که از تغییر و تاءثر عوارض دورتر باشد به خداوند نزدیکتر است.

و اما قدرت، یکی از علما گفته است : «در قدرت کمال حقیقی برای بنده نیست، زیرا قدرت حقیقی از آن خداست، و آنچه در پی اراده و قدرت و حرکت بنده پدید می آید، خدای تعالی آن را پدید می آورد. بلی، آدمی را کمالی از جهت قدرت نسبت به حال هست، و آن وسیله ای است برای کمال علم، همچون سلامت اندامها و نیروی دست برای گرفتن و پا برای راه رفتن و حواس برای ادراک، که این قوا آلت و ابزاری هستند برای رسیدن به حقیقت کمال علم، و گاهی در فراگرفتن تمام این قوا به نیروی مال و جاه نیازمند است تا به

خوراک و پوشاک دست یابد، و این به اندازه معلوم و معینی است، و اگر آن را برای وصول به معرفت خداوند به کار نبرد البته خیری در آن نیست، مگر از جهت لذت کنونی که بزودی از میان می رود، و بنده را به کسب قدرت باقی بعد از مرگ راهی نیست، زیرا قدرت وی بر اشیاء این عالم خاکی است، مانند مال و بدنهای آدمیان، که با مرگ پایان می پذیرد».

و می دانی که بی شک نوعی قدرت برای بندگان تحقق پذیر است، اگر چه اسباب و اصل آن از خدای سبحان است، لیکن قدرت بر امور دنیوی و فانی مانند مال و اشخاص و غیر اینها کمال حقیقی نیست زیرا با مرگ از میان می رود. بلی، حق این است که برای بنده قدرت نفسانی هست - یعنی تأثیر نفس وی در کائنات، که تأثیری روحانی و معنوی است - چنانکه این امر از انواع تأثیر بعضی از نفوس در انسان و حیوان و گیاه و جماد ظاهر و معلوم است. و مانند این قدرت بعد از مرگ نیز برای نفوس باقی می ماند و از اینرو می بینی که کسی که به بعضی از نفوس کامله در گذشتگان استغاثه و فریادرسی می کند تأثیرات و بهره های شگفت انگیزی مشاهده می کند. پس این گفته بعضی از علما که قدرت نفوس بعد از مرگ باقی نمی ماند جای نظر و تامل است.

از آنچه گفته شد معلوم است که : کمال حقیقی برای انسان همانا علم حقیقی و فضائل اخلاق و آزادگی و قدرت است.

فصل 25 : علاج دوستی جاه

بدان که علاج حُب جاه مرگب است از علم و عمل.

اما علاج علمی این است که : بدانند که سببی که برای آن جاه را دوست دارد - یعنی کمال قدرت بر آدمیان و بر دلهای ایشان در صورت صفا و خلوص - با مرگ پایان می پذیرد، و از باقیات صالحات به شمار نمی رود بلکه اگر همه

اهل زمین تا پنجاه سال یا بیشتر برای او سجده کنند سرانجام ساجد و مسجود را ناگزیر مرگ فرا خواهد رسید، و حال وی همانند صاحب جاه و قدرتی است که پیش از او با همه فروتنان و خاکسارانی که داشته مرده است. شایسته خردمند نیست که دینی را که حیات ابدی و بی انقطاع است با چنین حالی رها کند. و کسی که کمال حقیقی و کمال وهمی را باز شناخت - چنانکه گذشت - جاه و مقام و حشمت در نظرش کوچک است، و البته این در چشم آنکس که به آخرت نظر دارد کوچک می نماید که گوئی آخرت را می بیند و دنیا را حقیر می شمارد و مرگ را همچون امر حاضر و موجودی در برابر خود می انگارد. ولی دیدگان بیشتر مردم ضعیف و تنها متوجّه دنیاست و نور آن را یارای مشاهده عاقبت و سرانجام کار نیست، چنانکه خدای تعالی می فرماید :

«بل تَوُّ ثَرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (اعلی، 16 - 17)

«بلکه زندگی دنیا را برمی گزینید و حال آنکه آخرت بهتر و پایاتر است».

و می فرماید: «كَلَّا بَلْ تَحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ».

(قیامت، 20 - 21)

«نه چنین است بلکه شما دنیا را دوست دارید و آخرت را وا می گذارید».

پس هر که این مرتبه دارد، سزاوار است که دل خود را از راه شناخت آفات دنیا از حبّ جاه معالجه کند، و درباره خطرهائی که آماج آن صاحبان جاه در دنیا هستند بیندیشد، که هر صاحب جاهی مورد حسد و هدف ایذاء است، و پیوسته بر مقام و منصب خود ترسان، و همواره در نگرانی و ترس از اینکه مبادا منزلتش در دلها دگرگون شود. با توجه به اینکه دلهای مردم از دیگ جوشان زودتر و بیشتر در تغییر و دگرگونی است، و همواره بین روی آوردن و پشت کردن در نوسان و رفت و برگشت است، پس هر چه بر دلهای خلق بنا شود

همانند ساختمانی است که بر امواج دریا که ثبات و استقراری ندارد ساخته شده باشد. و اشتغال به رعایت دلها و حفظ جاه و دفع کید و مکر حاسدان و جلوگیری از آزار دشمنان در واقع فراموشی و غفلت از خداوند و در معرض ناخشنودی و دشمنی او قرار گرفتن در دنیا و آخرت است، و این همه غمهای حاضر و زودرسی است که لذت جاه را مکدر می سازد، پس در دنیا امیدی بی ترس نیست، تا چه رسد به آنچه در آخرت از دست می رود. از اینرو سزاوار است که بصیرت ضعیف درمان شود، و اما کسی که بصیرتش عمیق و ایمانش قوی است توجه و التفاتی به دنیا ندارد. این است علاج علمی.

و اما علاج عملی: دور افکندن جاه و منزلت از دلهای خلق است با انس به ضد جاه یعنی گمنامی و خرسندی به قبول و خشنودی خالق، و نیرومندترین راه علاج برای از میان بردن جاه طلبی کناره گیری از مردم و روی آوردن به مواضع گمنامی است، نه صرفا گوشه گیری در خانه خود در شهری که در آن مشهور است، زیرا کسی که در خانه خویش در شهری که در آن مشهور است عزلت می گزیند ممکن است در این حال از حُب جاه و منزلتی که برای او در دلها راسخ گشته خالی نباشد، و بسا چنین پندارد که دیگر جاه طلب نیست در حالی که فریب نفس را خورده و گمان می کند که به مقصود دست یافته است، و اگر مردم درباره او تغییر عقیده دهند و او را برنجانند یا به چیزی ناشایسته نسبت دهند، چه بسا نفسش بی تابی کند و دردمند شود و به عذر تراشی و چاره جویی از آن امر پردازد تا آن غبار را از دلها ایشان بزدايد، و حتمی ممکن است در برطرف کردن آن از دلهای آنان به دروغ و تزویر و حقیقت پوشی نیازمند شود، و بدین گونه معلوم است که هنوز دوستدار جاه و منزلت است. بنابراین برای آدمی ممکن نیست که منزلت در دلهای مردم را مادام که به مردم

طمع دارد دوست نداشته باشد، و قطع طمع از مردم جز با قناعت امکان پذیر نیست، که هر که قناعت پیشه خود کند از مردم بی نیاز گردد، و چون بی نیاز شود دلش به مردم مشغول نباشد و منزلت داشتن در دلها نزد وی ارزشی ندارد، بلکه کسی که در مردم طمع نبندد و از اهل معرفت باشد مردم و چارپایان نزد او یکسانند، پس چگونه طالب منزلت داشتن در دل آنهاست؟

حاصل آنکه: غالباً انگیزه منزلت داشتن در دلهای مردم طمع به آنهاست، و از اینرو می بینی که خواستار منزلت داشتن در دلهای مردمی که در دورترین نقاط مشرق یا مغربند نیستی، زیرا طمعی به آنها نداری.

سپس باید در معالجه حب جاه از اخباری که در ذم جاه طلبی رسیده - چنانکه گذشت - و از اخباری که در مدح گمنامی وارد شده - چنانکه خواهد آمد - کمک گیرد.

فصل 26: حُبّ گمنامی

ضد حُبّ جاه و شهرت محبت گمنامی است و آن شعبه ای از زهد است، چنانکه جاه طلبی شعبه ای از حب دنیا است. بنابراین حُب دنیا و زهد ضد یکدیگرند.

گمنامی از صفات مؤمنان و خصال اهل یقین است، و طایفه هائی از عارفانِ خداشناس و همانند ایشان بسیاری از گذشتگان صالح، دوستدار و طالب آن بوده اند. و هر که خدا را بشناسد و حب و انس به او داشته باشد، دوستدار گمنامی و گریزان از جاه و شهرت و آوازه است، چنانکه کتب سرگذشتها و تواریخ گویای آن است. و در ستایش آن اخبار بسیار رسیده است، چنانکه رسول خدا ﷺ می فرماید: «اندکی ریا شرک است، و خداوند پرهیزکاران پوشیده نام را، که چون غایب شوند کسی ایشان را نجوید و هرگاه حاضر باشند

شناخته نشوند، دوست دارد؛ دلهاشان چراغ هدایت است، که از هر تیرگی و ظلمتی رسته اند».

و فرمود: «بسا ژنده پوشی که کسی به وی اعتنا نکند ولی اگر خدا را قسم دهد سوگندش را رد نکند، و چون گوید: خدایا مرا بهشت عطا کن! به او اعطا کند ولی از دنیا چیزی به او ندهد».

و فرمود: «می خواهید اهل بهشت را به شما معرفی کنم؟ هر ضعیف مستضعفی که اگر خدا را قسم دهد پاسخش خواهد داد».

و فرمود: «اهل بهشت کسانی هستند ژولیده مو و خاک آلود و ژنده پوش که به ایشان اعتنا نکنند، اگر از امراء اجازه ملاقات خواهند اجازه نیابند، و اگر به خواستگاری روند کسی نپذیرد، و چون سخن گویند به سخنان گوش ندهند. حاجاتشان در سینه هاشان مانده و بر نیامده، اگر نور ایشان را در قیامت قسمت کنند همه مردم را فراگیرد».

و فرمود: «از امت من کسانی هستند که اگر نزدیکی از شما آیند و دیناری یا درهمی خواهند نخواهید داد، و اگر از خدای تعالی بهشت خواهند به ایشان عطا فرماید، ولی اگر دنیا بخواهند به آنان نخواهد داد، البته نه برای اینکه نزد او خوار و بی قدرند».

و فرمود: «خدای عزوجل می فرماید: رشک آورترین دوستانم نزد من مرد سبک خرج کم مال است، از نماز خود بهره و لذت می برد، و عبادت پروردگار خود را در پنهان نیکو بجا می آورد، و در میان مردم گمنام است، با اینکه روزیش را بقدر کفاف قرار داد بر آن صبر می کند، مرگش زود فرا رسد در حالی که میراثش اندک و گریه کنندگانش کم باشند»⁽¹⁷⁶⁾.

و نیر وارد شده است که : «خدای تعالی در مقام منت بر بعضی از بندگان خود می فرماید : آیا بر تو انعام نکردم ؟ آیا تو را از مردم پوشیده نداشتم ؟ آیا تو را گمنام نساختم ؟»

یکی از نیکان صحابه گوید : «چشمه های علم، چراغهای هدایت، فرشهای خانه ها، چراغهای شب، راههای دلها، کهنه جامگان باشید : تا در میان اهل آسمان شناخته و در میان اهل زمین پنهان و ناشناس باشید».

و هر که از احوال بزرگان دین و شایستگان پیشین آگاه و با خبر باشد که گمنامی و فرودستی را با جاه و شهوت و فرا دستی بر می گزیدند، و آنگاه اخباری را که در مدح گمنامی و فقدان جاه و حشمت وارد شده از نظر بگذرانند، یقین می کند که اینها از اوصاف مؤمنان است، و مؤمن باید به آنها متصف باشد، و لذا در خبر است که : «مؤمن از حقارت یا بیماری یا کم داری خالی نخواهد بود».

و از آنهاست :

حُبِّ مدح و کراهت ذم

دوست داشتن ستایش و مکروه داشتن نکوهش از نتایج حُبِّ جاه و از مُهلکات بزرگ است، زیرا هر دوستدار مدح و ثنا از مذمت و بدگوئی ترسان است، و همواره افعال و حرکات خود را بر وفق خواهش و رضای خلق ظاهر می سازد به امید آنکه او را بستایند و از ترس آنکه او را نکوهش کنند. بدین سان خشنودی مخلوق را بر خشنودی خالق بر می گزیند، و محرّمات را مرتکب می شود و واجبات را ترک می کند، و در امر به معروف و نهی از منکر سستی و مسامحه می نماید، و از حق و اتصاف تعدی و تجاوز می کند، و این همه از مُهلکات است، و مؤمن را نرسد که تا این اندازه ملاحظه اطرافیان خود را بکند،

بلکه مؤمن کسی است که هرگز رضای مخلوق را بر رضای خالق اختیار نکند، و در راه خدا از سرزنش کسی نهراسد. و به سبب فساد بزرگِ حُب مدح و تنفر و دشمنی مذمت است که اخبار بسیار در نکوهش آن دو رسیده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «هلاک مردم بواسطه پیروی هوی و دوستی مدح و ثناست».

و فرمود: «اساس تواضع این است که ستوده شدن به نیکوکاری و تقوا را ناخوش و مکروه بداری».

و به کسی که در خدمت آن حضرت دیگری را ثنا می گفت فرمود: «اگر آن کسی را مدح می کنی حاضر می بود و به گفتار تو راضی و خوشحال می شد و با این حال می مُرد به دوزخ می رفت».

و نیز به شخص دیگری که مدح می گفت فرمود: «وای بر تو! کمرش را شکستی! و اگر ستایش تو را به گوش قبول بشنود در قیامت رستگار نیست».

و فرمود: «هان که مدحگو نباشید! و هرگاه ستایشگران را ببینید بر چهره آنها خاک بیفشانید».

و فرمود: «وای بر روزه دار! و وای بر شب زنده دار! و وای بر پشمینه پوش! مگر آن که درون وی از دنیا گسسته باشد، و مدح خود را دشمن دارد، و مذمت خود را دوست دارد».

فصل 27: مراتب حُب مدح و کراهت ذم

بدان که حُب مدح و کراهت ذم دو مرتبه دارد: یکی آنکه: آدمی از مدح و خوش آمدگویی مسرور و شادمان گردد و ستاینده را سپاس گوید، و از مذمت و بدگویی به خشم آید و کینه نکوهنده را به دل گیرد، و درصدد مقابله و مکافات بر آید با چنین میلی در او باشد. و این حال بیشتر مردمان است، و حد

و پایانی ندارد. و دیگر اینکه: در دل از مدح و ثنا شاد و خوشحال شود و از ستایشگر خوشش آید و لیکن در ظاهر از اظهار سرور خودداری کند، و در باطن بر نکوهنده خشمگین باشد و لیکن دست و زبان خود را از مکافات باز دارد. این مرتبه اگر چه نقصان است، اما نسبت به مرتبه اول کمال بشمار می آید.

و به اعتباری دیگر، حُبّ مدح درجاتی دارد:

1- آنکه طالب و آرزومند مدح و آوازه باشد به طوری که از هر راهی که ممکن است درصدد رسیدن به آن برآید، حتی به ریای در عبادات و ارتکاب محرمات، تا دل مردم را به دست آورد و زبانشان را به مدح بگشاید. چنین شخصی از هالکان است.

2- آنکه طالب مدح باشد ولی آن را به وسیله امور مباح بخواهد نه به وسیله عبادات و ارتکاب محرمات، چنین شخصی اگر چه هنوز به هلاکت نرسیده در کنار آن قرار دارد. زیرا کسی که می خواهد دل مردم را به دست آورد ممکن نیست که بتواند خود را در همه اقوال و افعال ضبط کند، و بسیار محتمل است که برای نیل به مدح و ستایش خود به حرام افتد، و بنابراین به هلاک شوندهاگان نزدیک است.

3- آنکه نه مدح بخواهد و نه در طلب آن بکوشد، اما اگر کسی او را مدح گوید شاد و با نشاط گردد، و از این شادی و خوشحالی احساس کراهت نکند. و این درجه نیز اگر چه نقصان است گناهِش نسبت به درجات قبلی کمتر است.

4- اینکه شاد شود و به نشاط آید، و لیکن از این شادی و نشاط کراهت داشته باشد و دلگیر باشد، و دل خود را به تنفر و کراهت از آن وادار سازد،

چنین شخصی در مقام مجاهده است، و با اینکه نتواند دائماً خود را بر کراهت مدح وادارد امید می رود که خدا با او به مسامحه رفتار کند.

فصل 28 : علل و اسباب حب مدح

دوستی مدح و خوش آمدگوئی را چهار سبب است :

1- آگاهی نفس به کمال خود، زیرا وقتی کمال محبوب بود هرگاه کسی کمال خود را دریابد به نشاط می آید و لذت می برد، و مدح و ستایش دیگران باعث می شود که شخص به کمال خود آگاهی یابد. پس اگر کمال مشکوکی که به آن وصف می شود از شخص خبیر و بصیری که گزاف نمی گوید صادر شود، مانند وصف به کمال علم و ورع و هر حُسنی، لذت و ابتهاج آن بیشتر خواهد بود، زیرا بسا هست که انسان درباره کمال علم و کمال حُسن و نیکوئی خود شک داشته باشد و دوست دارد که این شک برطرف شود، و چون دیگری آن را درباره وی ذکر کند، بخصوص اگر از اهل بصیرت باشد، گفتارش در دل وی آرامش و اطمینانی به وجود آن کمال پدید می آورد، و بدین ترتیب لذتی بزرگ حاصل می کند. و اگر آن مدح از شخص نادان و بی بصیرتی صادر شود، لذتش به سبب آنکه چندان اطمینانی به سخن او ندارد کم خواهد بود. و اگر صفت مورد ستایش وصفی آشکار باشد، مانند اعتدال قامت و سفیدی رخسار، لذتش بسیار کم خواهد بود، زیرا خوش آمدگوئی وی موجب اطمینان نخواهد شد، ولی به هر حال بدون لذتی نیست، زیرا نفس گاهی از آن غافل می شود، و لذتی نمی برد و تنبّه وی به سبب مدح و خوش آمدگوئی اندک لذتی پدید می آورد. و بواسطه ضد این علّت مذمّت و نکوهش را دشمن دارد؛ زیرا به نقص و کمبود خود پی می برد، و نقصان ضد کمال است.

2- مدح دلالت دارد بر اینکه دل مادح (ستاینده) ملک ممدوح است، و مرید و معتقد او و مسخر اراده اوست؛ و تملک و تسخیر دلها محبوب انسان، و ادراک و آگاهی به حصول آن لذت بخش است. و لذا هر گاه از شخص مقتدر و محتشمی که بدست آوردن دل وی باعث حصول فواید می گردد، مانند پادشان و بزرگان، صادر شود لذت و نشاط آن عظیم خواهد بود. و به واسطه ضد این علت مذمت را مکروه می دارد و دلش به سبب آن دردمند است.

3- مدح باعث صید دل هر کسی است که آن را بشنود، بخصوص اگر ستایشگر کسی باشد که مردم به قول او اعتنا و اعتماد داشته باشند، و این در مورد مدحی است که آشکارا و در ملاء عام باشد.

4- مدح دلالت بر حشمت و بزرگ ممدوح و نیاز و حاجتمندی ستاینده به مدح و ثنای وی با اختیار و یا بی اختیار دارد. و حشمت و هیبت از آنرو که غلبه و قدرت را در بردارد محبوب است، و توجه و آگاهی نفس به آن لذتبخش است، و این لذت حاصل می شود اگر چه ممدوح بداند که مادح به آنچه می گوید اعتقاد ندارد، زیرا مطلوبش حاصل شده است، و به واسطه ضد این علت مذمت گوئی را مکروه و مبعوض می دارد.

و این علل و اسباب گاه در یک مدح جمع می شود و در نتیجه لذت آن بیشتر و بزرگتر است، و گاه پراکندگی و نقصان می پذیرد و آگاهی و ادراک کمال از میان می رود، و این در صورتی است که ممدوح بداند که مادح در مدح خود راستگو نیست، و اگر بداند که مادح به گفته خود معتقد نیست لذت دوم، یعنی استیلا بر دل او، نیز از بین می رود، و تنها لذت استیلا به سبب حشمت که زبان ستایشگر را به مدح گوئی ناچار ساخته باقی می ماند.

فصل 29 : علاج حُبِّ مدح و کراهت ذم

چون دانسته شد که حُبِّ مدح و کراهت ذم از مهلکات است، پس باید درصددِ معالجه آن بر آمد.

علاج حُبِّ مدح به این است که : آدمی اسباب و انگیزه های آن را ملاحظه کند، و بداند که هیچ یک از اینها در خور آن نیست که سبب مدح و خوش آمدگویی قرار گیرد. اما درباره آگاهی و التفات به کمال به سبب مدح، اگر مادح راستگو باشد پس شادی و نشاط باید از فضل خداوند باشد که این صفات را عطا فرموده، و اگر دروغ گوید باید از مدح او اندوهگین شود نه آنکه شادمان گردد زیرا این مدح در واقع استهزاء است، علاوه بر اینکه حتی در صورت صدق مدح شادمانی مطلقاً از سفاهت است، زیرا وصفی که وی را به آن ستوده اند اگر از چیزهایی است که سزاوار شادی نیست، مانند ثروت و جاه و دیگر مطالب دنیوی، شادی و سرور به آنان از کمی عقل است، زیرا اینها کمالات موهومی است که اصل و واقعیتی ندارد، و اگر از اموری است که شایسته شادی و خوشحالی است مانند علم و ورع، شادی به آن باید از این جهت باشد که انسان را به خدا نزدیک می کند، و این در صورتی است که نتیجه و فایده آن کمالات سرانجام نیک و عاقبت خیر باشد و این معلوم نیست. پس ترس از خطر پایان کار دل را مشغول می سازد و جایی برای شادی و نشاط نمی ماند.

و اما اگر محبت مدح به سبب این است که دل ستاینده در تسخیر او و نیز وسیله تسخیر دلهای شنوندگان است، چنین محبتی به حب جاه و منزلت در دلها باز می گردد، و راه معالجه آن گفته شد، و اما دلالت آن بر حشمت و هیبت، این جز قدرت عارضی و ناقص که دوام و ثباتی ندارد نیست، و خردمند به این گونه چیزها شادمانی نمی کند.

اما معالجه کراهت ذم، از مقایسه با علاج حب مدح دانسته می شود. و خلاصه سخن درباره آن این است که: اگر کسی که تو را مذمت و بدگوئی می کند راستگوست و قصدش نصیحت و ارشاد است، نباید نسبت به او دشمنی و خشم نمائی، بلکه سزاوار آنست که از مذمت او شاد شوی و در ازاله آن صفت مذموم از خود بکوشی، و چه زشت است که مؤمن بر کسی که به او نیکی می کند و هدایت او را می خواهد خشم گیرد. و اگر قصد وی ایذاء و نکوهش است، باز هم نباید بدحال شوی و بر او خشم گیری و بغض وی را به خود راه دهی، زیرا تو را به عیبی که به آن جاهل بودی آگاه ساخته، و اگر از آن غافل بودی به یادت آورده، و اگر متذکر بودی زشتی آن را به تو نموده. و به هر حال از او سود برده ای، و شایسته است که مذمت او را مغتنم شماری و به رفع عیب خودپردازی. و اگر دروغگوست و تو از آن افترا بری و پاک هستی، باز هم سزاوار است که ناراحت و بد حال نشوی و دل به مذمت وی مشغول نداری، زیرا اگر چه از این عیب پاکی، ولی از عیوب دیگر که مساوی با آن یا بدتر از آن است خالی نیستی. پس خدای تعالی را شکر کن که آنها را پوشیده و پنهان کرد و کسی را بر آنها آگاه و مطلع نساخت، و با ذکر عیبی که از آن بری هستی آنها را دفع نمود، و این مذمت و بدگوئی کفاره دیگر بدیهای تو است. و کسی که تو را مذمت کرد حسنات خود را به دفتر اعمال تو منتقل نمود و به دین خویش خیانت کرد تا آنجا که از نظر رحمت الهی ساقط شد و با افترا زدن به تو خود را هلاک ساخت، پس چه جای اندوه که گناهانت فرو ریخته و حسنات به تو اهدا شده؟ و چرا بر او خشم گیری، با آنکه خدای سبحان بر او غضب نموده و وی را از رحمت خویش دور ساخته؟ که این برای انتقام تو از وی کافی است.

بیوست : ضد دوستی مدح

ضد حُبّ مدح و کراهت ذم : یا کراهت مدح و حُبّ ذم است، یا مساوی بودن آن دو نزد انسان به طوری که نه مدح گفتن او را شاد و خوشحال کند و نه مذمت گوئی وی را غمگین سازد. بعضی از اخباری که دلالت بر مذمت شخص فاقد حالت اول (کراهت مدح و حُبّ ذم) دارد ذکر شد. این صفت اگر چه کمیاب است، زیرا بسیاراند کند - بخصوص در این عصرها - کسانی که مدح و ذم بر ایشان یکسان باشد، تا چه رسد به کسانی که از مدح کراهت داشته باشند و از ذم شاد شوند، اما تحصیل این حالت ممکن است زیرا هر که بداند که مدح به دین او ضرر می رساند و کمرش را می شکند تا گزیر از آن بدش می آید و ستایشگر را دشمن دارد، و این در صورتی است که عاقل و بر جان خویش مشفق باشد. و همچنین هر که بفهمد که عیب گو و نکوهنده وی را به عیوبش آگاه می سازد و بعضی از حسنات خود را [به سبب بدگوئی یا غیبت] به او هدیه می کند، باید آن را دوست دارد و به سبب مذمت او شاد گردد.

و اما حالت دوم (مساوات مدح و ذم)، بالاترین درجات کمال است، و کسی که دارای این صفت نباشد ناقص است. و بر هر مؤمنی لازم است که دارای این صفت باشد. بعضی از مردم می پندارند که متصف به آن هستند و حال آنکه فاقد آنند. از اینرو هر که خود را دارای آن می انگارد، باید خویشتن را بیازماید و نشانه های آن را در خود سراغ گیرد تا صدق و کذب گمانش معلوم شود. و نشانه های آن این است که : سعی و نشاطش در بر آوردن حاجات ستاینده از سعی و کوشش در انجام نیازهای نکوهنده بیشتر نباشد، و غم و اندوهش در مرگ و گرفتاری و مصیبت آندو یکسان باشد و تفاوتی نکند، و ذلت ستاینده در دل و دیده اش از ذلت نکوهنده گرانتر نباشد، و همنشینی عیبگو برایش سنگین

تر و دشوارتر از مجالست با مدحگو و برخاستن ذم‌کننده آسانتر و بهتر از برخاستن ستایشگر نباشد. و بالجمله: هر دو در نظرش از هر جهت یکسان باشند. و هر که خود را چنین بیابد، مدح و ذم برایش مساوی است. و از آنهاست:

ریا

ریا عبارت است از طلب کردن اعتبار و منزلت در دلهای مردم به وسیله صفات و خصال نیک و پسندیده یا آثاری که دلالت بر صفت نیک کند، و آن از اقسام جاه‌طلبی است، زیرا جاه‌طلبی عبارت است از طلب منزلت در دلها از هر راهی که ممکن باشد، و ریا طلب منزلت است به وسیله خصال و صفات نیک یا چیزی که از آن پی به صفات نیک توان برد. و خصال نیک شامل همه اعمال نیک می‌شود، و اعمال نیک اعم است از عبادات به معنی اخص، مثل نماز و روزه و حج و صدقه و امثال اینها، و اگر مراد از عبادت هر فعلی باشد که به قصد تقرب انجام شود و پاداش و ثواب داشته باشد با خصال نیک در معنا مساوی خواهد بود. زیرا به این معنی هر عملی از اعمال خیر، از واجبات یا مستحبات یا مباحات، هرگاه به قصد قربت انجام شود اصولاً طاعت و عبادت به شمار می‌آید، و اگر به قصد قربت نباشد نه عبادت است و نه عمل خیر، اگر چه نماز باشد. و بسا هست که ریا عاده به طلب منزلت در دلها به وسیله عبادت (به معنی اخص) گفته می‌شود.

و مراد از آثاری که دلالت بر خیر می‌کند هر فعلی است که خود آن فعل خیر نیست، و لیکن از آن می‌توان به امور خیر پی برد. و این آثار یا متعلق به بدن است، مانند اظهار ضعف و لاغری و زردی روی برای فهمانیدن کم‌خوراکی یا روزه داری و بیداری شب، تا نشانه کوشش بسیار

و بزرگی اندوه بر امر دین و شدت خوف از خدا و از احوال آخرت باشد، و مثل بلند نکردن آواز تا از خود وقار دینی و تقدس نشان دهد... و از این گونه امور بدنی که دلالت بر خوبی و خیر می کند و مقصود از آنها تحصیل منزلت در دلهای مردم است. همه اینها به دین انسان زیان می رساند و با ورع و یقین منافات دارد، و از اینرو عیسی علیه السلام فرمود: «هرگاه یکی از شما روزه می گیرد، سر را روغن زند و موی را شانه کند و سرمه کشد»، نکند شیطان وی را به ربا گرفتار سازد⁽¹⁷⁷⁾. ریای اهل دین با بدن چنین است، و اما اهل دنیا را امور بدنی خود را فربه و شاداب و پاکیزه تن و خوشرو و مانند اینها می نمایند.

یا [آن آثار] متعلق به هیئت و پوشش و لباس است مانند کوتاه کردن شارب و سر را هنگام راه رفتن فرو افکندن، و آرام حرکت کردن، و باقی گذاشتن اثر سجده در پیشانی، و پوشیدن لباس پشمین یا درست و خشن یا سفید و بزرگ کردن عمامه و پوشیدن جبّه و جامه زاهدان و درویشان، و امثال اینها که دلالت بر علم و تقوا یا کناره گیری از دنیا می کند.

و اهل دین که به وسیله هیئت و پوشش ریا می کنند چند دسته اند: بعضی طلب منزلت را با جامه درشت و ژنده می بینند، و بعضی با لباس فاخر و آراسته، برخی با جامه چرکین و برخی با لباس پاکیزه، و مردم را در آنچه بدان عشق می ورزند راه و روشهاست. و اما ریا و نمایش اهل دنیا بی شک با پوشیدن جامه های گرانبها و سوار شدن بر مرکبهای عالی و امثال اینهاست.

یا [این آثار] متعلق به گفتار و حرکات است مانند اظهار خشم و نفرت بر منکرات و جدائی و کناره گیری از مردم برای گناهانشان، تا بدین وسیله حمایت خود را از دین و اهتمام خویش را بر امر به معروف و نهی از منکر نشان دهد، در حالی که دلش متاءثر از آنها نیست، و مثل دیده فروهستن و سر به زیر

افکندن بهنگام سخن گفتن، و اظهار آرامش در راه رفتن، برای نشان دادن وقار خویش. و چه بسیار که ریا کار برای حاجتی سریع رود و چون کسی را ببیند از بیم آنکه به عدم وقار منسوب شود آرام و آهسته رود، و چون آن شخص ناپدید شد به شتاب خود باز گردد.

یا متعلّق به غیر اینهاست مانند کسی که به تکلف می خواهد که مردمان به دیدن او آیند و از اشخاص بخصوص از عالمان و پارسایان و بزرگان دعوت و مهمانی می کند تا گفته شود که اهل دین و بزرگان به دیدار او شوق دارند و به وی تبرک می جویند.

فصل 30 : نکوهش ریا

ریا کردن از گناهان هلاک کننده و معاصی کبیره است و آیات و اخبار بر ذمّ آن اتفاق و هماهنگی دارند، خدای سبحان می فرماید :

«فویل للمصلّین، الّذین هم عن صلاتهم ساهون، الّذین هم یراؤن، و یمنعون

الماعون» (ماعون، 4-7)

«وای بر نمازگزاران، که از نماز خود غافل و سهل انگارند، آنان که ریا کنند و از زکات دادن باز دارند».

و می فرماید :

«فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربّه احداً»

(کهف، 110)

«هر که دیدار پروردگار خویش را امید دارد، باید کار کند کاری شایسته و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک قرار ندهد».

و می فرماید : «یراؤن الناس و لا یذکرون الله الاّ قليلاً» (نساء، 142)

«با مردم ریا می کنند و جز اندکی خدا را یاد نمی کنند».

و می فرماید :

«كَالَّذِي يَنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ» (بقره، 264).

«چون کسی که مال خویش به ریای مردمان انفاق می کند».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «أَنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ الشَّرْكَ الْإِصْغَرُ». «بیش از هر چیز بر شما از شرک کهن بیم دارم». پرسیدند : شرک کهن چیست ؟ فرمود : «ریا، خدای عزوجل وقتی بندگان را در قیامت جزای اعمال دهد می فرماید : نزد کسانی روید که در دنیا برای ایشان ریا می کردید و ببینید که آیا پاداش شما در نزد آنها هست».

و فرمود : «أَزْجَبِ الْحَزْنِ» [چاه اندوه] به خدا پناه برید» گفتند : یا رسول الله، جب الحزن چیست ؟ فرمود : «وادی است در دوزخ برای قاریان ریاکار». و فرمود : «خدای تعالی می فرماید : هر که عملی و عبادتی کرد و دیگری را با من شرکت داد آن عمل برای آن دیگری باشد که من از آن عمل بیزار و از انباز بی نیازم».

و فرمود : «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى عَمَلًا فِيهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ» «خدای تعالی عملی را که یک ذره ریا در آن باشد نمی پذیرد».

و فرمود : «أَنَّ دَنِيَّ الرِّيَاءِ الشَّرْكَ» «اندک ریا شرک است».

و فرمود : «روز قیامت مرئی را ندا کنند، ای نابکار ای غدار ای ریاکار عمل تو تباه و مزد تو باطل شد، برو و مزد از آن بگیر که کار برای وی کردی». روزی آن حضرت می گریست، شخصی پرسید : چرا می گریید؟ فرمود : «بر امت خویش از شرک بیمناکم. نه آنکه بت یا آفتاب یا ماه یا سنگی را پرستند ولیکن در اعمال خود ریا کنند».

و فرمود: «سیاءتی علی الناس زمان تخبث فیہ سرائرهم و تحسن فیہ
علاقتهم طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم، یکون دینهم ریاء لا یخالطهم
خوف، یعمهم الله بعقاب فیدعوتہ دعاء الغریق فلا یرتجیب لهم».

«زمانی بر مردم خواهد آمد که برای طمع در دنیا باطنشان پلید و خبیث و
ظاهرشان زیبا و نیکو شود و آنچه را که نزد پروردگارشان است (ثواب الهی)
نمی جویند، دینشان ریاء است و ترس از خدا در دلشان جای ندارد، عقاب
خداوند همه آنها را فرو می گیرد و آنگاه همچون کسی که در حال غرق شدن
است خدا را می خوانند ولی دعاشان را اجابت نکند».

و فرمود: «ان الملك لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسناته یقول الله
عزوجلّ: اجعلوها فی سجین انه لیس ایای اءراد بها»⁽¹⁷⁸⁾.

«فرشته با مسرت و خوشحالی عمل بنده را بالا می برد و چون حسنات او
را بالا بُرد خدای عزوجل می فرماید: این اعمال را در سجین (دفتر بدکاران)
گذارید که برای من بجا نیاورده».

و فرمود: «فرشتگانی که نگهبانان اعمالند عمل بنده را از روزه و نماز و
انفاق و اجتهاد و ورع که آوازی همچون آواز رعد و درخشندگی مانند روشنی
خورشید دارد به آسمان هفتم بالا می برند و سه هزار فرشته همراه آن عملند، تا
به آسمان هفتم رسند، فرشته ای که بر آسمان هفتم موکل است می گوید:
بایستید و این عمل را بر روی و بر جوارح صاحبش بزنید، با آن دل او را قفل
کنید، من هر عملی را که برای خدا نباشد رد و منع می کنم، مراد صاحب این
عمل خدا نبوده، او می خواسته نزد فقها رفعتی پیدا کند و در مجالس علما نام او
را یاد کنند و آوازه اش در شهرها منتشر شود، خداوند مرا امر فرموده که نگذارم

عملش از من در گذرد و به دیگری برسد، و هر عملی که خالص برای خدا نباشد ریاء است، و خداوند عمل ریاکار را نمی پذیرد».

و فرمود: «فرشتگان نگهبان عمل بنده را از نماز و زکات و روزه و حج و همره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر خدای تعالی بالا می برند و ملائکه آسمانها آن عمل را مشایعت می کنند تا از همه حجابها می گذرد و در پیشگاه خدا می ایستند و همه گواهی می دهند که این عمل شایسته و با اخلاص است. فرمود: آنگاه خدای تعالی به آنها می فرماید: شما نگهبانان عمل بنده من هستید و من نگهبان دل وی ام، این عمل را برای من نکرده و در دل نیتی دیگر داشته پس لعنت من بر او باد، و همه فرشتگان گویند لعنت تو و لعنت ما بر او باد، و آسمانها و هر که در آسمانهاست گویند لعنت خدا بر او باد».

و امیر مؤمنان فرمود: «اخشوا الله خشية ليست بتعذير، و اعملوا لله في غير رياء و لا سمعة، فانه من عمل لغير الله و كله الله الى عمله يوم القيامة»

«از خدا بترسید ترسی که در آن تقصیر (یا عذر تقصیر) نباشد، و برای خدا بدون ریا (نمایاندن کار نیک خود به مردم) و سُمعه (شنواییدن عمل خیر خود به مردم) کار کنید، که هر کس برای غیر خدا کار کند خدا او را در قیامت به عملش وا گذارد».

و امام باقر علیه السلام فرمود: «الا بقاء على العمل اء شد من العمل» «نگاهداری عمل از خود عمل دشوارتر است» پرسیدند: نگاهداری عمل چیست؟ فرمود: «مردی صلّه بجا می آورد و برای خدای یکتای بی شریک انفاق می کند پس ثواب آن عمل پنهانی برایش ثبت می شود سپس آن کار را نزد مردم ذکر می کند آن ثواب محو می گردد و ثواب عمل آشکارا [که کمتر است] برایش نوشته

می شود بار دیگر آن را باز می گوید این ثواب نیز محو می گردد و در نامه اش عمل ریائی نوشته می شود».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای تعالی می فرماید: من بهترین شریکم (دیگری را در عبادت شریک من قرار مده) هر که برای من و دیگری عملی انجام دهد عمل او برای غیر من خواهد بود».

و فرمود: «خدای تعالی می فرماید: من از همه بی نیازان از شریک بی نیازترم، هر که دیگری را در عملی با من انباز سازد عملش را نمی پذیرم مگر آنچه خالص برای من باشد».

و فرمود: «کلّ رباء شرک، انه من عمل للنّاس کان ثوابه علی النّاس، و من عمل لله کان ثوابه علی الله» «هر ریائی شرک است، هر که برای مردم کار کند پاداشش به عهده مردم است، و هر که برای خدا کار کند ثوابش بر خداست».

و از آن حضرت در بیان قول خدای عزوجل:

«فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربّه احداً»
روایت شده است که فرمود: «الرّجل یعمل شیئاً من الثّواب لا یطلب به وجه الله انما یطلب تزکیة النّاس، یشتهی اءن یسمع به النّاس فهذا الذی اءشکر بعبادة ربّه» ثمّ قال: «ما من عبد اءسرّ خیراً فذهبت الاّیام اءبدا حتّی یظهر الله له خیراً، و ما من عبد یسرّ شراً فذهبت الاّیام حتّی یظهر الله له شراً».

«شخصی کار خیری می کند که نیتش خالص برای خدا نیست بلکه غرض او ستایش مردم است، و می خواهد که مردم آن را بشنوند، این است کسی که در عبادت پروردگار خود شرک آورده است» سپس فرمود: «هیچ بنده ای نیست که کار خیری را پنهان کند و روزگاری بگذرد مگر اینکه خدا خیری برای او

ظاهر می سازد، و هیچ بنده ای نیست که کار شری را در نهان انجام دهد و روزگاری بگذرد جز اینکه خدا برایش شری آشکار کند».

و فرمود: «ما یصنع اءحدکم اءن یظهر حسنا و یسرّ سیّئا اءلیس یرجع الی نفسه فیعلم اءن ذلک لیس لذلک ؟ و اللّٰه عزّوجلّ یقول : «بل الانسان علی نفسه بصیرة»، انّ السّریرة اذا صحّت قویّت العلانیة».

«چه می کند آن کس از شما که خوبی را آشکار و بدی را پنهان می سازد، مگر به باطن خود رجوع نمی کند تا بداند که چنین نیست (چنانکه می نماید نیست)؟ و خدای عزوجل می فرماید: «بلکه انسان به درون خویش بیناست»، باطن اگر درست شد ظاهر هم نیرومند می شود».

و فرمود: «من اءراد اللّٰه بالتقلیل من عمله اءظهر اللّٰه له اءکثر ممّا اءراده به، و من اءراد النّاس بالکثیر من عمله فی تعب من بدنه و سهر من لیله اءبى اللّٰه الاّ اءن یقلّله فی عین من سمعه».

«هر که عمل اندک خود را برای خدا انجام دهد خدا آن را بیش از آنچه قصد کرده برایش آشکار سازد. و هر که عمل بسیار را با رنج تن و بیداری شب برای ریا و نمایاندن به مردم انجام دهد خداوند حتماً آن [اعمال] را در نظر هر که بشنود اندک نماید».

و به عبّاد بصری فرمود: «ویلک یا عبّاد! ایّاک و الرّیاء فانّه من عمل لغیر اللّٰه و کله اللّٰه الی من عمل له»، «ای عبّاد! از ریا بیرهیز که هر که برای غیر خدا کار کند خداوند او را به کسی که برای او کار کرده واگذار خواهد کرد».

و فرمود: «اجعلوا اءمرکم هذا لله و لا تجعلوه للنّاس فانّه ما کان لله فهو لله و ما کان للنّاس فهو لا یصعد الی اللّٰه» «کار خود را برای خدا قرار دهید نه برای

مردم، زیرا هر چه برای خدا باشد از آن اوست (او می پذیرد و پاداش می دهد) و هر چه برای مردم باشد به سوی خدا بالا نمی رود».

و حضرت رضا علیه السلام به محمد بن عرفه فرمود: «ویحک یابن عرفة اعملوا لغير رياء و لاسمعة فانه من عمل لغير الله و كله الله الى ما عمل، ویحک ما عمل احد عملا الا اءراده الله به ان خيرا فخير و ان شرا فشر»⁽¹⁷⁹⁾.

«ای پسر عرفه بدون ریا و سمعه عمل کنید، زیرا هر که برای غیر خدا کار کند خداوند او را به کارش وا می گذارد، هیچ کس عملی نکند مگر اینکه خداوند به سبب آن عمل اراده [پاداش برای] او می کند، اگر عملش خوب باشد پاداش خوب و اگر بد باشد بد».

و همین قدر در بدی و مذمت ریا کافی است که موجب کوچک شمردن خداوند است و دلالت می کند بر اینکه ریاکار خدا را از بندگان ضعیفش که قادر به نفع و ضرری نیستند حقیرتر می شمارد، زیرا کسی که در عبادت پروردگار قصد پسند و خوش آمد بنده ای از بندگان او را می کند بی شک برای این است که می پندارد این بنده در بر آوردن مطلوب او از خدا تواناتر و تقرب به او از تقرب به خدای متعال بهتر است و کدام اهانت و استحقار به خداوند عالم و پروردگار عالمیان از این بدتر است؟

فصل 31 : اقسام ریا

ریا یا در عبادات است یا در غیر عبادات. اولی مطلقا حرام است و صاحب آن مبعوض و مغضوب درگاه خداوند است و اصل عبادت را باطل می کند زیرا که اعمال به نیت است. و قصد ریاکار در عبادت فرمان بردن و امتثال امر خداوند نیست بلکه قصد و نیت او رسیدن به مال یا جاه یا غرضی دیگر است پس مطیع امر خدا نیست و از عهده انجام تکلیف بر نیامده است، و علاوه بر

اینکه عبادتش باطل است و از عهده تکلیف بیرون نیامده به سبب ریا گناه جداگانه به گردن اوست، چنانکه آیات و اخبار بر این نکته دلالت دارد، و بنابراین از کسی که عبادت را از اصل ترک می کند بدحالتتر است، و چرا چنین نباشد که ریا کار در عبادت میان استهزاء به خدا و تزویر و مکر جمع کرده، زیرا این تصوّر بیجا را در ذهن مردم انداخته که از اهل دیانت و مطیع امر خداوند است و حال آنکه چنین نیست.

و اما ریا در غیر عبادات، گاهی مذموم و گاهی مباح و گاه مستحب و گاه واجب است، زیرا بر مؤمن واجب است که آبروی خود را حفظ کند و کاری کند که بر او عیب گیرند. بنابراین برای اهل مروّت روانیست که در انظار مردم به کارهای پست پردازند اگر چه در خلوت جایز باشد، و هر که خود را به لباس یا غیر آن در چشم مردم بیاراید تا ایشان را ناخوش نیاید و او را سرزنش نکنند و پلید نشمرند برای وی مباح و جایز است، زیرا جذر کردن از رنج مذمت دیگران مذموم نیست، جز اینکه این امر به اختلاف زمانها و شهرها و اشخاص تفاوت می کند، چه بسا بعضی از اقسام ریا به غیر عبادات نظر به وقت یا شخص یا شهری مذموم است و از نظر دیگر مذموم نیست. روایت است که: «رسول خدا روزی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواست به جمع اصحاب آید، در خم آب (بجای آینه) نگاه می کرد و عمامه و موی خود را می آراست، شخصی گفت، یا رسول الله شما نیز چنین می کنید؟ فرمود: آری، خدای تعالی دوست دارد که بنده وقتی میان برادران خود می رود آراسته باشد». و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «هر یک از شما برای برادر مسلمانش چنان خود را بیاراید که برای شخص بیگانه ای که دوست دارد او را در بهترین صورت ببیند». امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «جامه پاکیزه دشمن را سرافکننده می کند». و روایت است که حضرت شخصی از اهل

مدینه را دید که برای خانواده خود چیزی خریده و به خانه می برد، چون حضرت را دید شرمسار شد، حضرت فرمود: این را برای عائله خود خریده ای و به خانه می بری، به خدا سوگند اگر [مذمت] اهل مدینه نبود دوست داشتم برای عائله خود چیزی بخرم و خود به خانه برم»⁽¹⁸⁰⁾. مراد آن حضرت این بود که اگر بیم آن نمی رفت که مردم بر او عیب گیرند همانند آن شخص عمل می کرد جز آنکه چون چنین کاری در آن زمان بر او عیب شمرده می شد برای او جایز نبود، ولی چون در زمان امیر مؤمنان عیب شمرده نمی شد، حضرت به آن کار مبادرت می کرد و این برای او ستودگی و منقبت و ضمناً تعلیم به دیگران بود. پس معلوم شد که از ارتکاب و عدم ارتکاب بعضی کارها گاهی ریای پسندیده و گاهی ریای ناپسندیده است.

فصل 32 : تأثیر ریا بر عبادت

ریا، یا این است که عملی بکلی خالی از قصد قربت و ثواب باشد به طوری که اگر صاحب عمل تنها و منفرد بود آن کار را ترک می کرد و این بدترین درجات ریا و گناهِش بزرگتر است. یا با قصد قربت و ثواب همراه است و این قسم ریا دو گونه است: یکی آنکه قصد قربت ضعیف و مرجوح باشد به نحوی که اگر قصد ریا نبود قصد قربت نمی توانست او را به عمل برانگیزد و اگر قصد قربت و ثواب نبود قصد ریا او را به عمل بر می انگیزد. این گونه ریا نزدیک به قسم اول است و حق این است که موجب بطلان و فساد عمل است چنانکه ظواهر اخبار نیز دلالت دارد. و اگر قصد قربت بر قصد ریا برتر و غالب باشد به طوری که قصد ریا و اطلاع مردم نشاط وی را بر عمل تقویت می کند و اگر ریا هم نباشد عمل را ترک نمی کند یعنی تنها به قصد ریا عمل نمی کند، در این گونه ریا بعضی از علما بر آنند که اصل عمل و ثواب از میان نمی رود بلکه از

ثواب کاسته می شود یا صاحب عمل به اندازه قصد ریا عقاب می شود و به مقدار از قصد ثواب پاداش می گیرد.

اما در این نظر اشکال هست، زیرا اخبار دلالت دارد بر اینکه چون ریا بر آن عمل صدق می کند و عامل آن ریاکار به شمار می آید اصل عمل و ثواب باطل است، به دلیل قول امیر مؤمنان علیه السلام: «ثلاث علامات للمرائی: ینشط اذا رأى الناس، و یکسل اذا کان وحده، و یحب اءن یحمد فی کلّ اءموره» «ریا کار سه نشانه دارد: چون مردم او را [بهنگام عمل و عبادت] ببینند به نشاط آید، و وقتی تنها باشد کسل گردد، و دوست دارد در هر کاری او را بستایند».

و اخباری که ذکر شد و دلالت داشت بر اینکه هر عملی که در آن دیگری را با خدای تعالی شریک گیرند خداوند از آن بیزار است و آن را نمی پذیرد بر این سخن ما صراحت دارد. و حمل این اخبار بر موردی که قصد ریا و قصد قربت مساوی باشد یا قصد ریا برتر و بیشتر باشد خلاف ظاهر است. و نکته دیگر اینکه ظاهراً بطلان در این صورت تنها هنگامی است که قصد او این باشد که دوست داشته باشد مردم بر آن مطلع شوند تا در دل آنان منزلتی پیدا کند و بدین وسیله به یکی از اغراض دنیوی دست یابد، و اما اگر خوشحالی و قصد او از آگاهی مردم برای یکی از مقاصد صحیح باشد - که در آینده بیان خواهد شد - در آن باکی نیست و عمل را باطل نمی کند.

تنبیه: خوشحالی به آگاهی مردم بر عبادت

کسی که قصد او پنهان داشتن طاعت و خالص کردن نیت برای خدا باشد، هرگاه اتفاقاً مردم بر طاعت او مطلع شوند و او شکفته خاطر و مسرور گردد عمل او فاسد نمی شود و اشکالی ندارد، از اینرو که می داند خداوند آنان را بر آن آگاه ساخته و عمل و حال نیکوی وی را آشکار نموده است، و بدین سان

فهمیده می شود که خداوند با او رفتاری نیکو کرده زیرا که خود وی طاعت و معصیت را پنهان داشته، و خدای تعالی گناهِش را پوشانیده و طاعتش را آشکار ساخته، پس شادی و سرورش به واسطه نظر لطف و فضل الهی به اوست نه به سبب ستایش مردم و پیدائی منزلت در دل آنها. و خدای تعالی می فرماید :

«قل بفضل الله و برحمته فذلک فلیفرحوا» (یونس، 58)

«بگو به فضل و رحمت خدا باید شاد شوند».

و گویی به سبب آشکار شدن طاعتش دریافته است که عملش نزد خداوند پذیرفته شده و از اینرو شاد و شکفته گشته است. یا از این جهت که خداوند در دنیا کار نیکوی وی را آشکار ساخته و کار زشت او را پوشانیده و این را دلیل می گیرد که در آخرت نیز چنین خواهد کرد. رسول خدا ﷺ فرمود : «آنچه را که خداوند در دنیا بر بنده اش پوشیده می دارد در آخرت نیز پوشیده خواهد داشت». پس در حالت اول، فرح و سرور به سبب قبول کنونی در دنیاست بدون توجه به آینده و آخرت؛ و حالت دوم، التفات به آینده و آخرت است. یا از این حیث که گمان می برد که آگاهان به طاعت و عمل نیک او از وی پیروی می کنند و اجر و پاداش او دو چندان خواهد شد. زیرا برای او دو اجر است : اجر پنهان داشتن که در آغاز قصد کرده بود، و اجر آشکار شدن در انجام کار، و کسی که مردم در کار خیر و طاعت به وی اقتدا کنند پاداش اعمال پیروان نیز برای او هست بدون آنکه از اجر آنها چیزی کم شود. یا از این جهت که شادی و شکفتگی او به واسطه طاعت کسانی است که با اطلاع بر عمل او برای خدا مطیع او را می ستایند و دوست می دارند، و در دلشان میان به طاعت وجود دارد، زیرا بعضی از مردم از اهل طاعت بدشان می آید و به آنها حسد می ورزند و آنان را مسخره می کنند و به ریاکاری نسبت می دهند. پس این سرور و

نشاطی است به خوبی ایمان بندگان خدا، و نشانه اخلاص در آن این است که : شادی و شکفتگی اش به مدحشان درباره دیگری همانند سرور و خوشحالی اش به مدح آنها درباره وی باشد.

و دلیل بر اینکه شادی و نشاط در موردی که ذکر شد اشکالی ندارد دور روایت ذیل است : «مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد : من عملم را پنهان می دارم و دوست ندارم که کسی بر آن مطلع شود و اتفاقاً بر آن مطلع می گردند و من از این اطلاع خوشحال می شوم. فرمود : برای تو دو اجر است : اجر پنهان داشتن و اجر آشکار شدن». و «از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد که مردی عمل خیری می کند و چون کسی می بیند او خوشحال و شکفته خاطر می شود، فرمود : باکی نیست، هیچ کس نیست مگر اینکه دوست دارد که خداوند کار خوب او را در میان مردم آشکار کند حتی وقتی که آن را برای این مقصود انجام نداده باشد». عمومیت و اطلاق این دو خبر دلالت دارد بر اینکه سرور و خوشحالی برای مقاصد مذکور مانعی ندارد، و تخصیص اطلاق آن دو حدیث فرح مذمومی است که از اطلاع مردم پدید می آید، هر چند قصد وی در آغاز پنهان داشتن بود، و این در موردی است که شادی و خوشحالی او برای منزلت یافتن در دل مردم باشد تا او را مدح و تعظیم کنند و حاجاتش را بر آورند، و این تخصیص به واسطه معارض (اخبار) قوی تر در برابر شمول اطلاق آن دو حدیث است.

و قبلاً گفته شد که اگر قصد انسان حتی در آغاز عمل و طاعت، اطلاع مردم بر آن باشد و از این آگاهی نیز خوشحال شود در صورتی که برای یکی از مقاصد مذکور باشد اشکال ندارد، و عدم اشکال مخصوص موردی نیست که

قصد اطلاع مردم و شکفتگی از آن بعد از عزم به عمل یا بعد از تمام شدن عمل باشد.

مطلب دیگر: همان گونه که سرور و خوشحالی از آشکار شدن طاعات برای مقاصد مذکور اشکالی ندارد، همین طور پنهان ساختن گناهان و ناخشنودی و ناراحتی از اطلاع مردم بر آنها به جهاتی که ذکر خواهیم کرد مانعی ندارد، بلکه حق این است که مکتوم داشتن گناه بعد از ارتکاب آن رجحان دارد، هر چند اصل در اخلاص این است که نهان و آشکار یکی باشد. و از اینرو یکی از بزرگان گفته است: «بر تو باد عمل علانیه و آشکار یعنی چنان عمل کن که اگر هویدا شود شرمنده نشوی». و دیگری گوید: «من کاری نمی کنم که از آگاهی مردم بر آن باک داشته باشم مگر آمیزش با همسر و دفع بول و غایط»، اما این مرتبه ای است رفیع که آبشخور هر فرود آینده ای نیست و جز افرادی معدود به آن نمی رسند. زیرا هیچ انسانی - مگر کسی که خداوند او را در پناه عصمت برده باشد - از گناهان درونی و پنهانی خالی نیست، مخصوصاً آرزوهای باطل و امور شهوانی که به خاطرش می گذرد، و خدا بر آنها آگاه است و از مردم پنهان است، و کوشش در پنهان داشتن آنها و کراهت از آشکار شدنشان جائز بلکه راجح است، به شرط آنکه انگیزه پنهان کردن آنها این قصد نباشد که درباره او به ورع و صلاح معتقد شوند، بلکه باعث آن یکی از چند چیز باشد:

1- یا پنهان داشتن [گناه] که به آن ماءمور است.

2- یا چون پرده دری و آشکار کردن گناهان مورد نهی است. رسول خدا

ﷺ فرمود: «هر که یکی از اعمال ناشایست را مرتکب شود باید با پوشش خدای تعالی آن را بپوشاند». و صدق این سخن به کراهت آشکار شدن آن اعمال از غیر شناخته می شود، یا چون خداوند در دنیا آن را پوشیده داشته در

آخرت نیز پنهان می دارد، که در خبر آمده است : «آنچه را خداوند در دنیا بر کسی پوشیده دارد در آخرت نیز پوشیده خواهد داشت.»

3- یا علنی و آشکار شدن معاصی موجب نکوهش و ملامت مردم خواهد شد، و مذمت مردم دل آدمی را متاءلم و از طاعت خداوند غافل می کند، و از اشتغال به تحصیل آنچه برای آن آفریده شده باز می دارد. و چون تاءلم و ناراحتی از مذمت و ملامت دیگران طبیعی است و دفع آن به آسانی میسر نیست، پنهان داشتن آنچه آشکار شدنش رنج و ناراحتی پدید می آورد جایز است. بلی برای کسی که کمال صدق حاصل است مدح و ذم یکسان است، اما این گونه اشخاص بسیار نادر و اندکند، و بیشتر طبایع دز بدگوئی و سرزنش رنجیده و پریشان خاطر می شوند، زیرا از شنیدن مذمت و ملامت احساس نقص و عیب در خود می کنند. البته آزرده‌گی و رنجش از نکوهش هرگاه از جانب اهل بصیرت در دین باشد ستوده است، و ذم وی دلالت بر وجود نقص و عیب در شخص ملامت شده می کند، و سزاوار است که ناراحت و متاءلم شود و برای دفع آن دامن همّت به میان زند.

4- یا چون مردم در قیامت گواه وی خواهند بود، چنانکه در خبر وارد شده، پس جایز است که بدی و گناه خود را پنهان دارد تا در آن روز علیه او شهادت ندهند.

5- یا بترسد که چون مردم به گناه وی آگاه شوند مورد آزار و بدی آنها قرار گیرد.

6- یا از ترس اینکه نکوهنده به سبب نکوهش خود گناهکار شود، و این از کمال ایمان است [که انسان از گناه دیگری ناراحت شود نه از اینکه مورد

سرزنش و بدگوئی واقع شده]، و نشانه آن این است که ذم او و ذم دیگری [توسط نکوهنده] برایش یکسان باشد.

7- یا بترسد که وقع گناهان از نظرش بیفتد یا دیگران به وی اقتدا کنند و بر گناه دلیر شوند و این علت اظهار طاعت را مباح می کند، و البته این نکته مختص کسانی است که مقتدای مردمند. و به این جهت است که باید گناه را از اهل خانه و فرزندان پنهان داشت تا در گناه از او پیروی نکنند.

8- یا دوست دارد که محبوب مردم باشد نه برای اغراض دنیوی بلکه بدین وسیله پی برد که خدای تعالی او را دوست دارد، زیرا هر که را خداوند دوست دارد او را در دلهای مردم محبوب می سازد.

9- یا صرفاً برای حیا و شرمندگی از ظهور کارهای ناشایست، و این غیر از ترس از مذمت و بدی و آزار دیگران است بلکه از این جهت که حیا از فضائل اخلاق و از بزرگواری و کرامت نفس است. رسول خدا ﷺ فرمود: «الحياء خير كله» «حیا سراسر نیکی است». و امام صادق علیه السلام فرمود: «الحياء شعبة من الايمان» «حیا شعبه ای از ایمان است». و پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «الحياء لا يأتى الا بالخير» از حیا جز نیکی نمی آید». و فرمود: «ان الله تعالى يحب الحي الحليم» «خدای تعالی با حیای بردبار را دوست دارد». و کسی که گناهی مرتکب شده و از ظهور و علنی شدن آن در میان مردم باکی ندارد میان گناهکاری و پرده دری و بی حیائی - وقاحت و بی شرمی - جمع کرده، و حال چنین کسی بدتر است از آن که گناه می کند و از گناه خود شرمنده است و آن را می پوشاند.

و بسیار است که حیا با ریا مشتبه می شود، و ریاکار ادعای حیا و شرمندگی می کند، و می پندارد که وقتی بدیها را ترک می کند یا آنها را پنهان می دارد یا

عبادات را خواب انجام می دهد اینها به سبب حياء از مردم است نه ریا، و حال آنکه دروغ و خلاف واقع است. و بیان مطلب این است که : حیا خُلق و خوبی است که از طبع کریم سرچشمه می گیرد، و ممکن است به دنبال آن ریا نیز پیدا شود و حیا به ریا آمیخته گردد، و ممکن است به دنبال حیا انگیزه اخلاص پدید آید و با هم جمع شود. مثلاً اگر کسی از دوستش وامی بخواهد، اگر وی صریحاً و بی پروا و بدون هیچ ملاحظه و بهانه ای درخواست او را رد کند مرتکب وقاحت و بی شرمی شده، و اگر وام را بپردازد صرفاً به سبب توجه به قبح ردّ رویا روی وی بدون اینکه رغبتی به ثواب داشته باشد یا از ملامت و بدگویی او بترسد یا مدح و ثنای وی را دوست داشته باشد به طوری که اگر با نامه یا توسط شخص دیگری درخواست می کرد نمی پذیرفت، عمل این شخص فقط از روی حیاست و خالی از ریا یا اخلاص است. و اگر به سبب حیا رد کردن وی بر او دشوار باشد و بخل درونی مانع از دادن وام گردد اندیشه ریا در او پدید می آید و با خود فکر می کند که باید به او وام دهد تا وی را به سخاوت بستاید و به بخل مذمّت نکند و وام را می پردازد در این صورت عمل وی آمیزه ای است از ریا و حیا، و محرک ریا به حرکت آمدن حیاست. و اگر رد کردن وی به سبب حیا، و دادن وام به واسطه بخل بر او سخت باشد، در این صورت انگیزه اخلاص در او به حرکت می آید و به او می گوید : قرض دادن اجر و ثواب بسیار دارد، و خوشحال کردن دل دوست مسلمان موجب خوشنودی خداست، پس نفس خود را به دادن وام رام می سازد، و بدین ترتیب حیا و اخلاص را جمع می کند.

نکته دیگر این است که حیا جز در آنچه شرعاً یا عقلاً یا عرفاً قبیح است معنی و موردی ندارد، مثل بخل و گناهکاری و ظلم و صدور برخی حرکات که

در دیده مردم زشت است، ولی ریا در امور مباح نیز پیدا می شود، تا آنجا که اگر کسی که می خندد به گرفتگی چهره بر گردد یا شخصی که به سرعت می رود بعد از اطلاع مردم حالت آرامش و وقار به خود بگیرد ریاکار است. و چه بسا باعث آن را حیا پندارد و این از جهالت است، زیرا انگیزه آن فقط ریا است. و اینکه گفته اند: گاهی حیا از ضعف است، مراد این است که حیا از آنچه قبیح نیست ناشی از ضعف نفس است، مثل حیا از موعظه کردن مردم و اقامه نماز و امر به معروف و نهی از منکر، مگر وقتی که عذری در میان باشد که در این صورت حیا نیکو و مستحسن است، مثل اینکه کسی از پیری سالخورده گناه ببیند و از ریش سفید و پیرانه سرش شرم کند که او را مورد عتاب و سرزنش قرار دهد، زیرا احترام مسلمان پیر بزرگداشت خداوند است، ولی اگر از خدا شرم کند و امر به معروف را ضایع و ترک نکند بهتر است. و کسانی از اهل ایمان که نفوس قوی دارند حیاء از خدا را بر حیاء از خلق بر می گزینند، و اما ضعیف نفسان را یارای چنین کاری نیست.

فصل 33 : متعلقات ریا

ریا بر چند قسم است: 1- یا در اصل ایمان است، و آن عبارتست از اظهار شهادتین و انکار و تکذیب آن در دل، و این ریا کفر نفاق است و در صدر اسلام بسیار بود. ولی در امثال زمان ما کم یافت می شود، اگر چه انکار بعضی از ضروریات دین مانند بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و اعتقاد و علاقه باطنی به بر چیده شدن احکام شرع و تمایل به قول ملحدان و اباحی مذهبیان بسیار است ولی در ظاهر [از ترس] خلاف آن اظهار می شود. و این نیز از کفر نفاق بشمار می رود، و صاحب آن از دین خارج و گسسته است و در آتش جهنم جاویدان

خواهد بود. و حال صاحب کفر نفاق از حال کافر محارب بدتر است، زیرا وی بین کفر باطن و نفاق ظاهر را جمع کرده است.

2- یا ریا در عبادات با تصدیق اصل دین، مثل اینکه در حضور مردم نماز می گزارد ولی در خلوت ترک می کند، و با اطلاع یافتن مردم روزه می گیرد و بی آگاهی آنها روزه می گشاید. چنین شخصی اگر چه از اصل دین بیرون نیست و از کفار محسوب نمی شود ولی بدترین اهل اسلام است، زیرا خلق را بر خالق ترجیح داده، و تقرب به مردم را از تقرب به خدا دوستتر دارد، و ترسش از مذمت آنها از ترس از عقاب الهی بیشتر است.

3- یا ریا به مستحبات، و این نیز مذموم و مهلک است و لیکن به درجه ای پائین تر از قسم قبل، زیرا صاحب آن اگرچه ستایش خلق را بر مدح خالق مقدم داشته اما ترس از مذمت آنها را بر خوف عقاب خداوند مقدم نداشته است، از آنرو که ترک مستحب عقاب ندارد.

4- یا ریا در چگونگی و وصف عبادت واجب یا مستحب، مانند انجام دادن آنچه ترکش نقصانی باشد یا ترک آنچه انجام دادنش نقصان باشد یا به زیادتی علاوه بر خود مستحبات، مانند حضور در نماز جماعت پیش از مردم به قصد صف اول و امثال این. همه اینها مذموم است اما بعضی از آنها بدتر است.

فصل 34 : انگیزه های ریا

انگیزه ریا یا دستیابی و تمکن به گناه است، مانند ظاهر ساختن پارسایی و تقوا تا مشاغل حکومت و قضا به او واگذار شود و از این راه به جاه و استیلا نائل گردد و به ظلم و جور حکم کند و رشوه ستاند یا امانتها و صدقات و اموال یتیمان و امثال اینها به او سپرده شود، تا بتواند از آنها برای خویشتن بر گیرد، و مثل حضور در مجالس علم و وعظ و سوگواری برای نگاه کردن زنان و

کودکان. این گونه ریا بدترین درجه آن و گناهِش از همه بیشتر است. و نزدیک به این نوع ریا اظهار دیانت و تقواست برای اینکه تهمت گناهِانی را که مرتکب شده از خود دفع کند، یا به بهره و لذتی مباح از لذات دنیوی دست یابد، مانند اشتغال به موعظه و امامت نماز و تدریس و اظهار صلاح و ورع، تا اموال به او بذل شود و زنان به همسری وی رغبت نمایند، یا ترس از اینکه به دیده نقص و حقارت در وی نگرند، یا تنبلی و بطالت به او نسبت دهند مانند ترک شتاب و خنده بعد از اطلاع مردم بر آن، از بیم اینکه به بازی و شوخی شناخته شود و مورد تحقیر قرار گیرد، و مثل شب زنده داری و ادای نافله هنگامی که در بین نمازگزاران شب بسر می برد تا به کسالت و تنبلی منسوب نگردد، و حال آنکه در خلوت مطلقاً به نمازهای مستحبی نمی ایستد. و همچنین خودداری از خوردن و آشامیدن در روزی که روزه مستحبی دارد و تظاهر و تصریح می کند که من روزه ام. و چه بسا تصریح نمی کند که روزه دارم، بلکه می گوید: عذری دارم، و در اینجا دو ریا را با هم جمع می کند: یکی ریا به روزه داشتن، و دیگری و یا به اخلاص و بی ریائی. و اگر کسالت و شهوت وی را به انجام ندادن مستحبات و نوافل و صبر نکردن از خوردن و نوشیدن وادار کند، پیش خود به تصریح یا کنایه عذر می آورد که گویی ترک نماز و روزه [مستحبی] به سبب مرض یا ضعف یا شدت عطش یا خوشحال کردن فلانکس بوده است، و سخنان و عذرهای دیگر، که از زبانش جاری نمی شود مگر به سبب آنکه ریشه ریا در جانش استوار و راسخ شده است. اما انسان مخلص جز خدا و تقرب به او چیزی نمی خواهد، و به خلق و حصول منزلت در دل ایشان اعتنائی ندارد، و اگر روزه دار نیست دوست ندارد که دیگران درباره وی اعتقادی پیدا کنند که مخالف علم خدا (یعنی خلاف واقع) است و بدین سبب اهل تزویر و تلبیس

شود، و اگر روزه دار است به علم خدا خرسند است و در آن کسی را شریک او قرار نمی دهد.

و چون این انگیزه ها بعضی از پستی قوه غضب ناشی می شود و بعضی از زبونی قوه شهوت، پس بعضی از انواع ریا از رذائل قوه غضب است و برخی از رذائل قوه شهوت.

تنبیه : ریای جلی و ریای خفی

ریا دو گونه است، جلی و خفی، و ریای جلی آنست که آدمی بدون قصد ثواب اخروی به عملی برانگیخته شود. و ریای خفی آنست که انسان عملی را صرفاً برای ریا و بدون قصد ثواب الهی انجام ندهد بلکه عملی را که برای تقرب به خدا انجام می دهد در خلوت بکاهد و سبک انجام دهد. نشانه این گونه ریا آنست که اگر مردم بر آن عمل آگاه شوند خوشحال گردد، البته نه برای مقاصدی که قبلاً ذکر شد، بلکه برای کسب نوعی منزلت در دل مردم، و از آنان توقع احترام و تعظیم و بر آوردن حاجات داشته باشد و اگر در احترام او کوتاهی کنند آن را بعید و خلاف انتظار شمرد، که گویی دلش از مردم تقاضای اکرام و احترام نسبت به طاعت پنهان خود دارد با اینکه کسی بر آن اطلاع نیافته است. شکی نیست که این تقاضا از شائبه پنهانی ریا که از رفتن مور پوشیده تر است خالی و بر کنار نخواهد بود، و اگر نزد وی وجود و عدم طاعت در هر چه متعلق به خلق است یکسان باشد و به علم خدا درباره آن قانع و خرسند شود این توقع موجه نخواهد بود. و نشانه خلوص عمل از ریا این است که فرقی بین آگاهی انسان یا حیوان چهارپا بر عبادت او وجود نداشته باشد، و مادام که چنین فرقی می یابد در واقع از توقع چیزی از مردم در مورد طاعت خود خالی و منفک نیست، و این توقع عمل را ناچیز و باطل می کند. امیر مؤمنان علیه السلام

فرمود: «خدای تعالی در روز قیامت به قرآن خوانان می فرماید: آیا [در دنیا] کالا به شما ارزان فروختند؟ آیا ابتدا بر شما سلام نکردند؟ آیا حاجتهای شما بر نیاموردند؟ امروز شما را ثوابی نیست، اجر خود به تمامی گرفتید!»

فصل 35: چگونه ریا عمل را تباه می کند

اگر قصد و نیت عمل بر اخلاص بوده و تا پایان استمرار داشته باشد سرور و شکفتگی خاطر بعد از ظهور و علنی شدن آن، نه قبل از آن، عمل را باطل نمی کند چنانکه بعضی از اخبار گذشته بر این مطلب دلالت داشت، و نیز اگر این شادی و نشاط برای یکی از مقاصد سابق الذکر باشد. ولی اگر این شادمانی برای گمان حصول منزلت در دلها باشد گناه نوشته می شود. و اگر آشکار شدن عمل بعد از انجام آن از جانب خود او و با باز گفتن آن همراه رغبت و شادی باشد بسا گفته شده است که عمل او باطل است، زیرا حُب باز گفتن آن دلالت بر این دارد که دل وی به هنگام عبادت از وجود ریای خفی خالی نبوده است. مؤید این قول این روایت است که: «مردی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: روزه پیوسته دارم. فرمود: نه روزه داری و نه بی روزه!» و این روایت دیگر که: «ابن مسعود از مردم شنید که می گوید: دوش سوره بقره خواندم. گفت: نصیب وی از آن همین بود».

اما ظاهر این است که عمل او باطل نمی شود بلکه ثواب آن محفوظ است اگرچه به سبب ریائی که بعد از فراغ از عمل از او صادر شده عقوبت می شود. و دلیل آن این است که اگر عمل تمام شد بطلان را نمی رساند، زیرا به آنچه انسان توجه و آگاهی ندارد مؤاخذه نمی شود، وگرنه تکلیف به محال لازم می آید. و آن خبر اگر صحیح باشد، انکار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به روزه پیوسته

آن شخص بوده نه برای اظهار آن. و سخن این مسعود اگر ثابت هم باشد حجّیت ندارد.

و اگر عمل را با اخلاص و نیّت درست آغاز کرده ولی در اثنای آن بعضی از مردم بر آن آگاه شدند و برای او سرور و خوشحالی پیدا شد، چنانچه اطلاع مردم باعث عمل و مؤثر در آن نباشد به طوری که اگر کسی هم مطلع نمی شد او عمل را با اخلاص و بدون سستی انجام می داد، و نیز اگر شادی او برای یکی از مقاصد صحیحی که قبلاً ذکر شد باشد، عمل باطل نمی شود و گناهی هم مرتکب نشده، به دلیل اخباری که گذشت. ولی اگر آگاهی مردم باعث عمل نبوده و لیکن برای یکی از مقاصد مذکور نبوده بلکه گمان می برده که با ظهور عمل به جاه یا مال می رسد حق این است که عمل باطل است و او گناهکار شمرده می شود به دلیل عمومیت اخبار پیشین. و اگر اطلاع مردم باعث و مؤثر در عمل بوده این ریای حرام است، خواه نیروی آن انگیزه نسبت به قصد تقرب بیشتر یا مساوی یا کمتر باشد، پس عمل باطل است و اگر عمل واجب و فریضه است باید اعاده و قضا کند، به دلیل اخبار سابق الذکر، و به دلیل این قوم پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «عمل مانند ظرف است، اگر آخرت نیکو و خوش باشد اولش نیز چنین است». و نیز این قول آن حضرت : «هر که ساعتی با عمل خویش ریا کند، عمل قبل آن نیز باطل است».

اما این در عمل مرکبی است که اجزاء دارد و صحت آن متوقف بر صحت هر یک از آنهاست، مانند روزه و نماز و حج. و اما عملی که هر جزء آن مستقل است و صحت بعضی از اجزاء موقوف بر صحت بعضی دیگر نیست، مانند صدقه و قرائت قرآن، پس ریائی که در اثنا پدید آید همین عملی که بعد از ریا واقع شده باطل می شود و آنچه سابق بر آن بوده باطل نمی گردد، و پدید آمدن ریا

نسبت به گذشته مانند پدید آمدن آن بعد از انجام عمل است. و این حکم در موردی است که ریا بعد از عقد نیت طاعت بر پایه اخلاص پدید آمده، خواه تا پایان عمل از ریا بازنگشته، یا بعداً در اثناء عمل پشیمان شده و از ریا استغفار کرده باشد. و اما همزمان با قصد و نیت، که مثلاً نماز را با قصد ریا شروع کند، اگر با این حال عمل را تمام کند بی شک گناهکار است و آن عمل مقبول نیست. و اگر در اثناء عمل پشیمان شده و از ریا بازگشته و استغفار نموده، مجرد قصدی که باعث اطلاع مردم برای بعضی از مقاصد صحیح که گفته شد و خوشحالی به آن اشکالی ندارد و عمل را باطل نمی کند، و اگر غیر از این باشد عمل فاسد و تباه است، و همه شقوقی که ذکر شد در این معنی یکسان است.

فایده: شائبه ریا عمل را باطل می کند

چون ملاک و مناط صحت و فساد اعمال قصد و نیت است، که اعمال به نیت است و برای هر کسی همان است که نیت کرده «انما الاعمال بالنیات و لکل امری ء مانوی» پس هر عملی که شائبه های ریا در آن باشد باطل و فاسد است، خواه پنهانی واقع شود یا آشکارا، و هر عملی که خالص برای خدا باشد و صاحبش ریا در آن داخل نکند در پنهان و آشکار کردنش باکی نیست.

اما اگر در اظهار عمل یا بازگو کردن آن بعد از انجام عمل قصد صحیحی داشته باشد، مانند ترغیب مردم به کار خیر یا تشویق آنها در اقتدا به وی، اظهارش بهتر از اخفاء است به شرط آنکه آلوده به ریا یا فساد دیگر، مثل اهانت به فقیر در صدقه دادن، نگردد و اگر مشتمل بر چیزی از این قبیل باشد پنهان کردنش از علنی کردن بهتر است، و بدین گونه می توان بین اقوال و اخبار را جمع کرد.

خلاصه آنکه : هرگاه قبل از شوائب ریا پاک و خالی شود، به طوری که اخلاص در هر دو حالت یکسان باشد، آشکار ساختن کار خیری که الگو قرار می گیرد برتر است، ولی اگر شوائب ریا وجود داشته باشد اقتدای غیر به او سودی نمی بخشد، زیرا چنین حالتی هلاک کننده است و پنهان ماندنش بهتر است. بنابراین کسی که عمل را آشکار می کند باید بداند یا گمان برد که از او پیروی می شود، و مراقب دل خود باشد که ریای خفی در آن پدید نیاید. و چه بسا عمل را به بهانه اینکه مورد پیروی دیگران است آشکار می کند و حال آنکه در درون خود قصد نیک نمائی به وسیله آن عمل و مقتدا شدن دارد، و در واقع حال هر که عمل خود را آشکار می سازد همین است مگر کسی که خداوند او را به قوت نفس و خلوص نیت تاءید گردد باشد. پس سزاوار نیست که ضعیف النفس خود را بفریبد و از جائی که نمی فهمد خود و دیگران را گمراه کند و به هلاکت افکند. زیرا ضعیف مثل غریقی است که اندکی شنا می داند و کسانی را در حال غرق شدن می بیند و دلش می سوزد و برای نجات آنها خویشتن را به دریا می زند و در نتیجه خود و دیگران را به هلاکت می افکند. و اینجا لغزشگاه گامهای عالمان و عابدان است که در آشکار ساختن عمل به صاحبان نفس قوی تشبه می جویند ولی دل خود را با اخلاص تقویت نمی کنند و اجرشان به سبب ریا ناچیز و باطل می شود. و درک و فهم این مطلب جداً دشوار است و جز شناوران دریای علم اخلاق آن را در نمی یابند. و خلوص در این مورد با این نشانه شناخته می شود که اگر مردم به یکی از اقران و امثال او اقتدا کردند حالش دگرگون نشود، و اگر میل قبلی اش این است که او مقتدا باشد در این صورت آشکار کردن عمل خالی از شوائب ریا نخواهد بود.

بیدار باش

اکنون که دانستی ملاک و مناط در صحّت و فساد اعمال همانا قصد و نیّت است، این را نیز بدان که هر عملی که خالص برای خدای سبحان نباشد و غیر او در نظر باشد سزاوار است که ترک شود، و اگر خالص برای خدای تعالی و بر قصد صحیحی باشد، ترک آن به مجرد وسوسه ها و اندیشه های شیطانی شایسته نیست. زیرا شیطان نخست به ترک عمل می خواند و اگر پاسخ مثبت نیافت به ریا دعوت می کند، و چون از آن نیز ناامید گشت می گوید: این عمل خالص نیست، بلکه ریائی است، پس چه فایده ای دارد؟!

اما اعمال یا از طاعات لازمی است که مربوط به غیر نیست، مانند نماز و روزه و حج و امثال اینها، یا از طاعاتی است که به خلق مربوط است، مانند امامت و قضاء و حکومت و فتوا دادن و موعظه کردن و تعلیم و تدریس و انفاق مال و مانند اینها.

اما قسم اول: اگر قبل از فعل ریا داخل آن شود، به طوری که انگیزه آن ریا باشد نه خلوص و قربت، باید آن را رها کرد و از شروع آن خودداری نمود. و اگر بعد از قصد و عزم و یا مقارن آن پدید آید، نباید عمل را ترک کرد زیرا در آغاز انگیزه دینی داشته، و ریا بر آن طاری شده، پس باید در دفع ریا و تحصیل اخلاص بکوشد، و نفس خویش را با معالجاتی که ذکر خواهیم کرد قهرا به اخلاص بر گرداند. و مادام که در مقام مجاهده با نفس خود است و او را در میلی که به ریا دارد مورد عتاب قرار می دهد و در درون خود از تمایل به ریا بیزار و متنفر است، امید نجات درباره وی هست؛ و شاید خداوند به رحمت گسترده خود با او به مسامحه رفتار کند. و اما اگر در مقام مجاهده نیست، و در دل خود از میلی که به ریا دارد ناخشنودی و کراهتی احساس نمی کند، بلکه

زمام اختیار را به نفس اماره سپرده است، و این نفس در اعمال ریا می کند و او هم در این کار بی آنکه راهی برای قهر و غلبه بر آن بجوید و از ریاکاری ناراضی و ناراحت باشد به دنبال آن می رود، در فساد و بطلان اعمالش شکی نیست و هر چه زودتر باید آن را ترک کند، هر چند باعث آن در آغاز قصد قربت بوده و ریا در حین عزم یا بعدا پدید آمده باشد.

و اما قسم دوم: که با مردم سروکار دارد - یعنی پیشنمازی و قضاء و تدریس و فتوا کردن و وعظ و ارشاد و امثال اینها - خطرهایش بزرگ و ثواب آن نیز عظیم است. پس کسی که از حیث علم صلاحیت این کارها را دارد - اگر دارای نفسی قوی است که به مردم اعتنا و توجهی ندارد و وسوسه های نهانی او را تحریک نمی کند و به عظمت و قدرت و دیگر صفات کمالیه پروردگار خود معرفت کامل دارد به طوری که این معرفت او را از التفات به خلق و آنچه در دست آنهاست و ممکن است به خاطر آنها ریا کند و رضای آنان را بر رضای خداوند برگزیند باز دارد - در این صورت برای چنین شخصی بهتر این است که این منصبها را ترک نکند تا به ثواب عظیم آن نائل شود. و اگر دارای نفسی ضعیف است، همچون پر کاهی در هوا که باد هر دم آن را به سوئی می برد، چنین کسی از ریا و دیگر خطرهای آن ایمن نیست، و لازم است آن منصبها را ترک کند.

از اینرو بود که گذشتگان اهل یقین از این منصبها می گریختند و پیرامون آنها نمی گشتند. و در بزرگی خطر و کثرت آفات آنها و لزوم درنگ و احتیاط برای کسی که به آنها اشتغال می ورزد اخبار بسیار وارد شده است، و آنچه در تهدید و وعده های ترس آور درباره علمای بدکردار رسیده برای حذر کردن از فتنه های علم و آفات و غائله آن کافی است. و از آنچه پشت عالمان بی عمل و اهل

گفتار بی کردار را شکسته سخن عیسی بن مریم علیه السلام است : «ای علمای بد! روزه می گیرید و نماز می گزارید و صدقه می دهید و آنچه دیگران را به آن امر می کنید خود به جا نمی آورید! و چیزی را که علم ندارید درس می دهید پس چه بد است آنچه حکم می کنید! توبه شما به گفتار و آرزوست، و به هوای نفس عمل می کنید، شما را چه سود می بخشد که تن های خود را پاکیزه کنید و حال آنکه دل های شما چرک آلود است! حق را به شما می گویم : مانند آردبیز م باشید که آرد پاکیزه از آن بیرون می رود و نخاله در آن می ماند! شما نیز چنین اید! حکمتها از دهانتان بیرون می آید و غل و غش در سینه های شما بجا می ماند! ای بندگان دنیا! کس که خواهش و شهوت او از دنیا به سر نیامده و علاقه و رغبت او از دنیا گسسته نشده چگونه آخرت را در می یابد! حق را به شما می گویم : دلهایتان از اعمالتان می گرید، دنیا را زیرا زبانتان و عمل را زیر پایتان نهاده اید. به حق با شما سخن می گویم : آخرت خود را برای آبادی دنیاتان ویران کردید، که صلاح دنیا را بیش از صلاح آخرت دوست دارید! پست تر از شما کیست اگر بدانید! وای بر شما! تا کی راه به شب روان می نمائید و خود در محله حیرت زدگان ایستاده اید گویا اهل دنیا را دعوت می کنید که آن را بیفکنند تا شما بردارید! آهسته آهسته! وای بر شما! خانه تاریک را چه سود که چراغ بر پشت بامش نهند و اندرون آن وحشتناک و تیره باشد! و همچنین شما را سودی ندهد که نور علم در دهان شما بدرخشد ولی درونتان از آن خالی و تاریک باشد. ای بندگان دنیا! نزدیک است که دنیا شما را از بیخ بر کند و به رو دراندازد و بینی شما را به خاک مالد، و آنگاه گناهان شما گریبانگیرتان شود (یا به سبب گناهانتان موی پشانی شما را بگیرند و به دوزخ برند)! علمتان شما را از پشت می راند تا به پادشاه جزا دهنده بسپارد برهنه و

تنها! و شما را در جایگاه زشتی و رسوائی بدارد، و سپس به سزای اعمال بدتان به زبونی و خواری گرفتار سازد!!» (181).

و از اهل این منصبها صادق مخلص از اینجا شناخته می شود که هرگاه کسی عادلتر و خوش گفتارتر و عالمتر از او و مقبولتر برای مردم یافت شود شاد و خوشحال گردد و حسد نورزد، و چون بزرگان در مجلس او حاضر شدند یا به او اقتدا کردند سخنش دگرگون نشود و حالش تفاوت نکند، بلکه بر همان حال و روش باقی بماند، و به بندگان خدا با یک چشم بنگرد.

تنبیه : چون حقیقت ریا را شناختی، خواهی دانست که هرگاه کردار یا گفتار بعضی از شایستگان محرک دیگران برای اشتغال به طاعت شود این طاعت اگر با خلوص آغاز شده باشد ریائی نیست، هر چند آن دیگری اگر طاعت یکی از صالحان را نمی دید یا نمی شنید آن را انجام نمی داد. پس کسی که به سحر خیزی و نماز شب عادت ندارد ولی در جائی با شب زنده داران و نماز شب گزاران باشد و چون ایشان برخیزند و به نماز پردازند نشاط پیدا کند و در تهجد با آنان موافقت نماید، این عمل بعد از آنکه به قصد ثواب و تقرب به خدا باشد ریا نیست، زیرا هر مؤمنی به عبادت پروردگار و نماز شب رغبت دارد، و لیکن موانع و غفلت او را باز می دارد، و چون اشخاص شب زنده دار و متهجد را ببیند مشاهده طاعت ایشان سبب زوال غفلت از او خواهد شد، همچنانکه سخن و وعظ آنان نیز می تواند چنین تأثیری داشته باشد و انگیزه دینی بدون ریا محرک اوست و وی را به موافقت با ایشان می خواند. و چه بسا مواردی که در آن مانعی نباشد و فرصت را غنیمت شمرد و او را از موضع ایمان به طاعت برانگیزد. و بر همین قیاس است دیگر اعمال نیک از قبیل روزه و صدقه دادن و قرائت قرآن و ذکر و امثال اینها.

فصل 36 : علاج ریا

از آنجا که اسباب و انگیزه های ریا محبت لذت مدح و ستایش، و نفرت و گریز از درد و رنج مذمت و نکوهش، و طمع به مال و منافع مردم است، راه علاج آن قطع و ریشه کنی این اسباب و عوامل است و راه علاج قطع دو انگیزه اول (دوستی مدح و نفرت و رنج و درد ذم) قبلا گفته شد. و راه بر طرف کردن عامل سوم (طمع) خواهد آمد. آنچه در اینجا ذکر می کنیم علاج علمی ریا است، و آن این است که بداند چیزی مورد رغبت قرار می گیرد که سودمند باشد، و اگر دانست که زیان آور است البته از آن اعراض خواهد نمود. در این صورت، سزاوار است که هر مؤمنی به یاد داشته باشد که ریا چه زیانها به او می رساند و چگونه صفا و پاکی دل وی را از میان می برد و از توفیق در این دنیا و قرب و منزلت در پیشگاه خدا محروم می کند و او را با چه دشمنی و عذابی روبرو می سازد. و چون اینها را به خاطر آورد و آنچه را که در دنیا به سبب ریا از مردم به دست می آورد با آنچه را که در آخرت از ثواب اعمال از دست می دهد بسنجد هر آینه ریا را ترک خواهد کرد. علاوه بر این گناهی یک عمل اگر از روی اخلاص باشد کفه حسناتش را سنگین می کند، ولی اگر به واسطه ریا فاسد شود کفه سیئات را سنگین می کند و به آتش دوزخ می افکند. وانگهی ریاکار در دنیا به سبب ملاحظه دل مردم پریشان خاطر و مشوش است، زیرا رضای مردم حد و پایانی ندارد، و هرگاه طایفه ای را از خود خشنود می کند گروهی دیگر از او می گسلند، در هر که رضای مردم را با ناخشنودی خداوند بجوید خدا بر او خشم خواهد گرفت و مردم را نیز از او ناراضی و خشمگین خواهد ساخت.

دیگر آنکه از ستایش مردم چه نفعی می برد که بخاطر مدح آنها مذمت و ملامت خداوند را بر می گزیند و حال آنکه ستایش مردم نه روزی او را افزون می کند و نه مرتبه او را بالا می برد و نه در روز فقر و درماندگیش یعنی در روز قیامت سودی برای او دارد؟! و کسی که ریاء او برای طمع به مال مردم است باید بداند که دلها مسخر خداوند است و اوست که به منع و بخشش او می دارد، و مردم در این کار وسیله ای بیش نیستند، و رازقی جز خدا وجود ندارد، و هر که طمع در خلق بندد از ذلت و زبونی بر کنار نخواهد بود، و اگر هم به مقصود برسد از منت و خواری خالی نخواهد ماند. و هرگاه درباره این مطلب بیندیشد و منکر فردای قیامت نباشد، غفلتش زایل شود و رغبتش از ریا به سستی و کاستی گراید و با دل خویش به خدا روی آورد، و با تمام وجود از دیگران گسسته و به جناب مقدس پروردگار پیوندد.

و برای ریاکار کافی است که بداند اگر مردم از قصد ریا که در اندرون دارد و اخلاصی که اظهار می کند آگاه شوند وی را دشمن خواهند داشت، و خداوند سرّ ضمیر او را مکشوف خواهد ساخت تا او را مبعوض و منفور دارند. اما اگر این شخص برای خدا اخلاص داشته باشد خداوند اخلاص او را آشکار می کند و او را محبوب مردم و دلهاشان را مسخر آنان قرار می دهد، و زبانشان را به مدح و ثنای وی می گشاید، با اینکه او را به واسطه مدح مردم کمالی حاصل نمی شود و به سبب ذم آنان نقصانی پدید نمی آید.

مطلب دیگر آنکه هر که دلش به نور ایمان روشن و سینه اش با یقین و عرفان گشاده شود، و معنی واجب و حقیقت ممکن را بشناسد، و یقین کند که واجب تعالی - یعنی حقیقتی که ذات او مقتضی تحقق و بقاء است و وجود صرف می باشد - ضروری است که تام و کامل مطلق باشد و حقیقتی تامتر و

کاملتر از او نتوان تصور کرد، و حقیقتی که چنین قدر و مرتبه ای دارد واجب است که همه ما سوای او به وی مستند و وابسته باشیم و از او صادر شوند به بهترین و شریفترین انحاء صدور. و از این نحو صدور که اشرف و اقوای صدور است قویتر در اختراع و دلالت کننده تر بر کمال عظمت و قدرت موجد آن نمی توان تصور کرد، به این معنی که ماسوای او از موجودات با اعتبارات و شئونات درجات ذات و اشراقات تجلیات صفات اویند، چنانکه گروهی از حکما بر آنند، یا ماسوای او ماهیّات امکانی اند که علما (در وجود ذهنی) و عینا (در وجود خارجی) اختراع او و صادر از او به نحو وجودات خاصّه متعدده ارتباطیه به صرف اراده و مشیّت اویند، چنانکه جمعی دیگر بر آنند⁽¹⁸²⁾، و اگر موجودات ماسوی به قویترین انحاء استناد به او مستند و وابسته نباشند، تمام و فوق تمام نخواهد بود، زیرا ذاتی که همه موجودات به او وابسته اند از آنها کاملتر و شریفتر است. و چون دانست که خدای سبحان چنین است، می داند که در وجود حقیقی جز او نیست و غیر او در حقیقت عدم است و آنچه از وجود و ظهور دارد از اوست، و بعد از این معرفت دیگری را بر او اختیار نمی کند، و می داند بندگان همگی عاجزند و مالک سود و زیان خویش نیستند و زندگی و مرگشان به دست خودشان نیست، پس دلش به دیدار خلق دگرگون نمی شود، و به آنها جز با اندیشه های ضعیفی که به خاطرش خطور می کند و بر طرف ساختن آنها دشوار نیست توجه و التفاتی ندارد، و طوری عمل می کند که اگر جز خودش کسی بر روی زمین نباشد همان گونه عمل می کرد.

و اما علاج عملی، این است که خود را به پنهان داشتن عبادات عادت دهد و به هنگام عبادت در به روی دیگران ببندد، همچنانکه معاصی و اعمال زشت خود را از مردم پنهان می دارد، تا دلش به علم و اطلاع خدا بر عبادت او قانع و

خرسند شود، و نفس او دیگر برای طلب آگاهی غیر خدا به آن عبادت با او کشمکش نکند. و این کار اگر در آغاز مجاهده دشوار باشد پس از مدتی صبر و مقاومت اگر چه به تکلف باشد با رسیدن الطاف الهی و حسن توفیق و تاءیدی که به مدد عبادت حاصل می شود آسان خواهد شد :

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بآنفسهم» (رعد، 11)

«خدا آنچه را که نزد گروهی هست تغییر ندهد تا آنها آنچه را که در نفسهایشان هست تغییر دهند».

پس از بنده مجاهده است و از خدا هدایت :

«ان الله لا یضیع اجر المحسنین» (توبه 120)

«خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند».

تتمیم

کسی که نهال ریا را با قطع طمع از مردم و کوچ شمردن مدح و ذم آنها از دل بر می کند چه بسا شیطان او را، بخصوص در اثناء عبادت، رها کند و از سوی دیگر به وسیله اندیشه ها و وسوسه های ریا با وی به معارضه برخیزد تا در قلب او میلی پنهانی به ریا و دوستی آن پدید آورد. حق این است که این خواطر (آنچه بر خاطر گذرد) و وسوسه ها حرام نیست و عبادت را فاسد و باطل نمی کند، البته به شرط آنکه از این میل و حبّ پنهانی خوشش نیاید و بر نفس خود غلبه کنند و از اثر پذیری و دگرگونی آن از وسوسه های شیطان ناراضی و متنفر باشد و با شیطان ستیزه نماید و برای دفع خاطرها و اندیشه های شیطانی بکوشد، زیرا خداوند بندگان خود را جز به اندازه ای که طاقت دارند مکلف نمی سازد، و در اختیار و قدرت آنها نیست که شیطان را از وسوسه هایش باز دارند و سرشت و طبیعت خویش را از بیخ و بن بر کنند تا به شهوات میل پیدا نکنند،

بلکه آخر چیزی که مقدر آنهاست مقابله با وسوسه ها و تحریکات شیطان و میل طبع به وسیله کراحت و غلبه بر نفس در این میل است، همراه با کوشش و مجاهده در دفع اینها از طریق تذکر معالجاتی که برای ریا و وسوسه ها مقرر است، و چون چنین کردند وظیفه واجب خود را به جا آورده اند. و دلیل این مطلب اخباری است که دلالت بر مؤاخذه نشدن به مجرد وسوسه دارد، و نیز این سخن پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : «سپاس خدای را که کید شیطان را به وسوسه باز گردانید». پس وسوسه شیطان و میل نفس در صورتی که با کراحت و سرپیچی و امتناع رد شود زیانی نمی رساند، زیرا وسوسه ها و خواطر و اندیشه ها و تخیلاتی که آدمی را به ریا بر می انگیزد از شیطان است، و میل و رغبتی که بعد از این خواطر پدید می آید از نفس است، و امتناع و سرپیچی و کراحت از ایمان و از آثار عقل است و آنچه از نفس [آماره] و شیطان است هرگاه عقل و ایمان به مقابله آنها برخیزد زیانی نمی رساند. و از اینرو یکی از بزرگان گفته است : «آنچه از نفس توست و نفس تو آن را برای نفس تو مکروه می دارد، آنچه از جانب دشمن توست تو را زیانی نمی رساند، و آنچه از نفس توست و نفس تو آن را برای نفس تو خوش می دارد پس نفس خود را ملامت کن».

اما راههای دفع خواطر و اندیشه های ریا در اثناء عبادت، در حالی که انسان از آنها کراحت دارد، چهار است :

اول - اینکه در ردّ وسوسه های شیطان با وی به جدال و ستیزه پردازد و آن را ادامه دهد.

دوم - آنکه بر تکذیب و دفع شیطان اقتصار کند بدون اینکه به جدال وی برخیزد.

سوم - به تکذیب او نیز نپردازد، بلکه در ضمیر خود به کراهت ریا و کذب شیطان اکتفا کند، و بر این حال استمرار نماید بدون اینکه به مخاصمه و تکذیب اشتغال ورزد.

چهارم - بر آنچه در آن اخلاص و توجّه به خدا هست، یا به اینها رهنمون می شود، مانند پنهان داشتن عبادت و صدقه، بیفزاید زیرا اینها شیطان را به خشم می آورد و موجب یأس او می شود و اگر به این عادت بنده پی برد از بیم آنکه مبادا بر حسناتش بیفزاید دست او بر می دارد.

و شکی نیست که اشتغال به مجادله و تکذیب و ادامه و اطاله آن مانع از حضور قلب می شود و از توجّه به خدا باز می دارد، و این برای اهل سلوک نقصان است. پس راه درست برای هر مؤمنی این است که همواره در نهانخانه دل خویش ریا را مکروه دارد و شیطان را تکذیب کند، و همیشه بر این عزم باشد که هرگاه شیطان بر او هجوم آورد و با وسوسه های ریا به مبارزه وی برخیزد او هم بر آنچه شیطان را به خشم می آورد (اخلاص) بیفزاید و موجب یأس او شود، و اگر در اثناء عبادت اندیشه های شیطانی به ذهنش خطور کند بر قصد و نیّت نخست خویش پایداری و مداومت کند، و به اخلاص و مقدمات آن بیفزاید که این روش موجب ناامیدی شیطان می شود، و چون بنده را به این صفت شناخت دیگر متعرض او نخواهد شد.

و شایسته مؤمن آنست که در همه صفات و ملکات همین روش را داشته باشد، مثلاً هرگاه یقین کامل و عقیده محکم به خدا و صفات کمالیه او حاصل شد و در جان وی جای گرفت، و کراهت شک و وسوسه در دلش استوار گشت، اگر در اثناء عبادت یا غیر آن وسوسه ای پدید آمد، سزاوار است که یکسره به معارضه با شیطان مشغول نشود، بلکه به همان یقین قلبی و کراهت

شک و وسوسه اکتفا کند، و به این اعتقاد باشد که این وسوسه ها اصل و ریشه ای ندارد و قابل اعتنا نیست. و همچنین اگر خیرخواهی برای مسلمین و کراهت و بیزاری از حسد را در جان خویش جای داده، هرگاه شیطان وسوسه های حسد را در دلش می افکند باید به آنها اعتنا و التفاتی نکند، و به همان خوی خیرخواهی مسلمانان و نفرت از حسد ادامه دهد، و بر همین قیاس درباره دیگر صفات و اخلاق.

مثال کسی که زمانی دراز به معارضه با شیطان مشغول می شود مثل کسی است که بخواهد به مجلس علم و وعظ برود تا به فایده و هدایتی نائل شود در راه شخص گمراه فاسقی به او بر بخورد و او را به مجلس فسق دعوت کند و وی امتناع نماید و کار او را ناشایست و منکر شمارد، پس چون شخص گمراه! ابا و امتناع او را دانست به مجادله با وی مشغول شود و او نیز برای رد کردن گمراه با وی در بر آورده شدن مقصودش همدست گردد، به این گمان که مصلحتش این است، و حال آنکه غرض گمراه از مجادله همین است که او را از نیل به مقصودش باز دارد. اما مثل کسی که به تکذیب شیطان سرگرم می شود مثل کسی است که به مبارزه و نبرد با گمراه که او را به مجلس گمراهی می خواند مشغول نشود، بلکه بایستد تا او را از راه خود دفع کند و آنگاه با شتاب راهی شود، و گمراه به اندازه توقّف او برای دفع وی شادمان گردد. و اما مثال کسی که به حالت عزم قلبی خود بر اخلاص و اجتناب از ریا اکتفا می کند مثل کسی است که اصلاً به دعوت گمراه اعتنا و توجهی نمی کند، و به راه و روش خود ادامه می دهد. و اما مثال کسی که به اخلاص و مقدمات آن (آنچه به آن رهنمون می شود) می افزاید مثل کسی است که بعد از دعوت گمراه بر شتاب خود بیفزاید تا او را به خشم آورد. و شکی نیست که فاسق گمراه اگر این

اشخاص را دوباره در راه ببیند همه را به گمراهی می خواند مگر شخص اخیر را، از ترس اینکه مبادا در راه هدایت خود سرعت و شتاب گیرد.

پیوست: اخلاص و حقیقت آن

ضدّ ریا اخلاص است، و آن عبارت است از پاک و خالص ساختن قصد و نیت از غیر خدا. پس هر که از روی ریا طاعت کند مطلقاً ریاکار و مرائی است، و اگر کسی طاعتی را بجا آورد و قصد قربت داشته باشد و لیکن با آن غرضی دنیوی بیامیزد عملش مشوب و غیر خالص است، مثل اینکه در روزه قصد فایده از پرهیز داشته باشد، یا برای خلاصی از خرج برده یا بدخلقی از وی را آزاد کند، یا در حج قصد صحّت مزاج یا خلاصی از بعضی از گرفتاریهای وطن و شرور بدخواهان داشته باشد، یا در تعلّم علم قصد برتری و عزت در میان مردمان یا سهولت طلب مال، یا در وضو و غسل قصد خنک شدن یا پاکیزگی، یا در صدقه دادن قصد رهائی از اصرار و ابرام سائل داشته باشد. بنابراین در این گونه موارد انگیزه طاعت تقرب است و لیکن بعضی از خواطر و اندیشه ها اضافه می شود و عمل او را از اخلاص خارج می کند و مشوب می سازد. پس اخلاص آنست که عمل از همه این شائبه ها، زیاد یا کم، خالی باشد. و مُخلص کسی است که عملش فقط برای تقرّب به خدای سبحان باشد، بدون قصد و نیت دیگر.

بالاترین مراتب اخلاص - یعنی اخلاص مطلق و اخلاص صدیقین - آنست که در عمل صرفاً رضای خدای سبحان خواسته شود، بدون هرگونه غرض دنیوی و اخروی. و این مرتبه تحقّق نمی یابد مگر برای کسی که خدای تعالی را مُحبّ عاشق صادق و مستغرق دریای عظمت و جلال الهی باشد، و مطلقاً توجّه و التفاتی به دنیا نکند.

و کمترین درجه اخلاص، اخلاص نسبی است و آن به قصد ثواب و نجات از عذاب است، و سرور رسولان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حقیقت اخلاص با این گفتار خود اشاره فرموده است که : «اخلاص این است که بگوئی پروردگار من الله است و آنگاه چنانکه فرمانت داده اند استوار بمانی ⁽¹⁸³⁾، برای خدا عمل کنی، و دوست نداشته باشی که تو را برای آن بستایند! یعنی هوای نفس خود را نپرسی، و جز پروردگارت را عبادت نکنی، و در عبادت خود چنانکه دستورات داده اند استقامت ورزی». و این حدیث اشاره است به قطع نظر از ماسوی الله، و اخلاص حقا همین است و تحصیل آن به این است که لذات نفاسی و هوی و هوس شکسته شود و از دنیا طمع بریده گردد و تنها آخرت مورد توجه باشد، بطوری که این حالت بر قلب انسان غالب شود و به تفکر درباره صفات و افعال خدای تعالی پردازد و به مناجات او اشتغال ورزد تا نور جلال و عظمت او بر ساحت دلش پرتو افکند و حب و انس با او در جان وی جای گیرد. و چه بسیار اعمالی که انسان در آنها خود را به تعب می افکند و گمان می کند که خالص برای خداست، و حال آنکه به سبب پی نبردن به آفات آنها مغرور و فریفته شده است، چنانکه یکی از حکایت می کنند که گفت : «سی سال نماز خود را که در مسجد به جماعت در صف اول گزارده بودم قضا کردم، زیرا یک روز به واسطه عذری دیر به مسجد رسید و [چون در صف اول جا نبود] در صف دوم ایستادم، در این حال در درون خود از مردم خجالت کشیدم که مرا در صف دوم می دیدند، پس دانستم که نگاه مردم به من در صف اول مرا خوشحال می کرده و سبب خوشدلی و اطمینان خاطر من چیزی بوده که از آن آگاه نبودم». و این معنی دقیق و درک آن دشوار است و کم است اعمالی که از این آفات سالم باشد، و کم اند کسانی که از خواب غفلت بیدار شوند، و غافلان از

این دقایق همه حسنات خود را در آخرت سیئات می بینند، چنانکه خدای تعالی می فرماید :

«و بدالهم سیئات ما عملوا» «جائیه، 33»

«اعمال بدی که کرده اند برایشان هویدا شود».

«و بدالهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون» (زمر، 47)

«از جانب خدا چیزهایی که به حساب نمی آوردند برایشان آشکار شود».

«قل هل ننبئکم بالاءخسرین اءعمالا؟ الذین ضلّ سعیمهم فی الحیاة الدنیا و

هم یحسبون انهم یحسّون صنعا» (کهف، 103 و 104)

«بگو می خواهید شما را از آنها خبر دهم که به عمل زیانکارترند؟ همان

کسان که کوشش آنان در زندگی دنیا تباه شده و پندارند که کرداری نیکو دارند».

فصل 37 : ستایش اخلاص

اخلاص یکی از منزلهای راه دین است و از مقامات اهل یقین بشمار می رود. و راستی کبریت احمر است، و توفیق وصول به آن از خدای اکبر است، و از اینرو در فضیلت آن آیات و اخبار بسیار رسیده است، خدای تعالی می فرماید :

«و ما امروا الاّ لیعبدوا الله مخلصین له الدین» (بینه، 5)

«و مأمور نبودند جز اینکه خدا را پرستند در حالی که دین را برای او پاک

و خالص کنند».

و می فرماید :

«الاّ الذّین تابوا و اءصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله»

(نساء، 146)

«مگر کسانی که توبه کنند و راه اصلاح پیش گیرند و به خدا پناه برند (به دامن لطف خدا چنگ زنند) و دین خویش برای خدا خالص گردانند».

و می فرماید :

«فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدًا»

(کهف، 110)

«هر که امید دیدار پروردگار خویش دارد باید کاری شایسته کند و در عبادت پروردگار خود هیچ کس را شریک نسازد».

[گویا] این آیه درباره کسی نازل شده که برای خدا عمل می کند ولی دوست دارد که بر کار خود مورد ستایش قرار گیرد.

و در خبر قدسی است : «اخلاص رازی از رازهای من است، آن را در دل هر یک از بندگان خود که دوست دارم به ودیعت می نهم».

و رسول خدا ﷺ فرمود : «اءخلص العمل يجزك منه القليل» «عمل خود را خالص کن (با اخلاص بجا آور) که اندک آن را تو را بسنده است».

و فرمود : «ما من عبد يخلص العمل لله تعالى اربعين يوما الا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه».

«هیچ بنده ای نیست که چهل روز عمل را برای خدای تعالی خالص کند (با اخلاص بجای آورد) مگر اینکه چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری می شود».

و فرمود : «سه چیز است که بر آنها غل نهاده نمی شود» : و یکی از آنها را دل مسلمانی که عمل را برای خدا خالص انجام دهد بر شمرد.

و امیر مؤمنان عليه السلام فرمود : «لا تهتموا لقلة العمل، و اهتموا للقبول» «اندیشه کمی عمل مدارید، بلکه در اندیشه قبول آن باشید».

و فرمود : «طوبی لمن اءخلص لله العبادۃ و الدّعاء، و لم يشغل قلبه بماتری عیناه، و لم ینس ذکر الله بما تسمع اءذناه، و لم یحزن صدره بما اءعطی غیره!». «خوشا آن که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و دلش را به آنچه چشمش می بیند مشغول نسازد، و به آنچه کوشش می شنود یاد خدا را فراموش نکند، و بر آنچه به دیگری داده شده اندوه نخورد».

و امام باقر علیه السلام فرمود : «هیچ بنده ای چهل روز ایمان به خدا را خالص نگرداند - یا فرمود : هیچ بنده ای یاد خدا را چهل روز نیکو بجا نیاورد - مگر اینکه خدای تعالی او را نسبت به دنیا زاهد سازد و درباره درد و دوی آن بینا گرداند، و حکمت را در دلش ثابت و استوار کند، و زبانش را به آن گویا سازد».

و امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل :

«لیبلوکم ایکم اءحسن عملا» «تا شما را بیازماید که کدام نیک کردارترید»

فرمود : «مراد پُر کردارتر نیست، بلکه مقصود درست کردارتر است. و درستی همان ترس از خدا و نیت صادق است»، سپس فرمود : «پایداری بر عمل تا خالص بماند از خود عمل سخت تر است، و عمل خالص آنست که نخواهی کسی جز خدای عزوجل تو را بر آن بستاید، و نیت برتر از عمل است، بدانید که نیت همان عمل است»، سپس این قول خدای عزوجل را تلاوت فرمود : «قل کلّ یعمل علی شاکلته» «بگو هر کسی بر طبیعت و خلق و خوی خویش عمل می کند» و شاکله یعنی نیت ⁽¹⁸⁴⁾.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : «اخلاص جامع اعمال فاضله است، کلید آن قبول پروردگار و توفیق آن رضای الهی است، و هر که خداوند عمل او را بپذیرد و از او راضی باشد با اخلاص است اگر چه عملش اندک باشد، و هر که

خدا عمل او را قبول نکند مخلص نیست هر چند عملش بسیار باشد، به اعتبار عمل آدم عَلَيْهِ السَّلَام و ابلیس. و علامت قبول عمل وجود استقامت و پایداری است به وسیله بذل همه محبوبها همراه با علم و آگاهی نسبت به هر حرکت و سکونی، و انسان مخلص جان خود را در این طریق ذوب می سازد و ثمره قلب خویش را در راه استواری علم و عمل بذل می کند، زیرا اگر این را دریافت همه را دریافته و اگر این را از دست داد همه را از دست داده است، و معنی تنزیه در توحید همین است چنانکه اوّل (تعالی) فرمود: «عمل کنندگان هلاک شدند مگر عبادت کنندگان آنها، و عابدان هلاک شدند مگر عالمان آنها، و عالمان هلاک شدند مگر صادقان آنها، و صادقین هلاک شدند مگر مخلصان آنها، و مخلصین هلاک شدند مگر متّقیان آنها، و متّقیین هلاک شدند مگر اهل یقین، و اهل یقین بر لب خطری عظیم واقعدند! خداوند به پیامبر خویش فرمود: «و اعبد ربّک حتی یاءتیک الیقین»: پروردگارت را عبادت کن تا آن امر یقینی (مرگ) فرا رسد. و کمترین حدّ اخلاص آنست که بنده آخرین درجه توانائی و طاقت خود را به کار برد، و در عین حال برای عمل خود ارزش و قدری نزد خداوند قائل باشد یعنی تصور نکند که بر خداست که پاداش عمل او را بدهد، زیرا باید بداند که اگر خداوند از او بخواهد که حقّ عبودیت را ادا و ایفا کند عاجز خواهد بود، و کمترین مقام مخلص در دنیا سالم ماندن از همه گناهان و در آخرت نجات از دوزخ و دستیابی به بهشت است»⁽¹⁸⁵⁾.

و هر که در این اخبار و اخباری که در اینجا ذکر نشد تاءمل کند، خواهد دانست که اخلاص بر تارک همه فضائل است، و ملاک قبول اعمال و صحّت آنهاست، و عملی که اخلاص با آن نباشد اعتباری ندارد، و خلاصی از شیطان جز به اخلاص ممکن نیست، چنانکه خدای تعالی [از قول شیطان] می فرماید:

«و لا غويينهم اءجمعين، الاّ عبادك منهم المخلصين» (حجر، 39 و 40)
«همه آنها را گمراه می کنم، مگر بندگانِ ویژه کار و برگزیده تو را».

پی نوشت ها :

- 1- این حدیث و روایت بعد هم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده و هم از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام.
- 2- این حدیث را از روی «سفینة البحار»، ج 1 ص 195، تصحیح کردیم.
توجه : همه مصادری که در پاورقی آورده شده از مرحوم استاد محمدرضا مظفر مصحح متن عربی کتاب است.
- 3- این سخن در «احیاء العلوم» (ج 2، ص 86) از سعید بن مسیب نقل شده نه از گفتار پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . مصحح
- 4- تمام این گفتار ماء خود از کلام غزالی در احیاء العلوم (ج 3 ص 87) است.
- 5- یکی از مطالبی که در کتابهای اخلاق اسلامی به طور گسترده مطرح شده مذمت دنیا و مال دنیاست. این گونه ما طلب بر دو نوع است : یک نوع آن اصلا مربوط به اسلام نیست و از تعالیم صوفیان و گفته های بعضی از زاهدان است و به همین جهت در آنها در نکوهش دنیا و کناره گیری از آن مبالغه و افراط شده است (چنانکه مؤلف ما گاهی و تا اندازه ای تحت تأثیر کتاب «احیاء علوم الدین غزالی» همین موضع را دارد و نظر غزالی تقریبا همان نظر اهل تصوف است که در مواردی با نظر اسلام سازگار و موافق نیست) و حتی اخباری در این زمینه نقل شده که صدور آنها از ناحیه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام مسلم نیست و با موازین معتبر اسلامی سازش ندارد.
و نوع دیگر سخنانی است برای اینکه حرص و علاقه مردم به دنیا کم شود تا از شدت حرص و علاقه به دنیا فسادی پدید نیاید نه برای اینکه مردم دنیا را بکلیرها کنند و به اصلاح و تنظیم آن نپردازند. در قرآن کریم و روایات معتبر اسلامی از دنیا و مال دنیا و دوستی دنیا مذمت شده اما نه برای اینکه یکسره از آن دست بردارند و آن را مهمل گذارند بلکه برای اینکه از آن استفاده معتدل و صحیح کنند و در دام آن گرفتار نگردند.
برای توضیح بیشتر در اینجا مناسب دانستیم خلاصه ای از نظر اسلام درباره دنیا و مال دنیا بیاوریم تا به سؤالی که ممکن است در ذهن خلجان کند پاسخ داده باشیم، و آن سؤال این است که در صورتی که یکی از دو هدف دین اصلاح و منظم کردن دنیاست چرا غالبا در دین از دنیا مذمت شده است ؟ پیش از آنکه به این سؤال پاسخ داده شود تکرار این نکته بجاست که همچنانکه مؤلف ما قبلا درباره فضیلت گرسنگی متذکر شد چون طبع آدمی در مورد میلها و شهوتها طرف افراط را خواستار است شرع در منع از آن مبالغه می کند به نحوی که جاهل می پندارد طرف

تفریط مطلوب است، لیکن عالم در می یابد که مقصود حد وسط است. مثلاً چون طبع آدمی نهایت سیری را می طلبد شرع گرسنگی را می ستاید تا در این کشاکش که طبع انگیزنده و شرع منع کننده است اعتدال و میانه روی حاصل شود. این مثال در مورد دنیا و مال و حبّ دنیا نیز صادق است.

نظر اسلام درباره دنیا و مال دنیا: دنیا جای زندگی و مال دنیا وسیله زندگی آدمیان است لکن همان گونه که جایگاه و وسیله زندگی است وسیله قرب و گرفتاری و هلاک نیز هست. آدمیان از یک سو به دنیا و مال دنیا نیازمندند و در نظرشان جلوه می کند و از سوی دیگر چون به دنبال آن می روند تا به آن برسند دچار آفتها و صدمه های آن می شوند. مفسد و کارهای زشت از دزدی و قتل و غارت و رشوه و ربا و دروغ و تقلب و حسد و حرص و طمع و... بر سر مال دنیاست.

بنابراین دنیا و مال دنیا که محل و وسیله زندگی انسان است رسیدن یا نرسیدن به آن در زندگی و در حالات انسان مؤثر است یعنی اگر به آن برسد خود را بی نیاز می بیند و مغرور می شود و طغیان می کند و حالاتی مانند تکبر و طمع در او پدید می آید و کارهایی از قبیل تجاوز به حقوق دیگران و ستمکاری و فساد و عیاشی از وی سر می زند و اگر به آن نرسد دچار فقر و نومیدی و اندوه می گردد و احساس پستی و خواری می کند و مرتکب کارهایی از قبیل دزدی و گدائی و فریب و خیانت و حيله و دروغ می شود. پس از آنجا که کسی از دنیا و مال دنیا بی نیاز نیست و وقتی آن را به دست آورد از آفت و زیان ایمن نیست باید سود و زیان آن را از هم باز شناسد.

بعضی می پندارند که نظم و سامان و آبادانی دنیا به این است که مردم هر چه بیشتر به آن روی آورند و به آن اهمیت بدهند، و حال آنکه همین حالت باعث تباهی و ویرانی دنیا می شود. زیرا در این حالت رقابت به میان می آید و ارزش هر چیز در نظر مردم بیش از اندازه حقیقی اش جلوه می کند و باعث گمراهی می شود. اما اگر مردم آن را فقط به عنوان وسیله بنگرند به هدف، و بدانند که در دنیا جاوید نمی مانند و لذات دنیا موجب سعادت حقیقی و همیشگی آنها نیست و حالات دنیا دستخوش دگرگونی و غیر قابل اعتماد است از آفات و صدمه های آن محفوظ و در امان خواهند بود. دین هم برای اصلاح دنیا همین راه را پیشنهاد می کند یعنی مردم را به حقیقتی ماورای این دنیا یعنی زندگی جاویدی که بعد از زندگی دنیا خواهند داشت متوجه می کند، و این منافاتی با نظم و بهبود و پیشرفت در زندگی ندارد. پیشرفت در زندگی امری است مطلوب و سودمند، و این باعث داناتر شدن و استفاده از موجودات جهان به نحو بهتر است و دین هم مخالف با این نیست. آنچه مخالف دین و عقل است این است که انسان دنیا، یعنی خوردن و پوشیدن و بهره

برداری از مسادبات، را مقصد اصلی خود قرار دهد و فعالیت او صرفاً برای رسیدن به این چیزها باشد.

سرچشمه همه گرفتاریها نیاز به خوراک و پوشاک و مسکن است. دیگر گرفتاریهای دنیوی از اینهاست و محروم ماندن از تحصیل کمالات و فهم حقایق از اینجاست. شکم چرانی و شهوترانی و تجمل پرستی و سرگرمی به زرق و برق زندگی انگیزه دنبال اموال دنیا دوییدن و آنها را به کف آوردن و بر هم نهادن و وسیله تفاخر و نمایاندن به مردم قرار دادن است و اینها شب و روز آسایش فکر و جسم را از آدمی سلب می کند. اگر کسی تمام فکر و همتش متوجه دستیابی به این امور باشد و جز این هدف و مقصد دیگری نداشته باشد چنین کسی از هیچ کار زشتی برای رسیدن به این مقصود رو گردان نیست و به هیچ دستور دینی و اخلاقی پایبند نخواهد بود. آن که دچار حسد و طمع و حرص و بخل است از دروغ و فریب و ستم و خیانت و شهوترانی چه باک دارد و برای راستی و درستی و عدالت و حق پرستی چه ارجی می نهد.

پس آنچه درباره مذمت دنیا و اینکه دشمن خدا و دوستان خدا است نقل شده از این روست که توجه و علاقه مردم را به دنیا کم کنند تا از آن فساد زایش نکند نه اینکه مردم به اصلاح و تنظیم امور دنیا نپردازند. دیدگاه اسلام را درباره دنیا به خوبی می توان از آیات قرآن کریم و احادیث دریافت. در حدیث است که «دنیا برای شما آفریده شده و شما برای آخرت آفریده شده اید». و خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید: «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» (بقره، 29).

پس انسان باید دنیا را فدای خود کند نه خود را فدای دنیا و اگر کسی برای رسیدن به دنیا خوبیها را کنار گذاشت و بدیها را مرتکب شد در حقیقت خود را فدای دنیا کرده است. و نیز می فرماید:

«فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و ما له فی الاخرة من خلاق. و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار. اولئک لهم نصیب مما کسبوا...» (بقره، 200-202)

«از جمله مردم کسی است که می گوید: خدایا در دنیا به ما بده و او را در آخرت بهره ای نیست. و از جمله آنها کسی است که می گوید: پروردگارا در دنیا به ما بهره نیک بده و در آخرت بهره نیک بده و ما را از عذاب دوزخ نگه دار. آنان، از آنچه کرده اند نصیبی دارند...»

بنابراین اسلام نمی خواهد مردم دنیا را رها کند یا مهمل گذارند یا گوشه نشینی و کناره گیری را پیشه سازند بلکه می خواهد که آدمی در طلب دنیا حریص نباشد و حدودی را رعایت کند و

این حدود همان تعالیم اسلام است. شخص مسلمان نباید به دزدی و دروغ و رشوه و معاملات نامشروع و احتکار و ربا و بی‌عفتی و اسراف و مفاخره به مال دنیا و تن به ذلت و پستی دادن و حرص و طمع و بخل آلوده شود و تقوی و عفت و قناعت و عدالت و امانت و صداقت و احسان و درستکاری و مروّت و عزت نفس را از دست بدهد.

دانشمندان اسلامی برای دنیا و مال دنیا سود و زیانهائی ذکر کرده‌اند که حاصل و نتیجه‌اش این است که انسان نباید دنبال دنیا بدود و هر چیزی را به دست آورد و نباید دنیا و همه چیزش را رها سازد، نباید پی هر لذتی برود و نباید هر لذتی را هم ترک کند، بلکه باید حد اعتدال و میانه روی را نگه دارد و از تنعم و تن پروری و مفاخره به مال و افزون طلبی بپرهیزد و بداند که کرامت و شرافت انسان به داشتن ثروت زیاد نیست و آنچه باعث برتری و بزرگواری است فهم و عقل و صفات پاک و اعمال نیک است، که هر کس اینها را داشته باشد شریف است خواه فقیر باشد یا غنی و هر که اینها را نداشته باشد پست است چه درویش باشد و چه توانگر.

انسان می‌تواند به وسیله مال دنیا از ذلت سؤال و از احتیاج و نیاز به دیگران برهد و حوائج ضروری خود را بر آورد و از لذات مشروع بهره‌مند شود و سلامت خود و خانواده خود را حفظ کند و در پی تحصیل علم و کمال بر آید و به بی‌نویان کمک کند و به کارهای خیر مبادرت نماید. اما همین مال دنیا چه بسیار که صاحب خود را به گناه می‌کشاند و وسیله برای برخورداری انواع لذتها می‌شود و همین‌ها انسان را غرق در نعمت‌ها و لذتها می‌سازد و به آنها انس و عادت می‌دهد و چون به آنها خو گرفت هر گاه از راه حلال و مشروع فراهم نشد ناچار می‌گردد به خیانت و دروغ و ربا و تملق و تقلب و دیگر خواهی‌های بد تن دهد و از اینها دشمنی‌ها و حسد و کینه و فسادها و معاصی دیگر پیش می‌آید.

در اسلام دستورهائی داده شده که اگر انسان آنها را رعایت کند می‌تواند از فوائد مال بهره‌مند شود و از ضررهایش مصون بماند. مهمترین این دستورها عبارتند از: اول اینکه آدمی باید هدف و مقصود از مال دنیا را بشناسد که برای چه آفریده شده و انسان برای چه باید آن را به دست آورد و چه اندازه باید به آن ارزش بدهد تا چنانکه گفته شد خود را فدای مال دنیا نکند. دوم آنکه تحصیل مال از راه حلال باشد نه حرام. سوم آنکه در تحصیل مال اندازه احتیاج خود را در نظر بگیرد و آن را مقصود اصلی قرار ندهد و همواره در تکاپوی جمع‌آوری و برهم نهادن مال نباشد. چهارم آنکه در خرج کردن میانه روی را از دست ندهد، نه بر خود و کسان خود تنگ بگیرد و نه زیاده روی و اسراف کند. پنجم آنکه مال دنیا را به قصد رفع حاجت خود و کمک به دیگران تحصیل کند نه به قصد تکبر و مفاخره.

از آنجا که انسان به سبب هوی و هوس غالباً در معرض آنست که از اعتدال و حدود شرع تجاوز کند - زیرا نفس آدمی را این حالت است که به هر کار واداشته شود هر چه در آن بیشتر رود میل و رغبتش بیشتر می شد و حرصش شدیدتر می گردد و هر لذت تازه ای او را به لذتی دیگر می کشاند تا سرانجام به تبهکاری و هلاک می افتد و به این جهت لذات دنیا را به آب شور تشبیه کرده اند که هر چه آدمی بیشتر بیاشامد تشنه تر می شود مگر آنکه همواره مهار نفس را بکشد که افزون طلبی نکند و به حد مشروع و متوسط قانع باشد تا ایمن و سالم بماند - از این رو از دنیا و مال دنیا مذمت شده تا هشداری باشد به انسان برای مراقبت از خود. م

6- بزودی خبر این معنی خواهد آمد.

7- یعنی رابطه او با خدا گسیخته است؛ یا از رحمت و رضا یا از ولایت خدا در او هیچ نیست.

8- حدیث را از روی کافی در باب ذمّ دنیا تصحیح کردیم. حدیث چنین آغاز می شود : «جابر گوید : خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. حضرت فرمود : ای جابر به خدا که اندوهگینم، عرض کردم : قربانت گردم، غم و اندوه شما چیست...» تا آخر حدیث.

9- در «کافی» در باب حب دنیا از امام صادق علیه السلام بتمامی ذکر شده است.

10- این حدیث را می توان مقیاس و میزان جامعه برای نظر اسلام درباره دنیا و مال دنیا دانست. م.

11- سند این روایت و اینکه از چه کتابی است ذکر نشده و صحّت و اعتبار آن معلوم نیست. این که در قیامت از کیفیت به دست آوردن و خرج کردن مال، به نحوی که خدا می داند سؤال خواهد شد پذیرفته است. اما عبارات آخر روایت که اگر شخص از عهده محاسبه برآید باید باز هم بایستد تا شکر نعمت بگزارد و همواره مورد سؤال و محاسبه باشد روایت را ضعیف می نماید. م.

12- و شاید گرایش به درجه متوسط بهتر است تا از خطرها و آفات نیازمندی و بینوائی ایمن باشد. م.

13- حدیث را از روی «کافی»، باب ذم دنیا، تصحیح کردیم.

14- حدیث در اصول «کافی» در باب ذم دنیا روایت شده و در این کتاب نیز قبلاً ذکر شد.

15- حدیث را از روی «کافی»، باب ذم دنیا، تصحیح کردیم.

16- حدیث را از روی «بحار» جزء دوم از مجلد پانزده در باب زهد ص 101 تصحیح کردیم.

17- حدیث را از روی «سفینة البحار» ج 1 ص 568 تصحیح کردیم.

18- این حدیث در «بحار» جزء دوم از مجلد پانزدهم در باب زهد ص 102 روایت شده است.

19- حدیث را از روی «بحار» جزء دوم از مجلد پانزدهم در باب زهد ص 100 تصحیح کردیم و حدیث از «مصباح الشریعة» نقل شده که در جلد اول این کتاب درباره آن سخن رفت.
20- یعنی فقر مراتب و اقسامی دارد که لفظ فقر برای آنها مشترک است اما معانی مختلف دارد، و بنابراین بعضی از اقسام آن ممدوح و بعضی مذموم است.

راغب در «مفردات» می گوید: فقر بر چهار گونه است: اول: وجود حاجت ضروری، و این مادام که آدمی در دنیاست عمومیت دارد بلکه برای همه موجودات عام است، و قول خدای تعالی: (یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله) به این معنی دلالت دارد.

دوم: نداشتن اسباب دنیوی و این معنی در این قول اوست: (للفقراء الذین احصروا... من التعفف) و (ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله) و (انما الصدقات للفقراء و المساکین).

سوم: فقر نفس (یا فقر روحی) و آن آزمندی است و مراد سخن پیامبر علیه الصلاة و السلام: «کاد الفقر ان یكون کفرا» همین است، [در اینکه این حدیث به این معنی حمل می شود یا به معنی دوم جای تاء مل و ظاهرا به معنی دوم حمل می شود، اگر چه فقر دینی یا فقر در اعتقادات را می توان یکی از انواع فقر شمرد، چنانکه در «کافی» روایتی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: «الفقر الموت الاحمر: فقر مرگ سرخ است» (مقصود از مرگ سرخ، مرگ سخت و خونین است، و این سخن در ذم آن است).

راوی گوید به امام عرض کردم: «الفقر من الدینار و الدرهم»؟ (آیا مقصود نداشتن دینار و درهم است؟) فرمود: «لا و لکن من الدین» (نه، بلکه فقر در دین است) و این در مقابل سخن دیگر اوست: «الغنی غنی النفس».

چهارم: فقر نسبت به خدا که در گفتار پیامبر علیه الصلاة و السلام: «اللهم اغنی بالافتقار الیک، و لا تفقرنی بالاستغناء عنک» [که این فقر عارف و زاهد حقیقی است] و شاعر به این معنی اشاره می کند و می گوید:

و یعجبنی فقری الیک و لم یکن لبعجبنی لولا محبتک الفقر

[و فقر به این معنی است که اقبال لاهوری می گوید: چیست فقر ای بندگان آب و گیل؛ یک نگاه راه بین، یک اهل دل]. م.

21- این گفتار به امیر مؤمنان علیه السلام نیز منسوب است (باب حکم نهج البلاغه، 154)

22- از آنچه در متن و در زیر نوشت سابق (راجع به اقسام فقر) آمده می توان دریات که مدح و ذم فقر به کدام یک از اقسام آن تعلق می گیرد. با وجود این برای روشنتر شدن فقر مذموم می گوئیم: فقر (ناداری و نیازمندی به حاجات زندگی) در آدمیان معمولی و نمی توانند صبر و قناعت پیشه کنند موجب بد خوئی و اخلاق ناشایسته می شود و آنها را به سؤال (گدائی) و غفلت از خدا، با اینکه روزی رسان در حقیقت اوست، می کشاند. به سبب پی آمدهای بد فقر است که مؤمن از فقر به خدا پناه می برد (و این فقر است که درباره آن در خبر آمده: الفقر سواد الوجه فی الدارین) زیرا در شاءن مؤمن نیست که از خدا بخواهد که او را (اگر می تواند خود را از عواقب فقر نگاه دارد) فقیر نسازد تاخوش بگذراند. پس این گونه فقر علاوه بر اینکه موجب خفت و خواری است باعث سؤال می شود و وقتی آدمی به سؤال (گدائی) افتاد و از دیگری روزی خواست به ستایش و تملق از مردم وادار می گردد، در حالی که حمد بر نعمت جز برای خدا روا نیست؛ حتی اگر سؤال هم نکند همین که به غیر خدا طمع داشته باشد یعنی بخواهد که دیگری برای او کاری بکند و چیزی به او بدهد همین غفلت از خداست؛ و منشاء اعمال زشت و بدبختی های دنیوی و اخروی و اخلاق ناپسند، خدا ناشناسی است، زیرا کسی که خدا را می شناسد می داند که «لامؤثر فی الوجود الا الله».

بنابراین فقر مذموم آن است که عواقب و پی آمدهای بد (پیشانی خاطر، نداشتن فراغت برای مطالعه و تفکر و عبادت، سؤال، طمع به مال دیگران، دزدی، آلودگی دامن، مدح و ذم بیجا از دیگران و...) داشته باشد. در نهج البلاغه (باب حکم، 311) امام علی علیه السلام به فرزند خود محمد ابن حنفیه می فرماید:

«با بنی انی اخاف علیک الفقر فاستعذ بالله منه، فان الفقر منقصة للدين، مدهشة للعقل، داعية للمقت».

«پسرم، بر تو از فقر می ترسم، پس، از آن به خدا پناه ببر که فقر نقصان در دین و سرگردانی عقل و انگیزه ای برای دشمنی است» م.

23- محقق (فیض) در «احیاء الاحیاء» می گوید: «دو آیه مذکور دلالت بر مدح فقر ندارد، بلکه در بیان مصرف مال در مورد فقرائی است که متصف به این صفات باشند».

(اگر هر دو آیه به تمامی مورد مطالعه و دقت قرار گیرد کلام مؤلف بی وجه نیست و ظاهراً هر دو آیه لاقلاً در مورد فقراء یاد شده ستایش آمیز است. حرف حسابی این است که هیچ یک از فقر و غنا به خودی خود نه قابل مدح و ستایش است و نه در خور ذم و نکوهش. فقر اگر همراه ایمان

باشد از آن جهت که از آفات و پی آمدهای بد فقر مصون و ایمن است قابل ستایش است. و در اخبار ما هم از فقیر مؤمن ستایش شده نه هر فقیری). م.

24- با این کلمات، این بیت حافظ به یاد می آید :

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
25- درباره این فقر (که مایه فخر افتخار آدمیان رسول گرامی اسلام ﷺ است) سعدی در گلستان (جدال سعدی با یکی در صورت درویشان و نه بر سیرت ایشان، باب هفتم در تأثیر تربیت) از زبان مدعی می گوید : گفت : نشنیده ای که پیغمبر ﷺ فرمود : «الفقر فخری» **گفتم :** «خاموش؛ که اشاره خواجه **علاء** به فقر طایفه ای است که مردان میدان رضاند و تسلیم تیر قضا، نه اینان که خرقة ابرار پوشند و لقمه ادرار نوشند. درویش بی معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد. کاد الفقر ان یكون کفرا.

بدین گونه این معنی چهارم فقر است (از گفتار راغب اصفهانی که ذکر کردیم). اما تفسیر دیگری نیز از قول رسول اکرم ﷺ (الفقر فخری) می توان کرد که به معنی دوم (نداشتن اسباب دنیوی) حمل می شود از این رو که برای شخصیت عظیم رسول خدا ﷺ فضیلت و افتخار و بلکه معجزه است که با وجود قدرت برای دستیابی به بزرگترین ثروتها، چنانکه حتی در مکه از جانب قریش به او پیشنهاد شد، سبکبار می زیست تا روح عظیمش سبکبال در قضای قدس ملکوت پرواز کند و اندک گردی از دنیا بر دامن بس پاکش ننشیند. و با فقیران مساوات و موااسات می کرد تا رنج فقر و تنگی معیشت را کمتر احساس کنند و این بار فقر را با زحمت و سختی بار رسالت به تنهائی بر دوش می کشید، و نکته هائی دیگر... م.

26- این اخبار همه از اهل سنت (عامه) رسیده، و آنها را از روی «احیاء العلوم» و «احیاء

الاحیاء» تصحیح کردیم.

27- شاید این شعر ملک الشعراء بهار (بالهجه خراسانی) مراد این روایت را روشن تر کند :

عافل در دکین برای پنج شاهی معطله جاهل مبین اُتلِ پسر شای پندری

یعنی خردمند برای خرید از دکان معطل پنج شاهی پول است، اما جاهل میان اتومبیل [نشسته]

گوئی پسر شاه است.

28- خریف که در لغت به معنی پائیز است در روایات به معنی یکسال آمده، چنانکه در

حدیث است : «من صام یوما فی سبیل الله باعده الله من النار اربعین خریفا». و گاهی به هزار

سال تفسیر شده که بنابراین چهل خریف چهل هزار سال می شود. و لیکن شاید این زمانها اصلا

حسابی دیگر داشته باشد چنانکه آیه شریفه «و ان یوما عند ربک کاءلف سنة مما تعدون»: «هر روزی نزد پروردگار تو چون هزار سال است از آنچه شمار می کنید». بر این معنی گواه است. م.

29- بیشتر احادیثی را که از اهل بیت (علیهم السلام) در این فصل روایت شده از روی «کافی»، باب فقر، و «سفینه البحار» 377/2، و «احیاء الاحیاء»، کتاب فقر، تصحیح کردیم.

30- زیرپوش و روپوش استعاره است برای اختصاص عظمت و بزرگ منشی به خدای تعالی چنانکه زیرپوش و روپوش هر کسی به خود او اختصاص دارد و دیگری را در آن شرکت نمی دهد. م.

31- فرق است بین فقیر و گدا. فقیر آن است که از دنیا دست برداشته و روی بر گردانده و گدا آن است که دنیا از او دست برداشته و روی برگردانده. پس فقیر خشنود است و گدا ناخشنود. م.

32- این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده (وسائل) کتاب زکاة ابواب صدقه باب 32 حدیث (5).

33- حدیث را از روی «وسائل» (کتاب زکاة ابواب صدقه باب 33 حدیث 4) تصحیح کردیم و روایت آن از «کافی» است.

34- از این دو روایت و این گونه روایات ممکن است ذهن بعضی از افراد چنین نتیجه بگیرد که پس ایمان و قرب به خدا با تنگی معیشت، و دوری از خدا با فراخی و گشایش نعمت رابطه مستقیم دارد و هر که ایمانش بیشتر است در تنگدستی و سختی و اندوه بیشتر است، و هر که از خدا دورتر باشد نعمت و فراخی اش افزونتر است. اما این گونه روایات، در صورت صحت و اعتبار، برای رفع این تصور و خیال باطل است که در ذهن بسیاری از مردم خلجان می کند که هرگاه کسی گرفتار تنگدستی و بلا و مصیبت شد دچار قهر و غضب خداوند است و هر که در فراخی و خوشی و نعمت باشد مورد لطف و مهر اوست! حقیقت مطلب این است که نه همیشه نعمت نشانه سعادت است و نه تنگدستی نشانه بدبختی. اگر بر کسی مصیبتی وارد شد یا در تنگی معاش بود این نشانه قطعی آن نیست که وی مورد قهر و غضب الهی قرار گرفته، و اگر انواع نعمت ها به او روی نمود این دلیل آن نیست که وی حتما مورد لطف خدا واقع شده است. هر یک از نعمت و مصیبت ممکن است نشانه لطف یا قهر خدا باشد، یعنی نعمت گاهی علامت لطف و رحمت خدا و گاهی نشانه قهر و عقوبت اوست. همچنین مصیبت و سختی و تنگی گاهی نمودار لطف و رحمت الهی و گاهی اثر قهر و عذاب الهی است.

اما از کجا می توان فهمید که نعمت و فراخی یا مصیبت و تنگی که به کسی می رسد نشانه لطیف یا قهر خداوند است؟ این را از روی آثار آن می توان دریافت. هرگاه در پی نعمت حالات

و اندیشه ها و اعمال نیکو و شایسته در آدمی پدید آید آن نعمت نشانه لطف خداست که به وی رسیده و برای او وسیله سعادت و برای دیگران وسیله خیر خواهد بود. و هرگاه صفات و افکار و افعال بد و ناشایسته به دنبال آید آن نعمت اثر قهر خداست. همچنین اگر با رخ نمودن تنگی و مصیبت حالت تنبه و صبر و توجه به خدا در او پدید آید آن مصیبت اثر لطف خدا و وسیله بیداری و پاک شدن و پیمودن راه کمال خواهد بود؛ و اگر به هنگام مصیبت و سختی دچار ناامیدی و اضطراب شد آن مصیبت و تنگی نشانه قهر و عقوبت الهی است. این بیان از آیات 42 تا 44 سوره انعام استفاده می شود که خدای تعالی می فرماید :

«به امت های پیش از تو نیز پیامبران فرستادیم و به تنگدستی و سختی گرفتارشان کردیم شاید [متنبه شوند و] زاری کنند. ولی هنگامی که سختی و صلابت ما به آنها رسید زاری نکردند بلکه دلهاشان سخت شد و شیطان کارهای [بد] آنها را در نظرشان [نیک] جلوه داد. و همین که آنچه را پندشان داده بودند به فراموشی سپردند درهای همه چیز (نعمتها) را به روی آنها گشودیم تا به آنچه داشتند شادمان شدند، ناگهان بگرفتیمشان و یکباره نومید شدند».

35- این چند حدیث را از روی «کافی» - باب بی نیازی از مردم - و «وسائل»: کتاب زکات، ابواب صدقه، تصحیح کردیم.

36- این احادیث همه از اهل سنت است و آنها را از روی «احیاء العلوم» و «احیاء الاحیاء» تصحیح کردیم.

37- «بحار»، ج 15 ص 221، باب سخاء و سماحت.

38- این حدیث را از روی «سفینة البحار»: ج 1 ص 607 و «وافی»: ج 293/5، باب جود و بخل، تصحیح کردیم.

39- این روایات از طریق اهل سنت است و آنها را از روی «احیاء العلوم» ج 3، ص 210 تصحیح کردیم.

40- این حدیث را از روی «وافی»، 294/5، باب جود و بخل، تصحیح کردیم.

41- زکات در لغت به دو معنی است: یکی فزونی و نماء، و دیگری طهارت. در اصطلاح (که در قرآن غالباً همراه صلوة آمده است) به معنی انفاق مالی است که به معنی اخص در لسان شرع صدقه گفته می شود و به طلا و نقره و گندم و جو و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند در صورتی که به حد نصاب برسد تعلق می گیرد و مقدار معین و مصارف خاصی دارد. صدقه یا زکات با تطهیر و تزکیه ارتباط دارد، به دلیل این قول خدای تعالی :

«خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها» (توبه، 103).

اما در قرآن به معنی مطلق انفاق مالی اعم از زکات به معنی اصطلاح فقه (صدقه) و خمس و انفاقات مستحب است به دلیل اینکه در سوره هائی که در مکه نازل شده این کلمه وجود دارد در صورتی که زکات در مدینه واجب شده و به معنای معروف در فقه هنوز واجب نشده بود. بنابراین در قرآن زکات به معنی اخصّ (فقهی) صدقه خوانده می شود :

(انما الصدقات للفقراء و المساکین... توبه، 60) و به معنی اعمّ شامل هرگونه انفاق مالی است.

م.

- 42- همه این احادیث را از روی «وافی» : ج 241/6 - 242، باب زکات، تصحیح کردیم.
- 43- این حدیث را از روی «وافی» : ج 286/6، باب آداب اعطاء، تصحیح کردیم.
- 44- حدیث را از روی «وافی» : ج 290/6، کتاب زکات، باب 57، نیکی و فضیلت آن، تصحیح کردیم.
- 45- حدیث را از روی «وافی» : ج 291/6، کتاب زکات، باب آداب نیکی، تصحیح کردیم.
- 46- حدیث را از روی «وافی» : ج 262/6، باب فضیلت صدقه، تصحیح کردیم.
- 47- حدیث را از روی «مصباح الشریعة»، باب 22، تصحیح کردیم و در نسخه های جامع السعادات اختلاف بسیار دیده می شود.
- 48- حدیث را از روی «جامع الاخبار»، باب 2، فصل 6 تصحیح کردیم.
- 49- سه حدیث اخیر را از روی «وسائل» : کتاب امر به معروف، باب 17، تصحیح کردیم.
- 50- «وسائل» : کتاب تجارت، باب 22، و مستدرک.
- 51- «وسائل» : کتاب نکاح. ابواب نفقات، باب 21. و همچنین حدیث آینده : «ملعون ملعون...»
- 52- «وافی» : 289/6. مضمون این حدیث از مشهورات است که عامه و خاصه روایت کرده اند.
- 53- حدیث را از روی «احیاء العلوم» : 203/1 تصحیح کردیم.
- 54- «وسائل» : کتاب نکاح، ابواب نفقات، باب 20 و 21.
- 55- «وافی» : 296/6، باب فضیلت اعتدال بین اسراف و بخل.
- 56- بیشتر این اخبار نبوی از طریق اهل سنت رسیده و ما از روی «احیاء العلوم» ج 1، میان فضیلت صدقه، تصحیح کردیم.
- 57- اغلب این اخبار که از اهل بیت - علیهم السلام - در این مقام روایت شده از «وافی» 282/6، 286، باب فضیلت صدقه و باب فضیلت صدقه پنهانی است.

- 58- این احادیث را از روی «بحار» ج 15 ص 110 باب اطعام مؤمن، و ص 242 - 244 : باب آداب میهمانی، و از روی «کافی» : باب اطعام مؤمن، و وسائل : در آداب سفره از کتاب خوردنیها و نوشیدنیها تصحیح کردیم.
- 59- «وافی» : 281/6 باب حقوقی که در مال است.
- 60- همان مدرک : باب آنچه در آن زکات واجب است؛ «وسائل» : 7/2، باب حقوق در مال غیر از زکات.
- 61- حدیث را از روی «وافی» : 281/6 و «وسائل» : 7/2 تصحیح کردیم.
- 62- حدیث را از روی «وافی» : 282/6 و «فروع کافی»، کتاب زکات، باب حصاد، تصحیح کردیم.
- 63- به این معنی که گوئی مال را به زکات داده، یا مال او رو به فرونی است. م.
- 64- این احادیث را از روی «وافی» : 292/6، باب قرض تصحیح کردیم.
- 65- همه این حدیث را که درباره این مطلب آمده از روی «وافی» : 292/6، باب مهلت دادن به تنگدست و بحل کردن او، و «فروع کافی» : باب مهلت دادن به تنگدست، کتاب زکات، تصحیح کردیم.
- 66- «وافی» : 282/6، باب فضیلت صدقه.
- 67- این احادیث را بر «وافی» : 289/6 - 290، و بر «وسائل» : کتاب امر به معروف، ابواب فعل معروف، باب 1-6 تطبیق کردیم.
- 68- این احادیث نبوی - غیر از پنجم - در «احیاء العلوم» 81/2 ذکر شده. اما پنجم در «وسائل» از «کافی» : کتاب تجارت : باب 1، حدیث 1 روایت شده است.
- 69- «وسائل» : کتاب تجارت، باب جایز نبودن انفاق از کسب حرام، حدیث 3.
- 70- «وسائل» : کتاب تجارت، باب 1، حدیث 6.
- 71- برای این دو خبر اخیر سندی نیافتیم. این دو در «احیاء العلوم» : 30/3 ذکر شده، از اولی : به «در خبر است» و از دومی : به «و گویند» تعبیر شده است.
- 72- بر «وسائل» : کتاب تجارت، ابواب ربا، باب 3، حدیث 1 تطبیق کردیم.
- 73- «وسائل» : کتاب تجارت، باب 116، حدیث 1.
- 74- «وسائل» : کتاب تجارت، باب 116، حدیث 2.
- 75- این دو حدیث نبوی را از روی «احیاء العلوم» : 137/2 تصحیح کردیم.

- 76- احادیث این فصل را با «کافی»، باب طاعت و تقوی و باب ورع، و «بحار»: 2 مج / 96-98 باب طاعت و تقوی و باب ورع و اجتناب از شبهات، تصحیح کردیم.
- 77- بیشتر احادیث را با «وسائل»: کتاب تجارت، باب 4 و با «فروع کافی»: کتاب معیشت، باب از ترغیب بر طلب روزی، تصحیح کردیم.
- 78- این حدیث را از روی «وسائل»: کتاب تجارت، تصحیح کردیم.
- 79- این روایت از مصباح الشریعة: باب 83 اقتباس شده است.
- 80- این سه حدیث را با «بحار»: 2 مج / 15 - 123 - 124، باب صدق و لزوم اداء امانت، و «کافی»: باب صدق و اداء امانت، و «وسائل»: کتاب ودیعه باب 1 تصحیح کردیم.
- 81- این حدیث در «کافی» باب نیکی به پدر و مادر، از امام علیه السلام روایت شده و در آن چنین آمده است: «تلات لم يجعل الله عزوجل لاحد فيهن رخصة...» ولی در «وسائل»، کتاب ودیعه باب 2، از «کافی» عبارت متن روایت شده است.
- 82- این حدیث در «کافی» باب حسن خلق از امام صادق علیه السلام روایت شده ولی در آن «کان ابی یقول» نیست.
- 83- این حدیث را با «کنز العمال»: 2 / 112 تصحیح کردیم.
- 84- احادیث این باب را با «احیاء العلوم»: 3 / 93 - 99 و «کنز العمال»: 2 / 130، 184 تصحیح کردیم.
- 85- این روایت از ابن عباس در «احیاء العلوم» 3 / 97 با اختلافاتی آمده است.
- 86- مجلسی (در شرح اصول کافی) درباره جمله اول اقوالی ذکر می کند که خلاصه اش اینست که: مراد از فقر احتیاج و نیاز به مردم و عدم توجه و اعتماد به خداوند است. چنین فقری به خدا نسبت بی عدالتی می دهد و بسا مرتکب گناهای مانند دزدی و خیانت و رشوه ستانی و امثال اینها می شود و این اعمال به کفر نزدیک است. اما در شرح جمله دوم اقوالی ذکر می کند از جمله: حسد گاهی موجب زوال نعمت و یا موجب ازدیاد نعمت محسود می شود و بر مقدرات او غلبه می کند. و قول دیگر اینکه ممکن است اشاره به چشم زخم باشد زیرا حسد سبب چشم زدن است، چنانکه بعضی از مفسران آیه کریمه «و من شرّ حاسد اذا حسد» را به چشم زدن تفسیر کرده اند. م.
- 87- احادیث این فصل را از وی «بحار»: 3 مج / 15 - 131 - 132، باب حسد، و «کافی»، باب حسد، و «سفینة البحار»: 1 / 250 - 251 و «احیاء العلوم»: 3 / 162 - 164 و «وسائل»: ابواب جهاد نفس، باب 54 تصحیح کردیم.

- 88- شاید به این معنی باشد که اعمال نیک حسود به ترازوی اعمال محسود نهاده می شود. م.
- 89- این خبر در «مصباح الشریعة»: باب 51 است و با آن تصحیح کردیم.
- 90- رغبت نمودن در چیزی به طریق همچشمی.
- 91- رشک بردن و آرزو نمودن به حال کسی بی آنکه زوال آن را از او خواهد.
- 92- احادیث مربوط به خیرخواهی را از روی «کافی»، باب نصیحت مؤمن و باب کسی که برادرش خیرخواهی نکند، تصحیح کردیم.
- 93- این دو حدیث را با «جامع الاخبار»: باب 7، فصل 4 تصحیح کردیم.
- 94- این احادیث را از روی «اصول کافی»، باب کسی که مسلمین را آزار و تحقیر کند، و «احیاء العلوم»، 2 / 171، 172 تصحیح کردیم.
- 95- این حدیث را با «فروع کافی»: کتاب جهاد و با «اصول کافی»: باب همت گماشتن با امور مسلمین، تصحیح کردیم.
- 96- این چهار حدیث اخیر را با «احیاء العلوم»: 2 / 171، 172 تصحیح کردیم.
- 97- این احادیث را با «اصول کافی»: باب مهربانی کردن به مؤمن و گرامی داشتن او، تصحیح کردیم.
- 98- این دو حدیث پیش از این (در بحث خمس) ذکر شده است.
- 99- این دو حدیث را با «اصول کافی»: باب همت گماردن به امور مسلمین، تصحیح کردیم.
- 100- این در صورتی است که مظلوم ظلم پذیر (منظلم) نباشد یعنی از حق خود دفاع کند ولی نتواند ظلم را از خود دفع نماید. م.
- 101- سخن چین و سعایت کننده نزد سلطان، از آن رو که سه تن را به هلاک افکند: خود و برادر خود و سلطان را.
- 102- این احادیث با «اصول کافی»: باب ظلم و باب انصاف و عدل، تصحیح شد.
- 103- این احادیث را با «اصول کافی»: باب خوشحال کردن مؤمن، و باب گشودن گرفتاری مؤمن، تصحیح کردیم.
- 104- این حدیث را با «وسائل»: کتاب حج، باب تحریم استخفاف، تصحیح کردیم.
- 105- این احادیث را با «اصول کافی»: باب روا کردن حاجت مؤمن، و باب کسی که مؤمنی را از چیزی که دارد منع کند، و باب اهتمام به امور مسلمین، تصحیح کردیم.
- 106- این حدیث را با «وسائل»: کتاب امر به معروف، باب استحباب قضاء حاجت مؤمن تصحیح کردیم.

107- ملتزم، قسمتی است از دیوار خانه کعبه.

108- این احادیث را با «اصول کافی»: باب بر آوردن حاجت مؤمن، و باب سعی در حاجت مؤمن، تصحیح کردیم.

109- این حدیث در «فروع کافی» - باب امر به معروف - از حضرت رضا علیه السلام روایت شده، و حدیث قبل از آن نیز در «فروع کافی» آمده است.

110- این احادیث را با «فروع کافی»: باب امر به معروف، و با «وسائل»: کتاب امر به معروف، و با «مستدرک»: 360/2 - 361 کتاب امر به معروف، تصحیح کردیم.

111- این حدیث در «نهج البلاغه»: باب المختار من حکم امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز به این صورت آمده:

«و ما اعمال البر کلها و الجهاد سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن

المنکر الا کفثته فی بحر لجی» (یعنی بدون قسمت اول حدیث متن). م.

112- این سه حدیث نبوی را با (احیاء العلوم): 272، 271/2 تصحیح کردیم.

113- این حدیث را با «مستدرک»: کتاب امر به معروف، باب سه؛ و با «وسائل»: کتاب امر به معروف، تصحیح کردیم و همچنین حدیث بعد از آن را.

114- حدیث را با «فروع کافی»: کتاب جهاد، باب امر به معروف تصحیح کردیم.

115- «فروع کافی»: باب امر به معروف.

116- این احادیث را با «فروع کافی»: باب امر به معروف و نهی از منکر؛ و با «وسائل» کتاب امر به معروف، تصحیح کردیم.

117- روشن بینی مؤلف در این که فساد و گناه وقتی شایع شد دیگر با پند و اندرز و اصلاح و بهبود نمی پذیرد و نیاز به قیام و اقدامی اساسی دارد از گفتار او آشکار است. به نظر وی وقتی منکرات و افعال ناشایسته و گناهان بزرگ از میان می رود که خداوند یکی از بندگان سعید و نیرومند خود را بر انگیزد و به دست او ریشه فساد و گناه کنده شود. بحمدالله این آرزوی علامه نراقی در زمان ما جامه عمل پوشید. بسیاری از منکراتی که وی یاد کرده با بسیاری دیگر که به قول او امکان شمارش آنها نیست در جامعه گذشته ایران آشکارا و بی پروا جریان داشت و کسی را یارای امر به معروف و نهی از منکر نبود تا آنکه با انقلاب اسلامی ایران به رهبری مردی که او وصف نموده بیشتر آن گناهان یا بکلی رخت بر بست یا کم شد. امید است همه تعالیم و احکام اسلام مخصوصا اخلاق اسلامی که چاره نهائی و مکمل همه اصلاحات است در سراسر اجتماع ما

نفوذ و تأثیر عمیق و حقیقی نماید، و این کمال مطلوب وقتی تحقق خواهد یافت که هم رهبران و مسؤ ولان کشور به کوشش و تلاش تواءم با علم و تقوای خود بیفزایند و هم مردم در اجرای آنچه موجب صلاح حال همگان و خشنودی خای تعالی است مُجریان و کارگزاران را یاری دهند. م.

118- این اخبار را با «کافی»، باب هجران، تصحیح کردیم.

119- این احادیث را با «کافی»، باب زیارت اخوان، و باب مصافحه، و باب معانقه؛ و با «سفینة البحار»: 568/1 تصحیح کردیم.

120- این احادیث را با «اصول کافی»: باب قطع رحم، و باب صلہ رحم تصحیح کردیم.

121- همه این احادیث را با «اصول کافی»: باب صلہ رحم؛ و با «سفینة البحار»: 514/1 تصحیح کردیم.

122- این احادیث را با «اصول کافی»: باب عقوق، و با «مستدرک الوسائل»: 631/2 کتاب نکاح، و با «وسائل»: کتاب نکاح، تصحیح کردیم.

123- این احادیث را با «اصول کافی»: باب نیکی به پدر و مادر؛ و با «وسائل»: کتاب نکاح، و باب وجوب نیکی به والدین؛ و با «مستدرک»: 628/2، کتاب نکاح، تصحیح کردیم.

124-

همه عیب خلق دین نه مروت است و مردی
نگهی به خویشتن کن که همه
گناه داری

125- این احادیث را با «اصول کافی»: باب جستجوی لغزشها و عیبهای مؤمنان، و با «وسائل»، باب 150، و با «مستدرک»: 104/2؛ و با «بحار»: 4 ج 175/15، باب پی گیری و فاش کردن عیوب مردم، تصحیح کردیم.

126- این احادیث را با «بحار»: 4 ج 175/15، باب پی گیری عیوب مردم، تصحیح کردیم.

127- این احادیث را با «بحار» ج 4 میج 15 باب فضیلت کتمان سر؛ و با «اصول کافی»: باب کتمان سر، تصحیح کردیم.

128- این حدیث را با «مستدرک»: کتاب حج، تصحیح کردیم.

129- حدیث را با «وسائل»: کتاب حج، و با «مستدرک»: کتاب حج؛ و با «اصول کافی»: باب سخن چینی، تصحیح کردیم.

130- این حدیث را با «اصول کافی»: باب اذاعه (فاش کردن اسرار) تصحیح کردیم.

131- این حدیث را با «وسائل»: کتاب حج؛ و با «اصول کافی»: باب داستان سرائی علیه مؤمن، تصحیح کردیم.

- 132- حدیث را با «وسائل»: کتاب حج، تصحیح کردیم.
- 133- ظاهراً مراد این است که اگر برای اصلاح میان مردم دروغی گفته شود شخص مصلح دروغگو بشمار نمی آید. م.
- 134- یعنی اگر اختلاف بر سر مال باشد، از مال من بده و اصلاح کن. م.
- 135- احادیثی را که از امام صادق ع روایت شده با «اصول کافی»: باب اصلاح میان مردم؛ و احادیث نبوی را با «کنز العمال»: 14/2، 128، تصحیح کردیم.
- 136- این دو حدیث را با «اصول کافی»: باب شماتت، تصحیح کردیم.
- 137- این احادیث را با «اصول کافی»: باب مرء و خصومت؛ و با «وسائل»: کتاب حج؛ و با «احیاء العلوم»: 102/2 تصحیح کردیم.
- 138- درست است که خنده بسیار، دل را تاریک می کند و می میراند و آبرو و وقار را از میان می برد، اما این آیه درباره منافقان است (نه اینکه حکم کلی تکلیفی باشد) که به سزای اعمالی که می کردند (تخلف از جهاد و منع دیگران از حرکت بسوی میدان نبرد) باید کم بخندند و زیاد بگریند:
- «... قل نارجهنم اء شد حرا لو كانوا یفقهون. فلیضحکوا قليلا و لیبکوا کثیرا جزاء بما كانوا یکسبون». م.
- 139- به اخبار مزاح و خنده و تبسم: کتاب «وسائل»: باب 80-84 رجوع شود.
- 140- این حدیث را با «مصباح الشریعة»: باب 49، تصحیح کردیم. و در جزء اول گفتیم که در صحت «مصباح الشریعة» شک است.
- 141- این سه حدیث را با «وسائل»: کتاب حج، و با «اصول کافی»: باب غیبت و بهتان؛ و با «بحار»: 4 ج 184/15 باب غیبت، تصحیح کردیم.
- 142- اشاره است به خبری که ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود: «مستمع یکی از غیبت کنندگان است» و به قول امیر مؤمنان «شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگان است» (بحار الانوار): ج 179/15.
- 143- «بحار»: 4 مج 177/15.
- 144- این احادیث را با «وسائل»: کتاب حج، باب 152؛ و با «بحار»: 4 مج 177/15؛ و با «مستدرک»: 106/2؛ و با «احیاء العلوم»: 123/3 تصحیح کردیم.

- 145- این سه حدیث را با «وسائل» در جای مذکور؛ و با «اصول کافی»: باب غیبت و بهتان؛ و با «مستدرک» تصحیح کردیم.
- 146- این قسمتی از حدیثی است که قبلا از «مصباح الشریعة» نقل شده است.
- 147- این احادیث را با «اصول کافی»: باب غیبت و بهتان، و با «وسائل»: کتاب حج* باب تحریم بهتان مؤمن؛ و با «مستدرک»: 107 باب مذکور، تصحیح کردیم.
- 148- عقرب، پی کردن مرد یا حیوان، یعنی به یک ضربت شمشیر پای او را قلم کردن، کنایه از کشتن و هلاک کردن است.
- 149- این روایت را با «اصول کافی»: باب کذب؛ و با «بحار» 3 مج 39/15، باب کذب تصحیح کردیم.
- 150- این سخن در «وافی»: 409/3، باب کذب؛ و در «بحار» 3 مج 35/15 روایت شده، و چنانکه علامه مجلسی تصریح کرده از «نهج البلاغة» نقل شده است.
- 151- این دو حدیث را با «جامع الاخبار»: باب 12 فصل 7 تصحیح کردیم.
- 152- مثل مضمون این روایت در «وسائل» باب 138 و در «مستدرک» و در «سفینه البحار»: 473/2 آمده است.
- 153- بیشتر این احادیث را با «وسائل»: باب 138 - 140؛ و با «مستدرک»: 100/2 - 102؛ و با «اصول کافی»: باب کذب؛ و با «بحار»: 3 مج 35/15، باب کذب، تصحیح کردیم.
- 154- در این فصل به استناد بعضی از روایات سه مورد دروغ جایز انگاشته شده: جنک و اصلاح و همسر. در مورد جنک حرفی نیست زیرا در جنگ چه بسا اگر راست گفته شود موجب شکست وی می گردد (بنابر آنکه طرف جنگ، دشمن اسلام و مسلمین است و جهاد و کوشش برای پیروزی اسلام و مسلمین است، اگر گفتن دروغ باعث پیروزی و گفتن راست باعث شکست شود در این مورد البته دروغ جایز است) اما در مورد اصلاح و همسر جای بحث و گفتگوست که در صورتی که چنین روایات و اخباری صحیح و معتبر باشد و صدور آن از طرف معصوم عَلَيْهِ السَّلَام قطعی باشد (که معمولا درباره این گونه روایات نمی توان ادعای چنین قطعیتی کرد) باید روایات دیگر و اصول قطعی و مورد قبول را در نظر گرفت و به تفسیر و تبیین آنها پرداخت. همچنانکه مؤلف در چند جای مبحث دروغ و در آخر همین فصل ذکر کرده: «دروغ در اصل حرام است» و «دروغ فی نفسه محذور است»، و روایتی که صریحا دروغ را در ردیف شرک به خدا شمرده (روایت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مذمت دروغ در همین بحث)، و روایات بسیاری دیگری که در این کتاب نیامده، و همچنین مفسده های بزرگ و شدیدی که دروغ از لحاظ فردی و

اجتماعی در بردارد، از مجموع اینها می توان دریافت که دروغی که جایز است باید مصلحتی چنان بزرگ داشته باشد که جبران مفسده های مهم آن را بکند و به عبارت دیگر راستگویی مفسده ای پیش آورد که از مفسده دروغ بزرگتر و سخت تر باشد (مثل اینکه ظالمی بخواهد خون مسلمانی را بریزد یا مال و ناموسش را ببرد و از کسی بخواهد که جای وی را به او بگوید و وی در حالی که می داند، از دروغ بگوید نمی داند) این دروغ نه تنها جایز است بلکه واجب است. اما غیر از این موارد بسیار نادر گفتن دروغ دلیل شرعی قابل قبولی می خواهد و آن وقتی است که مصلحت بسیار مهمی در میان باشد تا جبران مفسده های دروغ را بکند، و به عبارت دیگر دروغ محذوری است شدید و چنین محذوری را نباید مرتکب شد جز به ضرورت شدید.

اما دروغ گفتن برای اصلاح میان دو نفر و وعده دروغ دادن شوهر به زن برای دلخوشی او، این موارد را نباید از قاعده کلی، یعنی اینکه مصلحت دروغ باید بزرگتر از مفسده بزرگ آن باشد و باید ضرورت مهمی در کار باشد، مستثنی کرد. مثلاً بر این فرض که اگر میان دو نفر اصلاح برقرار نشود نزاع واقع خواهد شد و جان یکی یا هر دو به خطر می افتد و رفع این فتنه جز به گفتن دروغ امکان پذیر نیست. چنین موردی نادر و استثنائی است. اما در شرایط عادی در مقام اصلاح میان دو نفر باید کوشید تا از راه نصیحت میان آنها اصلاح کرد و اگر از یکی سخن بدی شنیده شد نباید برای دیگری گفت و آتش دشمنی و کینه را شعله ور ساخت نه اینکه به دروغگویی دست یازید یعنی هر راستی را که باعث فتنه می شود نباید گفت نه اینکه دروغی گفت؛ نگفتن راست غیر از گفتن دروغ است. و وعده دروغ نیز همین طور است. اولاً دروغگویی است و ثانیاً اثر آن یکی دو بار بیشتر نیست زیرا وقتی به کسی وعده ای داده شود که به آن وفا نشود دیگر باور نمی کند و اثری ندارد و ثالثاً ممکن است خود وی را نیز به دروغگویی و وعده دروغ دادن بکشاند و قبح آن از نظرش برود و به این ترتیب کمک به گناه او شود. دروغ آن اندازه مفسده دارد که حتی موارد جایز آن از مفاسد برکنار نیست و بنابراین در گفتن آن باید بسیار احتیاط کرد و حد ضرورت شدید و مصلحت بسیار مهم را نگاه داشت. م.

155- این اخبار را با «اصول کافی»: باب کذب؛ و «وسائل»: کتاب حج؛ و «کنز العمال»:

128/2 و «احیاء العلوم»: 119/3، تصحیح کردیم.

156- با اینکه ممکن است مصلحت یا ضرورتی برای این گونه دروغگوییها وجود داشته باشد

که آن را توجیه کند یا روا بشمارد مع هذا ممکن است مفسده ای در برداشته باشد که اهمیتش کمتر از آن مصلحت نباشد مثل آنکه دیگر به قول و وعده او اعتماد نکنند یا این روش کودک را

به دروغگوئی یا خلف وعده عادت دهد و باز آورد. پس باید دید که مفسده ای که از آن دروغ بر می خیزد بزرگتر و مهمتر است یا مصلحتی که در آن است. م.

157- برای این موازنه به طور عام دلیل شرعی ثابت نشده است، و آنچه ثابت شده همان مواضع سه گانه مذکور است که دروغ در آنها جایز است یعنی: اصلاح و جنگ و همسر، و محدود بودن این مواضع در روایات دلیلی است بر جایز نبودن دروغ در غیر آنها. بلی، بعضی از مواضع استثناء ثابت شده مانند دفع ظلم، ولی از این موارد نباید فراتر رفت. مصحح.

158- توریه آنست که متکلم خلاف ظاهر کلام خود را اراده کند؛ پوشیدن حقیقت چیزی و ظاهر کردن غیر آن؛ پنهان کردن خبری و ظاهر ساختن غیر آن را.

159- تعریض: سر بسته و به کنایه سخن گفتن.

160- به این ترتیب باید در معنی عبارت آیه تقدیم و تاءخیر قائل شد به این نحو: «ان

كانوا ينطقون فاساء لوهم».

161- باید توجه کرد که این سخن یوسف نیست بلکه آیه چنین است: ثم اذن مؤذن ايتها

العیر انکم لسارقون.

162- مرتاد، نعت فاعلی از ارتیاد: به معنی جستجو و طلب کردن.

163- بیشتر این احادیث را با «اصول کافی»: باب صدق و اداء و امانت؛ و با «وسائل» کتاب

حج، باب وجوب صدق؛ و با «مستدرک»: 84/2 - 89 تصحیح کردیم.

164- این حدیث در «مصباح الشریعة»: باب 75، آمده است.

165- این روایت در «اصول کافی»: باب خاموشی و حفظ زبان، است و با آن تصحیح

کردیم.

166- این حدیث را با «کنز العمال»: 111/2 تصحیح کردیم.

167- این چهار حدیث را «با اصول کافی»: باب خاموشی و حفظ زبان؛ و با «وافی»:

340/2، و با «بحار»: 2 مج 188/15، 189، باب خاموشی، تصحیح کردیم.

168- این حدیث را با «مصباح الشریعة»: باب 46 تصحیح کردیم.

169- این دو حدیث اخیر در «کافی»: باب خاموشی؛ و در «وافی» 340/2، روایت شده

است.

170- ظاهراً معنی حدیث این است که مردم سه گروهند: یا سخن خیری گویند و بهره برند،

یا خاموش باشند و سالم بمانند، و یا سخنان یاوه و باطل گویند و به هلاکت افتند. م.

- 171- شاید به این معنی که با سخنان بیهوده و بیجا زبان مردم را بر ما دراز مکن. و شاید به این معنی باشد که آنچه خلاف تقیه است به مردم مگو که دشمن بر ما بهانه گیرد. م.
- 172- این احادیث را با «اصول کافی»: باب خاموشی؛ و با «وسائل»: کتاب حج، باب 117؛ و با «مستدرک»: 89، 88/2؛ و با «سفینة البحار»: 50/2، 51؛ و با «بحار»: 2 مج 189/15 باب خاموشی، و با «احیاء العلوم»: 93/3 - 95؛ و با «کنزل العمال»: 72/2 و 111 تصحیح کردیم.
- 173- ظاهراً به این معنی که کم سخن می گفت و سخنان بیهوده نمی گفت و متوجه معارف الهی می شد و به تفکر می پرداخت. م.
- 174- «مصباح الشریعة»: باب 27.
- 175- پنج حدیث اخیر را با «اصول کافی»: باب طلب ریاست؛ و با «وسائل»: کتاب جهاد، باب 49 از ابواب جهاد نفس، تصحیح کردیم.
- 176- این حدیث قبلاً در فصل «ستایش زهد» ذکر شد.
- 177- مراد این است که آرایش و زینت نماید تا نخواهد بفهماند که روزه دار است، «رانجیل متی (باب ششم) آمده است: «اما چون روزه دارید مانند ریاکاران، ترشو مباشید، زیرا که صورت خویش را تغییر می دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند». م.
- 178- این حدیث و حدیث قبل از آن را با «اصول کافی»، باب ریاء، و باقی احادیث نبوی را با «احیاء العلوم» ج 3 ص 254 تصحیح کردیم.
- 179- احادیثی را که از اهل بیت علیهم السلام است با «اصول کافی» باب ریاء؛ و با «بحار» مج 15: 43/3؛ و با «وسائل»: ج 1، باب 11، 12، 14 از ابواب مقدمات عبادات تصحیح کردیم.
- 180- این حدیث در ج 1 (ترجمه) ص 434 آمده است، و سه حدیث اخیر را با «وسائل»، کتاب صلوة، باب 4-6 تصحیح کردیم.
- 181- این حدیث در «احیاء العلوم»: 281/3 از حارث محاسبی روایت شده است.
- 182- قول اول مبنی بر اصالت وجود است، و قول دوم بر اصالت ماهیت. و این بحثی که مؤلف ذکر کرده از والاترین دقایق فلسفه الهی است، و جداً نیکو بیان فرموده است. و آن مبنی بر فهم معنی واجب الوجود لذاته است، و اوست که ذاتش بذاته است با قطع نظر از غیر او، و از این حیث که او منشاء انتزاع وجود خویش است، و از اینرو واجب است که وجود صرف باشد، وگرنه «ممکن» خواهد بود، و واجب است که به همه کمالات موصوف باشد و از جمله اینکه موجودات به او مستند و متکی باشند. و اگر متصف به همه کمالات نباشد به عدم آنها متصف خواهد بود و در

این صورت در حقیقت او عدم راه می یابد و دیگر وجود صرف نخواهد بود، و بنابراین واجب الوجود لذاته نخواهد بود، و این خلاف فرض است، و به این طریق بر اتصاف او به همه صفات جمال و جلال می توان استدلال کرد.

183- اشاره است به قول خدای متعال خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ: «فاستقم كما امرت».

184- اخباری را که از اهل بیت علیهم السلام روایت شده با «کافی»: باب اخلاص؛ و با «وافی»: 329، 328/3 تصحیح کردیم.

185- این روایت را با «مصباح الشریعة»: باب 77؛ و با «بحار»: مج 15: 86/3 باب اخلاص، که از «مصباح الشریعة»

فهرست مطالب

مقام سوم از بخش سوم درباره ردائل و فضائل قوه شهویه و راه علاج ردائل .	2
اما دو جنس ردائل متعلق به قوه شهوت، یکی : شره (آزمندی).....	3
فوائد گرسنگی	8
شهوت جنسی	9
خمود	15
پیوست : (عفت)	17
دنیا دوستی	20
دنباله : مؤمن را کسب و شغل باید	23
فصل 1 : دنیای مذموم همان هوی است	25
فصل 2 : نکوهش دنیا و اینکه دشمن خدا و انسان است	27
فصل 3 : پستی صفات دنیا	47
دنباله : تشبیهات دنیا و اهل آن	52
فصل 4 : سرانجام حُبّ و بغض دنیا	54
مالدوستی	59
فصل 5 : مذمت مال	60
فصل 6 : نکوهش و ستایش مال چگونه با هم سازگارند	65
فصل 7 : مفاسد و فوائد مال	66
فصل 8 : رهائی از مفاسد مال	70
پیوست : زهد	73
فصل 9 : ستایش زهد	74

87	فصل 10 : اعتبارات و درجات زهد
99	تتمیم : زهد حقیقی
100	غنا
101	فصل 11 : نکوهش غنا
102	پیوست : فقر
103	فصل 12 : اختلاف احوال فقیران
107	فصل 13 : مراتب فقر و ستایش آن
116	فصل 14 : موازنه فقر و غنا
121	فصل 15 : آنچه شایسته فقیر است
124	فصل 16 : وظیفه فقرا و بینوایان
125	فصل 17 : موارد قبول و ردّ عطا و بخشش
126	فصل 18 : سؤال بدون نیاز روا نیست
131	حرص
133	پیوست : قناعت
137	فصل 19 : علاج حرص
141	طمع
142	پیوست : بی نیازی از مردم
144	بخل
145	فصل 20 : مذمت بخل
149	پیوست : سخاوت
154	فصل 21 : معرفت بذل و بخشش واجب
157	تنبیه : ایثار
159	فصل 22 : معالجه بیماری بخل
162	دنیاله
163	زکات

165.....	فصل 23 : سرّ وجوب زکات و فضیلت دیگر انفاقها
167.....	فصل 24 : ترغیب بر شتاب در انفاق و بخشش
169.....	فصل 25 : فضیلت آشکارا دادن صدقه واجب
170.....	فصل 26 : نکوهش منت نهادن و ایزاء در صدقه
172.....	فصل 27 : آنچه شایسته بخشنده است
178.....	فصل 28 : آنچه برای فقرا در گرفتن صدقه سزاوار است
179.....	تتمیم : زکات بدن
181.....	خمس
183.....	انفاق بر خانواده خود
185.....	فصل 29 : آنچه در مورد انفاق بر عائله باید رعایت کرد
187.....	صدقه مستحب
190.....	فصل 30 : فضیلت پنهان دادن صدقه مستحب
194.....	هدیه
194.....	میهمانی (مهمانداری)
198.....	فصل 31 : آنچه در میهمانی باید مقصود باشد
199.....	فصل 32 : آداب مهمانداری
201.....	حق معلوم و حق حصاد (درو) و افزونی چیزی
204.....	قرض دادن
205.....	مهلت دادن به تنگدست و حلال کردن او
206.....	بذل پوشاک و مسکن و مانند اینها
207.....	آنچه برای حفظ آبرو و نفس بذل می شود
207.....	آنچه در مورد منافع عمومی خرج می شود
207.....	تنبیه : فرق بین انفاق و برّ و معروف
211.....	طلب حرام (حرامخواری)
214.....	فصل 33 : کمیابی و دشواریابی حلال

215.....	فصل 34 : انواع اموال
217.....	فرق بین رشوه و هدیه
221.....	پیوست : پرهیز و ورع از حرام
222.....	فصل 35 : ستایش ورع
227.....	فصل 36 : درآمدهای حلال
228.....	فصل 37 : درجات ورع
229.....	تتمیم
229.....	غدر و خیانت
231.....	انواع فجور
232.....	خوض در باطل
233.....	سخن بیهوده و پُر گوئی
236.....	فصل 38 : شناخت سخن بیهوده
238.....	فصل 39 : علاج بیهوده گوئی
238.....	پیوست : خاموشی
	مقام چهارم از بخش سوم : در بیان ردائیل و فضائلی که متعلق به دو یا سه قوه
241.....	عاقله و غضب و شهوت است
242.....	حسد
243.....	فصل 1 : مذمت حسد
248.....	فصل 2 : منافسه و غبطه
252.....	فصل 3 : انگیزه های حسد
	فصل 4 : میان علماء آخرت و خداشناسان حسدی نسبت به یکدیگر وجود ندارد
256.....	
260.....	فصل 5 : علاج حسد
264.....	تنبيه : آن مقدار از حسد که واجب است برطرف شود

- 267..... پیوست : خیرخواهی
- 271..... ایذاء و اهانت و تحقیر
- 273..... پیوست : خودداری از آزردهن مسلمانان
- 278..... تنبیه : مذمت ظلم به معنی اخص
- 284..... پیوست : عدالت به معنی اخص
- 286..... پیوست : شاد ساختن مؤمن
- 290..... کمک نکردن به مسلمین و بی اعتنائی به امور آنان
- 293..... پیوست : برآوردن حوائج مسلمین
- 298..... سستی و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر
- 303..... پیوست : کوشش در امر به معروف و نهی از منکر
- 307..... فصل 6 : وجوب و شرایط امر به معروف
- 310..... فصل 7 : در امر به معروف و نهی از منکر عدالت شرط نیست
- 314..... فصل 8 : مراتب امر به معروف
- 316..... تتمیم : انواع منکرات
- 319..... دوری و کناره گیری (قهر کردن و جدائی از برادر مؤمن)
- 321..... فصل 11 : الفت و دیدار
- 327..... قطع رحم
- 330..... پیوست : ضد قطع رحم : صله رحم
- 334..... تنبیه : رحم کیست ؟
- 335..... عقوق والدین (آزردهن و رنجانیدن پدر و مادر)
- 338..... پیوست : نیکی به پدر و مادر
- 343..... دنباله : حق همسایه
- 345..... تتمیم : حدود همسایگی و حق آن
- 346..... عیبجوئی و لغزشیابی
- 349..... پیوست : عیب پوشی

351.....	فاش کردن راز
351.....	فصل 12 : راز پوشی
352.....	تنبيه : سخن چینی
359.....	تتمه : سعایت
360.....	فساد کردن میان مردم
360.....	پیوست : اصلاح
361.....	شماتت
363.....	مراء و جدال و خصومت
367.....	دنباله : علاج مراء
368.....	پیوست : خوش کلامی
369.....	استهزاء و مسخره کردن
372.....	مزاح و شوخی کردن
374.....	دنباله : مزاح مذموم
375.....	غیبت
379.....	فصل 13 : غیبت منحصر به زبان نیست
383.....	فصل 14 : انگیزه های غیبت
386.....	فصل 15 : ذمّ غیبت
393.....	فصل 16 : معالجه غیبت
398.....	فصل 17 : مواردی که غیبت در آنها جایز است
402.....	دنباله : کفاره غیبت
403.....	تتمیم : بهتان
404.....	پیوست : ستایش و موارد حسن و قبح آن
408.....	دروغ
411.....	فصل 18 : ذمّ دروغ
415.....	فصل 19 : موارد تجویز دروغ

419.....	تنبیه : توریه و مبالغه.....
423.....	دنباله : گواهی دروغ - سوگند دروغ - خلف وعده.....
425.....	علاج دروغ.....
425.....	پیوست : راستگوئی و ستایش آن.....
429.....	تکمیل : اقسام صدق.....
435.....	تنبیه : زبان زیانبارترین اعضاست.....
440.....	تتمیم : خاموشی.....
446.....	حُبّ جاه و شهرت.....
448.....	فصل 20 : مذمت دوستی جاه و شهوت.....
451.....	فصل 21 : جاه از مال محبوبتر است.....
452.....	فصل 22 : مقدار ضروری جاه.....
454.....	فصل 23 : دفع اشکال در دوستی جاه و مال.....
464.....	فصل 25 : علاج دوستی جاه.....
467.....	فصل 26 : حُبّ گمنامی.....
469.....	حُبّ مدح و کراهت ذم.....
470.....	فصل 27 : مراتب حُبّ مدح و کراهت ذم.....
472.....	فصل 28 : علل و اسباب حب مدح.....
474.....	فصل 29 : علاج حُبّ مدح و کراهت ذم.....
476.....	پیوست : ضد دوستی مدح.....
477.....	ریا.....
479.....	فصل 30 : نکوهش ریا.....
485.....	فصل 31 : اقسام ریا.....
487.....	فصل 32 : تأثیر ریا بر عبادت.....
488.....	تنبیه : خوشحالی به آگاهی مردم بر عبادت.....
495.....	فصل 33 : متعلقات ریا.....

496.....	فصل 34 : انگیزه های ریا
498.....	تنبيه : ریاى جلی و ریاى خفی
499.....	فصل 35 : چگونه ریا عمل را تباه می کند
501.....	فایده : شائبه ریا عمل را باطل می کند
503.....	بیدار باش
507.....	فصل 36 : علاج ریا
510.....	تتمیم
514.....	پیوست : اخلاص و حقیقت آن
516.....	فصل 37 : ستایش اخلاص
521.....	پی نوشت ها :
543.....	فهرست مطالب